

کشف اسرار

Efsa.co.uk

نوشتہ آیت اللہ خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله اجمعين و لعنة الله على

اعدائهم الى يوم الدين

در این روزها که آتش فتنه جهانرا فرا گرفته و دود تارک آن بچشم تمام جهانیان رفته و تمام ملل عالم بفکر آنند که خود و کشور خود را از این دریای بی پایان آتش بکناری کشانند و از این فتنه جنگ مرگبار بیکسو شوند و از روی ضرورت و ناچارى کشورهای اسلامى نیز با سختى و بدبختیهاى مواجه شدند و در زیانهای این جنگ جهانگیر شرکت کردند گرچه از سود های آن بهره ندارند خوب بود افراد این کشور نیز بفکر سعادت خود و برادران خود باشند و یکدل و یک آواز در چاره جوئى این سیاه روزها بکوشند یادست کم از فتنه گریها و فساد انگیزى ها در این موقع باریک خودداری کنند و خودشان بید بختى خود کمک نکنند مع الاسف میبینیم که در این روزها بیخردانى چند پیدا شده که با تمام قوا نیروهای خود را صرف در فساد انگیزى و فتنه جوئى و تفرق کلمه و برهم زدن اساس جمعیت میکنند امروز که دنیای آتش خیز بناچارى دست خود را طرف دین و روحانیت دراز کرده و خواهد کرد و از نیروهای معنوی استمداد میکند بعضی از نویسندگان ماحمله بدین و دینداری و روحانیت را بر خود لازم دانسته بدون آنکه خودشان نیز مقصودی جز فتنه انگیزى داشته باشند با قلمهای تشکین خود اورا قمر سیاه کرده بین توده پخش کرده اند غافل از آنکه سست کردن مردم را امروز بدین و دینداری و روحانیت از بزرگترین جنایات است که برای فنای کشورهای اسلامى هیچ چیز بیش از آن کمک کارى نمیکند مانیز که بنام داشتیم هیچگاه در پیرامون این مسائل بگردیم چون حق کشى های فراوانى در این کتاب و کتابچه ها دیدیم بناچار راه خطاها و بیدادگریهای آنها را مختصرى روشن کردیم تا خوانندگان گرامى سرچشمه فساد و بد بختى کشور و ملت را ببینند از کجاست شاید کسانی پیدا شوند در فکر چاره برآیند و بخوبى بدانند قلمهایی که بر ضد روحانیت بکار میرود کمک کارى بنا بپوه کردن کشور و اساس استقلال آنست ، خوانندگان گفتمار راجع بروحانیت و حکومت را که در قسمت های اخیر این کتابست درست بخوانند و بایبطرفى کامل در میزان عقل بسنجند تا مطلب روشن شود

يك خواهش مشروع از خوانندگان محترم

بطوریکه میدانیم بسیار شود که نویسندگی و سخنرانی بوسیله کلمات شیرین با نمک پیش مردمان ساده لوح خوش باور و گاهی هم نزد اشخاصی کنجکاو بادلیل منطقی و برهان عقلی اشتباه میشود چه بسا نفوس ساده عوام گول گفتارهای شیرین بامزه يك سخنران ماهر و کلمات قشنگ فریبنده يك مقاله نویس زبردست را خورده با آن روح خوش باوری از حقیقت و غریزه انسانی خود بکسره چشم پوشی کند و سخن را هر چه بیرون از حقیقت باشد بمجرد عبارتهای لطیف و مثالهای شیرین بیدلیل و منطق باور کند و از اینراه زیانهای بسیار ببرد از اینجهت شیخالرئیس فیلسوف بزرگ اسلامی گفته کسانی که چیز را بیدلیل باور میکنند از طبیعت انسانیت بیرون رفته اند از اینرو ما از خوانندگان محترم تقاضا داریم که مقالات بازر و زیور عصر را کنار گذاشته و ناسزاهای و هرزه گوئیهای اینمقالات را بیکسو انداخته و با حس کنجکاوی که خدا بانسان داده بگفتار هر دو طرف نظر کنند و از هیچیک بکسخن گرچه کوچک باشد بیدلیل درست قبول نکنند تا گفتار حق از باطل جدا شود و دروغ پرده از یها آفتابی گردد تقاضای دیگر آنستکه از نظر غرض آلوده و دوستی و دشمنی بر کنار شوند و بادیده انصاف حقیق با کمال کنجکاوی گفتار هر دو را بنگردند زیرا که نظر غرض آلوده انسان را از راه حقیقت بیرون میبرد و دوستی و دشمنی پرده بروی حقایق میکشد و چون از گفتار این نویسندگان معلوم شود که خدا و قرآنرا قبول دارند و از حکم خرد نیز سرپیچ نیستند و پیش چیز دیگر خاضع نمیباشند هائیز با آنها از روی حکم خرد و آیات قرآن وارد بحث میشوند و حل شبهاتشانرا از روی این دو اصل مسلم بین هر دو مینمائیم تا پس از این ثابت و روشن کنیم که اگر قرآن و خدا را باورد داشتند ناچار باید برای همیشه پیش احادیث هم خاضع باشند و ما بخوانندگان محترم وعده میدهیم که ما بوجرفهای آنانرا ثابت کنیم از حکم عقل و قرآن بیرون و جز نقصان خرد یافته انگیزی چیز دیگر در این میان نیست

بسم الله الرحمن الرحيم
ریشه این گفتارها از کجاست ؟

محمد بن عبدالوهاب (۱) در سال ۱۱۱۶ در عنابه نجد متولد شده و در دمشق
بتحصیل پرداخت و از علماء حنبلی آراء ابن تیمیه متوفی در سال (۷۲۸) و ابن قیم
الجوزیه شاگرد او متوفی در سال (۷۵۱) را آموخت و آراء آنها را پذیرفت مسلک
و هایت از اینجا شروع میشود ابن عبدالوهاب ببغداد و بصره مسافرت کرد و مذهب حنبلی
را تکمیل کرد و برگشت و محمد بن سعود را که بر قبائل (عتوب و عنزه) امارت
داشت بمسلك خود دعوت کرد او نیز قبول کرد و اینمسلك را شعار حکومت خود
کرد و برای نشر آن باشهرهای مجاور خود پیکارها کرد و مرکز حکومت خود را
(درعیه) قرار داد ریاضیها از دعوت او سرپیچیدند و دهام بن دواس امیر ریاض با
ابن سعود سالها پیکار کرد تا عاقبت مغلوب شد و حکومت ریاض با ابن سعود شد
پس از ابن سعود پسرش عبدالعزیز بن سعود با امارت رسید او نیز برای نشر مسلک
و هایتها کوششها و جنگها کرد یکدفعه بمکه حمله کرد و یکمرتبه بعراق و در سال
(۱۲۱۵) یا (۱۲۱۶) پانزده هزار وهابی بشهر کربلا ریختند و قتل و غارت پرداختند
و خزینه و حرم سیدالشهداء حسین بن علی را غارت کردند و هر چه در آنجا از جواهر
و نفایس بود بردند و چون اینخبر منتشر شد فتحعلیشاه صد هزار لشکر فراهم کرد و
سلیمان پاشا والی بغداد نیز لشکری جرار برانگیخت که با آنها در صحرای نجد رزم
کنند لکن در ایران جنگ روسیه پیش آمد و در عراق فتنه کردها برپا شد این بود
شمة از ریشه مسلک و هایت اینک بعضی از نویسندگان برای خود نمائی و اظهار روشن
فکری از افکار جاهلانۀ ابن تیمیه پیروی کردند اینها با دعای خود متنور الفکرند و
میخواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشتند که از زیر بار تقلید بیرون رفتن
از فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و بزرگان دین ناسزا گفتن است غافل از آنکه
ما میدانیم که اینها از وحشیهای نجد و شترچرانهای ریاض که از رسواترین ملل جهان

واذ وحشی ترین عائله بشری هستند پیروی و تقلید کردند و از زیر خراجات شاه و خداگریخته بارکش غول بیابان نجد شدند

اینها چون باشکالات و هابیه که دست بدست نزد چندتن
 بیخرد گزیده بر خورده اند و خود قوه علم و تمیز نداشتند
 که بجواب آن پردازند چنانچه در آتیه نزدیک پایة دانش
 و خرد آنها را روی دائره ریخته تا آنانکه از هوبت اینها بیخبرند درست وزن
 آنانرا بدست بیاورند و نیز نخواستند زیر بار عالمی دانشمند روند و جواب این
 اشکالات بیخردانه را دریافت کنند ناچار شدند از تقلید کورکورانه و هابیه که
 گروهی شترچران عاری از دانش و تمدنند و چون پیروی مستی صحرائشین سیاه
 بیخرد را بخود نخریدند و نخواستند ننگ تقلید و وحشیهای نجد را بدوش خود
 بکشند و حس شهرت و خودخواهی نیز کمک کرده باز بردستی خاصی این نظریه
 را بخودشان نسبت داده و خود را در آن مبتکر و پیشقدم قلمداد کردند و مستی
 حرفهای عامیانه که از فتنه جوئی برخاسته بایک مشت فحش و ناسزات تحویل توده
 دادند غافل از آنکه عین این گفتهها یا مثل آن و صدها مسائل دیگر از اول ظهور
 اسلام تا کنون شایع بین علماء بوده و جوابهای آنها تا اندازه که قابل اعتنا بوده
 داده اند عبدالعزیز بن سعود که ذکر آنها کردیم اشکالات خود را که اینها از آن یا
 مثل آن گرفته اند در یک رساله جمع آوری کرده برای شیخ بزرگوار شیخ جعفر متوفی
 در سال ۱۲۲۸ فرستاده شیخ نیز جواب اشکالات را که اصلش از ابن تیمیه بوده در
 رساله منهج الرشاد که در سال ۱۳۴۳ در نجف بطبع رسیده بتفصیل داده و اینها چندین
 مسائل علمی شایان تقدیری نیست که صرف وقت در آن سزاوار باشد

این ماجراجویان عقب افتادن خودشانرا از ملل دنیا و باز
 ماندن از تمدن امروزه اروپا را عقیده بدین و پیشوایان
 آن حساب میکنند و افسار گسیختگی و ترك مراسم دینی
 يك اشتباه
 مضحك بی اساس

را اسباب تعالی و تمدن می‌شمارند با صرف نظر از آنکه در اروپا که اینها آرزوی
 آنرا می‌برند تمدن بمعنی خود حقیقت ندارد و ما نمی‌خواهیم وارد این مبحث شویم
 که از مورد بحث ما خارج است تا روشن شود که کلمه توحش با اروپا نزدیکتر است
 از تمدن ولی مطلعین میدانند که اروپا نیز از دین و مراسم دینی و احترام از حضرت
 عیسی مسیح و مادرش مریم بیرون نیست تا جائیکه عیسی را که بنده مقرب خدا
 است پسر خدا خوانند و قرآن آنها را در عالم رسوا کرده ما همه دیدیم که در روزنامه
 های ایران نقل از روزنامه های اروپا مراسم دعای بزرگان اروپا را منتشر کردند
 و مطلعین میگویند بزرگان فعلی انگلستان و امریکا در هر صبحگاه بمراسم دعا قیام می
 کنند همان دعائیکه نویسندگان افسار گسیخته ما از روی استهزاء و توهین بآن نظر میکنند
 سالهائی بس طولانی است که عقیده و هایت که بعضی
 نویسندگان ماجراجوی ما از آن امروز تقدیس میکنند و
 و همه اصلاحات و درستی‌ها را از آن میدانند در صحرای
 نجد و مملکت حجاز شایع شده و کوششها در پیشرفت این مراسم کردند بطوریکه
 جمیع مراسم مذهبی و تشریفات دینی را کنار گذاشته حتی پیغمبر را پس از رحلت
 از چوب دستی کمتر دانستند و مانند دیدیم قدمهای بلندی در راه تعالی و تمدن برداشته
 باشند تا آنکه از دربار سعودی مستشاری استخدام کنیم برای ترك خرافات بگفته
 اینان تا مملکت ما نیز بتمدن آن مملکت که مراسم دینداری را ترك کردند برسد و در
 این قافله جلو دار تمدن باشد اکنون باید فهمید اشتباه کاری این ماجراجویان و
 غلط اندازی این آشوب طلبان را اینان گمان کردند که اسلام که در نیم قرن نیمی
 از جهان را گرفت و در سیزده قرن روپستی گذاشت از دینداری ملت و قیام بمراسم
 آئین است بایک مراجعه باحوال زمامداران و سرداران و نظامیان و دینداران دوره
 اول اسلام و تماشای احوال امروز ما مطالب خوب روشن میشود و حیلله گریها بخوبی
 معلوم میگردد زمامداران آن روز اسلام کسانی بودند که در سر تا سر مملکت خود

اشتباه کاری

و غلط اندازی

حدود الهی را اجرا میکردند دست دزد را میبردند و آشوب طلبان و فتنه انگیزان را گردن میزدند از اجانب و کفار دوری میجوستند و احترام میکردند حتی در لباس و خوراک و مرکوب از آنها تقلید نمیکردند و شباهت با آنها را حرام میدانستند در آثار ملی و شعار مذهبی مستقل بودند و بایگانگان مودت و مراودت نداشتند آنها کسانی بودند که بواسطه ر بوده شدن يك، خلخال از پای زن یهودی که تحت الحمايه آنها بود میگفتند اگر مسلم از این غم ببرد بجا است سرداران اسلامی در آن زمان بواسطه آنکه پیغمبر اسلام از پوشش حریر نهی فرموده بود در یکی از دربارهای سلطنتی روی فرش حریر نشستند قوه روحانیت در آنها بطوری قوی بود که سردار بزرگ اسلامی یکمشت زهر کشنده خورد با عقیده آنکه خدای اسلام و قرآن او را نگاهداری می کند در مقابل دشمن دین و همانطور هم شد نظامیان اسلام شصت نفرشان بشصت هزار لشکر رومی حمله کرده و آنها را درهم شکستند و چند هزار آنها هفتصد هزار رومی را از پادرا آوردند و عده معدودی ایران را مسخر نمودند اینها اثر نیروهای دینی و علاقه مندیهای بدین بود نه برای این بود که دین و مراسم آنرا خوار میسازدند شما چه چیزتان شباهت با آنها دارد؟ آنها با عقیده با آنکه در کشتن و کشته شدن سعادتست و شهیدان در زندگی ابدی نزد پروردگار عالم در ناز و نعمت هستند آنهمه فتوحات را کردند جمله کلام آنکه آنها از دینداری و ایمان بغیب و علاقمندی بروحانیت آنهمه نصیب بردند و مادر همه این قدمها عقب ماندیم و خواهیم ماند

عوام فریب آفرین بر شما طرارهای یابو سرا که اول با اظهار علاقمندی
کیست؟ بدین حقیقی و عبارات جالب توجه توجه خود
میکنید و در آخر کلام پس از چند صفحه یکسره میگوئید
دین عبارت از راهنامه عقلست و عقل ما هر چه فهمید همان دینست اگر عقل شما
و ما هر چه فهمید همان دینست پس چرا از دین اسلام و قرآن خدا و پیغمبر اسلام
اسم میبرید شما عوام فریبی را بیدلیل بزرگان اسلام نسبت میدهید و خود در

چند صفحه کتاب چندین موضع آن عوام فریبی میکنند شما اول دم از دین میزنید و برای اسلام دلسوزی میکنید و سنگ قرآن و اسلام را بسینه میزنید و خود را در ردیف دینداران و هواخواهان قرآن قرار میدهید و در چند صفحه بعد با کمال جرئت و جسارت میگوئید قانون هزار سال پیش درد امروز را دوا نمیکند برای آنکه قانون ثبت و گمرک را ندارد ما پس از این خواهیم روشن کرد که خدای محمد ص که قانون گذار است تکلیف گمرک و ثبت و هر جزمی از جزئیات احتیاج بشر را برای همه دوره ها معین کرده شما چه میدانید قانون اسلام چیست ما که شمارا بهتر از هر کس میشناسیم و سوابق شمارا خوب میدانیم شما چه میدانید قوانین اسلام کجا است کسیکه دست کم یکبار قرآن نخوانده است که با صراحت لهجه بگوید در قرآن اسم جبرئیل نیست و اینکه جبرئیل وحی آورده در قرآن نیست با او چه بگوئیم و ما پس از این ذکری از این مطلب پیش میاوریم تا خیانتکاری معلوم شود

نکته اصلی اینان و هر یک از صاحبان آراء باطله و گفتارهای ناهنجار **حمله به علماء اسلام** چون میدانند که تنها کسیکه میتواند مشت آنها را در جامعه باز کند و دروغ پردازی آنها را روی دایره بریزد ملاحها هستند و دیگر مردم یا تخصص در این میدان ندارند یا اگر هم اطلاعی کم و بیش داشته باشند وظیفه خود را جلو گیری از افسار گسیختگی ها نمیدانند تنها چیزی را که برای پیشرفت مقاصد مسموم خود مقدم بر هر چیز بر خود لازم میدانند آنستکه با هر وسیله شده است بیاوه سرانی و دروغ پردازی و تهمت و افترا بملاحها دست توده را از آنها کوتاه کنند و آنها را پیش مردم خوار و کوچک کنند و از نفوذ روحانی آنها با هر جانفشانی هست بکاهند تا میدان تاخت و تاز برای آنها باز شود و با کمال آزادی و دلگرمی بتوانند باجان و ناموس و مال یکمشت بیچاره ستم دیده بازی کنند و گرنه بشهادت تواریخ معتبره از بعد از رحلت پیغمبر اسلام تا امروز تنها کسیکه دین مردم را نگاه داشته و جلو گیری از بیاوه سرانی افسار گسیختگان کرده علماء و ملاحها بودند و دیگران یا وظیفه

این کارها را نداشتند یا خود را وظیفه دار نمیدانستند

چرا رضا خان در این بیست سال که بدست دوره اختناق ایران و دین با علماء بد بود؟ بشمار میرفت همه دیدید و دیدیم که بالاتر هدف رضا خان علماء بودند و آنقدر که او با آنها بد بود با دیگران نبوده چون میدانست اگر گلوی اینها را با سختی فشار دهد و زبان آنها را در هر گوشه باز و سرنیزه نبندد تنها کسیکه با مقاصد مسموم او طرفیت کند و با رویه هائی که میخواست برخلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نماید آنها هستند و زمامداران آنروز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او همراه بودند و باضعیف النفس و ترسو بودند و بایک هو از میدان در میرفتند او با مرحوم مدرس روزگاری گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمیتوان او را قانع کرد نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق از او حال علمای دیگر را سنجید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه های اربابهای خود فهمید با همه فشارها و شکنجه ها و اهانتها که بخصوص مالا در آن روزهای اختناق ایران توجه پیدا کرد بنوبه خود چند مرتبه برای دفع فساد هائی که آنها خصوصاً از منابع صحیح اطلاع داشتند قیام و نهضت کردند از اصفهان و تبریز و مشهد ولی سستی مردم که قوه اجراء مقاصد مدبرانه علماء هستند اقدامات آنها را عقیم کرد مالا از همان روزهای اول تصدی رضا خان را برخلاف مصالح کشور تشخیص دادند و تا توانستند عمومی و وقتی نشد نشد مخفیانه و خصوصاً فساد های خانمانسوز او را بمردم گوشزد کردند ولی تبلیغات آندسته بتوسط روزنامه های آنروز که تنگ ایران بودند و امروز نیز بعضی از آنها باز یگر میدانند آنها را از نظر مردم ساقط کردند تا آنجا که آنها را سوار اتومبیل نمیکردند و هر عیبی اتومبیل میکرد از قدم آخوند میدانستند من خود دیدم که در بین راه بنزین تمام شد شو فر گفت از نجوست این آخوند است من چون سید بودم مورد اعتراض نشدم بیچاره مالا ساقط شدند و میدان برای بازیگران عصر طلائی باز

شد و سیاه روزیهای دیدید که صفحه تاریخ شمارا تاریخ و ننگین کرد و هنوز تا سالهای طولانی دیگر جبران بردار نیست اینست پاداش آن ملت که افسار گسیختگی را سرافرازی میداند و تخلف از دین و مراسم دین میکند رضاخان رفت دوره تاریخ دیکتاتوری سپری شد گمان میرفت که ملت درد خود را فهمیده و از بیست سال فشار هاودست درازیها بجان و مال و ناموسشان عبرت میگیرند و بقیه معدودی از ورشکسته های عصر طلائی را خود آنها بسزای خود میروسانند و طرفداران ترك آئین و مراسم آنها پایمال میکنند ولی باز خواهند و روزگار سیاه خود را فراموش کردند ملت چون بحقوق حقد خود قیام نکرد ماجراجوها فرصت بدست آوردند تا از مالاها تجاوز کردند و یکسره بادین و دینداری طرف شدند و محکومات قرآنی پایمال اغراض مسمومه کردند تا بادل گرم بتوانند صفحه مملکت را میدان اجراء نیات فاسده خود کنند و دوباره آن سیاه بختیها و روزگارهای تلخ را عودت دهند ما اگر بخواهیم اینسخن را طولانی کنیم از مقصود اصلی خود که رد سخنان بیپوده و هاییه است باز میمانیم . ما اکنون بمطلب میپردازیم و یک یک جواب گفته های آنها را که نیمخورده و هاییه و امثال آنهاست میدهیم تا حال این دروغ پردازها و خیانت کلر بهاروشن شود آنگاه جزای این فساد انگیزانرا از دولت و ملت غیور ایران میخوانیم و در موقع سرکوبی آنها معرفی یک یک را در عهده خود میدانیم

گفتار اول - توحید

سؤال اول
 آیا حاجت خواستن از پیرنمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد ها و بارگاهها شرك است یا نه اگر هست بگوئید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شرك را بیان کنید تا ببینیم آن شر کیکه اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده با اینکارها چه فرق دارد
 جواب پرسش اول :

این پرسش تقسیم شود بچند بخش

- ۱- حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یانه
 - ۲- شفاخواستن از تربت شرکست یانه
 - ۳- سجده کردن بتربت شرکست یانه
 - ۴- ساختن این گنبد و بارگاهها شرکست یانه
 - ۵- اگر اینها شرک نیست پس شرکیکه اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده چیست و معنی شرک کدامست تا فرق بین این کارها و شرک را بدانیم
- هایک سؤال دیگر بر اینها میافزایم و آن اینست آیا احترام و تعظیم از قبور

شرکست یانه

يك مقدمه برای روشن کردن مقصود
چون جواب از این سؤالات گرفتیم معنای شرک و اقسام آن و آراء و عقاید اعراب و غیر اعراب است تا ظهور اسلام تا واضح شود قرآن و اسلام با چه آراء و عقایدی جنگیده ناچار ما تا اندازه ای وارد این مبحث میشویم و خوانندگان اگر بیشتر از این تفصیل خواستند باید بکتاب ملل و نحل و تواریخ و سیر رجوع کنند (۱)

بیان شرک
یکی از معانی شرک آنستکه از برای عالم دو مبداء است یکی نور و آن یزدانست و یکی ظلمت و آن اهرمن است و مجوس آنها اجمالا و مجوس اصلی یزدانرا قدیم میدانستند و اهریمن را حادث و خیرات و خوبیهارا بیزدان نسبت میدادند و شرور و بدیهارا از اهریمن میدانستند از اینجهت در سبب پیدایش خود اهرمن خلاف داشتند و از این طوایف است کیومرثیه که اهرمن را از فکر بدنور که یزدانست حادث میدانند و زروانیه را زردشتیه که هر یک آراء عجیب داشتند
بیان مذهب ثنویه :

۱- ملل و نحل شهرستانی و دائرة المعارف فرید و جدی و مروج الذهب مسعودی و بیان الادیان ابوالعالی در این ابواب رجوع شود

اینان دو اصل قدیم ازلی قائل شدند که هر دو در قدیم و ازلیت مساوی هستند و در جوهر و طبع و فعل و مکان و حیز و اجساد و ابدان و ارواح مخالفند و از اینهاست مانویه که در زمان شاپور بن اردشیر ظاهر شد و بهرام بن هرمز او را کشت اینها بعد از عیسی ظاهر شدند و عالم را مخلوق دو اصل قدیم ازلی عالم قوی حساس دانستند و آن دورا در نفس و صورت و فعل و تدبیر متضاد و در حیز متعاضی دانستند عقیده داشتند که جوهر نور نیکو و فاضل و خوشبو و خوش صورت و صاحب نفس خیر خواه و حکیم و نافعست و افعال او خیر و صلاح و سرور و نظام و حیز او جهت فوق است و ظلمت در جمله این امور با آن جدا و مختلفست و از برای هر يك از نور و ظلمت پنج جنس است چهار بدن و يك روح بدنهای نور آتش و نور و باد و آب است و روح نسیم است که در این ابدان متحرك است و بدنهای ظلمت حریق و ظلمت و سُموم و ضباب است و روح آن دخان است که در این ابدان متحركست و آراء و عقاید غریبه دیگر داشتند که مابذکر آن نمیپردازیم

مزدك در زمان قباد پدرانوشیروان ظاهر شد و قباد را

بیان مزدك و

بدین خود دعوت کرد او نیز قبول کرد و انوشیروان او را

آراء مزدكیه

کشت اینها نیز آراء عجیبی داشتند از آنجمله آنستکه دو

اصل قدیم قائل بودند و لذا او نقل است که میگفت خدای من در عالم بالا بر کرسی نشسته مانند نشستن خسرو در عالم پائین و در پیشگاه او چهار قوه است قوه تمیز و فهم و حفظ و سرور چنانچه در پیشگاه خسرو چهار شخص است مؤبدان و هر بداکبر و اسپهبد و رامشگر و این چهار با هفت چیز تدبیر امر عالم میکنند سالار و پیشکار و بالون و پروان و کاردان و دستور و کودک و این هفت دور میزنند در دوازده روحانی خواننده و دهنده و ستاننده و برنده و خورنده و دونده و خیزنده و کشنده و زننده و کننده و آینده و شونده میگفتند هر انسانی که در او این چهار و هفت و دوازده جمع شود در عالم پائین ربانی شود و تکلیف از او برداشته شود و بین اینها طوائف دیگری بوده

از قبـ ديسانیه و مرقونیه و کینویه و اصحاب تناسخ که ذکر مذاهب هر يك بطول
 انجـ و طوائف مجوس آتشکده‌ها برپا کردند اول آتشکده که بنام فریدون
 بناکـ در طوس پس از آن بنوبت در بخارا و سجستان و در مشرق چین و در فارس
 آتـ کده‌هایی بنامد و اینها قبل از بروز زردشت بود او نیز در نیشابور و غیر آن
 آتشکده‌هایی بنامد

بیان عقاید اهل اینها در مقابل ارباب دیانات و پیغمبران بودند و اعتمادشان
 اهواء و نحل ب فطرت و عقل و ذهن صافی خود بوده يك طایفه از اینها
 دهرین هستند که جز بمحسوسات بچیز دیگر عقل آنها آنرا
 هدایت نکرده و يك طایفه دیگر اصل مبدأ و معاد را قبول داشتند ولی باقی را بعقل
 خود عمل میکردند چنانچه بعضی نویسندگان امروزه نیز تقلید از این طایفه میکنند
 و بگمان خود این فکر تازه ایست که بمغز بی ادراک آنها آمده غافل از آنکه این
 فکر پوسیده چند هزار ساله است که پیغمبران اساس آنرا برچیدند

بیان عقاید و آراء اینها طایفه از مجوس بودند که جمع بین تثلیث نصاری
 حر نانیون و شرك ثنویه کردند و پنج اصل قائل شدند دو تاحی و فاعل
 که باری و نفس است و یکی منفعل که هیولی است و دو تا
 غیر فاعل و غیر منفعل که آن دهر و خلاء است اینها نیز آراء عجیبه دارند که از ذکر
 آن صرف نظر کردیم

معنی دیگر شرك و یکی دیگر از معانی آن شرك در عبادت است و آن عبارت
 بیان طوائفی از از آنست که عبادت بیشتر از يك خدا شود و پرستش خدایانی
 مشرکین یا صورت خدایانی شود و ما پس از این معنی عبادت را بیان
 میکنیم بیشتر طوائف مشرکین این نحو شرك دارند از اینها دو طایفه بزرگ است
 که یکی را اصحاب هیاکل گویند و دیگری اصحاب اشخاص

آراء اصحاب هیاکل

اینها عقیده داشتند که ما را نمیرسد که عبادت و پرستش
خدای بزرگ کنیم و ما محتاجیم در عبادت و پرستش بیک
متوسطی که عبادت آن کنیم و بواسطه عبادت آن تقرب

بخدای بزرگ جوئیم پس قائل شدند بارواح مجردة که آنها را مدبر عالم دانستند
و چون خواستند عبادت آنها را کنند دیدند آنها را یعنی ارواح را نیز نمیبینند و
خود را محتاج دیدند که عبادت کنند از موجودی که او را ببینند پس متوجه شدند
بهیاکل یعنی ستارگان سیاره و هر یک از روحانین را متعلق بیکي از ستارگان
دانستند و هیاکل را ابدان ارواح دانستند و نسبت ارواح را با ابدان مثل نسبت
نفوس انسانی با ابدان انسانی دانستند و ستارگان را زنده بزندگی ارواح دانستند
و گفتند تقرب با ابدان تقرب بارواح است و پرستش ستارگان پرستش ارواح آنها
است که ما را بخدای بزرگ نزدیک کنند پس از برای هفت سناره سیاره تشریفاتی
قائل شدند و تعیین کردند اولاً خانه ها و منازل آنها و اسماء آنها را و ثانیاً مطالع و
مغارب آنها را ثالثاً اتصالات آنها را بترتیب طبایع آنها و اشکال موافقه و مخالفه
آنها و رابعاً تقسیم روز و شب و ساعات را بر آنها و خامساً تقدیر صورتها و اشخاص
و اقالیم و شهرها را بر آنها پس دعاها و عزائم و ختوماتی درست کردند و بصورت
هر یک از سیارات انگشتری ساختند و در روز و ساعت مخصوص بآن سیاره دست
کردند و لباسهای خاص به او را پوشیدند و بخوراتی تبخیر کردند و عبادت هر یک
را در وقت خود کردند و حاجات خود را از آنها خواستند هر یک از سیارات را برای
حاجت مخصوصی تعیین کردند و ستارگان را آله و ارباب و خدایان دانستند و خدای
بزرگ را رب الارباب و اله الا اله و خدای خدایان گفتند و بعضی از آنها خورشید
را خدای خدایان دانستند و سحر و کهنات و تنجیم و عزائم و خواتیم از علوم
آنها است

آراء اصحاب
اشخاص

اینها میگفتند که روحانین که خدایان ماهستند و سائلها نزد خدای بزرگ هستند دیده نمیشوند و ما نمیتوانیم با آنها سخن گوئیم و مخاطبه نمائیم پس تقرب با آنها حاصل نشود مگر بستارگان و لکن از برای ستارگان نیز طلوع و غروب است و ما همیشه نمیتوانیم آنها را ببینیم و با آنها مخاطبه کنیم پس تقرب با آنها نیز میسر نشود پس ناچار شدند از ساختن صورتهایی بر مثال هیاکل سبعة سیاره و اصنام و بتهایی درست کردند و عبادت و پرستش بتها کردند که بتها آنها را بهیاکل نزدیک و مقرب کنند و هیاکل آنها را بروحانین نزدیک کنند و روحانین که خدایان کوچکند آنها را بخدای بزرگ نزدیک کنند و هر بتی که در جوهر از فلزی بود که مناسب یکی از آن ستارگان بود پس بستایس و پرستش آن بتها مشغول شدند که آنها شفیع پیش خدا شوند و آنها مراعات میکردند ساعت و دقیقه و درجه و اتصالات و اضافات نجومیه را و آنها در قضاء حاجتهای خود دخیل میدانستند و خلقت اشیاء پست و موذی را بخدانسبت نمیدادند و میگفتند خدا بزرگتر است از آنکه خلقت این چیزها را کند خلقت اینها را از اتصالات کواکب و امتزاجات عناصر حسب اتفاق میدانستند و در اینجا آراء و عقاید بسیاری است که ذکر نکردیم

آراء عرب در
زمان جاهلیت

آراء عرب در زمان جاهلیت تا ظهور اسلام بسیار است يك طایفه از آنها دهریه بودند که طبع را محیی و دهر را مفسی میدانستند و موت و حیوة را ترکیب و تحلیل عناصر و جامع را طبع و مهلك را دهر میگفتند و یکطایفه از آنها خدا و ابتداء خلقت را قبول داشتند ولی منکر معاد و بعث رسل بودند و یکطایفه خدا و معاد را تا اندازه قبول داشتند ولی پیغمبران را منکر بودند و عبادت بتها میکردند و شبهات آنها یکی در اطراف بعث رسل بود و یکی در اطراف بعث اجساد پس از موت و از اشعار آنهاست

اترك لذة العهبة يوماً
لما وعدوه من لبن و خمير

ریشه آراء عرب در اوائل سلطنت شاپور ذوالاکتاف عمرو بن لحي بزرگ
 و چگونگی طایفه خود در مکه شد و استیلاء بر خانه کعبه پیدا کرد و
 پیدایش آن مسافرت بشامات کرد در شهر بلقاء قومی را دید که عبادت
 اصنام میکنند از آنها چگونگی حال را پرسید آراء خود را باو گفتند خوشش آمد و
 از آنها بتی طلب کرد هبل را باو دادند و او این سوقات را از شام بمکه آورد و در
 کعبه وضع کرد و مردم را بعبادت و پرستش آن دعوت کرد تا پرستش بت در مکه
 شایع شد و هر طایفه از اعراب برای خود بتی ساختند و آنرا پرستیدند و وسائل و
 شفعاء پیش خدای بزرگ قراردادند و حاجات خود را از آنها خواستند

اسماء طوائف اسماء بتهای آنها از اینقرار است و د و سواع و یغوث و
 عرب و بتهای یعوق و نسر و لات و عزی و منات و هبل و اساف و نائله و د
 آنها راطایفه کلب میپرستیدند و آن در دومة الجندل بود و سواع
 از هذیل بود و یغوث از مذحج و قبائل یمن و نسر از ذی کلاع و یعوق از طایفه همدان
 و لات از بنی ثقیف و عزی از قریش و بنی کنانه و قومی از بنی سلیم و منات از اوس و
 خزرج و غسان و هبل که بت بزرگ بود بر پشت بام کعبه نصب کرده بودند و اساف
 و نائله را نیز عمرو بن لحي بر صفا و مروه نهاد و از برای بنی ملکبان از کنانه بتی بود
 که آنرا سعد میگفتند

و از اعراب طوائف دیگری بودند که معتقدات دیگر داشتند جمعی یهودی
 و جمعی نصرانی و طایفه از صائبه و قومی ملامکه را میپرستیدند و طایفه جن را
 میپرستیدند و آنها را دختران خدا میدانستند

آراء و عقاید پس از آنکه عیسی باسماں برده شد حواریین و دیگران
 نصاری درباره او اختلافاتی کردند و عمده اختلافات آنها در دو امر
 بود یکی در کیفیت نزول عیسی و اتصال او بمادرش بود

دیگر در کیفیت صعودش و اتصالش بملائکه در کیفیت نزول عیسی حرفها و عقایدی است و در باب تجسد کلمه خرافاتی در بین ملت مسیح شایع شد که ذکر آنها لزومی ندارد آنها از برای خدایتعالی اقا نیم ثلثه قائل شدند و خدا را در جوهر يك و در اقنوم سه دانستند و اقنوم سریانی است و بمعنی اصل است بذات خدا با اقنوم وجود آب میگفتند و با اقنوم علم ابن و با اقنوم حیوة روح القدس میگفتند و عقیده داشتند که علم تجسد پیدا کرده و عیسی ابن وحید خداست یعنی پسر یگانه او است پس نصاری بهفتاد و دو فرقه متفرق شدند و عمده آنها سه فرقه است ملکائیه که عقیده داشتند مسیح ناسوت کلی است و قدیم و ازلی است و مریم خدای ازلی را زائید و مسیح را پسر خدا و غیر مخلوق و از جنس پدرش میدانستند و يك طایفه نسطوریه میباشند آنها اقا نیم ثلثه را نه زائد بر ذات و نه متحد با آن میدانستند و بعضی از اینها اقا نیم ثلثه را خدا میدانستند و بعضی عیسی را اله و انسان میگفتند و لاهوت را باناسوت متحد میدانستند و يك طایفه یعقوبیه است آنها اقا نیم ثلثه را همانطورها قائل شدند لکن میگفتند لاهوت منقلب شد بناسوت پس خدا مسیح شد و مسیح همان خدا است متجسد شده بین آنها عقائد غریبی است که ما ترك کردیم این بود مجملی از آراء و عقائد بشر از عرب و غیر عرب تا زمان ظهور اسلام

مبارزه اسلام و در اینجا مانمونه هائی از آیات کریمه قرآنرا یاد میکنیم
 قرآن باکی بوده بانسانی سوره و آیه سپس بیان میکنیم فرق ما بین این مراسم و آداب که شیعیان بلکه همه مسلمانان بلکه همه متدینین بدین بلکه همه عقلاء عالم چه پیرو آئینی باشند یا نباشند بجا میاورند با آنچه قرآن و اسلام با آن مبارزه کرده تا بیخردی و جهالت یا ماجراجویی و غرض رانی این لجام گسیخته ها در جامعه معلوم شود و همه بدانند دروغ پرداز و خیانتکار بملت و مملکت کیست و حکمیت را با وجدان پاك و فطرت سلیم ایرانیان پارسی زبان که این اوراق بنفع دین و آئین و وطن آنها نوشته شده و اگذار میکنیم و پس

از آشکار شدن حق جزای آنرا که آئین مقدس آنها را دستخوش ناسزا و بیهوده سرائی کرده و از هیچ چیز بمقدسات مذهبی آنها فروگذار ننمودند باهمت مردانه جوانان غیر دیندار و اگذار میکنم تا آتش این فتنه که از آتشکده‌های فارس و پیروان زردشت و مزدک برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مشتی از این زباله‌ها دامن بآتش آتشکده مجوسان زده شمارا دعوت بآئین گبران کنند ما خوب مرکز این آراء مسمومه را میدانیم و مرام آنها را خوب دقت کردیم و ریشه پندار این طراران را بدست آوردیم و دیر زمانی است که دانستیم این بیهوده‌ها در مقابل احساسات چهارصد ملیون دیندار از مغز کوچک بی‌خردگی ترشح کرده و در موقع خود و آتیه نزدیکی رسوائی‌های آنها را روی دایره میریزیم تا دولت و ملت از افکار آنها آگاه شود

نمونه از آیات
رد دهرین
چون بیشتر ایرانیان و اعراب و هندیان در آن وقت بت پرست بودند و دهرین و طبیعین کمتر بودند آیات قرآن نیز در مبارزه با دهرین کمتر وارد شده و بیشتر با بت پرستها طرفیت کرده با این وصف آیاتی در رد آنان وارد شده که ما بنمونه از آن اکتفاء میکنیم چنانچه راجع بهریک از این طوائف مشرکین که ذکر شد نمونه‌هایی از آیات قرآنی می‌آوریم هر کس بیشتر بخواند باید بخود قرآن کریم رجوع کند سوره جاثیه (آیه ۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ گفتند جز این زندگانی دنیا خبری نیست که می‌میریم و زنده میشویم و هلاک کننده ما دهر است و اینها بدون دانش با گمان خود این را می‌پیمودند این آیه رد یکطایفه از عرب است که در زمان جاهلیت همین عقیده را داشتند رجوع شود بآراء اعراب در زمان جاهلیت آیاتی که مردم را ارجاع بفطرت خود نموده و امر بتفکر کرده بعضی از آنها نیز در رد این طایفه است

نمونه از آیات رد آیات بسیاری در قرآن وارد است که بطور کلی رد مشرکین
 آنان که دو خدا قائل بودند که بدو خدا یا بیشتر قائل شدند نموده یا اثبات توحید خدای
 عالم نموده سوره انبیاء (آیه ۲۲) **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ**
إِلَّا اللَّهُ لَقَدْ تَأْتَسَّجَنَ اللَّهُ رَبَّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (آیه ۲۴) **أَمْ اتَّخَذُوا**
مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای
 تعالی باشد همانا فاسد شوند آیا غیر از خدا خدایانی اخذ کردند بگو یا ورید دلیل
 خود را و سوره توحید و آیات آخر سوره حشر و بسیاری از آیات دیگر باین مضمون
 است و در این آیات که تنزیه و تقدیس کرده خدای عالم را از آن اوصاف که میگفتند
 رد بر مذهب ثنویه و مزدکیه است رجوع شود بآراء آنها و همانطور آیاتی که در
 ابطال مشرکین است اینها را شامل است

نمونه از آیات رد آیات بسیاری که از شرک در عبادت و شرک بطور کلی اسم
 ستاره پرستان برده و ابطال آن کرده اینها را نیز شامل است و در خصوص
 اینها نیز آیاتی است نمونه آن سوره انعام (آیه ۷۶)
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ
الْأَفْلِينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَنْ لَمْ
يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۸) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ
هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ

ابراهیم با برهان غروب که از خواص ممکن است ستاره پرستان و ماه و
 خورشید پرستان را محکوم کرد و قرآن برهان ابراهیم را برای ابطال مشرکین
 عرب نقل نموده فرموده: چون شب شد ابراهیم کوکبی را دید گفت آیا این خدای
 من است چون غروب کرد گفت خدا غروب ندارد پس این خدا نیست و همینطور
 ماه و خورشید را از خدائی انداخت و توحید خدای عالم را بقوم خود تعلیم کرد

نمونه از آیات چون مبشر کین عرب چنانچه دانستیم بیشتر بت پرست بودند
رد بر بت پرستان و عبادت و پرستش اصنام و بتان میکردند آیات قرآن بیشتر
با اینها سروکار دارد و غالباً ابطال مذاهب آنان کند و در

بسیاری از سوره های قرآن توییح آنان نماید بیانیهای مختلفه

سوره یونس (آیه ۱۹) وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ
وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ اتَّبِعُوا اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

و عبادت و پرستش میکنند غیر خدا چیزهایی را که نفع و ضرر بآنها نمیرساند
و میگویند اینها که ما پرستش میکنیم شفیعهای ما هستند پیش خدا بآنها بگوشما
آگاه میکنید خدا را بخدایانی که از آنها در آسمان و زمین سراغ ندارد بزرگتر
و پاکتر است خدا از شریکها و خدایانی که با او قرار میدهند

سوره انبیاء (آیه ۳۷) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا
أَهَذَا الَّذِي يُذَكَّرُ الْهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ

کافران چون ترا میبینند استهزاء و مسخره میکنند میگویند این همانست
که بدی خدایان شمارا میگوید آنها از یاد خدا کافرند

و در همین سوره (آیه ۴۴) فرماید

أَمْ لَهُمُ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَ لَا هُمْ مِمَّنْ يُصْحَبُونَ

و قضایای ابراهیم در همین سوره است که بتها را شکست و با آنها احتجاج
کرد و در همین سوره (آیه ۹۸) گوید

أَنْتُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ
(۹۹) لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوا وَهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ

آیاتیکه از بت‌های
عرب نام برده
گفته شد که طوایف عرب هر يك برای خود بتی ساخته و به
پرستش و عبادت آن پرداخته بودند و نام آن بتها و طایفه
هارا یاد کردیم اینک آیاتی می‌آوریم که بصراحت لهجه بتها

را نام برده

سوره نوح (آیه ۲۱) وَمَكْرُؤًا مَكَرًا كَبِيرًا (۴۲) وَ قَالُوا لَا تَدْرُنَّ
الِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وِدَّآ وَلَا سُوَاعًا [۴۳] وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا
سوره نجم (۱۹) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ

نمونه آیاتیکه در
سوره مائده (آیه ۷۷) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
بَارَةٌ نَصَارَى آمده
ثَابِتٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ

کافر شدند آنهایکه خدا را یکی از سه تا میدانستند یعنی

(اب و ابن و روح القدس) قائل بودند و حال آنکه خدا جز یکی نیست

سوره نساء (آیه ۱۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ الْإِلْحَاقَ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الَّتِيهَا
إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا
لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَاوَدٌ

سوره مائده (آیه ۱۹) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ

کافر شدند آنها که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است

سوره توبه (آیه ۳۰) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَّىٰرُ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بْنُ اللَّهِ
آیه‌های بسیاری نیز در این باب هست که از ذکر آنها خودداری کردم برای اختصار
دست آویز ماجرا
ماجرای جویان بیخورد یاندانسته و از روی جهالت و یاندانسته
و از روی عوام فریبی یکی از آیات قرآنرا سر رفته افکنده
جویان
برخ دینداران میکشند و از روی آن میخواهند دروغ

پردازی خود را رفو کند اینک ما خود آیه را با جلو و دنبالش میآوریم تا مشت
خیانتکار خوب باز شود و روشن شود که این آیه نیز همان دنباله ابطال آراء بت
پرستان و نصاری است

سوره زمر (آیه ۲) اِنَّا نَزَّلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا
لَهُ الدِّينَ [۲] اِلَّا اللّٰهَ الدِّينُ الْخَالِصُ [۱] وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ
مَسْأَلُهُمْ اِلَّا لِيَقْرَبُوْا اِلَى اللّٰهِ لَعَلَّ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَيُحْكَمُ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ
[۵] اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ [۶] لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ يَّتَّخِذَ وَلَدًا
لَا صُطْفٰىۙ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ [۸] ذٰلِكُمْ اِلٰهُ
رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاَنىٰ تَصْرَفُوْنَ

یعنی ما فر و فرستادیم بسوی تو کتاب را با درستی پس عبادت و پرستش خدا
کن و دین را برای او خالص کن که دین برای خدا خالص است آنهایی که جز خدا
اولیائی گرفتند و گویند ما عبادت نمیکنیم اینهارا مگر آنکه ما را بخدا نزدیک و
مقرب کنند خدای عالم حکم میکند بین آنها با آن آراء مختلفه همانا خدا هدایت
نمیکند دروغ پردازان کافر را اگر خدا میخواست پسری برای خود بگیرد اختیار
میکرد از مخلوق خود هر چه میخواست پاکست خدا و اوست خدای یکتای قهار
پس از دو آیه که خلق سموات و ارض و خلق انسانرا گوشزد میکند میگوید این
خدای شما است مملکت مال او است خدائی جز او نیست پس کجا رو میآورید
اکنون این آیات و ترجمه آنها را خوانندگان از پیش نظر بگذرانند و آراء عرب
جاهلیت را که عبادت و پرستش خدا میکردند تا آنها را بخدای بزرگ نزدیک و
مقرب کنند و آراء نصاری را که مسیح را گاهی پسر خدا و گاهی خود خدا میدانستند
در تحت نظر قرار دهند تا مطلب خوب روشن شود که این آیات نیز در تعقیب
آیات است که رد مشرکین که خدایانی میپرستیدند و نصاری که برای خدا پسر
تراشیدند میکنند

فرق میان عبادت و تواضع
اینک که روشن شد که مبارزه قرآن و اسلام با چه عقاید و پندارهای باطلی بوده باقائلین بخدایان و بت پرستیها و ستاره پرستیها و صدها پندارهای ناهنجار از این قبیل بوده

چنانچه در يك سورة كوچك جمله مطلب را بكفار گوشزد کرده در سورة کافران که میفرماید قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ تا آنکه فرماید لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ بگوای کافران من عبادت نمیکنم آنچه شما عبادت میکنید و شما هم که عبادت نمیکنید آنچه من عبادت میکنم یعنی نه من حاضریم که بت پرستی را اختیار کنم و نه شما خدا پرست میشوید پس شما بادین خود و من بادین خود هستم تاخدای عالم جزای هر يك را دهد باید ما در اینجا فرق میان عبادت و تواضع را روشن کنیم تا معلوم شود یکی از آن دو کفر و شرک است و قرآن و اسلام با آن جنگیده و دیگری از ایمان و خوبیها است و قرآن و اسلام با آن امر کرده

خوانندگان گرامی همه پارسی زبان و بسیاری از آنها بالقت عربی نیز آشنا هستند عبادت از عبودیت است یعنی اظهار بندگی کردن و آن پیارسی پرستش است و پرستش در پارسی و عبادت در عربی عبارت از آنست که کسی را بعنوان اینکه او خدا است ستایش کنند چه بعنوان خدائی بزرگ یا خدائی کوچک باشد چنانچه مشرکین چنین بودند و عقاید و آراء آنها واضح شد و تواضع که در پارسی فروتنی است غیر آنست چنانچه از مراجعه بموارد استعمال این دو لغت در پارسی و عربی مطلب روشن و واضح شود شما و همه عقلای عالم در شب و روز کم و بیش با چند تن از دوستان و بزرگان و محترمین در خیابانها و برزنها برخورد میکنید و احترامات لایقه و اظهار کوچکی و تواضع و فروتنی در خور هر کسرا بجامیآورید نه شما عابد او شدید و پرستش او کردید و نه او معبود و پرستیده شما شد تواضع و فروتنی را عقلاء و دانشمندان هر ملت و مملکت یکی از بزرگترین کمالات انسانی میدانند که

هر گس بیشتر بآن متصف باشد مورد ستایش آنها بیشتر است در عین حال که از عبادت غیر خدا و پرستش دیگر موجودات نکوهش کنند در تمام ملل دنیا برای پیشوایان دین و دنیا مراسم احترامات معموله برقرار است و تمام عائله بشری کم و بیش با احترام و تواضع و فروتنی از بزرگی دینی یا دنیائی قائلند پس باید گفت همه بشر کافرند و مشرک و تالفت تواضع و احترام را از قاموس عالم محو نکنند و تا همه مردم در موقع ملاقات بایکدیگر مثل حیوانات بی اعتنائی نکنند از شرک خارج نمیشوند و بتوحید نرسند آیا و هایشها و پیروان آنها که در ایران معدودی بی ارج هستند خود در وقت برخورد با همکیشان خود چطور سلوک میکنند هیچ تواضع و احترام نمیکند و چون حیوانات ملاقات بایکدیگر را بر گذار میکنند یا احترامات لایقه و مرسومات انسانی را معمول میدارند در این صورت آیا عبادت از بشری مثل خود کردند و پرستش غیر خدا نمودند و مشرک شدند یا نه اگر بنا چاری بگویند عبادت غیر از فروتنی و تواضعست فرق را بیان کنند تا رسوائی و خیانت واضح شود

گواه از قرآن بزرگترین مظاهر تواضع و بالاترین مراسم خضوع سجده در باره این سخن است که ما برای غیر خدا جایز نمیدانیم بواسطه نهی الهی در شریعت اسلام همین سجده که از هر احترامی برتر و بالاتر است اگر بعنوان عبادت و پرستش نشد شرک نیست بلکه گاهی اطاعت امر خدا است و واجبست در قرآن کریم مکرر در مکرر سجده ملائکه را بآدم گوشزد فرموده که يك نمونه از آنرا یاد میکنیم

سوره بقره آیه (۳۲) وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا ابْلِیْسَ اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ

چون گفتیم بملائکه که سجده کنید برای آدم همه سجده کردند جز ابلیس که ابا کرد و سرکشی نمود و او از کفران بود اینان که میگویند تواضع برای غیر خدا شرکست باید در این قضیه طرفدار ابلیس شوند و همه ملائکه را کافر و مشرک بدانند

جز ابلیس را و خدارا در این امر بخطا دانند و نکوهش کنند که چرا ملائکه را بشرك دعوت کرده و از ابلیس که موحد و متقی بود نکوهش نموده شاید گفته شود که سجده ملائکه از آدم بامر خدا بود و شرك نبود و احترامات شما بامر خدا نیست شرکست پاسخ این گفتار آنست که اولاً اگر سجده ملائکه بعنوان خدائی و پرستش آدم بود شرك بوده گرچه خدا بآن امر کند و خدا نیز ممکن نیست چنین امر کند زیرا که این دعوت بشرکست و مخالف عقلست و اگر بعنوان پرستش نباشد شرك نیست گرچه خدا نفرموده باشد و ثانیاً تواضع و احترام از دانشمندان و بزرگان محتاج بامر کردن نیست بلکه خود عقل که راهنمای انسانست باینطور چیزها پی میبرد از این جهت هیچکس از عقلا دیندار دنیا برای احترامات هر سومه منتظر امر خدا نشدند آری اگر خدا از یکطور تواضعی نهی کرد باید اطاعت کرد گرچه شرك نباشد چنانچه ما سجده بغیر خدا را بعنوان احترام نیز جایز ندانیم و اگر کسی برای بزرگی سجده کرد بعنوان احترام او را گناهکار شماریم و از طاعت خدا بیرون دانیم گرچه او را مشرك و کافر ندانیم و ثالثاً ما که از مؤمنین و پیغمبران و امامان که مثل اعلای ایمان و کمال انسانیتند احترام و تواضع میکنیم بامر خدا است چنانچه در سوره مائده آیه (۵۹) وارد است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

ذلت که بالاترین مراتب تواضع و فروتنی است اوصاف کسانی است که خدا آنها را دوست میدارد و آنها خدا را دوست میدارند آنها کسانی هستند که برای مؤمنین و هم کیشان خود در نهایت فروتن و متواضعند و با اجانب و کفار با کمال عزت نفس و بزرگواری رفتار کنند

گواه دیگری اکنون آیه از قرآن کریم و گفته خدای عالم نشان میدهد
از گفته خدا که راه سخن بکلی بسته شود و راه پس و پیش برای یاره

سرایان نباشد.

سوره یوسف آیه (۱۰۱) وَرَفَعَ آبُوهُ عَلَيَّ الْعَرْشِ وَخَرُّوْهُ سُجَّدًا وَ
 قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

این آیه درباره ملاقات یعقوب و اولادش از یوسف وارد شده میگوید و بالا برد
 پدر و مادر خود را بروی تخت و افتادند بروی زمین و سجده کردند برای یوسف و
 او گفت ای پدر این تعبیر خوابی است که پیش از این دیدم خدا او را دوست قرار داد
 اکنون یاباید یعقوب پیغمبر و اولاد او را مشرک بدانیم و خدا را که مشرکی را پیغمبری
 برگزید برخفا دانیم و نکوهش کنیم یا سجده کردن را احترام متعارف در آن زمان
 بدانیم که خدا از آن نهی نکرده بوده تا پاکانرا پیلیدی و ناپاکی یاد نکرده باشیم و
 در آیات بسیار از تکبر که ضد تواضع است نهی شدید وارد شده چون (آیه ۳۹)
 سوره بنی اسرائیل وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و (آیه ۱۷) از سوره لقمان
 وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
 در ضمن بیان حکمتهای لقمانی که میفرماید یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم
 ای پسر من شرك بخدا نیاور که شرك ظلم بزرگی است میگوید روی خود
 را از روی تکبر از مردم برمگردان و روی زمین با تکبر راه مرو که خدا متکبران
 فخریه کن را دوست ندارد

اگر تواضع و فروتنی شرك بود لقمان حکیم در این وصیت راه خطایموده
 و متنافی و متناقض سخن گفته بود

یک حکمیت	اکنون حکمیت و داوری را از خوانندگان محترم تقاضا داریم
از خوانندگان	که کدام یکر اختیار کنیم خطا کاری خدا را که دعوت بسجده آدم کرده و مشرکانرا که ملائکه اند مطیع خواننده و ابلیس را که از زیر بار سجود که شرك است شانه تپی کرده تو بیخ و تکفیر کرده و از قرب

خود دور کرده و یعقوب مشرک را پیغمبری برگزیده و مشرکان را که از مؤمنین تواضع کنند دوست خود شمرده ثابت بدانیم و نیز قائل بشرک ملائکه و پیمبران و تمام عقاری عالم شویم و فقط در بین جمیع موجودات ابلیس را موحد بدانیم که فقط بخدا سجده کرده و سراغ نداریم از کسی دیگر تواضع و احترام کرده باشد

یا گفته ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و یکمشت سیاه نجدی عاری از هر دانش و معرفت و علم و تقوی را که مشتی بیخورد مقاله نگار از آنها تقلید کرده قبول نکنیم و آنها را بر خطا دانیم

اینک ما برای تمام شدن کلام هر یک از سخنان بی پایه و هابیه و پیروان آنها را میآوریم و بیاسخ آن میپردازیم

<p>پرسش اول و پاسخ آن</p>	<p>پرسش اول این بود که (حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یا نه) گمان میکنم خوانندگان پس از فهمیدن معنای شرک خود این سخنان را جواب دهند و محتاج بطول کلام نباشند ولی ما باز از جواب آن خودداری نمیکنیم تا حق گوئی از یابوه سرامی خوب ممتاز و جدا شود</p>
-------------------------------	---

گوئیم اگر حاجت از پیغمبر و امام و هر کس غیر خدا باشد بعنوان خدائی بنخواهیم و او را مستقل در بر آوردن حاجت بدانیم شرک است چنانچه عقل و قرآن بر آن گواه است و اگر باین عنوان نباشد شرک نیست چنانچه نظام تمام دنیا بر قضای حاجت از یکدیگر است و پایه تمدن جهان بر روی تعاون از یکدیگر برپاست

اگر مطلق حاجت خواستن از کسی شرک بودی باید یکسره جهانیان مشرک و بنیاد جهان بر شرک ریخته شده باشد پیمبران نیز محتاج بزندگان بودند و در نوبه خود از جهانیان حاجتها خواستند و با تعاون قافله حیوة وزندگان را راه میانداختند

<p>کارهای خدائی کدام است</p>	<p>شاید گفته شود هر خواستن حاجتی شرک نیست بلکه خواستن حاجتهائی که از طاقت بشری خارج است شرک است</p>
----------------------------------	---

و بعبارت دیگر کارهای خدائی از غیر خدا خواستن کفر و شرک است
 جواب این گفتار آنست که اول باید کار خدائی را از کارهای غیر خدائی جدا کنیم
 تا معلوم شود هر کار عادی غیر خدائی نیست و هر کار غیر عادی خدائی نیست پس گوئیم
 کار خدائی بحسب برهان و وجدان عبارت از کارهایی است که فاعل بی دخالت غیر خود
 و بدون استمداد از قوه دیگر انجام دهد و بعبارت دیگر کار خدائی آنست که کننده
 آن در کردن آن مستقل تام بیحاجت بغير باشد و کارهای غیر خدائی نه اینچنانست
 مثلا خدای عالم که خلق کند یا روزی دهد یا مرض و صحت دهد کارهای او
 بی استمداد از قوه دیگر است و هیچکس را در کارهای او دخالتی کلی یا جزئی نیست
 و قدرت و قوه او عاریت و مکتسب از غیر نیست و غیر خدا اگر کاری کند چه عادی و
 آسان و چه غیر عادی و مشکل قوه او از خود او نیست و با قدرت خود آن کار را انجام
 ندهد پس اگر کسی کار را هر چه کوچک باشد از غیر خدا هر کس باشد بعنوان
 اینکه او خدا است بخواهد مشرکست بحکم خرد و قرآن و اگر کسی از دیگری
 چیزی بخواهد بعنوان اینکه خداوند عالم با او این قوه را مرحمت کرده و او بنده
 محتاج بخدا است و در این عمل نیز مستقل نیست نه این کار خدائی است و نه این
 حاجت خواستن شرک است

شاید گفته شود که مطلق کارهای غیر عادی با هر عنوانی باشد
 گواه از گفته
 قرآن در این
 از کسی خواستن شرک است در جواب این پندار گوئیم علاوه
 بر آنکه دلیلی بر این معنی نیست و عقل برخلاف آن حکم
 مقصود
 فرماست و جزانکار بیدلیل و ماجراجویی گواهی ندارید از گفتار قرآن گواه روشن
 بر گفتار ما است

سوره نمل (آیه ۳۸) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ
 يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۹) قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ
 مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۴۰) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا

اِنَّكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ ظَرْفُكَ قَلَمًا رَّآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي
 یعنی سلیمان گفت ایجماعت کدامیک از شما تخت بلقیس را پیش من میآوردید
 پیش از آنکه بیایند پیش من در حال اسلام یکی از عفریتان جن گفت من پیش از آنکه
 از جای خود برخیزی حاضر میکنم تخت او را و من بر اینکار قوت و امانت دارم گفت
 آنکس که علمی از کتاب نزد او بود من پیش از آنکه چشمت بهم بخورد تخت بلقیس
 را میآورم پس چون سلیمان تخت را پیش خود بر قرار دید گفت این از فضل خدای منست
 اکنون از خوانندگان سؤال میشود که تخت بلقیس را از چندین منزل طولانی
 قبل از چشم بهم خوردن حاضر کردن امری است برخلاف عادت یا امری است عادی
 اگر برخلاف عادت است و بقول اینان کاری است خدائی سلیمان که بگفته خدا از
 پیغمبر است و مورد ستایش خدا است این کار فوق العاده را از کسانی که در محضرش
 بودند بموجب آیه ۳۸ خواست و این حاجتی بود که پیغمبر عظیم الشان از عفریتان
 و دیگران خواست و آصف برخیا این حاجت را روا کرد اکنون یا سلیمان را مشرک
 بدانید و خدارا که چنین مشرکی را پیغمبری برگزیده نکوهش کنید و بر خطا بدانید
 یا خواستن اینطور راه و ر غیر عادی را شرک ندانید و گفتار مثنوی هرزه گرد یاوه سرا
 را هیچ و پوچ شمارید

خدای عالم با تشریفات شایان و تقدیراتی نمایان حکایات
 عجیب عیسی بن مریم را در قرآن یاد میکند و کارهای بالاتر
 از قدرت انسانی را باونسبت میدهد و روا میدارد اینجایک

۳ واه دیگری
 از گفته خدا

نمونه از آنها را ذکر میکنیم تا مشت تبه کاران باز شود

سوره آل عمران (آیه ۴۸) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْانجِيلَ
 وَرَسُولًا اِلَىٰ بَنِي اِسْرَائِيلَ اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اِنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنْ
 اِنطِين كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاِنَّكُمْ لَآلَاكُمُ وَالْاَبْرَصَ

وَإِخْتِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

میگوید در شأن عیسی من از جانب خدای شما بانسانه آمدم من میآفرینم از برای شما از گل صورت مرغی و باو میدم پس مرغ میشود باذن خدا و کور مادرزاد و برص را شفا میدهم و مردگان را زنده میکنم باذن خدا و شما را خبر میدهم آنچه میخورید و ذخیره میکنید در خانه های خود

اینها که عیسی گفت کارهای غیر عادی و بگفته اینان خدائی است و درخواست بنی اسرائیل از او شرك و كفر است اینك باید عیسی را با این گفته ها مدعی خدائی بدانیم و خواننده بشرك بشناسیم و بنی اسرائیل را که شفا میخواستند بشرك بخوانیم و خدا را که مثل این شخص مدعی خدائی و مشرك تراش را پیغمبری برگزیده بر خطا بدانیم تا گفته مشتی سیاه بادی و وحشیان بیابانی درست شود گوهر جا که خواهد خراب شود

و در اینجا گواهی دیگری از گفته قرآنست که از آنها صرف نظر کردیم
 از مردگان
 شاید گفته شود که از مردگان حاجت خواستن شرك است
 و چون پیغمبر و امام مرد جمادی بیش نیست و از او نفع و ضرری
 شرك نیست
 حاصل نشود

جواب این پندار آنستکه اولاً معنی شرك و كفر را در اختیار مان گذاشتند تا هر چه را خواستیم بپندار خود شرك خوانیم پس از آنکه معلوم شد که شرك چیزی از غیر خدای عالم خواستنست بعنوان اینکه او خدا است و اگر جز این شد شرك نیست، مرده و زنده در این معنی فرق نکند گرچه از سنگ و کلوخ حاجت کسی طلبد مشرك نشود هر چند کار او باطلی کرده باشد و ثانیاً ما از ارواح مقدسه انبیاء و ائمه که خداوند بآنها قدرت مرحمت نموده استمداد میکنیم و بپراهن قطعیه و ادله عقلیه محکمه در فلسفه اعلی ثابت و مقرر است که روح بعد از خلاصی از بدن که از آن تعبیر بموت شود باقی است و احاطه ارواح کامله پس از موت باین عالم

بیشتر و بالاتر است و فساد بر روح را فلاسفه محال میدانند

و این مسئله از مسلمات مسائل فلسفه است که از روزی که فلسفه پیدا شده پیش دانشمندان و اعظم از فلاسفه قبل از اسلام و بعد از اسلام ثابت بوده و جمیع ملل از یهود و نصاری و مسلمین این مطلب را از واضحات و ضروریات دین خود می‌شمارند بلکه بقای روح و احاطه آن پیش فلاسفه روحی و الهی اروپا نیز مسلم و واضح است و چون این مختصر را گنجایش آن نیست که در یک چنین مسئله دنباله داری که نوشتن یک کتاب لازم دارد وارد بحث و بررسی شویم بنقل آراء (۱) بعضی از فلاسفه بزرگ که رأیشان مورد اعتماد است اکتفاء می‌کنیم و کنسیده خود را اهل برهان میدانند بکتابهای آنان رجوع کند تا صحت مطلب را دریابد

آراء فلاسفه پیش از اسلام

رأی نالیس ملطی فلاسفه قبل از اسلام گرچه بسیاری از قدهاء آنها کلمات مرموزی دارند که متأخرین برای حل آن احتمالاتی دادند ولی در کلمات بسیاری از آنها مسئله بقای نفس و روحانی بودن آن که ملازم با بقاء است بتصریح مذکور است نالیس ملطی که یکی از حکماء سبعة است که اساطین فلسفه اند پس از آنکه میگوید خدا عنصری ابداع کرد که در آن صور جمیع موجودات و معلومات است میگوید این عنصر یک صفو دارد و یک کدر آنچه از صفو آن پیدا شد جسم است و آنچه از کدر او است جرم است و جرم فانی میشود و جسم فانی نمیشود جرم کثیف و ظاهر است و جسم لطیف و باطن و در نشاء دیگر جسم ظاهر است و جرم زائل است و بر معلوم است از اوصافی که برای جسم میگوید مقصودش از جسم که باطنست و لطیف و باقیست جسم مثالی است که در عالم برزخ است او عقول و انفس را مشتاق بعوالمی دیگر میدانند و میگوید بقاء در نشاء دیگر است (۲)

۱- بابل و نعل شهرستانی و کتاب اسفار رجوع شود

۲- بابل و نعل شهرستانی و کتاب نفس اسفار در این آراء رجوع شود

رای انکسیمایس
فیلسوف ملطی
در کلمات مر موزه این فیلسوف بزرگ نیز شواهد و
صراحتی است بر بقای نفس حتی نفوس خبیثه شریبه می
گویند تمام آثار حیوتی از عالم عقل است و ثبات و بقاء اینجا بقدری است که از نور عقلی
در آنست و فساد که بر این عالم وارد شود برای جزء اسفل ثقیل آنست چون این
اجزاء قشر است و قشر را میاندازند و میگویند این عالم جسمانی کثافات او بسیار است
و هر کس بآن چسبید بعالم علوی نرسد و هر کس از آن اعراض کرد بالا میرود به
عالمی که بسیار لطیف است و سرورش دائمی است .

رای ابن دقلس
فیلسوف بزرگ
این فیلسوف بزرگ در زمان داود نبی بوده و حکمت
را از او و لقمان حکیم اتخاذ کرده و آراء او روشنتر است
از آنها که ذکر شد او تمام اختلافات و تضاد را از عالم ماده میداند و ائمتلاف و محبت
را از روحانیات میداند او میگفت هر نفس سافلی قشر نفس عالی است نفس نامیه
قشر نفس بهیمیه است و آن قشر نفس ناطقه است و آن قشر عقل است و بواسطه لباب
نفس بعالم خود برگردد و نفوس جزئی از اجزاء نفس کایه است و نفس جزئی از عالم
اعلی آمده و بآنجا بر میگردد .

رای فیثاغورث
حکیم
این فیلسوف در زمان سلیمان بود و حکمت را از او
اخذ کرده و آراء او جمله بر رمز است و آراء الهی را بصورت
ریاضی بنانهاده او میگوید انسان بحکم فطرت واقعت در مقابل همه عوالم و انسان
عالم صغیر است و عالم انسان کبیر است و نفس قبل از اتصال ببدن ابداع شده است از
تالیفات عددیه اولیه پس اگر تهذیب خلق بر تناسب فطرت کرد و از مناسبت خارجه
تجرد پیدا کرد متصل میشود بعالم اصلی خود و منخرط میشود در سلك عوالم غیبیه
بر هیستی جمیل تر و کاملتر از اول و خرنیوس و زنیون از فلاسفه بودند و تابع رای
فیثاغورث بودند مگر در بعضی امور آنها گفتند نفس اگر طاهر و پاکیزه از هر زشتی
باشد میرود بعالم اعلی بمسکنی که مناسب او است .

سقراط فیلسوف عظیم الشان الهی حکمترا از فیثاغورث و
 رای سقراط
 ارسالادوس آموخت او از حکمت و فنون آن بالهیات و
 فیلسوف بزرگ
 اخلاقیات پرداخت و بزهد و ریاضت نفس و تهذیب اخلاق
 مشغول شد و اعراض از دنیا کرد و در کوهی و غاری باعترال پرداخت و مردمرا از
 بتان و شرک بخدا نهی کرد تا مردم سلطان را بقتل او مجبور کردند و او را مسموم
 کردند چنانچه معروف است قصداً و در باب الهیات و علم ما قبل الطبیعه و ما بعد الطبیعه
 آراء متقن خوب دارد

سقراط در باب نفوس انسانی میگفت قبل از ابدان موجود بودند بنحوی از
 انحاء وجود و اتصال نفوس با ابدان برای استکمال بود و ابدان قالبها و آلات نفوس
 است پس باطل میشود ابدان و بر میگردد نفوس بعالم کلی خود سقراط پیادشاهی که
 او را کشت گشت سقراط در حبی است و پادشاه قدرت ندارد مگر بر شکستن حب
 و چون حبرا شکست آب بدریا بر میگردد

رای افلاطن الهی این فیلسوف بزرگ از اساطین بزرگ حکمت الهی است
 فیلسوف عظیم و معروف بتوحید و حکمت است و در زمان اردشیر بن دارا

متولد شد و پیش سقراط حکمت آموخت و چون سقراط مسموم شد و مرد جانشین
 او شد و از اسنادان او نیز طبعاً و سوس است و او در باب الهیات آراء متین محکم دارد که
 شیخ شهاب الدین حکیم اشراقی و صدر المتالین فیلسوف شهیر اسلامی بعضی از آنها
 را مبرهن و مدلل کرده اند مثل قول بمثل افلاطونیه و مثل معلقه از گفته های این
 فیلسوف است که نفوس در عالم دیگر بودند و مبتهج بعالم خود و آنچه در آن بود
 از بهجت و سرور بودند پس از آن عالم نازل شدند در این عالم تا جزئیات و چیزها را
 که در ذات آنها نبود بواسطه آلات استفاده کنند پس پرهای آنها ساقط شد و در
 اینجا پرهائی تحصیل کردند و بعالم خود پرواز کردند

رای ارسطاطالیس ارسطو بن نيقوماخوس از اهل اسطاجرا از بزرگان فلاسفه
 فیلسوف بزرگ جهان بشمار میرود و تعلیمات منطقی و قواعد علم میزان که
 پایه علمها است رهین زحمتهای گرانبهای این مرد بزرگ است و از این سبب که
 بنیان تعالیم منطقیه کرد بمعلم اول مشهور شد و شیخ الرئیس اعجوبه روزگار در
 پیش تعالیم این بزرگ مرد زانو بزمین زده و زمین ادب بوسپیده و بگفته شیخ الرئیس
 تاکنون بقواعد منطقیه که ارسطو بنانهاده احدی را یارای اشکال نبوده و آراء متین
 او دستخوش نقض و ابرام نشده گو که دکارت فرانسوی پیندار خود و بعض نویسندگان
 محترم ما انقلابی در منطق کرده ولی کسانی که از روی دانش و بینش وارد این میدان
 شوند میدانند پایه معلومات دکارت در اینباب و در الهیات بچه اندازه سست و بچه
 گانه است فسوسا که ما از اروپائیان چنان وحشت کردیم که یکسره خود را باخته
 و علمی که خود در او تخصص داریم و اروپائیان تا هزار سال دیگر نیز باور نرسند بسستی
 تلقی میکنیم کسی که منطق الشفا و حکمة الاشراف و حکمت متعالیه صدرای شیرازی
 دارد بمنطق و حکمت اروپائیان که باز در کلاس تهیه است چه احتیاج دارد اینها
 گمان کرده اند که اگر مملکتی در سیر طبیعی پیشرفت کرد در سیر حکمت الهی نیز
 پیش قدم است و این از اشتباهات بزرگ ما است و یکی از تبه کاریهای نویسندگان
 مشرق اسلامی باید دانست

ارسطو در باره بقاء نفس میگوید نفوس انسانی پس از آنکه در قوه علم و عمل
 کامل شد آیت خدائی شود و شبیه باو گردد و بکمال خود واصل گردد و این تشبیه
 بقدر طاقت او است و یا بحسب استعداد و یا بحسب اجتهاد و چون از این بدن مفارقت
 کرد متصل بروحانین و ملائکه مقربین گردد و التذاذات و ابتهاجات برای او کامل
 شود و در نفوس خبیثه بضد این گفته است و در اینجا حکماء و فلاسفه بزرگ دیگر
 مثل اسکندر و غیر آن هست که ما ذکر آنها را لازم ندیدیم اکنون بذکر کلام بعضی
 از فلاسفه اسلام می پردازیم

همه میدانید که مسلمین یکسره از فلاسفه و غیر آنها روح را پس از مرگ باقی میدانند و برای روح فساد و زوالی قائل نیستند لکن ما برای نمونه اسم چند تن از بزرگان فلاسفه اسلام را میبریم

آراء فلاسفه اسلام

رای شیخ الرئیس شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از اهل بخاری فیلسوف کبیر است پدرش بلخی بوده زندگانی او و چگونگی تحصیل و تألیفاتش مشحون از عجایبی است که عقل را حیران میکند کتاب قانون را در شانزده سالگی تصنیف کرده است چنانچه نقل شده و میگوید در سن بیست و چهار سالگی که رسیدم فکر کردم که در جهان علمی نیست که من ندانم گویند الهیات و طبیعیات سفار هر روزی پنجاه ورق تصنیف کرد بی مراجعه به هیچ کتابی این فیلسوف که تصنیفات او مقام او را در علم ثابت میکند راجع بفساد نشدن نفس بفساد بدن و محال بودن فساد نفس در بیشتر کتبش سخن میگوید و با برهان ثابت میکند در اشارات قریب باین معنی میگوید چون نفس ناطقه که موضوع صور معقوله است قائم و منطبع در جسم نیست بلکه جسم آلات او است پس اگر بموت ممکن نشد جسم آلات او شود ضرر بحال او ندارد بلکه او باقی است با استفاده از جواهر باقیه و نیز گوید چون نفس ناطقه استفاده کرد بلکه اتصال بعقل فعال را ضرر نمیرساند با فقدان آلات زیرا که او تعقل بذات خود میکند نه با آلات و در کتب دیگرش نیز سخن بدین مشابه رانده و برهان بر این مقاله آورده

رای شیخ شهاب الدین شیخ مقتول ابو الفتوح یحیی بن حبش معروف بشهاب الدین حکیم بزرگ اشراقی سهروردی صاحب کتب نفیسه و مصنفات عزیزه و محیی حکمت و طریقه افلاطون از جمله تصنیفاتش حکمة الاشراق است که مقام ارجمند او را در فلسفه عالیّه ذوقیه اشراقیه ثابت میکند و بمقام خلوت و تجرد و صفای باطن

موصوف بوده است

این حکیم اشراقی در احوال نفوس بعد از موت و طبقات آنها تفصیل بسیار (۱) داده و برای هر طبقه حکمی معین کرده در باره نفوس کامله گوید انوار اسپهبدیه یعنی نفوس مجردة وقتی که حاصل شود برای آنها ملکه اتصال بعالم نور محض و فاسد شود جسد آنها مجذوب شوند به ینبوع حیوة و خلاص شوند از اینجا بسوی عالم نور محض و قدسی شوند بعد تفصیلاتی در این باب میدهد و در باره متوسطین گوید و اهل سعادت از متوسطین و اهل زهد تخلص پیدا میکنند بعالم مثل معلقه

رای صدر المتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی بزرگترین فلاسفه الهی و مؤسس فیلسوف شهیر اسلامی قواعد الهیه و مجدد حکمت مابعدالطبیعه او اول کسی است که عبده و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنانهد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خلل های شیخ الرئيس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ایتلاف داد ما بابررسی کامل دیدیم هر کس در باره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن بمطالب بلند پایه او است آری خود سرانه وارد مطالبی شدن که پایه های او بر اصولی بس بسیار و متفرق است موجب سوء ظن با ساطین دین و حکمت شود تا آنجا که طعن های صدر را که با شاعره و معتزله است از روی جهالت بمقصود او حمل بر حمله دین و مشایخ آئین کنند

این فیلسوف عظیم الشان در باره بقاء نفس و حالات ما بعد الموت شرح های طولانی دارد که باید بکتاب او مراجعه شود صدر المتألهین هم معاد روحانی قائل است و هم معاد جسمانی در باره معاد روحانی گوید (۲) چون نفوس ما کامل شود وقوت گیرد و علاقه آن ببدن تمام شود و رجوع بذات حقیقی خود کند و رجوع بمبدع خود نماید از برای او بهجت و سعادت است که ممکن نیست توصیف شود یا

۱- حکمة الاشراق

۲- اسفار اربعه

مقایسه بلذات حسیه گردد و نیز در همین فصل گوید وجود جسمانی مصاحب موت و غفلت و هجران و فوتست و هر چه تعلق بماده بیشتر باشد حضور و ادراک ناقصتر است حتی اینکه ادراک ما خود را در وقت مفارقت از بدن شدید تر است و بیشتر مردم بواسطه استغراق در ابدان ماده و انتقال آنها خود را فراموش کردند و استشعار ذات خود نکنند اینست آراء فلاسفه قبل از اسلام چون آراء فلاسفه اروپا در نظر بسیاری از خوانندگان با اهمیت تلقی میشود برخی از آراء آنها را مختصراً ذکر میکنیم

رای دکارت روحیون از فلاسفه اروپا از چند قرن پیش از این بضمکر روان فیلسوف فرانسوی شناسی افتادند در اول امر فلاسفه آنها چون یونانیین از روی برهان اثبات خلود روح و بقاء آنرا نمودند تا امروز که از روی تجارب حسیه و خوارق عادات محسوسه بقاء روح و تصرف آنرا در این عالم ثابت و محسوس میدانند دکارت فقط روح عاقله قائل بود و در اطراف چگونگی امتزاج روح و جسم اهتمام داشت اخص صفات روح را فکر و اخص صفات جسم را امتداد میدانست بر این دو را بکلی از هم ممتاز میدانست

از گفتار او است که چون روح چیزی است و جسد چیز دیگر پس تصور ندارد که روح تابع جسد شود در حال او و مصیر او بنا بر این جسد فانی شود و روح باقی بماند اشخاصیکه تبعیت از دکارت کردند بسیارند گرچه در خصوص امتزاج روح عقلانی و جسم با او مخالفت کردند و اثبات واسطه نمودند با همه مقام شامخی که دکارت در فلسفه پیش اروپائیان دارد مسئله خلود روح را گویند از حد خیال و تفکر بحد حقیقت و وجود نیاورد تا آنکه علماء روحی عصر جدید وجود روح و تمیز آنرا با جسم و بقاء آنرا بعد از مرگ از روی علم احضار ارواح اثبات کردند و الان در اروپا و امریکا این رأی بقبول تلقی شده حتی آنها که در مادیت پافشاری داشتند روحی شدند و از طرفداران جدی بقاء روح شدند و قضایای عجیبه در باره ارواح معروف و منتشر است و از علماء بزرگ آنها منقولست

فرید وجدی صاحب دائرة المعارف که خود از معتقدان علم تنویم و احضار ارواحست اسم چهل و هفت نفر از رجال علمی انگلیس و فرانسه و امریکا و آلمان و ایتالیا را میبرد که آنها اعتقاد باین حکایات خارق عادت داشتند و میگویند ما در صد استقصاء طرفداران و معتقدان این امر نبودیم والا عدد آنها هزاران نفر است و کسیکه بخواهد حکایات عجیب اینهارا ببیند بکتابهاییکه در این باب نوشته شده رجوع کند و قضایائی که فلاسفه اروپا نقل کردند ببیند تا زنده بودن روح را باور کند اینها شمه از راه فیلسوفان قدیم و جدید یونانی و غیر آن اسلامی و غیر اسلامی است گواه از قرآن بر آنکه زنده بودن روح پس از مردن از امور مسلمه پیش زنده بودن روح جمیع دینداران و عقلا و فلاسفه بلکه تناسخیه است لکن ما در اینجا گواهائی از قرآن خدا برای روشن کردن این مقصود میآوریم تا جای شبهه برای کسی باقی نماند

سوره زمر (آیه ۴۳) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأَقْوِمٍ يَتَفَكَّرُونَ

خدا است آنکه روحها را وقت مردن و خواب رفتن میگیرد پس نگاه میدارد روح آنها که بر آنها مردن تدبیر شده و میفرستد روحهای دیگر را تا زمان مردن آنها معلوم شد روح تمام مردگان را خدا در عالمی که مخصوص بآنهاست نگاه میدارد سوره مؤمنون (آیه ۱۰۱) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ

چون مردن رسید یکی از آنها را گوید خدایا مرا بدنیا برگردان تا عمل خوب کنم هرگز این کار نشود این کلامه ایست که میگوید و از پشت سر آنها عالم

برزخ است تا روز قیامت

سوره بقره (آیه ۱۴۹) وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ
أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ سوره آل عمران آیه (۱۶۳) وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ گمان نکنید کسانی که در

راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه آنها زنده هستند و پیش خدا روزی میخورند
سوره مؤمن آیه (۴۸) وَحَاقَ بِالْأَعْرَابِ فِرْعَوْنٌ سُوءَ الْعَذَابِ (۴۹) النَّارُ
يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ
بقره نوبیان عذاب بدی نازل شد آنها را بر آتش عرضه میدارند هر صبح و شام

و روز قیامت امر شود که داخل کنید فرعونیان را در شدیدترین عذاب

سوره ممتحنه (آیه ۱۳) قَدْ يَسْئُرُونَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْغُونَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ

الْقُبُورِ مَا يَؤُوسُ بُوْدن از اصحاب قبور را از خواص کفار شمرده است

حکمت از خوانندگان خوانندگان گرامی پارسی زبانها و جوانان روشنفکر
این اوراق باخبر از اکتشافات روحیه امروزه فلاسفه اروپای اکتشاف

واختراع و پیروان رأی تازه تنویم مقناطیسی (منیاتیزم) و مطلعین از آراء فلاسفه
بزرگ قرون گذشته قبل از اسلام و بعد از اسلام و دانشمندان باخبر از تاریخ ملل و

نحل و آراء دینداران جهان در قرون گذشته و حاضر حکمت کنندگه ما دست از
آراء هزاران دانشمند و فلاسفه بزرگ و ادله قطعیة عقلیه و حسیه آنها برداریم و

آراء پیمبران و پیروان آنها را که میلیون میلیون دیندارانند پایمال کنیم و آیات کریمه
قرآن خدا را که بصراحت لهجه زندگی ابدی ارواح را اعلان کرده پشت پا زنیم

و رأی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب که یکمشت سیاه روی نجدی و سیاه بخت
ایرانی که خرد و عقل خود را باخته و افسار گسیخته نمیدانند چه میکنند از آنها

تقلید کور کورانه کرده اند قبول کنیم یا آنکه ابن تیمیه و چند تن پیروان لجام پاره

اورا که در جامعه دنیای علم بی ارزش ترین همت‌های جهانند از راه علم و خرد و دین داری گمراه و بیرون بدانیم و از حقوق مدنی و دینی خارج کنیم
خدمت بدین اینها میگویند ما اگر بخواهیم راستی بدین خدمتی کنیم
 چاره جز آن نیست که اول این دروغها بازباله‌های هزارساله‌را از جلو برداریم تا
 راه روشن شود

تا اینجا خوب معلوم شد که دروغ پرداز و عوام فریب و خیانت کار کیست
 مقصود این قلم‌های خونین مسموم از خدمت بدین آنست که ما خدمتگذاران بدین
 و آئین چندین هزار ملیون جمعیت و بزرگان دین و آئین و فداکاران و شهیدان در
 راه خدا را که بحکم قطعی فلاسفه تمام دوره‌های جهان و صراحت قرآن خدازنده
 و جاویدانند و پیش خدا در نعمت و عزتند و خدای عالم با کمال عظمت از آنها یاد بود
 کرده جماد و پوسیده بدانیم و با آنها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آنها را در پس
 پرده فراموشی اندازیم و روح فداکاری و شهادت و شجاعت را در فداکاران جمعیت
 خفه کنیم و عقیده بگفتارهای صریح قرآن را که مطابق نظام کون و زندگی فردی و
 اجتماعی است زبانه‌های هزارساله بدانیم و از آنها بدروغ و زبانه تعبیر کنیم تا بدین و
 آئین خدمت کرده باشیم آوخ از خیره سری تو ای آدمیزاده

پرسش دیگر و یکی دیگر از پرسشهای اینان آنست که (شفاخواستن از
جواب آن تربت شرکست یا نه)

جواب این سخن با در نظر گرفتن معنی شرک معلوم شود زیرا چنانچه دانستید شرک
 عبارت از آنست که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم بعنوان اینکه او خدا
 است یا حاجت از کسی خواهیم بعنوان اینکه او مستقل در تأثیر است و خداست
 چنانچه طوایف مشرکین چنین بودند رجوع بآراء آنها کنید پس اگر کسی از تربت
 یا هر چه شفا خواهد بعنوان اینکه او خداست یا شریک خداست یا دستگاهی در
 مقابل خدا دارد و مستقل در تأثیر است یا صاحب آن قبر خداست شرکست بلکه

دیوانگی و جنون است و اگر با این عقیده باشد که خدای قادر بر هر چیز در این يك
مشت خاك بواسطه قدردانی از يك فداکار که در راه دین او تمام هستی خود را از
دست داد شفا قرار داده هیچ شرکی و کفری لازم نمیآید

يك گواه از قرآن اگر گفته شود مطلق شفا خواستن از چیزی شرك است با هر

خدا عنوانی باشد گوئیم بنا بر گفته شما خدا نیز دعوت بشرك کرده

در سوره نحل (آیه ۷۱) يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ

شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

در باره زنبور عسل می فرماید خارج میشود از بدن آن شربتی بارنگهای
گوناگون که در آن شفا میباشد برای مردم و در این آیتی است برای متفکران اینك
اگر ما از عسل شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا قرار داده ما مشرك می
شویم و خدای عالم که پیمبران را برای نشر توحید فرستاده خود راه شرك باز کرده
بروی آنها و آنانرا دعوت بشرك میکند یا آنکه شفا خواستن جز توسل و توجه به خدا
نیست و ماجراجویان بیخورد آنرا پیش خود تفسیر کرده تا دینداران را به خرافات
نسبت دهند *

عوام فریبی و اینجا يك طراری عجیبی بیاد نویسندگان ماجراجو افتاده

طراری میگویند (شما میگوئید تربت امام شفای هر درد و امان از

هر بلائی است پس بگوئید تمام بیمارستانها و داروخانه ها و دانشکده های طب و
داروسازی را برچینند) جواب این مغالطه آنست که بنا بر گفته شما اگر قرآن راست
میگوید خوبست هر کس يك خيك عسل در منزل گذارد و از شر طیب و دارورها
شود و خوبست اگر در عسل شفا هست در تمام بیمارستانها و دانشکده های طب و
داروسازی بسته شود این بیهوده سرائی و یارو گوئی برای آنستکه مورد استعمال
این داروی الهی را شما نمیدانید تمام داروهای الهی و توسلات بامور غیبی وقتی

است که طبیعت و اسباب طبیعی که همه از کارخانهٔ خدائی هستند و عمال قدرت
 حق تعالی هستند از کار بایستند و راه چاره جوئی از اسباب ظاهریه کوتاه شود و معالجه
 اطباء و داروهای آنها بی فایده شود آنگاه خدا يك راه امیدی بروی بندگان خود
 باز کرده که یکسره از خدا و اسباب غیبی مأیوس نشوند و دل بطبیعت و آثار طبیعت
 یکسره نبندند و از خدای عالم و آفریدگار خود غافل نشوند آنگاه این شفا جوئی
 گاهی مورد قبول شود بشرایطی که در برداشتن تربت و استعمال آن بکار رود و الا
 اینطور نیست که خدای عالم با این آیه شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند و
 سنت محکمه طبیعت را بهم زند و آنگاه هیچ منافاتی مابین بکار بستن اسباب طبیعت
 و رفتن پیش اطباء و کارمندان این جریان محکم طبیعت نیست با توسل بخدای عالم
 و طبیعت زیرا که جریان طبیعت نیز از مظاهر قدرت حق تعالی است و خداست که بهر
 داروئی خاصیتی داده مگر آناری که در داروی داروخانه‌ها می بینیم از خود آنهاست
 این آثار است که خدای قادر عالم باین داروهاداده اکنون اگر خدا پرستی بقوه توحیدی
 که دارد بگوید همان اثری را که خدا بداروهاداده بعد از مأیوس شدن از کارخانه
 طبیعت خدای طبیعت بهشتی خاك که خون مظلوم فداکاری در راه خدا بروی آن
 ریخته شده داده تا چشم آرزوی مردم را تادم مرك از خود نبرد و اگر خواست با آن
 داروی الهی شفا دهد و اگر نخواست مریض بايك دل پر محبت از خدای خود و يك
 چشم امیدوار بآینده جهان پیشگاه مقدس او رود (این شرکست یا عین توحید و
 خدا شناسی است) شما میگوئید این بهتر است یا دل بستن بطبیعت و چشم پوشیدن
 از آثار غیبی الهی و مأیوس شدن از قدرت و رحمت غیر متناهی آفریدگار

يك علاج اطباء بزرگ قدیم از قبیل شیخ الرئیس (۱) ابوعلی سینا
 روحانی عقیده مند بودند بیکطور معالجات روحی که گاهی آن

معالجات از علاجهای طبی بهتر کار انجام میداده این نظریه را دانشمندان و دکتران

بزرگ اروپایی تأیید کردند حتی از آنها نقل شده که اگر مریضی چندین مرتبه بگوید
 من خوب شدم این در خوب شدن مریض کمک میکند و اگر عقیده مند بخوب شدن
 خود کاملاً بشود چه بسا که همین اعتقاد روحی او را خوب کند اساس این عقیده
 قوت تأثیر روح است در بدن و تابع بودن بدن است از نفس چنانچه بعضی فلاسفه (۱)
 بزرگ را رأی چنینست که صحت و مرض هر دو از روحست این نظریه فرضاً که
 تأیید نشده باشد ولی نظریه اول که علاج روحی از روی تقویت روح مریضست در
 اروپای امروز تأیید شده و مقام بزرگی را حائز است کسیکه آشنا باشد با آراء عصر
 جدید تنویم مقناطیسی میدانند که عقاید درباره روح و تأثیرات آن در این عالم تا چه
 اندازه است یکی از دانشمندان راست گفتار میگفت من در بیمارستان شهرری برای
 معالجه رفته بودم گاهی سرکشی به بیماران میکردم و با آنها دعا مینمودم دکتر بزرگ
 آنجا که اروپایی بود و با ما هم کیش نبود مخصوصاً مرا بسرکشی بیماران و ادار
 میکرد و میگفت شما کار خود را انجام دهید و ما کار خود را از این سخن اطباء قدیم
 و جدید چنین نتیجه میگیریم که فرضاً دینداری هم در جهان نباشد علاقه روحی و
 امیدواری نفس و دل بستگی باینکه شفای من در فلان چیز است سبب شفای طبیعی
 و کمک بجهازات طبیعت میکند و یکسره دل را از روحانیات بریدن و با اسباب
 طبیعی سروکار داشتن و مردم را از معنویات منصرف کردن خیانت بنوع انسانی و کمک
 کاری بجهازات مرگست

خاک پای زندگان اینجا گواهی از گفته های قرآن خدا می آوریم برای آنکه
 زندگی بخش است همه بدانند خدای عالم بمشتی خاک که زنده بر او عبور کرده
 باشد آثار حیوتی میدهد

سوره طه (آیه ۹۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ

يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا

بعد از آنکه خدای عالم قصه گوساله ساختن سامری را وزنده شدن و صدا کردن آنرا در (آیه ۹۰) از همین سوره نقل میکند میرسد بآیه ۹۶ که موسی گفت بسامری چطور اینکار بزرگ یعنی زنده کردن گوساله را انجام دادی گفت من چیزی ندیدم که اینها ندیدند من قبضه خاکی از زیر پای رسول یعنی جبرئیل برداشتم و به گوساله پاشیدم تا زنده شد این اثریست که خدا بمشتی خاک از گذشتن يك زنده داده و کسی را نرسد که بگوید خدارا قدرت بر این امر نیست که خاک مرده را منشأ زندگانی کند

اکنون اگر بخاکی که خون زندگان ابدی بروی آن ریخته اثری دهد این از قدرت او دور نیست البته با عقیده بخدای قادر بر هر چیز هیچ اشکال ندارد که بی اثری را دارای اثر کند یا اثر داری را از اثر خود بیندازد چنانچه بگفته قرآن از آتش نمرودی اثر را گرفت

در سوره انبیاء (آیه ۶۹) میگوید قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى ابراهیم ما خدائی را مدیر این کارخانه بزرگ جهان میدانیم که تمام ذرات وجود خاضع در پیشگاه او هستند همانطور که بایک اراده نافذ آتش سوزان را از اثر می اندازد بایک اراده نافذ بخاک شهیدی اثر قرار میدهد

اینک اگر میزان نادرست بودن امری نارسا بودن آنست با عقل ما و شما خوب است بگوئید آتش سرد شدن وزنده شدن مردگان و سخن گفتن مورچه و آنچه از این قبیل در قرآن خدا وارد است از قرآن خارج کنند تا پندار ناشایست شما مشتیی بیخورد بخورد مردمان ساده لوح بیچاره رود و مقاصد مسمومه خود را بادل گرم بتوانید بجامعه تحمیل کنید و اگر با قرآن و قدرت بی پایان خدای عالم حرفی دارید ما تا آخر امر حاضریم در بحث عاقلانه با موازین خردمندان و ولی نه با این حرفهای

کودکانه رسوا که دنیای خردو علم بر گوینده و شنونده و پاسخ دهنده ریشخند زنند
و حکم ضرورت گرفتار آن شدیم

ک نظری این ماجراجویان يك دستاویز دیگر پیدا کردند و بدون آنکه
بجزه پیغمبران سروه را بسنجند ناگزیر بآب زدند و یکسره معجزه را
رسدند و آیه شریفه قرآنرا که میفرماید (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي تَقَاوُلًا ضَرًّا)
بیمطالع و برانداز صحیح برخ دینداران کشیدند و دلیل مضحك رسوائی هم باز
آوردند (که اگر معجزه درست بود ^{خوب بود} پیغمبر ابن مکتوم را که کور بود شفا دهد و
امیر المؤمنین عقیل را شفا دهد

ما قبل از ورود در پاسخ این گفتاریک پرسش از عقل میکنیم که آیا پیغمبری
بی معجزه صورت میگیرد مقصود از معجزه نشانه ایست که بواسطه آن ما پی ببریم
که حرفهای این شخص مدعی پیغمبری از مغز بشری خود نیست و گفتار او پندارهای
از پیش خود نیست و آنچه میگوید گفته های خداست که آفریدگار ما و جهانیان است
و موافقت و اطاعت آن لازم است بحکم عقل و مخالفت آن موجب زیانهای دو جهان
است عقل فطری خداداد هر کس حکم میکند که قبول کردن هر دعوائی بیدلیل
و برهان روانیست و کسیکه بیدلیل چیزی را قبول کند از فطرت انسانیت خارجست
مثلا یکی آمده میگوید من از جانب خدای عالم آمدم و پیامهایی دارم که همه باید
آنها را بر سمیت شناخته و عملی کنید و از جان و مال خود در راه اجراء این مقاصد دریغ
نکنید و سرمایه حیات و زندگانی خود را برایگان فدای آن کنید و هر کس مخالفت
آن کند باید او را نابود کنید و آشیانه او را درهم و برهم کنید جوانهای نورس رشید
شما باید برای اجراء این احکام آسمانی خدائی در پیش گلوله های توپ و تفنگ و
در مقابل سر نیزه های دشمن من و گفتار من سینه سپر کنند و شما با میل و رغبت و
روی گشاده باید از این عملیات و کردار استقبال کنید میگوئید از او نپرسیم شما با چه
دلیل و منطق میگوئی من از خدای شما پیام آوردم و این گفته های خدای جهان است

و این گفتار گفتار آسمانی الهی است. و اگر پرسیدیم و او گفت این حرفها برهان و دلیل نمیخواهد باید خود بخود قبول کنید و در مقابل آن جان نثاری کنید آیا عقل ما میگوید از او قبول کنید یا بیدلیل قانع نمی شوید

گواههایی از اینها گویی قرآن کریم را ندیدند و بیخود لاف از دینداری گفته های قرآن میزنند و خود را بقرآن میچسبانند یادیده و برای فریب عوام از گفته های قرآن که باصراحت لهجه خلاف رأی آنان میگوید شانه خالی میکنند غافل از آنکه ممکنست کسی مشت آنها را در جامعه باز کند و پیش کس و ناکس کار بر سوائی کشد اکنون چند گواه از گفتار قرآن میآوریم تا معلوم شود پیمبران با اعجاز و خارق عادات دعوی خود را بتوده القاء کردند و هیچکس در هیچ عصری زیر بار اطاعت پیمبری بیپوده نرفته و از جاده عقل قدم بیرون ننهاده

سوره قصص آیه (۳۱) **وَإِنَّا لَأَقْعُصَاكَ فَلَِمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَتَمَّ يَعْقُبُ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ [۳۲] أَسَدُكَ يَدُكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوهِ وَاضْمَمَّ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**

خطاب شد بموسی که عصای خود را بیفکن چون دید آنرا بجولان درآمد چون تیره هاری فرار کرد خطاب شد برگرد تو ایمنی دست خود را در گریبان کن تا نورانی و درخشانده شود و دست خود را بر سینه خود نه تا ترست فرو ریزد و این دو یعنی عصا وید بیضاء نشانه پروردگار تو اند بسوی فرعون و فرعونیان اینک یا باید گفت اینها کارهای عادی است و معجزه نیست و یا باید گفت این پیشنهاد لغو بیجائی بود که خدا بموسی کرده با آنکه نبوت معجزه نمیخواسته تا آنکه پندارمشتی هرزه گرد درست شود

و در باره عیسی سوره آل عمران (آیه ۴۳) که سابق ذکر شد گوید

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرُهُ الْأَكْمَهُ وَالْأَبْرَصَ وَأَخْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ

عیسی میگوید من بانسانه از خدا نزد شما آمدم نشانه من آنست که صورت مرغ گلی را مرغ جاندار میکنم و کور مادرزاد را چشم میدهم و مردگان را زنده میکنم خوبست بگوئید مرده زنده کردن و زندگی بمرغ گلی دادن معجزه نیست یا عیسی خود سرانه بکار بیهوده اقدام کرده تا بگویند فکر شما تکان خورده و شمار روشن فکر شدید راستی معلومات شماها همینقدر است یا فشارهای فکری در میدان زندگانی مادی اعصاب شمارا لغزش داده رویه سخن را از دست دادید و باین روز سیاه ننکین تنفر آمیز خود را نشانید

قرآن کریم خود در چند جا معجزه بودن خود را بتمام بشر در تمام دوره ها اعلان کرده است و عجز جمیع بشر را بلکه تمام جن و انس را از آوردن بمثل خود ابلاغ کرده امروز ملت اسلام همین نشانه خدا را در دست دارند و بتمام عائله بشری از روی کمال اطمینان اعلان میکنند که این نشانه بیغمبری نور پاک محمد است هر کس از دنیای پر آشوب علم و دانش مثل او را آورد ما تسلیم او میشویم و از گفته های خود بر میگیریم

در سوره بنی اسرائیل (آیه ۹۰) گوید قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَآوْكَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
در سوره هود (آیه ۱۶) اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ
وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ [۱۷] فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوْا اَنْمَّا اَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ

اینها میگویند قرآنرا افترا بخدا بسته و این از خود او است بگو شما هم ده سوره از پیش خود بیاورید و هر کس را میتوانید بیاری بخوانید اگر راست میگوئید

و اگر قبول اینسخن نکردند بدانید که این نشانه ایست که با علم خدا نازل شده پس خوبست نویسندگان این اوراق ننکین این آیات را از قرآن بردارند تا گفته های آنها راست شود

جواب گفتار اکنون خوب روشن میشود که آیه قُلْ لَا أَمْرٌ لِّمَنْ لِّنْفْسِ
 ماجرا جویان نفعاً و لا ضرراً نمیخواهد خود را از معجزات که آیت نبوت
 و راستگویی اوست بر کنار کند بلکه میخواهد یکی از آیات توحید و قدرتهای
 آفریننده عالم را گوشزد جهانیان کند که هیچکس مالك مستقل هیچکار نیست و
 کسی بخودی خود بی مددهای غیبی الهی از عهده چیزی بر نمی آید و بی پشتیبانی
 خدای عالم پیمبران نیز که مثل اعلاهی انسانند در این عالم کاری انجام نخواهند داد
 و نتوانند مالك نفع و ضرری بود و اگر بگفته شما میخواهد بگوید که من مالك نفع
 و ضرر خود بهیچوجه نیستم باید او را جمادی هم فرض نکنیم در صورتی که مغز بشر
 را چنان تکانی داده که تا قیامت آثارش باقی است زیرا جماد هم قوه تماسك که برای
 او نفع دارد و اجد است همه میدانیم که انسان هر که باشد و هر چه باشد بيك معنی
 بخود میتواند نفع رساند بکارهای خوب و کردارهای نیکو و افکار درست و آراء
 محکم و میتواند بخود زیان رساند بکردار ناشایست و رفتار زشت و پندارهای نازیبا
 و آراء فاسد شما میگوئید پیغمبر اسلام را خدا امر کرده که بگوید من هیچکار نمی
 توانم بکنم نه کاری خوب و آراء رزین محکم و نه مقابل آنها دارم و يك چنین
 دروغ و گزافه را که بچه های نارس بلکه دیوانگان نیز باور نمیکنند در محضر جمعیت
 بگویند و بعالم ابلاغ کند یا آنکه مراد آنست که زیانها و سودهایی که عالمیان میبرند
 با تقدیرات الهی است و بکدست قادر توانائی پشت این پرده است که مالك سود و
 زیانها با استقلال و استحقاق او است موسی اگر عصای خود را از دها کند و ید بیضا بعالم
 نمایش دهد آثار قدرت خود او نیست و عیسی اگر مردگان را ازنده کند و کورانرا شفا
 دهد از توانائی خود او نیست و حضرت محمد (ص) اگر بحکم آیه شریفه

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ماه را دو نیمه کند با قدرت پنهانیت خدای کرده و
 با قدرت خود او نیست همه بشری هستند که راه وحی الهی بروی آنها باز است و با
 اذن خدا و قدرت خداداده کارهای بزرگ فوق طاقت بشری کنند
 و اینکه میگوید چرا ابن ام مکتوم و عقیل را شفا ندادند و چون چنین نشد
 پس معجزه دروغ است حرفی است که اطفال خردسال نیز باید بدان بخندند
 و دین داران خردمند باید از آن گریه کنند خنده آنها بسستی کلام و گریه آنها
 باینکه روزگار تا چه پایه رسید که چنین اشخاصی با آمین خدای بازی میکنند
 اکنون از کودکان کلاس اول سؤال کنید که از نشدن يك قضیه يك مطالب کلی استفاده
 میشود مثلا اگر یک نفر رفت پیش طبیب برای علاج باید بگوئیم طب دروغ است
 والا اگر راست بود خوب بود فلان شخص هم رفته باشد پیش طبیب و خوب است
 بگوئیم مریضخانه ها و بیمارستانها در عالم دروغ است زیرا اگر راست بود خوب
 بود فلان مریض که در خیابان افتاده رفته باشد مریضخانه این بیخردان گمان کردند
 که اگر معجزه درست باشد باید پیغمبر و امام دور محله ها و برزنها بگردند و بگویند
 معجزه میکنیم کرامت میکنیم مثل اینکه دوره گردها میگویند آب حوض میکشیم
 فرش میتکانیم اف بر این منطق و برهان معجزه آیت و نشانه نبوت است و کرامت
 نشانه امامت و آشنائی با خداست نه بازیچه و ملعبه است و گاهی اگر خدای عالم
 بخواهد برای توجه دادن مردم را بیک عالمی و رای عالم دنیا و طبیعت يك خرق عادت
 بوسیله پیغمبری یا امامی کند باید تمام کارها را درهم و برهم کند و تمام چرخهای
 عالم طبیعت را فلج کند و نظام زندگانی عائله بشر را برهم زند و همه چیز را بواسطه
 معجزه و خرق عادت انجام دهد و الا شما اجم میکنند و قدرت خدا را یکسره منکر
 میشوید پس خدائیکه با قدرت کامل خود این آسمان و زمین را خلق کرده چرا
 روزی بشر را بی زحمت خود آنها خلق نمیکند تا بشر از این زحمت فراوان تهیه
 زندگانی راحت شود حالا که اینطور است خوبست بگوئیم اصلا آسمان و زمین را

هم او خلق نکرده زیرا اگر کرده بود خوب بود این کار هم که من میگویم بطور غیر عادی انجام دهد آنوقت خدا بازیچه آراء ما و شما است نه خدای بزرگ عالم

این ماجرا جوینان يك دست و پای دیگری کردند در مقابل
 يك نظری
 دینداران میگویند قرآن در چند جا میگوید خود پیغمبر
 بغیب گوئی

غیب نمیداند پس چرا دینداران غیب گوئی پیغمبر بلکه امام نسبت میدهند
 شاید جواب این عوام فریبی از گفته های سابق معلوم شود لکن اینجا نیز
 باید بهتر راه اشتباه کاری آنها را باز کرد تا رسوائی بیشتر شود

دینداران نمیگویند که پیغمبر یا امام از پیش خود بی تعلیمات خدائی غیب
 میگویند آنها هم بشری هستند که اگر راه تعلیمات عالم غیب با آنها بسته شود از
 غیب بی خبرند و این آیات شریفه که میگوید پیغمبر بشری است که غیب نمیگوید
 همین معنی را گوشزد میکند و گرنه ما گواه داریم از قرآن خدا که با تعلیم خدائی
 پیغمبران بلکه غیر آنها غیب گوئی میکردند و از امور پنهان و گذشته و آینده خبر میدادند

گواهیهای قرآنی در قرآن برای غیب گوئی عمومی پیغمبران و غیب گوئی
 خصوصی بعضی از آنها آیاتی نازل شده است که ما بعضی از آنها را از نظر خوانندگان
 میگردانیم تا مطلب را خوب دریابند و غرض رانان و یار و سرایان را خوب بشناسند
 سوره جن (آیه ۲۶) **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَنِّي غَيْبِي أَحَدًا إِلَّا مَنِ**
ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِمَّنْ يَدَّبُّهُ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا

یعنی خدا عالم بغیب است مطلع نمیکند بر غیب احدی را مگر آنها را که
 برای پیغمبری برگزیده که راهی برای آنها باز کند که مطلع شوند بر پیشینیان و
 کسانی که پس از آنها می آیند یعنی از گذشته و آینده آنها را خبر دهد کند

سوره آل عمران در دنباله (آیه ۴۳) که معجزات عیسی را میشمرد میگوید
وَإِنِّي لَأَكْتُبُكُمْ بِمَاتَا كُنتُمْ فِي يَوْمِ تَكُونُونَ فِي ذَاكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
 و آگاه میکنم شمارا با آنچه میخورید و در خانه خود ذخیره میکنید و در

این نشانه ایست از برای شما و معجزه ایست اگر مؤمن هستید
 سوره تحریم (آیه ۳) **وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا
 نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ
 مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ**

پیغمبر در پنهانی ببعض زنهای خود مطلبی را فرمود آن زن در خفیه برای کسی
 دیگر اظهار کرد خداوند پیغمبر خبر داد که آن زن سر تور افش کرد پیغمبر از او مؤاخذه
 کرد او گفت که تو را خبر دار کرد پیغمبر گفت خدای دانا بمن خبر داد بلکه در
 قرآن برای مریم مادر عیسی غیب گوئی ثابت کرده است که پس از این ذکر آنرا میکنیم
 اینک میگوئید این قبیل آیات را از قرآن برداریم تا پندارهای شما درست
 شود یا بخطای خود اعتراف میکنید تا خلاف برداشته شود

گواه از گفته این گفتار مختصر و اوراق معدود را جای آن نیست که در
فلاسفه جهان اینگونه مسائل که پایه اش بر فلسفه اعلای الهی و طبیعی گذاشته
 شده سخنرانی شود و تحقیق چگونگی خارق عادات و اسرار آیات و ریشه حقیقی غیب
 گوئی ها گفته شود تا مسئله بتحلیل علمی و تحقیق فلسفی روشن و واضح گردد از این
 جهت ما بگفته چند نفر از معبرین فلاسفه و بزرگان علم الروح قدیم و جدید شرقی
 و عربی اکتفاء میکنیم و هر کس بخواهد آراء آنها را و براهین عقلیه فلسفیه یا حسیه
 طبیعی را بطور کافی ببیند رجوع بکتب قدیم و جدید که در این باب نوشته شده
 کند تا پایه علم و اطلاع نویسندگانه های این اوراق ننکین و ماجراجوئی و غرض رانی
 آنان معلوم شود و اگر رسوائی در جهان راست باشد مثل اعلاء او را بشناسید اینک
 گفته های پر قیمت فلاسفه بزرگ جهان

رای شیخ الرئیس رئیس فلاسفه اسلام ابوعلی بن سینا که شهرتش و پایه علمش
 فیلسوف بزرگ بالاتر از آنست که محتاج بشرح باشد در نمط دهم از کتاب

اشارات که از کتب متقنه معتبره او است چنین گوید اگر بتو خبر رسید از عارفی که از غیب سخنی گفت و درست بود تصدیق کن او را و بر تو مشکل نباشد ایمان با او زیرا که برای این امر در جاده های طبیعت اسبابی است معلوم پس از آن در شانزده فصل بیان این رأی را با قلم برهان کرده و در یکی از تنبیهاات گوید چون اشتغالات حس کم شد بعید نیست که از برای نفس ناگهان فرصتهائی حاصل شود که از شغل تخیل خلاص شود و بجانب قدس پرواز کند پس از نقشهای عالم غیب در آن نقشه های حاصل آید و اینها در حال خواب و در حال مرض هم حاصل شود پس از آن گوید پس اگر نفس بحسب جوهر قوی شد که احاطه با طرف متجاذبه کند بعید نیست که این فرصت در حال بیداری برای او دست دهد پس از آن اقسامی ذکر میکند شیخ الرئیس در باب کرامات و معجزات نیز بیاناتی دارد که يك جمله آنرا ذکر میکنیم میگوید اگر بتو خبر رسید از عارفی که بقوت خود طاقت دارد که کاری کند یا حرکتی بچیزی دهد یا خود حرکتی کند که از طاقت دیگران خارج است تلقی بانکار مکن که اگر جاده های طبیعت را به پیمائی راهی بر آن پیدا میکنی

رای شیخ شهاب الدین این حکیم بزرگ اشراقی که جمع بین فلسفه و ریاضات فیلسوف بزرگ اشراقی نفسانیه کرده و از علماء بزرگ روح بشمار میرود در مقاله

پنجم از کتاب حکمة الاشراق میگوید انسان وقتیکه کم شد شو اغل حواس ظاهره اش گاهی تخلص پیدا میکند از شغل تخیل پس اطلاع پیدا میکند بر امور غیبیه پس از آن وارد میشود در بیان این دعوی بوجه برهانی و در چندی بعد میگوید و آنچه که کاملین از غیب میگیرند و آنچه انبیاء و اولیاء و غیر آنها میگیرند گاهی بطور نوشته هائی است و گاهی بشنیدن صوتی است که بسا لذیذ باشد آن صوت و بسا هولناک باشد و گاهی مشاهده میکنند صورت موجودی را و گاهی صورت جمیل انسانی می بینند که بانهایت خوبی با آنها مخاطبه میکند و از غیب بآنها خبر میدهد و این حکیم نورانی درباره کرامات و معجزات چنین میگوید برای اخوان تجرید یعنی کسانی که کامل

شدند در علم و عمل و ریاضات نفسانیه مقام خاصی است که در آن مقام قدرت دارند
بر موجود کردن موجوداتی که بنفس خود قائم باشند بهر صورتیکه آنها اراده کنند
و نیز در فصلی چنین گوید بدانکه چون اشراقات عالم علوی بر نفوس پیوسته
تایید ماده عالم مطیع او شود و در عالم اعلای او مستجاب شود و نوری که افاضه
شود از عالم اعلی بر بعض نفوس اکسیر قدرت و علمست و بواسطه آن عالم مطیع او
او شود و نفوس مجردة بواسطه آن نور قدرت بر خلق کردن پیدا کنند

رای صدر المتالیهین این فیلسوف بزرگ اسلامی و حکیم عظیم الهی که افق
فیلسوف شهیر اسلامی شرق را بنور حکمت قرآن روشن کرد در تعلیقه بر حکمت

الاشراق چنین میگوید پایه معجزات و کرامات بر سه چیز بنا نهاده شده که همه در
پیغمبر جمع است اول خاصیتی است در نفس که اجسام پیش او خاضع شوند و مواد
عنصریه مطیع او گردند که صورتی را بگیرد و دیگر صورت موجود کند و این امری
است ممکن و آنگاه وارد برهان بر این مطلب میشود پس میگوید خاصیت دوم قوه
ایست در نفس که قوه نظریه است و آن چنانست که يك صفائی نفس پیدا میکند که
بواسطه آن شدید شود اتصال آن بعقل فعال تا اینکه افاضه شود بر آن علوم عقلیه و
آنگاه وارد بیان آن میشود و اقسام آنرا بیان میکند پس میگوید خاصیت سوم آنست
که قوه متخیله قوت پیدا کند و بعالم غیب مثالی در بیداری متصل شود و آنگاه وارد
اقسام اتصال بعالم غیب و کیفیت آن میشود بکلای طولانی

رای فلاسفه روحی (مینیاتیزم) یا (نوم مغناطیسی) تکان بزرگی بجهان داده
اروپا نفسهای آخر مادیین بشماره افتاده در آئینه نزدیکی علم پرده

از روی کار بکلی بر میدارد و عالم ارواح و زندگانی جاوید آنها و آثار غریبه آنها را از
قبیل عدم حساسیت خفتگان مغناطیسی و غیب گوئیهای آنها و صدها اسرار شکفت
آمیز را بروی دایره ریخته اساس مادیت را برای همیشه از جهان بر میچیند قدمهای بزرگی
علم امروز برای آشکار کردن اسرار نهان جهان برداشته خوارق عادات معجزات

کرامات اطلاع بمغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه‌ها بشمار میرفت. در جهان علم امروز نزدیک بوضاحت و فردای علم آنرا از بدیهیات میکند چیزهایی را که امروز علماء روح اروپا بدان با کمال وجد و سرافرازی بخود می‌بالند اموری است که در هزار و سیصد سال قبل از این پیغمبر اسلام و امامان شیعیان با صراحت لهجه بی‌تردید و شبهه بجهان اعلان کردند. در روزیکه تاریکی سرتاسر عالم و بخصوص جزیره العرب را فرا گرفته بود و از اینگونه سخنان در جهان آنروز سابقه نداشت فردای علم که تکان دیگری جهان بخود دهد حقایق دقیق تری که قرآن گوشزد جامعه کرده خواهد بشر راه باو پیدا کرد ما ملت قرآن تسبیح و نطق همه ذرات عالم جمادات نباتات حیوانات را بجهان امروز اعلان میکنیم و منتظریم قدم دوم را علم بردارد و جهان به خود تکان دیگری دهد تا پرده از روی این حقیقت برداشته شود. دیروز ما می‌گفتیم خدا علم غیب را بر سولان خود نصیب میکند و بالهام غیبی برگزیدگان خود را بمغیبات آگاه میکند. امروز شما در جریان طبیعت آنرا یافتید و چیزی را که پیمبران بیواسطه های طبیعی و اسباب ظاهری در مییافتند و خدا بواسطه وحی و الهام بآنها میرساند از غیب گوئید شما يك كوره راه ضعیفی بر آن پیدا کردید از روی اسباب طبیعت و همین یکی از فرقه‌های میان معجزه و غیر آنست که صاحبان معجزه و کرامت کارهایی بدون وسائل طبیعی انجام میدهند که دیگران یا اصلاً نمیتوانند بکنند یا بی وسیله و آلات طبیعی نمیتوانند انجام دهند شما با هواپیما اگر روزی دو ماه راه بروید سلیمان بن داود با همه بساط که داشت دو ماه راه را بی وسیله های ظاهری میرفت

کلام فرید و جدی در کتاب دائرة المعارف و بسیاری از کتب دیگر که برای همین
دائرة المعارف موضوع بالخصوص نوشته شده مملو است از حکایات بسیار عجیبی که یکی از آنها غیبگویی است بتوسط (تنویم مغناطیسی) خواب کردن فرید و جدی پس از آنکه چیزهای عجیبی نقل میکند میگوید تمام این مشاهدات و ملیونها از امثال آن در کتب طب نوشته شده و این اختصاص ندارد بر بی حس شدن شخص

خواب شده بلکه امور دیگر مهمه نیز هست مثل غیب گوئی ها و دیدن چیزهای دور و واقف شدن با سرار نزدیکان و دوران از چیزهایی که انسان ممکن نیست قبول کند اگر نبود محقق و ثابت بودن آنها بواسطه مشاهدات حسیه بسیار و تواتر نقلهای علمی که شك در آنها خوب نیست و از چیزهایی که در دائرة المعارف نقل میکند آنست که (لویس) که یکی از خواب کنندگان معروفست يك زنی را در حضور جمعی خواب کرد و باو گفت برو بمنزلت بین اهل منزل چه میکنند زن خواب گفت رفتم دو نفر آنجا مشغول کارهای خانه هستند (لویس) باو گفت دست بیدن یکی از آنها بگذار در این هنگام زن خواب خندید و گفت یکی از آنها دست گذاشتم چنانچه امر کردی آنها خیلی ترسیدند (لویس) از حاضرین پرسید کسی منزل این زنرا میداند یکی از آنها اظهار اطلاع کرد از آنها خواهش کرد که بروند منزل آن زن ببینند قضیه درست است یا نه رفتند دیدند اهل منزل در ترس و هول هستند از سبب سؤال کردند گفتند در مطبخ يك هيكلی دیدند حرکت می کند و دست گذاشت بکسی که در آنجا بود از این قبیل قضایا در کتابهای این فن بسیار است و امروز ملل غربی و فلاسفه روحی بزرگ آنها این قضیه را جزء واضحات می شمارند

داوری از خوانندگان شما خوانندگان محترم چه داوری میکنید ما از گفته های صریح قرآن درباره معجزات و غیب گوئی ها و از گفتار فلاسفه بزرگ جهان با برهان های منطقی آنان و از آراء فلاسفه اروپائی عصر حاضر و تجربیات آنها و از نقل ملیونها ملیون جمعیت مسلمین و نصاری و یهود معجزات انبیاء خود را بطریق تواتر و تسلیم دست برداریم و آیات قرآن را پشت سر اندازیم و گفته بزرگان جهان و بر این روشن آنانرا زیر پا گذاریم و از مثنوی کودک بیخورد خیابان گرد پیروی کنیم یا گفته های باغرض آمیخته اینان را بسوء نیت تلقی کرده ریشه کن کردن جرنومه های فساد را که موجب تشمت و حدت اسلامی و اخوت قرآنی و همکاری ملی وطنی است بر خود فرض شماریم و با پنجه انتقام مردانه گلاوی این بیخردان را فشار

دهیم تا عاده اینگونه یا وه سرائی ها نکنند و دست ناپاک خود را بگفته های خدا و پیغمبران و اولیاء او دراز نکنند و روح و حذت و احساسات ملیونها جمعیت را خفه نکنند ریشه انکار معجزه میرزا ابوالفضل گلپایگانی صاحب کتاب فرامد که آنرا برای **ونکته اصلی آن** ترویج مذهب باب و بهاء نوشته منکر معجزه شده و کلام این یا وه سرائیان بی کم و کاست و استدلالشان از آن کتاب است و نکته انکار کردن ابوالفضل گلپایگانی کرامات و معجزات را این بود که چون دست باب و بهاء از آن کوتاه بود و آنها مردمی بودند که از اشخاص عادی هم کمتر بودند چنانچه کتاب آنها و کلمات آنها که در دست است و مباحثه باب با نظام العلماء تبریزی که در تواریخ محفوظ است (۱) عطلب راز روشن کند از اینجهت چاره ندیدند مگر آنکه معجزات را یکسره انکار کنند تا کسی از آنها مطالبه معجزه نکند این مقاله نگاران که خود را از زیر بار تقلید میخواستند خارج کنند از این جهت بزرگان آمین و اولیاء دین هر چه بقلمشان میآید مینویسند گاهی از این تیمیه و وحشیهای نجد تقلید میکنند و گاهی از بابیها و ابوالفضل گلپایگانی بهائی پیروی میکنند هر کس میخواست بفرماید میرزا ابوالفضل بهائی و کتاب منهج الرشاد که در رد و هابیه نوشته شده یا کتابهای دیگر که کم و بیش یا وه های اینهارا نوشتند رجوع کند تا مطلب را خوب دریابد و ریشه و پایه سخنان اینهارا پیدا کند آنگاه قدر و ارج این سخنان و نویسندگان آن در جامعه معلوم شود

پرسش دیگر و جواب یکی از پرسشها این است که (سجده کردن به تربت آن شرکست یا نه)

جواب این سخن تا حال معلوم شده و محتاج باعاده و طول نیست از این جهت بخلاصه گوئیم اکتفا می کنیم

بعد از آنکه معنی شرك و عبادت را دانستید می گوئیم اگر کسی سجده بتربت

(۱) بکتاب هدیه الهدیه اردکانی رجوع شود

یا خاک دیگر و یا هر چه بکند بعنوان اینکه آن یا صاحب آن خدا است و پرستش
 عبادت قبر یا صاحب قبر کند مشرک و کافر است ولی اگر بخاک قبر یا غیر قبر سجده
 برای خدا کند و امر خدا را اطاعت کند مشرک که نیست هیچ عین توحید و خدا پرستیست
 اکنون شما از صد ملیون جمعیت شیعه و بیش از ده ملیون پارسی زبان ایرانی
 شیعه باز پرس کنید که سجده به تربت کربلا برای چه میکنید آیا حسین بن علی را
 خدا می دانید یا پسر خدا میدانید یا دستگاه او را مقابل دستگاه خدا میدانید و او
 را مستقل در تأثیر می دانید او را عبادت میکنید و او را می پرستید اگر بچه های نارس
 و زنهای عوام شیعه اثنی عشری جواب مثبت بشما دادند و در تمام جمعیت شیعه یکی
 پیدا شد که چنین دعوائی کرد ما دست از گفته های خود بر میداریم و یکسره بقول
 شما استعفا می دهیم و اگر چنانچه خود شما هم که مدتها هم کیش باشیعیان بودید
 و در جمعیت شیعه بزرگ شدید تصدیق دارید که سجده کردن شیعه بتربت حسینی
 سجده برای خداست همانطور که تمام مسلمین سجده بر خاک میکنند بی کم و کاست
 منتهی آنکه اینها ثواب سجده به تربت را بیشتر می دانند سجده را برای خدا میکنند
 و از خدا مزد میخواهند آنوقت باید کلام خودتان را پس بگیرد و از این تهمت که
 بجامعه شیعه پیروی سنیان و وهابیان زدید و خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف
 و انسانیت محکوم و رسوا کردید توبه کنید خداوند باز گشت توبه کاران را قبول
 می کند و راه توبه آنستکه بایک قلم روشن خطای خود را توسط روزنامه ها یا کتانی
 جداگانه اعلان کنید تا ما شمارا با آزادی عقیده و روشنی فکر بشناسیم. آزاد مرد
 آنستکه چون خطای خود را دید از پافشاری خودداری کند و ما آن شخصیت را به
 روشن فکری معین می کنیم که از لجاج و فساد دوری کند و از گفته خود اگر باطل
 بود برگردد

شریعت سنگلجی بگفته خود او برای تعقیب بعضی از اهل منبر لجاج کرد و
 بر سر حرفی که معتقد نبود تا آخر عمر پافشاری کرد و یادگارهای ننگین بجای خود

گذاشت که دانشمندان (نه دیگران) خوب می‌دانند و هشت او در جامعه علمی و دینی باز است ما اینطور اشخاص را با آزادی فکر و شخصیت درست نمی‌شناسیم و در پیشگاه محکمه انسانیت و حریت محکوم می‌دانیم

گواه از قرآن شاید بگوئید سجده کردن بتربت هر طور باشد شرك است
بر گفته خود جواب این سخن آنست اولاً پس از آنکه معنی شرك پیش

همه دانشمندان جهان معلومست و چیزی نیست که از پیش خود توان تراشید و همه می‌دانند که سجده بر هر چیز برای پیروی از فرمان خدای عالم شرك نیست بلکه توحید و اطاعت است این اشکال را پیش کسی پایه و قدری نیست و ثانیاً بگفته شما باید تمام مسلمین جهان مشرك باشند زیرا که همه آنان برای خدا سجده برخاک و سنگ و چوب و بسیاری از آنان سجده بر فرش و معدن و چیزهای دیگر را جائز می‌دانند ابوحنیفه امام بزرگ سنیان سجده بر قاذورات را جایز می‌داند پس تمام مسلمانان جز آنها که هیچ نماز نخواندند و گرد این عبادت نگردیدند باید مشرك باشند و فقط بی‌نمازان خداپرست باشند و ثالثاً در آیات بسیاری از قرآن خدا مردم را امر بسجده کرده

از آن جمله سوره حج (آیه ۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا

وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی ای کسانی که ایمان آوردید رکوع و سجده کنید و عبادت خدا نمائید

و کار خوب کنید شاید رستگار شوید

بنابگفته شما خداوند مؤمنین را امر کرده که از ایمان بیرون روید و مشرك

شوید تا برستگاری رسید حالا باید بعقل کی خندید. و رابعاً ما بیشتر آیاتی که

حکایت می‌کرد فرمان خدا را بملائکه برای سجده بآدم و آیه که باصراحت ایهجه

میگفت یعقوب و اولادش بیوسف سجده کردند ذکر کردیم بگفته شما تمام ملائکه

و یعقوب و اولادش بلکه تمام انبیاء و اولیاء مشرکند زیرا همه با امر خدا بیک چیزی

از اجزاء این عالم از خاک و سنک و چوب سجده کردند پس خوبست کلمه توحید را
 از سوس عالم برداریم و یکسره قلم شرک بر جریده عمل جهانیان کشیم تا حمله شما
 بر میان درست شود و پیروان علی و اولادش در زمرة مشرکان در آیند
 دروغ پردازی و ما همه میدانیم که شما میدانید که سجده بر تربت حسین
 عوام فریبی پرستی و شرک نیست پس اگر شما بگفته خود مردکار
 هستید و در صدد اصلاح و چاره جوئی هستید و راست میگوئید که برای دین و اصلاح
 جامعه کوشش میکنید قدمی بالاتر از این نبود که برای اصلاح کشور و صلاح ملت
 بردارید یک چنین امر ساده که برای خدا مردم بخاک یا سنگ یا تربت سجده میکنند
 مورد حمله و اعتراض قرار دادید و از آنهمه فجایع که بخلاف صلاح کشور و آئین در
 مرکز مملکت و محل پخش کالای صلاح و فساد هر روز دارد واقع میشود و موجهای
 اوراق روزنامهها بتمام کشور پخش میکند ساکت هستید بلکه دامن باتش میزنید
 شما یکتا پرست خدا خواه دشمن شرک در مقابل آن کتاب تنگین با آن اسم شرم
 آور که گوئی بالغت جن نوشته شده و آمیغ و آخشیجها و صدها کلمات و حشی
 دور از فهم را برخ مردم کشیده و زردشت مجوس شرک آتش پرست را که آتشکده
 های ایرانرا تجدید کرد و حالا هم پیروان از آتش پرستند مرد پاک خدا پرست
 خوانده چه شد که هیچ قدی علم نکرده و یاوه های او را جواب نگفتید شما که
 بگفته خود برای خیر مایه و نپا مردم می کوشید تا بندهای گزانی که مردم ندانسته بدست
 و پای خود بسته اند پاره کنید و میگوئید هیچ نظری جز دل سوزی و حق پرستی در
 در کار نیست چه شد که پیروی از بیهوده های پلیدی میکنید که میگوید خدا هیچ
 تکلیف مردم را معین نکرده و ملیونها جمعیت شهوت پرست آدم خوار را با ابزار
 نوین و چرخهای هولناک آدم کشی و آلات سهمناک مرگ بار بجان هم ریخته و
 برای آنها هیچ تکلیفی معین نکرده و راه سعادت بشر و خیر و شر آنها را نگفته و قانون
 عدلی در میان آنها نگذاشته آو خ از این آدمیزاده که خدای جهان را که تمام

کارهایش بر اساس عدل و داد است به زشنگاری و هوسناکی نسبت داده و کارهایی
 باو نسبت داده که از هیچ خیانتکاری صادر نمیشود تفو بر تو ای آدمیزاده
 رئیس يك کارخانه که پنجاه نفر عمه دارد و يك اداره که سی نفر کارمند دارد
 و یکخانه که پنجشش نفر عائله دارد دستور زندگانی کارگری وقت کار و مقدار آن
 را میدهد و هر کس را برای کاری خود تعیین میکند و قانون برای آنها میگذارد خدای
 شما این گروه گروه جمعیت افسار گسیخته را بهم ریخته و بیکدیگر آمیخته و این
 همه ممالک پهناور را با گروه گروه شهوت پرست ریاست طلب خونخوار آدم کش
 خلق کرده و قانون برای آنها ننهاد هر کس هر کاری میخواهد بکند و بگفته شما
 هر کس اینجا خوشتر است آن جهان خوشتر است آفرین بر این هوش سرشار شما
 که چنین خدائی بمردم معرفی میکنید دانشمندان جهان ببینند مادی گری بهتر است
 یا چنین خدائی قائل شدن

ای خدا دوست که میگوئی خدا با ما است اگر راست میگوئی چرا پیروی
 از آراء چنین دیوانه ابلهی میکنی که مشروبات مسکره و دود تاریک افیون مغز
 ناپاک او را افسرده کرده و چرا عوام فریبی میکنی و بنام خدا و قرآن میخواهی دسته
 بندی کنی پس آنحرف آخر را که اگر بشما مجال دادند خواهید گفت از اول بگوئید
 پرسش دیگر و دیگر از گفته اینان آنست که (ساختن این گنبد و بارگاهها
 جواب آن شرکست یانه)

جواب این سؤال نیز از گفته های سابق که میزان شرک را تعیین کردیم بخوبی روشن
 و واضح شد که اگر ساختن گنبد و بارگاه برای بت پرستی و امام پرستی و پیغمبر
 پرستی باشد همانطور که بت پرستها میکردند شك نیست که شرکست و کسانی که
 در آنجا برای پرستش و عبادت پیغمبر یا امام یا امامزاده میروند مشرک و کافرند ولی
 اگر برای احترام آنها باشد یا برای استراحت اشخاصی که آنجا میآیند باشد یا برای
 عبادت خدا در آنجا باشد شرک که نیست هیچ عین خدا پرستی و فرمانبرداری از

خداست شما می دانید که در هر سال چند صد هزار جمعیت شیعه زیارت میکنند قبر پیغمبر و امام و امامزاده و مؤمن را ما بشما و همه عالم اجازه دادیم که از بزرگ و کوچک مردوزن شهری و صحرا نشین شیعه اثنی عشری (ما ضامن طوائف دیگر شیعه نیستیم) برسید و آنها را با هر طوریکه میخواهید استنطاق کنید اگر آنها یا یکی از آنها گفتند که ما برای پرستیدن و عبادت کردن امام و پیغمبر بمدینه یا کربلا میرویم و ما آنها را خدا یا خدای زمین میدانیم ما گفته های خود را پس میگیریم و از راه تعلیمات استاد شما وارد دین میشویم و اگر چنانچه خود شما و همه خوانندگان ایرانی پارسی زبان که شیعه پاک امامانند مطالب را غیر از این میبینند و میدانند ما باشما چه بگوئیم آنوقت حق داریم که بگوئیم شما خواستید عوام فریبی کنید یا در میان همسران خود اسم و رسمی پیدا کنید شما دیدید هر کاری بکنید یا هر حقه بزیند دیگران کردند و زدند خودتان هم کله ابتکار و هوش از خود تراشی نداشتید پیش خود گفتید این حرفها سرو صدایش در ایران کمتر است ممکنست بخورد مردم داد که از هوش سرشار خود ما است و این فکر تازه ایست که بیاد ما تنها افتاده بنا کردید بمیدان داری کردن که کسی جوابی از این اشکالات بزرگ ندارد اگر جوابی هست بیایید و بگوئید گمان نمی کردید یکی پیدا شود ریشه و پایه سخنان شما را بجامعه نشان دهد که اینها را از کتاب پاره های زمانهای سابق جفت بهم کردید پاره از آنها را از وهابیه و پاره از آنها را از بهائیه و پاره از آنها را که فحش و بدگویی ببزرگان دینست از روزنامه ملا نصرالدین قفقاز و مانند آن دزدیدید منتهی در آن روزنامه بدگویی و بی آبرومی را باشیوه خوش مزه دلربائی نوشته از شما آن مزه را هم ندارد ریشه گفته های ارباب بیمزه گوی امیغ و اخشیج تراش شما را پیدا کردیم گروهی از اهل اهواء و نحل بودند که در مقابل همه دیانات بودند آنها میگفتند خدا و معاد هست دیگر چیز دیگری از شرایع و حدود و احکام نیست اینها با اینکه این پیهوده را از اصحاب اهواء و نحل اخذ کردند و با آن دسته زردشت هم مخالف

بوده با این وصف طرفدار زردشت هم هستند و این از بیخردی آنها است که خودشان هم نمیدانند چه میگویند و چه میکنند اگر زردشتی هستند این چه مسلکی است و اگر نیستند با او آراء او چه کار دارند

گواه سخته ما اینطور از امور گرچه گواه و شاهی لازم ندارد همینکه خدا از قرآن و قرآن از آنهاهی نکرد کفایت میکند در روا بودن و مانع نداشتن از این جهت هیچکس برای ساختمان خانه خود و طرح ریزی عمارت و و پارک خود نرفته بیند چه دستوری در قرآن رسیده و قرآن هم در اینباب دستوری نداده بمجرد آنکه در دین از ساختمان جلو گیری نشده هر کس میتواند برای خود با هر نقشه که بخواهد ساختمانی درست کند با این وصف در این موضوع سفارش فرموده و ما آیه را بانسانی آن ذکر میکنیم تاراه گفتگو بسته شود

سوره حج (آیه ۳۳) **وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ**
 یعنی کسیکه شعارهای خدائی را که عبادت است احترام کند از پرهیز کاری قلب او است دل نورانی پاکیزه که خدا را بزرگ میشمارد شعار خدائیرا بزرگ میشمارد و بزرگترین تعظیم شعار الهی آنست که جایگاه او با عظمت و دستگاه باشد و محل عبادت خدا مورد رغبت و اردین و جلب قلوب آنها باشد در این محلهای محترم همه میدانیم و میدانید که در هر روزی صدها هزار مسلم پاك بعبادت خدا و مدح و ستایش او و نماز و نیاز بدرگاه مقدس او اشتغال دارند چه بهتر از اینکه برای تعظیم عبادت خدا و شعار الهی يك قبه عالی مقام سر بلندی و یا مسجد با عظمت و جلالی بنا شود که مردم بوارد شدن آن میل کنند و بزرگان عالم که عادی بورود بارگاههای با ابهت و عظمت هستند نیز با مردم در عبادت و نماز شرکت کنند و این هیچ مربوط بشرک نیست

و در سوره نور (آیه ۳۶) میگوید **فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أن ترفعَ ويذكرَ فيها اسمه يسبحُ له فيها بالغدو والأصال**

پس از آنکه آیه نور را بیان میکند میفرماید آن قندیل در خانه‌هایی است که خدا اذن داده آنها را مرتفع کنند و ذکر شود در آنها اسم خدا و تسبیح شود خدا در آنها هر صبح و شام شك نیست که در این خانه‌ها صبح و شب تسبیح و تهلیل خدا شود و واردین بذكر خدا در آن اشتغال دارند و خدا اجازه داده است که این خانه‌ها مرتفع و عالی‌قدر باشند و با عظمت و شکوه بنا نهاده شوند و همه میدانند که شکوه و عظمت ظاهری در قلب چه آثاری دارد يك منزل باشکوه و عظمت يك مملکت با عظمت بینندگان را در مقابل صاحب آن خاضع و فروتن میکند گرچه عظمت اسلام و قرآن و بزرگی بزرگان اسلام بقانونهای راست و دزست و معارف و حقایق بلند پایه آنها و تربیتها و تعلیمهای خردمندان آنهاست که کفیل سعادت ابدی و نورانیت همیشه‌گی هستند و عهده دار زندگی این جهان و آن جهان میباشند لکن چون چشمهای تنگ ظاهر بین ما از عظمت‌های صوری یادگارهایی بقلب تحویل میدهد و از عظمت بنیان عظمت صاحب آنرا در مییابد اسلام تعظیم خانه‌هایی که در آن عبادت میشود و عظمت شعار دینی را مهم شمرده و جزو دستورات قرآنی قرار داده تا در مقابل دنیای اروپا که سرتاسر زر و زیور ظاهر است گو که از فضایل انسانی دست تپی باشند اسلام نیز عرض اندام کند از این جهت بناهایی که مسلمین و اسلام با کمال شکوه و عظمت تحویل دنیا داده چشم غریبها را خیره کرده و دنیای پر شکوه اروپا را بخود جلب کرده هر کس میخواهد شمه از آنرا رجوع بکتاب (تمدن اسلام) کند تا عظمت بناهای اسلامی را که در ممالک متفرقه دنیا بیادگار گذاشته بفهمد

گنبد و بارگاه را این بیخبران ماجراجو پنداشتند که گنبد و بارگاه ساختن تنها ما ساختیم برای بزرگان دین از اختصاصات شیعه است از این جهت ما را مورد حمله قرار دادند باینکه این پنداری است نادرست و گمانی است باطل تمام ملل اسلامی و تمام فرقه‌های دیندار این بناها و گنبدهای باشکوه و عظمت را دارند پس باید تمام مسلمین از شیعه و سنی و تمام فرقه‌های دیندار را مشرك خواند

و توحید را مخصوص نمود بگروهی شترچران بیخورد از تمدن دور و مثنی هرزه گرد
خیابانی که بتقلید و پیروی آنها برخاستند کم و بیش در هر سالی صد هزار ایرانی
بمملکت عراق و حجاز میروند همه دیدند که قبر محترم پیغمبر اسلام در وسط
مملکت سنیان با گنبد و بارگاه و ضریح و تشریفات آبرومندانه دیگر برپاست و سالی
کم و بیش سی هزار گروه مصری و هندی و یمنی و عراقی و ایرانی و افغانی و دیگر ممالک
اسلامی که بیشتر آنها سنی هستند و شیعیان کمی از بسیارند بزیارت قبر پیغمبر میروند
و با همان آداب که شیعیان احترام از آن و قبور ائمه دین میکنند آنها نیز رفتار میکنند
و همینطور در مملکت عراق قبه بزرگ با عظمت شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را در بغداد
همه دیدند و احترامات سنیان را نسبت بآنها دیده یا شنیده اند پس باید گفت تمام
ملل اسلامی از هر گروه و مذهب کافر و مشرک و بت پرستند و اینها که ساخته اند بت
پرستی است و بتخانه است تاییه و مثنی زباله درست شود گوهر خرابی پیدا شود
از همه اینها گذشتیم خانه کعبه جز چهار دیوار سنگی و حجر الاسود جز يك سنگ سیاه
و صفا و مروه جز دو کوه کوچک نیستند چه شد که در هر سالی کم و بیش صد هزار جمعیت
مسلمین دور آن سنگها طواف میکنند و آن سنگ سیاه را میبوسند و استلام میکنند
و بین صفا و مروه سرو پای برهنه میدوند و سعی میکنند و هیچکس بواسطه این اعمال
خانه پرست و سنگ و کوه پرست نشد و همه آنرا عبادت خدا میدانند آیا مسلمانان
خدارا در آن خانه و پیرامون آن سنگها و کوهها پیدا میکنند یا آنکه چون خدا
گفته اطاعت او است و عین توحید است پس خوبست کار را یکباره کنید و بگوئید
خانه کعبه را هم باید خراب کرد و با خدا بی وسیله خانه و سنگ سیاه و کوه پیوست
راستی من روزی که کتاب توحید در عبادت سنگلجی را خواندم رسیدم به
آنجا که می گوید چون انگشتر عقیق در دست کردن شرك است آنرا بیرون آورده
در راه حج بدور انداختم بمغز تهی از ادراک او خندیدم که این مرد پس مکه می رود
چکند و دور آن سنگها چرا می گردد معلوم میشود آنها را خدا می داند یا خدارا

در آنخانه و سنك سراغ دارد اگر بگویند ان اطاعت فرمان خدا است اینها همه نیز اطاعت فرمان خداست و گرنه هیچکس نه سنك سیاه بی قیمتی را می پرستد و نه از انگشتر یا قوت و عقیق حاجت می طلبد

دست آویز معرکه يك دست آویز مضعك این معرکه گیرها آنستکه در اختیار گهیران وارد شده که چهار انگشت قبر ما را از زمین بلند کنید

می گوید این چهار انگشت بلند کردن و آب پاشیدن هم برای آن است که مساوی زمین شود

جواب این گفته اموری است

۱- این همه جوش و خروش شما و یخه پاره کردن و معرکه گرفتن برای اینست که چرا مردم امر امام را که گفته چهار انگشت قبر بلند باشد اطاعت نکردند خوب اگر شما همچو مسلمان پاك دینداری هستید که برای يك امر امام سینه چاك می زنید چرا برای اینهمه معصیتها که در مرکز شیعه طهران می شود هیچ کلمه ای نمی گوئید خوب بود يك کلمه هم از کشف حجاب ننکین مجلسهای رقص استغفر های شنا دخترها و پسرهای جوان شرب مسکرات معاملات ربوی بانگها و شرکتهای بنویسید اینها که علاوه بر اخبار قرآن هم حکم خود را درباره آنها کرده پس معلوم میشود منظور دیگری در کار است علاوه بطوریکه از رویه و اخلاق شما در قم و تهران اطلاع داریم دینداری شمارا بنوشتن این اوراق و ادار نکرده

۲- بنا بود شما باخبار یکسره اعتنا نکنید و دور همه آنها قلم بگیرید ما پس از این باشما در اینباب سخن طولانی داریم (چه شد که حالا سنك اخبار را بسینه میزنید شاید آنها که این گنبدها را درست کردند مثل شما باخبار کار نداشتند از روی دستور قرآن و برای شعار دینی این بنا را ساخته اند

۳- مگر مخالفت امر امام اسباب شرك میشود فرضاً که ما مخالفت کردیم پس چرا مشرك باشیم و کافر شویم ما هم مثل معصیت کاران دیگر

۴- فرضاً که ساختن خود قبر کراهت داشته باشد چه ربط دارد بساختن گنبد و مسجدهای اطراف و صحن و رواق همه میدانیم صحن و رواق و مسجد و گنبد و ضریح هیچکدام قبر نیست چنانکه اگر یکی بشما بگوید دست روی قبر پیغمبر بگذار و فلان دعا را بخوان شما هرگز دست بدیوار صحن یا زمین رواق یا روی گنبد نمیگذارید پس بلند کردن قبر چهار انگشت با ساختمانهای اطراف و بلند کردن گنبد هیچ بهم مربوط نیست اگر بگوئید من اینطور میفهمم که نباید هیچ ساخته شود میگوئیم ما اینطور نفهمیدیم و مقلد شما هم نیستیم علاوه شما از کجا میفهمید از این اخبار که نمیتوان فهمید راه دیگری هم که ندارید

۵- اکنون که همه جوش و جلای شما برگشت بفهم این حکم از اخبار راه فهمیدن حکم از اخبار و قرآن باین ساده نیست که مثل شما دخالت در آن کند این تخصص فنی لازم دارد پنجاه سال زحمت میخواید عیناً دخالت شما در اجتهاد مثل دخالت حمای و سلمانی است در میکائیکی برق یا سورچی و مکاری است در علم الاجتماع و مینیاتیزم و همه اشتباه شما از همینجا پیدا شده که گمان کردید صحافی که مدتی شغل شما بود با فن اجتهاد تناسب دارد و با اصطلاح (شما هم اهل بخیه هستید)

۶- روایتی (۱) از طریق سنی و شیعه در ترغیب بتعمیر و ساختمان قبور امامان وارد شده که یکی از آنها را اینجا مینگاریم تا معلوم شود اینها مثل بهائی ها يك جمله را ذکر میکنند و یکی دیگر که بخلاف گفته آنها است صرف نظر میکنند تا واضح شود که عوام فریب کیست

شیخ طوسی بسند خود از ابی عامر و اعظ اهل حجاز نقل میکند که گفت رفتم پیش حضرت صادق (ع) گفتم پاداش کسیکه زیارت کند امیر المؤمنین را و بسازد قبر او را چیست گفت ای ابو عامر روایت کرد پدرم از جدش حسین بن علی که پیغمبر فرمود پدرم که تو وارد زمین عراق میشوی و در آنجا مدفون میشوی گفت ای پیغمبر

خدا چیست پاداش کسیکه زیارت کند قبرهای ماهارا و بسازد آنها را و تجدید عهد کند با آنها فرمود ای ابوالحسن خدا قرارداد قبر تو و اولاد تو را بقعه از بقعه های بهشت و صحنی از صحن های آنجا و خداوند قرارداد دل نجبا و برگزیده های خلق خود را که میل کنند بسوی شما و برای شما آزار و خواری کشند پس قبرهای شما را تعمیر کنند و زیارت شما زیاد بیابند برای تقرب بخدا و دوستی پیغمبر خدا این جماعت مخصوص بشفاعت منند و وارد شوند پیش من نزد حوض و اینها زیارت کنندگان منند فردا در بهشت یا علی کسیکه تعمیر کند قبرهای شما را و زیارت آنها بیاید مثل آنستکه همراهی کرده با سلیمان بن داود در بناء بیت المقدس و کسیکه زیارت کند قبرهای شما را ثواب هفتاد حج غیر از حجة الاسلام میبرد و از گناهان پاک میشود مثل روزیکه مادر او را زائیده بشارت باد تو را و بشارت ده دوستان خود را باین نعمت که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بقلب هیچکس خطور نکرده لکن زبانهائی از مردم سرزنش میکنند زیارت کنندگان قبرهای شما را بواسطه زیارت کردن آنها همانطور که سرزنش میشود زن زنا کار بزنا کردن آنها اشرار امت من هستند خداوند شفاعت مرا نصیب آنها نمیکند و بحوض آنها را وارد نمیکند) این حدیث طولانی را ذکر کردیم برای دو نکته یکی آنکه جمع مابین این روایت و امثال آن باروایتی که وصیت کردند چهار انگشت بلند کنند قبر را آنست که اولاد در اول امر که میخواهند قبر بسازند خوبست چهار انگشت بلند کنند ولی در تعمیرهای بعدی هر طوری مناسب دیدند مانع ندارد و ثانیاً بقعه و صحن ساختن بحسب این روایت مانع ندارد و بهیچوجه مربوط بساختن قبر نیست بلکه ثواب ساختن بیت المقدس را دارد نکته دیگر آنکه در این حدیث از اشخاصی که باین دستگاه و زیارت سرزنش میکنند زبانه تعبیر کرده زیرا عبارت حدیث این است (وَ لَكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعِيرُونَ زُورًا قُبُورَكُمْ الْخ) و حثاله در لغت زبانه از جو و گندم است یعنی پوستهاییکه بدرد نمیخورد و آنها را باید دور ریخت عیناً

تعبیری که این نویسنده باوه گوازا این اساس کرده که اول باید زباله‌های هزارساله را از جلوبر داریم پیغمبر اسلام از خود او و امثال او کرده که اینها که این اساس را زباله میگویند خود زباله هستند که بادم جاروب باید آنها را از سر راه مسلمانان برداشت و اما آن روایت که اشاره بآن کرده که علی گفت هر قبری را دیدی که از زمین بلند است او را مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آنرا محو کن نویسنده اشتباه کرده در فهم آن زیرا که عبارت خبر اینست. (وَلَا قَبْرًا مَشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ) آنها قبرهای کرده ماهی میساختند و این مکروه بوده و تسویه قبر یعنی صاف بودن روی آن مقابل کرده ماهی مانع نداشته پس تسویه مقابل تسنیم است و الا باید بگوید محو نه سوخته و این نویسنده تقصیر ندارد زیرا عربی فهم نیست اینرا هم از کتابهای دیگر دزدیده علاوه آنکه در آن زمان بقیه از بت پرستیها باقی بوده آنها بطوری که اهل تاریخ میگویند صورتهائی و تمثالهایی روی قبرها میگذاشتند و آنها را می پرستیدند بنابراین فرضاً اگر تسویه بمعنی خراب کردن باشد آنطور قبرها بوده بمناسبت صورت که در همین روایت است زیرا که در همان وقت که این فرمان شده قبور مسلمین در حجاز و عراق بوده و امر بخرابی آنها نکرده پیغمبر اسلام از اول امر در بقعه و حجره مدفون شد ابوبکر و عمر نیز در همان بقعه مدفون شدند پس خوب بود اول حجره را خراب کنند تا اشکال شما بر آنها وارد نشود

مایش از این در اطراف این مطلب سخن نمیگوئیم و خوانندگان محترم هر چه باید بفهمند تا اینجا فهمیدند

فقرات زیارت یکی از چیزهایی که اینها برخ دینداران میکشند زیارت جامعه کبیره
 کبیره است میگویند شما میخوانید مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَعَاكُمْ
 وَ هُنَّ قَصْدُهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ بِكُمْ فَتَبَحَّ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يَنْزِلُ الْفَيْثُ)
 این شرك نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود (من نمیدانم این شخص چه

معنی برای این فقرات ساده تر اشیده از پیش خود تا شرك از آن پیدا شده خوب بود اول میگفت معنی این عبارات چیست تا معلوم میشد از کجای آن شرك در آمده ها پیش بیان کردیم که شرك یاد خدا قائل شدن یا عبادت دو خدا کردن یا عبادت بتی و ستاره بعنوان آنکه آن خدا یا صورت خدا است کردن یا حاجت خواستن باین عنوانست اکنون ببینیم این عبارت ها کدام يك از این معانی شرك را میپردازد تا ما زیارت جامعه را کنار گذاریم پس گوئیم معنی فقره اول (من اراد الله بدء بكم) يك امر عادی ساده ایست و آن آنستکه کسیکه بخواهد خدا را بشناسد یا اطاعت و عبادت خدا را بکند اول باید پیش شما بیاید تعلیمات دینی و ترتیب عبادت را یاد گیرد از پیش خود بی دستورات خدائی که پیغمبر اسلام بشما تعلیم کرده نباید قیام بعبادت کند تشریفات عبادت خدا و بر نامه نماز و روزه و حج و دیگر چیزها پیش شما است شما میگوئید ما از پیش خود هر طور خواستیم عبادت خدا را بتر اشیم نماز را ده رکعت خواندیم مانع ندارد از هر چیز خواستیم در ماه رمضان امساك کنیم کردیم فرق نمیکند و اگر تعلیمات دین و تشریفات دینداری را اول پیش کسی برویم یاد بگیریم شرك میشود مثلا اگر بشما گفتند اگر اراده صحت دارید باید اول پیش طیب بروید از این عبارت چه می فهمید جز این است که می فهمید اگر صحت خواستید باید از طیب اول دستور بگیرید شما چرا اینکلام ساده را پیش خود معنی میکنید تا آنکه مطلب را مثل حاکم شهر و دربان فرس کنید یا مثل شاه و وزیر گمان کنید آنوقت افتراء و دروغ ببندید که می گوئید (اگر کسی بحاکم شهر کار داشته باشد اول باید دربان را ببینید) کی میگوید شما یا کی مذاکره کردید و جواب و سؤال نمودید که او باشما چنین گفته باشد از شیرین کاریها و طراری های شما در این اوراق آنست که جوابهای بی خردانه از پیش خود بدینداران میبندید و از آن دفاع میکنید کی اینهارا گفته معلوم نیست ما می گوئیم اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد باندازه استعداد خود و احکام او را بفهمد و تشریفات عبادت او را یاد بگیرد باید پیش عالمی

برود که از پیغمبر اسلام این تعلیمات را بی واسطه یا بواسطه گرفته شما اینرا شرك میدانید و ما را در این سخن بر باطل میدانید پس خوبست اول راه را باز کنید که هر کس باید خود سرانه هر کاری میخواید بکند چنانچه از باب خنك باف شما باصراحت لهجه چنین می گوید

گواه افتار ما سورة حج (آیه ۲۲) وَ اِذْ نَفَخْنَا فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ
از قرآن خدا رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

یعنی اعلان کن مردم برای حج کردن که بیایند پیش تو ای ابراهیم با پای پیاده و سواره از راههای دور و دراز شما می گوئید حاجیان پیش ابراهیم اگر بروند مشرك می شوند پس خدای عالم در این دعوت مردم را بشرك خوانده و امر کرده ابراهیم مردم را در عبادت خدا که حج است اول پیش خود بخواند و این شرکست ولی ما میگوئیم تکلیف مردم در آن روز که دعوت خدا را میخواستند اجابت کنند این بود که اول پیش ابراهیم بروند که پیغمبر عصرشان بود و آداب و تشریفات حج را یاد بگیرند آنگاه حج کنند پس کسیکه در آن روز خدا را میخواست یعنی میخواست عبادت کند یا معرفت باو پیدا کند باید اول پیش ابراهیم برود در زمان پیغمبر اسلام هم باید پیش پیغمبر رفت در زمان امامان هم اول باید پیش آنان رفت و از این جهت پشت سر عبارت زیارت بلافاصله این جمله است (وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنَّا) یعنی توحید خدا را از شما بدرستی ما یاد گرفتیم

خیانت نویسنده در چون این عبارت معنی را خوب واضح میگرد و توحید خدا
نقل زیارت جامعه را هم می پروراند نویسنده خیانتکار عمداً و از روی عناد
ذکر نکرده اکنون کی جنایتکار و خیانتکار است آنکلمه را که بصراحت لهجه می
گوید کسی که بخواید توحید را یاد گیرد و از شرك خارج شود باید از شما تعلیم
بگیرد بکلی ساقط میکنید و يك كلمه روشن معاوم را بخواید خود معنی میکنید

و کردن دینداران يك امر مجهول را می گذارید و آنها را مشرك میخوانید شما با این رسوائی در جامعه شرف و علم چه خواهید کرد از اینجا معنی (من قصده توجه الیکم) روشن شد زیرا آنها هم همین معنی را می پروراند با عبارت دیگر چیز دیگری که برخ ما میکشند (بکم فتح الله و بکم یختم) است اینجا دیگر بکلی پای انسان با وجدان بگل می رود زیرا که با هر سریشمی بخواهیم برای این عبارت معنی شرك بسازیم ممکن نیست زیرا که در این کلام سه احتمال است که هیچ کدام با شرك کمتر مناسبتی ندارد اول که ظاهر تر است آنستکه خداوند شما فتح باب امامت کرده و با شما ختم آن کرده یعنی امامت از خانواده شما بهیچوجه خارج نیست اول امامان علی است او از شما هست آخر امامان حجة بن الحسن است او هم از شما است کجای این احتمال شرك یا نزدیک بشر کست مگر بگوئید آنها را با امامت هم نباید شناخت احتمال دوم آنستکه اول خداوند نور شمارا خلق کرده و آخر کسی هم که جهان باو ختم میشود شما هستید این احتمال با آنکه شاید خلاف ظاهر هم باشد بشرک مر بوط نیست لابد خدا يك موجودی را اول خلق کرده آن هر کس باشد مخلوق خداست و مخلوق خدا غیر از شريك خداست لکن شما چطور این عبارت را فشار دلید و از آن شرك چکاندید ما نمی دانیم خوب بود بیان کنید احتمال سوم آنستکه خداوند بواسطه شما ابتدا بخلقت کرد و بواسطه شما ختم میکند خلقت را این احتمال نیز بعید است ولی فرضاً درست باشد بشرک چه ربط دارد

این بوجدان ثابت است که همه موجودات جهان از خورشید عالم تاب گرفته تا جمادات و نباتات و حیوانات و دیگر اجزاء این کارخانه برای نفع انسان و خاضع در تحت فرمان او است چنانچه دنیای امروز ثابت کرد بعضی از آنها پس اگر کسی بمثل اعلی انسان بگوید خدا برای شما ابتدا و انتهای خلقت را کرده با شرك چه تناسب دارد و از اینجا آن عبارت دیگر هم که میگوید (و بکم ينزل الغيث من السماء) معلوم شود زیرا که واضح است که آمدن باران برای انسان و بنفع او است پس اگر خدا

باران را برای مثل اعلاى انسان نازل کند چه تناسب با شرك دارد تا گفته شود که (اگر این شرك نیست هیچ چیز شرك نیست) و در این عبارت نزول باران را بخدا نسبت داده نه بکسی دیگر شاید خود نویسنده يك معنائى از این عبارتهای شیرین ساده کرده باشند که از آن شرك تولید شده باشد آنوقت ما چه تقصیر داریم ممکنست شما بگوئید شیعیان که میگویند لا اله الا الله این الله اینجا بمعنی علی است پس اینها مشرك و کافر هستند

يك نظر بزيارت خوانندگان محترم خوبست با دقت يك نظری بزيارت جامعه
جامعه کبیره که نویسنده یاوه گو اینقدر آنرا مورد نکوهش قرار داده بکنند تا انگاره گفتار اینها درست بدست آید و بدانند دینداران با چه اشخاصی بحکم ضرورت و ناچارى باید سخن بگویند و طرف سؤال و جواب شوند مگر ما در همین زیارت نمیخوانیم این کلمات را (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائکته واولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد ان محمداً عبده المنتجب ورسوله المرتضى تا آنکه در وصف لئمه میگوئیم واشهد انکم الائمة الراشدون المهديون المعصومون)

اکنون این زیارت را با این اقرارهای صریح بتوحید خدا و رسالت پیغمبر و امامت امامان باید گفت مندرجاتش شرکست و آیا در کدام محکمه و دادگاه انصاف و وجدان و انسانیت باید این دروغ بندهای و هرزه گوئیها محاکمه شود آری این کلمات را هم بایک خیال مالتخولیا میتوان معنی شرك از آنها کرد مثلاً بگوئیم اشهد انکم الائمة یعنی شماها خدا هستید و امام را بمعنی خدا بگیریم آنوقت ختم مذاکرات میشود.

دروغ پردازی و بعضی از این بیدادگران دروغی روشن بدین داران می بندد و افتراء روشن میگوید (پس از آنکه پیمبران مردم را بمنظور اصلی یعنی توحید راهنمایی کردند چیزی نگذشت که بیاد هندوستان افتادند و گفتند ما که نمی

توانیم خدای پیمبران را نه بچشم و نه بدست و نه در خیال بیاوریم از آن طرف سخن آنها را هم نمیتوان نشنیده گرفت پس میگوئیم خدای پیمبران مال آنها و خود آنها هم مال ما تا بتوانیم دور قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم باری اگر نشد خود را بآن رسانیم میتوانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم)

پس شروع میکند پاسخ این گفتار خوبست که خوانندگان محترم پارسی زبان ما همه در مرکز تشیع و در ناف مملکت شیعه بزرگ شده و عقاید شیعیان را خوب میدانند و نمیتوان آنها را اسباب دست کرد و عقل و هوش آنها را دزدید اکنون شما در خیابانها و برزنها از هر يك از افراد پیروان این مذهب میخواهید پرسش کنید که آیا شما خدارا کار ندارید و برای پیغمبران گذاشتید فقط پرستش و ستایش پیمبران میکنید و این نماز و روزه و حج و دیگر عبادات همه برای پیغمبر است یا امام اگر يك پیره زن شیعه باشم در این سخن موافقت کرد یا يك پشت کوهی سخن شمارا پذیرفت این سخنان راست است و ما از همان راه که آمدیم بر میگردیم و گرنه ارج گفتار شما و پایه پندارهای بیخردانه شما در جامعه شرافتمندانه دانشمندان ایران زمین برباد و بنیاد این بیهوده ها که از گفتار بیخردانه آن تهی مغز مدعی پیغمبری برخاسته یکسره بر آب است آراء هر طایفه و گروهی را باید یا از کتابها و منشورات خردمندان آنها بدست آورد یا از گفتار و سخنرانی گویندگان آنها یا از مقالات روزنامه ها و مجله های آنها یا از گفتگوهای توده و کردار جامعه آنها شما در این همه کتابهای دینداران که از هزاران هزار بالاتر است و در مجله های دینی آنها یا گفتگوهای بازاری و کردار های اینان اگر گواهی کوچک بسخنان یاوه خود آوردید و از کتابی گرچه یک نفر نویسنده بیسواد نوشته این گفتار نادرست را بدست آوردید و نشان دادید که همه ببینند ما شمارا در این موضوع خیانتکار نمیخوانیم و گفته شمارا پیروی میکنیم و گرنه حق داریم شمارا از مختاری ها و احمدی ها و دیگر بازیگران عصر طلائی زیانکارتر بتوده معرفی کنیم زیرا که آنان در پشهائی خون چند نفری را مکیده و در زندگی

تاریک محبس زندگانی مادی محدودی را خاتمه دادند و شما یاوه گویان بازندگانی
معنوی و حیوة و سعادت اجتماعی يك گروه انبوه صدها هزار ملیونی بازی میکنید
و شالوده بدبختی يك ملت آبرومند را میریزید آوخ آوخ از این حیلہ گریها، افسوس
افسوس از این ناپاکیها!

همکیشان دیندار ما، برادران پاک ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان
غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این مظاهر جنایت، این
شالوده های نفاق، این جرثومه های فساد، این دعوت های بزرگدستی گری، این برگرداندن
بمجوسیت، این ناسزاهای بمقدسات مذهبی را بخوانید و در صد چاره جوئی بر آید
بایک جوشش ملی، بایک جنبش دینی، بایک غیرت ناموسی، بایک عصیت وطنی، بایک
اراده قوی، بایک مشت آهنین، باید این تخم ناپاکان بی آبرو را از زمین بر اندازید
اینها یادگارهای باستانی شمارا بباد فنا میدهند اینها ودیعه های خدائیرا دستخوش
هوی و هوس خود میکنند، اینها کتابهای دینی شمارا که باخونهای پاک شهداء فضیلت
بدست شما رسیده آتش میزنند، اینها عید آتش زدن کتاب دارند، کدام کتابها همانها
که از فداکاری حسین بن علی (ع) و رنجهای فراوان پیغمبر و پیغمبرزاده ها بدست
شما افتاده آری ما و شما رنج دین را نکشیدیم، جوانهای رشید را بر آه آن ندادیم
خونهای گرانها در قدم آن نریختیم از این جهت قدر آنرا نمی دانیم مادر پیشگاه داری
خدا جواب نداریم، ما در پای میز محکمه دین محکومیم، ما در حضور پیغمبر اسلام
بی آبرویم، هان آبرومندان از جای برخیزید تا بدان بر شما چیره نشوند

خیانت در نقل روایت یکی از دست آویزهای این ماجراجویان آنستکه (در کافی
کافی که یکی از چهار کتاب معتبر است مینویسد خدا عالم را
آفرید و اختیار آنرا بامحمد و علی و فاطمه گذاشت) ولی بعد هم چنانکه میدانید باین
شماره افزوده شده تا امروز که در کمتر شهر و دهی است يك یا چند بتخانه برپا باشد
این بیخرد لجام گسیخته هیچ گمان نکرده که شاید کسی پیدا شود و این

روایت را بانام و نشان بمردم نشان دهد و مشت او را پیش توده باز کند و خیانت و عوام فریبی او را وانمود کند دل خوش کرده به دروغ چند روزه با کمال پرروئی (۱) يك روایت را سر و ته بریده و اول و آخر انداخته برخ دینداران می کشد و آنها را بواسطه آن مشرک میخواند اینک ماعین روایت را بانشانی مینویسیم و برای پارسی زبانان ترجمه میکنیم و حکمیت را بوجدان پاک خوانندگان محترم واگذار میکنیم کتاب مرآة العقول شرح کافی جلد اول صفحه ۳۵۴ حدیث پنجم الحسین بن محمد الاشعری عن معلى بن محمد عن ابی الفضل عبدالله بن ادريس عن محمد بن سنان قال كنت عند ابي جعفر الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تعالى لم يزل متفرداً بوحديته ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة فمكثوا الفدھر ثم خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها واجرى طاعتهم عليها وفوض امورها اليهم فهم يحلون ما يشاؤون و يحرمون ما يشاؤون ولن يشاؤوا الا ان يشاء الله تبارك وتعالى ثم قال يا محمد هذه الديانة التي من تقدمها مرقق ومن تخلف عنها محقق ومن لزمها لحق خذها اليك يا محمد .

یعنی محمد بن سنان گفت من پیش حضرت جواد بودم و از اختلاف شیعه سخن راندم فرمود ای محمد همانا خدای تعالی همیشه فرد بوده در یکتائی پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را آنها هزار دهر مکث کردند پس خلق کرد همه اشیا را و آنها را مطلع کرد بر خلق اشیا و واجب کرد اطاعت ایشان را بر آنها و تفویض کرد امر آنها را بایشان پس ایشان حلال میکنند هر چه را که میخواهند و حرام میکنند هر چه را که میخواهند و هر گز نمیخواهند مگر آنچه را که خدا میخواهد پس حضرت جواد گفت ای محمد اینست آن دینی که هر کس زیاد روی کند از اسلام خارج می شود و هر کس تخلف از آن کند دینش باطل میشود و هر کس ملازم آن باشد ملحق میشود به دین داران تو نیز ای محمد بگیر این را

اینست حدیثی که این یار و سر را بدین داران نسبت شرک را بواسطه آن میدهد

(۱) ما در گفتار حدیث در پیرامون اینگونه احادیث بیاناتی کردیم با آنجا رجوع شود

آیا برای توحید بهتر از این عبارت که خدا همیشه متفرد و یکتا است چه بگوئیم آیا کسی بگوید نور پیغمبر و علی و فاطمه را خدا قبل از هر چیز خلق کرده مشرکست لابد خدا يك چیزی را اول خلق کرده آن چیز آب باشد یا خاک باشد یا انسان باشد چه فرق میکند هیچکدام شرک نیست آیا اطاعت پیغمبر و علی و فاطمه واجب بودن شرکست آیا ازین تفویض امر اشیاء پس از آنکه ذکر میکند خدا طاعت آنها را واجب کرد و پشت سر آن میگوید هر چه را حلال و حرام میخواهند بکنند میتوانند مقصود جز اختیار احکامست اکنون میائیم سراغ اینکه آنها چطور حلال میکنند و حرام میکنند خود امام فرموده هر گز آنها از پیش خود چیزی را حلال و حرام نمیکند آنچه را خدا حرام کرده آنها هم حرام میکنند و آنچه را خدا حلال کرده آنها هم حلال می کنند روی هم رفته این کلام سرتاپا راستی و درستی جز این معلوم می شود که اینها تابع خدا هستند و هیچ اراده نمیکنند مگر آنکه خداوند اراده کند و آنها تحلیل حلال خدا و تحریم حرام خدا را میکنند و جمله کلام آنکه نشر احکام خدا تفویض بآنها شده و این با شرک کمتر ربطی ندارد شما میگوئید نشر احکام و بیان حلال و حرام را بآنها واگذار نکرده پس کی باید نشر احکام کند

مضمون این روایت همان مضمون آیه ۶۲ از سوره نساء **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ** بیشتر نیست کسی که در نقل يك روایت با آنکه شاید احتمال بدهد که رسوائی بار میآید اینطور خیانت میکند این چطور خود را دلسوز و خدا پرست معرفی میکند و بزرگان دین از هیچ افترا و ناسزائی مضایقه نمیکند اکنون خوانندگان اجازه می دهند باین سفاک بیخرد بگوئیم تو از حقوق انسانیت محروم و از صف شرافتمندان بیرونی

اسفا که عمر گرانبهای خوانندگان دانشمندان ما که باید صرف دانشهای پر قیمت خردمندان شود و وقت عزیز آنها که باید براه رشد و هدایت مصروف شود در چه سخنان بیهوده و دروغ پردازی های بی سرو پا بجهکم ناچار بی تلف میشود اینها

دانشمندان جهان که سرمایه‌های آبروی ما و عضو سر بلند
 ما هستند بدین می‌کنند اینها توده جوان ما را از صدها هزار کتب نفیسه که یادگار
 عظمت و شرف ما است میرنجاند، اینها روح دانشجویی و سرافرازی را در
 جوانهای نارس ما خفه می‌کند آو خ از زیانهای تو ای بشر

بحث در اطراف از چیزهایی که در این اوراق بیسرو پای خود مینویسد آنست که
 شفاعت خدام مگر مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را بفلك
 بست خیلی میزند مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری بکند تعالی الله عما یقول
 الظالمون علواً کبیراً

ریشه این سخن از وهابیه است آنهم گوید ارجع بشفاعت جستن از مردگانست
 پس از آن بعضی نویسندگان مصر این سخن را بطور دیگری بیان کرده و شفاعت را بطور
 کلی انکار کرده معنی شفاعت را پیش خود عبارت از تعلیمات انبیاء دانسته پس از آن
 شیخ طنطاوی این سخنرا پسند کرد و با اسم خود تمام کرد و خود را فاتح این سنگر
 بزرگ قلمداد کرد نیم خورد مصریها بایران آمد اول شریعت سنگلجی بایک جارو
 جنجالی که مخصوص خودش بود آنرا بقوه ابتکار خود نسبت داد و شاهنامه‌ها در
 اینباب خواند سپس این یلوه سرای بیهوش نیمخورد و هابیه‌ها را که هر یک از اینها
 که ذکر شد خورده و بیرون دادند بعنوان زباله‌های هزار ساله با این تعبیر خنک برخ
 دینداران کشیده او نیز در اینسخن و دیگر سخنان تقلید ارباب بیخرد خود را کرده
 ما اشکالاتی که در باب شفاعت میبود کرد یکن یکن می‌شماریم و پاسخ از
 از آنها میدهم

۱ - طلب شفاعت کردن از مردگان شرکست

جواب این اشکال سابقاً مفصل گذشت و ما روشن کردیم که شفیعان بعد از
 رفتن از این دنیا مرده نیستند بلکه زندگی مردگان یعنی ارواح آنان و خلود آنها

در آن عالم و احاطه آنها با عالم از امور مسلمه است هم در فلسفه قدیم و هم پیش فلاسفه روحی اروپا بر فرض بقول اینها پیغمبر و امام بعد از مردن چون چوب و سنگ و دیگر جمادات است شفاعت خواستن از آنها چرا شرك باشد منتهی آنکه کار بیهوده لغوی است

۲- شفاعت خواستن دخالت دادن غیر است در کارهای خدائی و این شرکست جواب اینسخن آنستکه شفاعت کار خدائی نیست زیرا شفاعت در حقیقت دعا کردن پیغمبر و امامست که خداوند گناه کسی را ببخشد و این کار بنده است نه خدا و ما بیشتر میزان کار خدائی را و فرق بین کار خدائی و خلقی را روشن کردیم و گفتیم کارهایست که بی قوه مکنسبه از دیگری انجام گیرد و معلومست که شفاعت امری است که باذن خدا واقع میشود و رتبه ایست که خدا بشفیع میدهد

۳- که اشکال این انجام کسیختگان است آنستکه شفاعت و میانجی گری کردن با مقام خدائی منافات دارد و بگفته دینداران خدا مثل آخوند مکتبی است که تا میانجی پیدا نشود دست از کتف خود بر ندارد جواب آنستکه این اشکال تا این اندازه باشد حرفی بیدلیل و گفتاری بی حاصل است و بنا بگفته شما باید بندگان را تعلیم هم نکند زیرا تعلیم شغل آخوند مکتبی است پس تمام شرایع و ادیان را باید بیهوده بدانیم و دست از دستورات پیغمبران برداریم بلکه خدا را باید موجود هم ندانیم زیرا آخوند مکتبی نیز موجود است دینداران میگویند شما هم خدا را يك آخوند مکتبی لجوجی میدانید که هر کس را بچوب بست تا آخر باید بزند و رحمت و بخشایش در کار نباید باشد سخن درست آنستکه این سخن تا اینجاسخن نارواست و اشکالی بچه گانه است از اینجهت ما آنرا بیان دیگر ذکر میکنیم

۴- آنکه شفاعت منافی با اراده ازلی خدائی است و لازم آن برگشتن خدا

است از تصمیم خود و این منافی با مقام خداست

جواب آنست که این سخنی است که در کتابهای فلسفه از قبیل کتابهای

شیخ الرئیس ابوعلی و محقق عظیم الشان داماد و فیلسوف بزرگ اسلام صدر المتألهین

ذکر شده و جواب آن بتفصیل در آن کتب است و این اشکال نه بس شفاعت شده بلکه باستجابت دعاها و پذیرفتن توبه که هر يك از توضیحات تمام آئین ها و قرآن همه آنها را ذکر کرده است شده و جمله کلام آنکه این امور مستلزم بداء است و آن منافی مقام خدا است و جان جواب آنستکه تصمیم ازلی پذیرفتن شفاعت و دعا و توبه است پس تغییر نمیکند تصمیم و چون این سخنی است علمی با پایه های فراوان که از انگاره فهم بیشتر مردم بیرون است مابتفصیل آن نمیپردازیم و جواب سخن اینان را با سخنان عامیانه مثل خود آنها میدهیم و گرنه بیشتر این بحث ها تحلیل علمی دقیق دارد که دست این کودکان بیخرد از دامن آن کوتاه است

اینک ما میگوئیم بگفته شما خدا توبه را هم باید نپذیرد و دعا را هم قبول نکند يك چنین خدای لجوجی که از مختاریها و احمدیها و مغلها بدتر و خونخوارتر است به مردم معرفی باید کرد که هر کس يك قدم مخالف او برداشت باولج کند و تا آخر قوه که دارد در آزار او بکوشد که مبادا مثل آخوند مکتبی بشود تفو بر این دادن که باین بیخردی در کارهای خدائی وارد میشوند آوخ از این بیدادگریها که بخدای مهربان نسبت میدهند

پاره از گفته های این یاوه گوها دست کم يك مرتبه قرآن نخواندند که ببینند قرآن برای گواهی خدای جهان در باره شفاعت چقدر آیه فرستاده و باصراحت لهجه آنرا گوشزد مردم کرده تا با کمال جرئت نگویند (تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً) ما اینک چند آیه از گفته های خدا میآوریم و از شما حکمیت میطلبیم
سوره بقره (آیه ۳۵۶) مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ سوره انبیاء
(آیه ۳۸) وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهَمَّ مِنْ خَشِیْتِهِ مَشْفُوعُونَ سوره
والنجم (آیه ۲۶) وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِی السَّمَاوَاتِ لَا تَفْنَىٰ شَفَاعَتُهُمْ شِئْنًا إِلَّا مَنِ
بَعْدَ أَنْ یَاذَنَ اللَّهُ إِمَّنْ یَشَاءُ وَیَرْضَىٰ

معنی آیه اول آنستکه کیست آنکه شفاعت کند پیش خدا مگر آنکه با اذن او باشد (آیه دوم) و شفاعت نمیکند مگر برای کسیکه خدا راضی باشد (آیه سوم) و چقدر از ملائکه ها در آسمانند که سود نکند شفاعت آنها بهیچوجه مگر پس از آنکه خدا اذن بدهد برای کسیکه بخواهد و راضی باشد

اکنون خوانندگان محترم این آیات را بخوانند و عبرت بگیرند از بیخردی اینان که با آنکه خدای جهان بصراحت لهجه شفاعت را با اذن خود برای گروهی روا داشته این نادانان یکسره آنرا منکر میشوند و گوینده آنرا ظالم میخوانند مامر کز اصلی این آراء مسمومه را خوب میدانیم و یاوه گوئیهای آنانرا خوب دیدیم هدف اصلی اینان قرآنست و ملایان و گفته آنان و کتابها و خبرها را جلو انداخته اند که دل توده را از آن برنجانند و قوه دفاع ملت را از کاربندازند و گفته های آنانرا در جامعه بی ارج کنند از آن پس هدف اصلی خود را نشانه کنند ما شمارا بیدار کردیم و فریبها و دروغ پردازیهای آنرا بشما فروخواندیم و از گفته های قرآن برسختن یاوه اینان خط باطل کشیدیم تا در نزد وجدان خود و پیشگاه با عظمت خدای جهان بی آبرو و محکوم نباشیم

هان ای ملت غیور قرآن دست این تبه کارانرا کوتاه کنید و قلم این جنایت کارانرا بشکنید تا تاج کرامت و شرف شما که قرآنست برقرار ماند ای قرآن عزیز ای تحفه آسمانی ای قانون بزرگ خدائی ای راهنمای سعادت بشر ای خورشید تابان از افق غیب ای مایه سربلندی ملت اسلام ای درهم شکن اساس نادرستیها تو ملت ما را بیدار کن تو جوانان وطن ما را هشیار کن تو روح وحدت و برادری با آنان بده تو قوه سلحشوری و حس فداکاری را در آنها زنده کن تو پشت و پناه جوانان ما باش

این نویسنده يك دست آویز دیگری کرده و بخيال خود
زرنگی بخرج داده و از يك مقدمه معلومه نتیجه مخالف آنرا
يك ظراری
شگفت آور

گرفته است

میگوید (دین امروز ما میگوید دوم از اصول دین عدلست ولی مانند گندم نمایان جو فروش خدائی را که در عمل بمانشان میدهد میبینیم خیلی ستمکار و کارهایش خیلی کودکانه است زیرا این خدا کاهنی را بکوهی میبخشد و کوهی را بکاهی این خدا بیها نمیدهد ولی بیبانه میدهد)

آفرین بر این طراری و حقه بازی که کاهیرا بکوهی و کوهیرا به کاهی پیوند میکنی این مطلب درست است که خدای جهان عادل است و ستمکار نیست و ظلم و جور بکسی نمیکند و روا نمیدارد لکن بخشیدن گناه بندگان و بخش رحمت بر زیردستان و باصطلاح شما کوهی را بکاهی بخشیدن با کجای عدالت منافات دارد معنی عادل آنست که اگر کسی يك قدم بخلاف گفته او برداشت با هر قیمت شده او را نیست و نابود کند و از هستی ساقط کند و اگر بیچارگان و درماندگان و زیردستان که از روی جهالت يك خلاف کردند ببخشاید و بیامرزد خطای آنها را ستمکاری کرده و ظلم نموده آری اگر خدا حق دیگران را ببخشد و از ظلم و ستمکاری مردمان بیکدیگر صرف نظر کند خلاف عدل است و دینداران چنین حرفی نزده اند و خدا را اینطور معرفی ب مردم نکردند آنها میگویند خدا از حق مردم نمیگذرد مگر خود صاحب حق بگذرد ولی از حق خود اگر بخواهد میگذرد و در رحمت را یکسره بروی بندگان خود نبسته و مثل ستمکاران جهان و زورمندان عالم نیست که ب مردم لجاج کند و دمار از روزگار زیردستان بر آرد اگر شما اسم این را ستمکاری میگذارید بالغتی غیر از لغت آدم زادانست و با اصطلاحی جز اصطلاح بشر است گمان ندارم جز شما کسی بخشایش را ستمکاری و رافت را کار کودکانه خوانده باشد

یکی از طراری های شما آنست که گاهی عقائد دین داران را از يك شعر درویش برمی دارید و میگوئید اینها یعنی دینداران میگویند (جهان اگر فنا شود علی فناش میکند) و گاهی از کنار معرکه درویشان يك سطر عبارت بی پایه میگیرید و یکسره

به بزرگان دین نسبت می دهید میگوئید اینها میگویند (خدا بهشت را بپها نمی دهد و بیپانه می دهد) و گاهی را به کوهی و کوهی را بگاهی ببخشید پس خوبست شما کتاب قآنی را بدست بیاورید و بگوئید اینها یعنی علماء اسلام و دین داران علیقلی میرزا و محمدشاه قاجار را خدا می داند زیرا که در اشعار آنهاست که گردش چرخ و فلک و برقرار بودن عالم از اراده اینهاست معر که گیرها و درویشهای دوره گرد که معلومات شما نیز کمی از آنها ندارد خیلی از این حرفها دارند خوب بود در این کتاب تفسیر که از یادگارهای اصلاحی شماست مقدار زیادی از آنها هم اضافه میگردید که استفاده کامل شود

قرآن گواه این بیخردان یا قرآن را ندیده و نخوانده اند یادیده و گفته
گفته های ماست های آنرا پشت گوش انداخته اند و از رسوائی و باز شدن
 مشت خود پروا نکردند و بخشایش و رحمت خدا را کار کودکانه نام نهاده اند غافل
 از آنکه شاید یکی از این میان برخیزد و گفته های آنها را یکان یکان آفتابی کند
 و دروغ پردازی های آنان را که مخالف صریح قرآن و تعلیمات اسلامست موبموروی
 دائره بریزد و میتوان بود که اینان از رسوائی پروائی نداشته باشند و آبرو و شرف
 را یکباره بپوده و از گفته های دین داران و زبانه های هزارساله پندارند ما با اینان
 سخنی نداریم و چشم داشت آنکه سخن ما را بپذیرند هم نداریم و با آنها ارجی نمی
 گذاریم ما از آن باک داریم که اینان دل پاک جوانان نورس ما را آلوده کنند ما پروای
 آن نداریم که مبادا سخنان مسموم اینها نونها لان محبوب ما را از پا در آورد ما از آن
 میترسیم که گفته های غرض آلوده اینان که جابجا با قرآن و تعلیمات دینی مخالفست
 در دل ساده نورسهای ما رخنه کند این است که تنها برای نگاه داری آنها باین امر
 قیام کردیم اینک گفته های قرآن خدا که آنها آنرا کفتار کودکانه خواندند

سوره زمر (آیه ۵۴) قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا

مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی بگو ای بندگان من که زیاد روی کردید در گناهان و بخود زیان زدید مایوس نشوید از رحمت خدا زیرا خدایا میامرزد همه گناهانرا همانا او آمرزنده مهربانست
سوره نساء (آیه ۱۱۶) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ

لِمَنْ يَشَاءُ خدایا شرکرا نمی آمرزد و غیر از آنرا میآمرزد از هر کس که بخواهد
سوره آل عمران (آیه ۱۲۴) وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ

لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

از خداست آنچه در زمین و آسمانست هر کس را بخواهد میامرزد و هر کس را بخواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربانست هر کس قرآن خوانده باشد می داند که خدا در هر صفحه یا چند صفحه بیندگان ضعیف خود و عده رحمت و بخشایش داده و آنها را بواسطه گناه از درگاه رحمت و لطف خود نرانده اینان خدا را یکدیگتاتور بی عاطفه عاری از هروتنی بمردم معرفی میکنند این بیدادگران دشمن علم عالم محسوسات را ندانسته از عالم غیب خبر میدهند و در معقولات با این بیخردی گفتگو میکنند و با این بیخبری از دستورات دینی و بی اطلاعی از کتاب دینی مسلمانان دخالت کودکانه در آن میکنند شما از تعلیمات قرآن چه خبر دارید اشتهار از راههای دیگر هم ممکن بود چرا بادروغ پردازی و افتراء بدین و دینداران خود را میخواهید مشهور کنید درست است که طهران هر متاعی خریدار دارد و اگر کسی ادعای خدائی هم بکند کم کرده است ولی پیغمبری و خدائی دروغی هم یک آبروی بیشتری و یک ظاهر بهتری لازم دارد و آن در شما نیست

یک سخن در پیرامون این نویسنده میگوید در کافی باسند صحیح رسیده که خدا

بداء قیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولی چون مردم

امام حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آنرا بسال صد و چهل هجری پس

انداخت ولی چون ما این را بشما گفتیم و شما هم بمردم گفتید دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگذاشت و در جای دیگر است که امام جعفر صادق (ع) اسمعیل را جانشین خود کرد پس چون از اسمعیل کاری سر زد جانشین خود را موسی کرد چون از علت این تغییر پرسیدند گفت درباره اسمعیل بداء شد راستی اگر خدائی اینطور است پس هر بی سر و پائی حق دارد ادعای خدائی کند

سالهایی است بس طولانی که سنیان و شیعیان در پیرامون بداء که یکی از مسائل فلسفه است سخنها رانده و گفتگوها کرده اند این تازه بدوران رسیده‌ها این سخن را کم و بیش شنیده و ادراک آن نداشته که بموارد این گفتگوها در کتب کلام و فلسفه یا دست کم بکتابهای شرح احادیث رجوع کنند و جواب آنرا ببینند و بخود افکارها و دیگرانرا بآن متوجه نکنند چه باید کرد آدمیزاده در دوران زندگانی خواهی نخواهی مواجه با پیش آمدهائی میشود که خود نمیدانست و نمیخواست در پندار ما هرگز نیامده بود که روزی بایکی دوتن کودک نادان بحث از فلسفه اعلیٰ پیش آوریم و مباحثی را که میبایست با مبزاتهای بسیار دقیق و نازک کاری های شکفت آور تحلیل شود بازاری کرده کود کانه از آن بحث کنیم تا نزدیک بفهم آنها شود اکنون ما در پیرامون این مطلب تا آن اندازه که درخور این اوراقست بحث میکنیم و تحلیل علمی فلسفی آن موکول بکتابهایی است که اینگونه گفتگوها باید در آنها حل شود از قبیل شفا تألیف شیخ الرئیس و اسفار تألیف صدر المتألهین و نبراس الضیاء (۱) تألیف محقق داماد و دیگر کتابهای مؤلفه در این باب همه میدانیم و در کتابهای علمای امامیه و بزرگان شیعه از زمان امامان تاکنون هر یک بنوبه خود این مطلب با کمال اهمیت نوشته شده که بداء بمعنی اینکه خدای عالم تصمیمی بگیرد برای کاری پس از آن از آن تصمیم برگردد محال و نارواست و دانشمندان ما گفته اند کسیکه درباره خدا چنین پنداری داشته باشد کافر است و در تمام شیعه کسی نیست

۱- نبراس الضیاء در تبقیه و بداء است و نسخه خطی آن در کتابخانه مدرسه مروی طهران است

که درباره خدا همچو گمانی کند و ما با کمال سرافرازی و اطمینان میگوئیم که در تمام ملل اسلامی و همه عاقله بشری کسی مانند مذهب شیعه خدا را تقدیس و تنزیه نکرده و از چیزهای ناروا او را تبرئه ننموده هر کس منکر است کتابهای علماء بزرگ ما از زمان غیبت تا کنون در دست است مثل کتب سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی و خواجه نصیرالدین طوسی و صدوق و از طبقه متأخرن محقق داماد و صدر المتألهین و فیض کاشانی و مجلسی اول و دوم و دیگر علماء و دانشمندان این طایفه و تمام این محققان و دانشمندان ما عقیده حتمی دارند که خدای عالم ممکن نیست تصمیمی بگیرد و از آن برگردد

باید چه کرد که این یاوه سرایان بما نسبت می دهند که شما خدا را معرفی میکنید باینکه يك امری را تصمیم میگیرد و از آن برگردد و يك روایت را با خیال خود معنی میکند و بدین داران خیال واهی خود را نسبت میدهد این خیانت نیست این عوام فریبی و غرض رانی نیست اینك باید گفت غرض اینها بدین کردن جامعه است ببزرگان آئین

معنی روایت و از برای بداء يك معنی روشن درستی است که با آن هم معنی
حقیقت بداء بسیاری روایات باب بداء روشن میشود و هم آیاتی که

دلالت بر بداء دارد واضح میشود

بداء در لغت عرب بمعنی ظاهر شدن است خدای تعالی گاهی يك چیزی را بواسطه يك مصالحی که علم بشر از فهمیدن آنها کوتاه است ظاهر میکند و نمایش میدهد بطوری که انسان گمان میکند خدا میخواهد این کار را بکند ولی نه آنکارا میکند و نه از اول میخواسته آنکارا بکند روزهای فروردین است رعد و برقی میشود ابری تیره روی خورشید را می پوشد آثار باران آمدن بهمه معنی پیدا میشود مردم می گویند خدای جهان باران فرستاد ما را مورد رحمت بارانی قرار داد طولی نمیکشد که ابرها متفرق میشود و خورشید روی خود را از شکاف ابرها نمایش میدهد نه بارانی

آمد و نه بنا بود بیاید چرا ابر آمد و آنهمه غرش کرد و رعد و برق از خود ظاهر کرد که مردم را باین اشتباه انداخت اسرار جهان بسیار است که ما نمی دانیم این هم یکی از آنها باشد

شما پسری دارید عزیز بازی گوشی میکند میخواهید او را بترسانید خوب و فلک حاضر میکنید و امر میکنید او را بفلك ببندند خود اشاره میکنید میانجیگری کنند با میانجی دیگران از کتک زدن دست میکشید نه از اول تصمیم زدن داشتید و نه از تصمیم اولی که همینقدر اظهار زدن بود برگشتید امام از روی فرمان خدا اسمعیل را معرفی بامامت میکند برای مصلحتهای پنهانی که ما نمیدانیم پس از آن موسی بن جعفر را معرفی میکند جاهل گمان میکند خدا از رأی خود برگشت ولی خدا از اول صلاح را در معرفی چند روز می دید پس از آن امری را که از اول در فرمان حتمی خدای و تصمیم خلل ناپذیر الهی بود اظهار میکند

این یکی از معانی بداء است که هیچ اشکالی ندارد و معنی بسیاری از آیات و اخبار بان ظاهر میشود

علاوه بر آنکه حدیث بداء راجع با اسمعیل نزد علماء مردود است زیرا از زمان پیغمبر خدا تا زمان حضرت صادق (ع) پیش اصحاب ائمه این دوازده نفر امام با اسم و رسم مشهور و معروف بوده اند چنانچه هر کس احادیث کتب اصحاب را ببیند شك نمیکند در اینکه این حدیث مردود است و منافی با امام احادیث است

معنی دیگر بداء معنی دیگر از بداء آنستکه بعضی امور با بعضی دیگر بهم پیوسته هستند که بانبودن یکی از آنها برای دیگری حکمی ثابتست و با بودن آن حکمی دیگر اگر جنگ مرگبار اروپا برپا نمیشد خواربار ایران فراوان و ارزان بود و چون جنگ برپا است گرانی و نایابی است ایندو بهم پیوسته است اگر فرزند شما از فرمان سرپیچی کند او را تأدیب میکنید لکن سرپیچی نمیکند شما هم او را تأدیب نمیکنید اکنون اگر شما گفتید در ایران بحسب طبع خود فراوانی و ارزانی

است چون جنگ برپا شد فراوانی از میان برخاست با آنکه شما هم میدانستید که جنگ برپا میشود خطا نگفتید

در اینجانبین گوئیم اگر فتنه کربلا برپا نمیشد حسین بن علی قیام میکرد و عالم را مسخر میکرد لکن چون آن فتنه واقع شد کار عقب افتاد و اگر مردم سر امامان را فاش نمیکردند یکی دیگر از امامان در سال صد و چهل نهضت میکرد و عالم را میگرفت لکن آنها سر را فاش کردند مطلب تعویق افتاد تا وقت ظهور خدای عالم از اول امر میدانست که واقعه کربلا واقع میشود و مردم اسرار را فاش میکنند و تصمیم این بود که اگر واقعه کربلا پیش نیاید چنین شود لکن میدانست که پیش آمد میکند پس تصمیم از اول نگرفت

مثال دیگر یاد میکنیم شما تصمیم دارید که اگر بن قم و اصفهان ریل باشد مسافرت با قطار با اصفهان کنید ولی چون ریل نیست با اتومبیل رفتید اکنون شما از تصمیم اول برگشتید یا آن تصمیم بجای خود هست ولی پیوسته بامری است که تا آن نشود این محقق نمیشود و شمار اوقتی میگویند از تصمیم برگشتید که اول تصمیم داشته باشید که اگر ریل باشد بروید و بعد رأی شما برگردد که اگر ریل هم باشد نروید خدای عالم از اول تصمیم داشت که اگر واقعه کربلا واقع نشود امام آن زمان را قائم بامر کند ولی از اول میدانست که میشود پس در تصمیم او هیچ خللی وارد نیامد و نقصانی بعلم او نیز وارد نشد

مثل این حدیث در این بیخردان چنین پنداشتند که تنها این روایت کافی مورد قرآن فراوان است این سخن است که با هیاهوئی آنرا نقل کرده و پنداشتند اشکال بزرگی نموده اند غافل از آنکه در قرآن مانند این حدیث که همین اشکال بی کم و کاست بصورت بر او وارد است آیات بسیاری است که دانشمندان بزرگ اسلام از آن جوابها دادند مادر اینجانبعضی از آن آیات را بانسانی میآوریم تا خوانندگان محترم ببینند هدف اصلی اینها از اشکال با حدیث قرآنست

سوره رعد (آیه ۳۹) **يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**

یعنی خدا هر چه را میخواید محو میکند و هر چه را میخواهد اثبات میکند و پیش او است ام الكتاب که کتاب محفوظ است

سوره بقره (آیه ۱۰۰) **مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيهَا نَاتٍ بَخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا**

یعنی ما نسخ نمیکنیم و از یادها نمیبیریم هیچ آیه را مگر آنکه مثل آن با بهتر از آن را میآوریم پس خوبست بگوئید این خدائی است هر دم خیال امروز تصمیم میگیرد فردا از تصمیم خود بر میگردد امروز يك چیزی را اثبات میکند و آیه را میآورد فردا همان را محو میکند و نسخ میکند و یکی دیگر میآورد شماها درباره استجاب دعا و قبول توبه که اینهمه آیات خدائی وارد است چه میگوئید

مثلا در سوره مؤمن (آیه ۶۲) میگوید **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**

گفت خدای شما دعا کنید و بخوانید مرا تا استجاب کنم دعای شما را بگوئید این آیات را از قرآن بردارند و گرنه تا این آیات هست اشکال بآن حدیث و مثل آن هیچ و پوچ است اینجا هم شما باید بگوئید این چه خدای هر دم خیالیست امروز تصمیم میگیرد يك کاری بکند و یکیرا تصمیم میگیرد بیمار کند و بمیراند دعا میکند از تصمیمش بر میگردد بالاتر بروید بگوئید این چه خدای هر دم خیالیست يك روز دین موسی را بین مردم منتشر میکند و تورات را کتاب دینی بشر قرار میدهد یکروز هم از تصمیم بر میگردد دین اسلام را منتشر میکند خوب است لج کنید و همه دینهارا از خدا ندانید

مايك قدم بالاتر میگذاریم میگوئیم يك گروهی را خلق میکند فردا از آن پشیمان میشود يك گروه دیگری خلق میکند و اینهارا میبرد این چه خدای هر دم خیالیست گاهی مرض میدهد گاهی صحت میدهد گناهکارانرا تصمیم میگیرد عذاب

کندتوبه میکنند بیست میبرد یکیرا چند روزی پادشاه میکند و بمردم چیره میکند پس از آن بخاک ذلت اورا مینشانند ابراهیم خلیل را امر میکند اسمعیل را باید سر ببری وقتی تصمیم میگیرد فدائی برای او میفرستد بموسی بن عمران وعده سی روزه میدهد چون سی روز تمام شد ده روز دیگر اضافه میکند تمام پایه عالم به این تغییرات و تبدیلات برقرار است روزگار دائماً دستخوش حوادث روزانه است

میگوئید خدای جهان باین کارها کار ندارد و برای خودش خواب رفته یا استراحت کرده یا آنکه تصرف در همه امور حق او است و سنگی از جانی حرکت نمیکند مگر با اراده او پس شما خوبست از خدائی این خدای مردم خیال استغناء دهید تا بیک حدیث صحیح کافی اشکال شما وارد شود و کینه های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیریید

اینک ماحق داریم بگوئیم خوب بود بهمان سیکار فروشی و شاگرد صحافی قناعت میکردی و با این هوش سرشار دخالت در کارهای خدائی و دخالت در معقولات نمیکردی بیکاری و خیابان گردی این عیبها را دارد

و خوانندگان محترم ما بدانند که این اشکالات و مثالهاییکه یاد کردیم یکان یکان در فلسفه اعلی مورد بررسی فراوان شده و از همه جوابهای کافی با دلیلهای روشن داده شده اینان که اینطور اشکالات را میکنند بکلی افق فهمشان از این مطالب عالی دور است و از قرآن و حدیث بیخبرند

سؤال دوم آیا ما میتوانیم بوسیله استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم
و جواب آن و از نیک و بد آینده باخبر شویم یا نه اگر میتوانیم پس باید

از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببریم و از همه دنیا جلو باشیم پس چرا مطلب بعکس شده (قل لو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و هامسنی السوء) و اگر نمیدانیم پس چرا بانام خدا و جان و مال مردم بازی میکنید جواب این سؤال معلوم شود پس از آنکه ما مورد استخاره و معنی آنرا روشن

کنیم و پس از روشن شدن آن واضح شود که اینها یا یک همچو موضوع روشن ساده راندانسته بادینداران بنبرد برخاسته و بزرگان دین را هدف ناسزها قرار دادند یا دانسته و از روی تعمد برای بدین کردن توده را بزرگان آئین چنین دروغی را بآنها بسته و نتیجه هائی کودکانه از پیش خود از آن گرفته اند و آنچه آنها میگویند علماء از آن برکنارند

معنی استخاره چیست از برای استخاره دو معنی است که یکی از آنها معنی حقیقی استخاره است و در اخبار (۱) ما از آن بیشتر نام برده شده و پیش خواص متعارفست و آن طلب خیر نمودن از خدا است و آن در تمام کارهائی که انسان میکند خوب و مستحب است و این از رشته دعا است که در قرآن خدا بآن اهمیت شایان داده حتی در سوره فرقان (آیه ۷۷) فرماید قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاهَا بگو ب مردم که شما چه ارج دارید پیش خدا اگر دعای شما نباشد شما با دعا باید پیش خدا قدر و قیمت پیدا کنید حالات تکذیب میکنند دعا را زود است که پاداش آن دامن گیر شما شود خدای عالم از حال افسار گسیختگان خبر میدهد که اینها با دعا ارجی نمیدهند و از آن تکذیب میکنند در صورتیکه خود آنان بی ارج و قدرند اگر دعا در کار نباشد جمله کلام آنکه اینقسم از استخاره که اخبار بیشتر در اطراف و آداب آن دستور دادند صرف دعا و از خدا طلب خیر کردن است شاید نویسنده این یاوه ها اینطور استخاره را ندیده یا نشنیده باشد چون این پیش عامه مردم بعنوان استخاره معروف نیست تا بگوش مثل اینها برسد

یک معنی دیگر استخاره آنستکه پس از آنکه انسان بکلی در امری متحیر و امانده شده عقل او را بخوبی و بدی آن راهنمایی کرد و نه عاقل دیگر راه خیر و شر را با و فهماند و نه خدای جهان درباره آنکار تکلیفی و فرمانی داشت که رهنمای او باشد در اینصورت که هیچ راهی برای پیدا کردن خوب و بد در کار نیست و دینداران یا بیدینان

ناچار و از روی بیچارگی بکطرف اختیار میکنند و از یکسو میروند کور کورانه و
 در راه و دودل در اینحال بیچارگی و دودلی که از بدترین حالات بشر باید اورا شمرد
 و همه میدانیم در اینحال اگر یکی پیدا شود و انسانرا بیکسوی کار دل گرم کند و
 نور بادل گرم و اراده راسخ و نور امید بکار و ادا کند چه منت بزرگی بانسان دارد
 اینجا دینداران میگویند خدای عالم که پناه بیچارگان و دادرس افتادگانست و این
 حالست که انسان از همه حالات بیشتر محتاج بدستگیری است بکراه امید بروی
 انسان از عالم رحمت و رأفت و مهربانیش باز کرده و اگر با این حال اضطراب انسان
 با و پناه ببرد و از او راهنمایی جوید و عرض کند بار اله این وقتی است که عقل ما و دیگران
 در پیدا کردن راه خوب و بد و امانده است و راه چاره برای ما نیست تو چاره ساز
 بیچارگان و عالم با سرار پنهانی ما را بیکسوی مطلب راهنمایی کن و اراده ما را بیک
 طرف قوی کن تو بماند لگرمی ده و از ما دستگیری کن ناچار خدای جهان که قادر بر پیدا
 و نمان است یاد او را بیکسو میکشاند و راهنمای قلب او میشود و او خود مقلب القلوب
 است و این یک گونه استخاره است یا از او دستگیری کرده دست او را بیکطرف سبجه
 میاندازد و یا بوسیله قرآن بیکسو او را دلگرم میکند اکنون جواب دینداران را
 یاوه سرایان بیدین بگویند آیا برای انسان در ایام زندگانی و روزگار پر آشوب جهان
 که با هر چیز خورد میکند یک همچو حالی پیش نیاید ناچار باید جواب مثبت دهید
 زیرا که تمام دانشمندان عالم هم بکروز راه تاریکی بر آنها پیش میاید که نور عقل و
 چراغ خرد آنها پیش پای آنها را روشن نمیکند آیا در اینحال دودلی و تحیر انسان
 و امانده متحیر که از عقل دیگران نیز استمداد و راهی پیش پای او نگذاشته اند نیازمند
 بیک راهنمایی نیست که راه چاره برای او باز نماید در اینجا نیز چاره ندارید مگر اقرار
 بنیازمندی و احتیاج شدید آ یا پس از خاموشی چراغ عقلمها و اماندن تدبیر عاقلانه
 خردمندان غیر از خدای جهان که همه پیدا و نمان پیش او آشکار است کسی راهی
 بمقصود خود دارد و آیا اینحال را باید حال بیچارگی و اضطراب شخص انسانی بشمرد

ناچار جواب اینجاهم مساعد است آیا خدای عالم میتواند در اینحال بیچارگی و پریشانی از او دستگیری کند و او را راهنمایی بخیر او کند ناچار قدرت انکار قدرتهای خدای جهانرا ندارید در اینجا يك پرسش دیگر گفتار ما و شما را پایان میرساند و آن اینست که آیا خداوندیکه خود را بجهان معرفی بر رحمت و رأفت و مهربانی کرده و سفره رحمت و خوان نعمت او بر جهانیان باز است و شیوه او راهنمایی و سنت او دستگیری است در چنین حالی اگر بنده بیچاره او باروی نیازمندی و دست گدائی در خانه او رود او را محروم میکند دینداران میگویند ما آن خدائیرا شناختیم که دستگیر بیچارگانست و راهنمای و اماندگانست شما در اینجا چه جواب دارید من میگویم در آن محبس تاریک مختاری هم اگر چنین حالیرا از انسان ببیند و به قلب انسان آگاه باشد که امیدش بغیر او بکسی دیگر نیست او هم از انسان دستگیری میکند شما خدا را دست کم بقدر مختاری بدانید آنگاه دینداران آشتی خواهید کرد و از آنراه که رفتید بر میگردید خدا هم پوزش شما را خواهد قبول کرد گرچه اهل دنیا قبول نکنند ما برای این امر روشن ساده که عقل هر خردمندی بآن ایمان دارد و هر کس کوچکترا ایمانی بخدای جهان داشته باشد در قبول ناگزیر است خود را نیازمند بدلیل دیگری جز راهنمایی عقل نمیدانیم ولی برای آنکه خوانندگان بدانند در این گفتار دینداران گواه از آیات قرآن خدا دارند ما بندگان خود را نیازمند دیدیم اینک گواه از قرآن مجید بگفتار دینداران

سوره نمل (آیه ۶۳) اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

در ضمن آیاتیکه خدا قدرتها و نعمتهای خود را شماره میکند میگوید آیا غیر خدای جهان کیست که جواب بیچارگانرا بدهد و اجابت دعا و خواهش آنانرا بکند و بدیهارا از آنها بردارد و دور کند مگر خدای دیگری در کار است که مردم باو پناه ببرند و جواب از او بگیرند و کشف بدیهارا بواسطه او بکنند یعنی در حال اضطرار و بیچارگی جز خدای جهان کسی نمیتواند اجابت خواهش بیچارگان متعجیر کند و

بدی را از آنها دور کند مثلا بیمار جوانی است مورد امیدهای دور و دراز مادر و پدر
پیر شورای عالی طبی تشکیل شده از درجه اول دکترهای دانشمند نظریه آنان در
عمل کردن این جوان توافق نکرد و یا همه بطور تردید جواب دادند که در عمل خطر
است و در عمل نکردن هم خطر است اینجا نور دانش دکترها پیش پای آنها را روشن
نکرد و تکلیف قطعی برای بیمار معلوم نکردند آیا این حال اضطرار و بیچارگی مادر
و پدر مهربان که تنهایی جوان در جهان دلخوش کرده بودند هست در این صورت
اگر خدای جهان بوسیله دعا و توجه و توسل پیشگاه او یک راه امیدی بروی شما
باز کند و خوب و بد عمل کردن را بشما و دگر نشان دهد کجای عالم بهم میخورد
آیا در این حال جز خدای جهان دادرسی هست

اینجا را دینداران میگویند بوسیله استخاره و توجه بخدای مهربان میتوان
راهی بدست آورد و این هم نگفته نماند که اخباریکه درباره استخاره است وعده
نکرده اند که همیشه شمارا بمقصود بی کم و کاست برسانند بلکه آنچه وعده شده
است اینست که خدای عالم بکسیکه از او خیر بخواهد خیر میدهد اگر در این جهان
صلاح باشد اینجا میدهد و گرنه برای او ذخیره میکند

دانشمندان جهان و علماء معرفه الروح و روان شناسان قدیم
قوت اراده کارکن است
وجد و شرقی و غربی این سخنرا بخوبی پذیرفته اند و در
محافل علمی تلقی بقبول شده است که انسان با قوت اراده کارهایی از پیش میبرد که
بدون آن ده يك آنرا نمیتواند بکند بلکه اراده قوی گاهی در خود انسان یادگیری
کارهای فوق العاده انجام میدهد مریضی که باید با بکار بردن داروها علاج کرد اراده
قوی خود مریض یاد کتر علاج میکند و همینطور پیش همه ما روشنت که دلگرمی
بکاری و امید پیشرفت امری يك آثار روشن خارق العاده دارد چه بسا دو نفر يك
کاری مشغول شوند یکی از آنها مأیوس باشد از انجام آن یا با دودلی و تردید وارد
کار شود و دیگری با خاطر جمعی و اطمینان نفس دومی بهمان قوت اراده و دلچسبی بکار آنرا

از پیش میبرد و اولی با تردید و دودلی وقت را گذرانده یا اگر داخل کار شده با سردی و سستی بانجام آن موفق نشود ما میگوئیم فرضاً که شما با سخنان سابق ما که از روشن ترین احکام خرد بود موافقت نکنید و خدای جهان را از حال بندگان خود غافل بدانید یا بگوئید بکارهای مردم کاری ندارد اگر برای استخاره همین يك نتیجه بیشتر نباشد که مردم دودل را گاهی قوی الاراده میکند و سردی ها و سستیها را مبدل بگرمی و پشت کار میکند برای خوبی آن بس بود شما میگوئید ما اشخاصیکه متحیر و دو دلند دلگرم بکار کنیم و آنها را از دودلی و تحیر بیرون بیاوریم یا بترك آن عمل و رفتن دنبال کار دیگر که عمرشان و وقتشان با تردید و دودلی تلف نشود یا بانجام آن بادل گرم که خدای عالم با آنها در آنکار همراه است که این خود پشت کار میآورد و سبب پیشرفت میشود چنانچه خدای عالم مؤمنین صدر اول را دلگرمی داد و بر دیگران چیره کرد و با جمعیت کم گروه های فراوان را از با در آوردند

در سوره انفال (آیه ۶۶) میگوید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنَّ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا**

همین پشت گرمی اراده آنها را قوی کرد و بر کفار چیره کرد آنها را یا میگوئید آنها را بگذاریم در همان حال تحیر و دودلی بمانند و روزگار را با سستی و سردی بگذرانند اگر ترك مقصود خود کنند دل آنها باز پیش آن باشد و قوای روحی آنها تجزیه شود و در اثر آن از کار بماند و اگر دنبال آن کنند با ضعف اراده و سردی و سستی باشد حکمیت این با وجدان **ياك** خوانندگان محترم

غلط اندازی این ماجرا جویان بیخرد اشتباه کاری و عوام فریبی را از دست
ما جرای جویان نمیدهند و مردم چنین وانمود میکنند که مالاها یکسره حکم

خرد و فرمان عقل را کنار گذاشته تمام کارها را با استخاره انجام میدهند از این جهت میگویند خوب بود ما عالم را با استخاره بگیریم بیچاره بیخرد غافل از آنستکه این

کتاب را که بیارسی نوشته و بین توده پخش نموده بیشتر آنها که سر و بکار با مالاها دارند می دانند که مورد استخاره کجا است يك کار روشن که عقل خود انسان یا دانای دیگر بآن راه داشت نه مردم در آنکار پیش ملا رفته و استخاره میخوانند و نه اگر رفتند و بمالاها کار را گفتند آنها چنگ بتسبیح میزنند مریض بحکم خرد محتاج بمعالجه و نیازمند بطیب است در این شهر دکتر دانشمندی که مردم او را بایک دلیل روشن باستادی شناختند پیدا میشود و منحصر بیکی است اینها هیچکدام مورد استخاره نیست مردم پیش مالاها نمیروند و آنها هم در این امور باستخاره نمیپردازند ولی در همین حال دو طبیب دانشمند است که یکی را از دیگری بهتر نمیدانیم و راه ترجیح نداریم پای خرد در گل است دینداران در این مورد یا از خدای عالم طلب خیر میکنند و بادل گرمی یکی از آنها رجوع میکنند و این يك قسم استخاره است و یا با حال بیچارگی با خدای جهان مشورت میکنند و قرآنرا باز کرده يك راه امیدی پیدای کنند خدای مهربان نیز آنها را محروم نمیکند و از در خانه رحمت بیزوال نمیراند این دل گرمی بعلاج و چشم داشت بلطف خدای مهربان در مریض چه قوه روحانی تزریق میکند و پرستار آنرا با چه دل گرمی و ادا بکار میکند و طبیب را با چه اطمینان بمعالجه و امیدارد اینها خود يك راههای معالجه ایست که علماء روان شناسی حالا پس از سالهای طولانی بآن برخورد کرده اند و ما بانور نبوت بیش از هزار سال است آنرا دریافتیم پس گفتار بیهوده شما که خوبست با چنگ زدن باستخاره با چند نفر پیاده و سواره حمله کنیم بمملکت انگلستان و همه عالم را بزیر پرچم بیاوریم غلط اندازی بیخردانه ای است که اگر در عالم رسوائی معنی درستی داشته باشد گمان ندارم از گوینده این بیهوده تجاوز کند و اما اینکه گفتید (موسیلینی) بجای اینکه چند سال جنگ کند و پس از آنهمه خسارت های جانی و مالی بفهمد شکست میخورد خوب بود چنگ میانداخت بتسبیح حرف عامیانه بیخردانه ایست ما میگوئیم اگر موسیلینی هم نیروی خود را حریف میدان پهناور جنگ جهان نمیدید بی استخاره باید از آن

دوری کند زیرا که عقل در اینجا راه دارد بواقع و اگر حقیقتاً متحیر بود و خدا هم فرضاً برای او وظیفه تعیین نکرده بود و در حال اضطرار و بیچاره در خانه خدا میرفت خدا باو اجازه نمیداد که وارد چنین جنک خانمانسوزی شود لکن مانعی دانیم شما از موسیلمانی پرسیدید و او گفته است بخاره من خوب آمده تا این نقض شما بدینداران وارد شود یا آنکه بیخود مثلی بی مورد ذکر میکنید و وقت ما و خود را بیجهت تلف میکنید و اما جنک قفقاز اگر از روی ضرورت و دفاع از مملکت وارد جنک شدند از موضوع سخن ما خارج است و الا همان سخن ها در کار است و تکرار نمیخواهد و اما مثالهایی که زده اید که دختری را برای جوانی پسندیده اند پس از گفتگو باید آمدن استخاره از هم جدا میشوند و خانه برای خرید مناسب دید بابدی استخاره منصرف میشود جواب اینها و هزاران مثال دیگر بمراجعه باین گفتار و بدست آوردن مورد استخاره روشنست و جز به بیخردی یا ماجراجوئی حمل نتوان کرد در مورد زناشوئی چون انسان غالباً از خصوصیات اخلاق خانوادگی زن و شوهر بیخبر است آنهم مورد تردید و تحیر میشود و خدای عالم در یک همچو وقت تاریک پر خطری انسانرا راهنمایی میکند

و اما اینکه میگوئید خدا میداند چه ضررها و خسارتهائی از همین استخاره به ما رسیده و اینها از زرنگی مخصوص بخود بر روی همه روپوش گذاشته اند کاش يك مثال روشن بانسانه می زدید که همان مورد که دینداران برای استخاره تعیین کردند زیانی وارد شد تا مورد قبول شود و گرنه باصرف ادعا میشود یکی بگوید خدا میداند از همین استخاره چه سودهای بزرگی به ما رسیده و اینها بروی آن پرده میپوشانند ولی در بازار دانش گفتار بیدلیل ارجی ندارد

اکنون دانشمندان با در نظر گرفتن گفتار هر دو دسته خود مطلب را

میفهمند و نیازمند بتعقیب نیست

اشتباه کاری این بیخردان برای بدین کرده تودمرا بملاهایك غلط اندازی
 و دروغ پردازی دیگری کرده و يك دروغ روشنی بآنها بسته اند میگویند
 (اما غیبگوئی یا هر کار دیگری مانند آن اگر از راه دینست که هیچکس بخدا نزدیک
 تر از پیمبران نیست و شما می بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآن خود را ازین
 کار برکنار میداند و اگر از راه علم و آئین طبیعت است که هیچکس مانند اروپائیان
 در این زمینه پیش نرفته اند و شما می بینید که آنها چنین ادعائی ندارند ولی ما از اینها
 چشم میپوشیم و میگوئیم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست شما اگر غیبگوئی یا هر چه
 که از آئین طبیعت خارجست پیش خود یا کس دیگر سراغ دارید بیایید بخرج من
 دانشمندان را بخوانید و مجلسی برپا کنید تا در برابر آنان اینکار خود را نشان دهید
 ما هم آنرا بدینا اعلان میکنیم تا بدانند ایران جای مردان خداست می گوئید
 هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 میگوئیم این چه اسرار است که بمردم زودباور بیسواد می گوئید ولی پای
 مردم دقیق که پیش می آید آنگاه جزء اسرار می شود

آفرین بر این پشت هم اندازی و طراری که در چند سطر چیزهایی را بهم پیوند
 کردید که هیچ بهم مربوط نیست و با چند دروغ و گزافه تحویل توده داده ملاحظه
 نکردید که شاید یکی از شما باز پرس کند اکنون ما از شما و کسانی که کم و بیش
 با علماء سروکار دارند پرسش می کنیم که کدام يك از آنها مدعی غیبگوئی و معجزه
 و کرامت شدند شما دیدید که استخاره غیب گوئی نیست بلکه تشبث بدعاه است
 که خدا فقط خوبی برای انسان بیچاره پیش بیاورد یا نتیجه آن از اضطراب و دودلی
 بیرون آمدنست که سودهای فراوان در اثر آن بما عاید میشود کی گفته و کجا گفته
 ما غیبگو هستیم و اسرار حق پیش ما است

آری گاهی در طهران يك طراری پیدا میشود از سادگی توده استفاده میکند
 و اعلان منتشر میکند که رمالی میکنم جفر میدانم و جن گیری و غیب گوئی میکنم

خوبست اینها که این ادعاها را میکنند بروید آنها را امتحان کنید اگر آنها از مالاها
 در آمدند و اصلا سوادی که علماء را بآن ملامت میکنند داشتند حق دارید بآنها این نسبت
 را بدهید شما یکروز پیش این رمالها و شیادها بروید ببینید یک نفر از آنها که با علما
 بیشتر تماس دارند و مسائل دین و آداب دینداری را از آنها فرا گرفتند پیش اینها می
 آید و از آنها طلب پرسش میکند که بارمل و جفر و استخاره و غیبگوئیهای کنند یا آنکه
 اشخاصی که پیش اینها میروند باز از اشخاصی هستند که با علما هیچ رابطه نداشته
 و از آنها هیچ استفاده نکردند اگر آن رمالها و فالگیرها دفتری داشتند که شغل رجوع
 کنندگان بآنها را با اسم و نمره شناسنامه تعیین میکرد آنوقت معلوم میشد که دیندارانی
 که با علما معاشرند بیشتر بآنها مراجعه میکنند یا دیگران که امثال شما افسار گسیخته اند
 علماء جفاری و رمالی و غیبگوئی و جن گیری و امثال اینها را حرام میدانند
 کتابهای آنها (۱) در دست است

اکنون شما هر کس از این کارها میکند بتوده با اسم علماء معرفی می کنید و
 زود باورها هم گول میخورند چاره چیست یا آنکه يك شعر درویشی را میخوانید و
 میگوئید مالاها می گویند هر که را اسرار حق آموختند تکلیف مالاهاى بیچاره که
 همیشه با این چرندها مخالف بودند چیست حالا که بنامد بربط هر چیز را بمالاها
 نسبت بدهید چرا نمی گوئید آخوندها بازوز سر نیزه زنها را مجبور بکشف حجاب
 کردند آخوندها استخرشنا درست کردند و از این قبیلها اینکه مالاها میگویند دین
 داری خوب و لگام گسیختگی بد است برای همین است که دیندار در تمام دوره زندگانی
 خود ب مردم دروغ نمی بندد تهمت که بدترین گناهان و بالاترین بی آبروئیها است
 است نمیزند خدا قلم و زبان او را محدود کرده بعکس لجام گسیختگان که هر چه
 پیش آمد برای آنها مانعی ندارد چه عیب دارد برای يك دسته که عضویت بزرگ با
 شرف توده را تشکیل می دهند با هر دروغی و تهمتی است بی آبروئی فراهم کنند اینها

(۱) رجوع بمکاسب محرمة از کتب فقهیه شود

زیانهای بی دینی و لجام گسیختگی است که پیمبران و امامان بنوبه خود و علمای و دانشمندان بنوبه خود با آن نبرد کردند و میکنند و بایاوه گومی چند نفر بیخرد دست از هدایت توده که وظیفه خاص آنهاست و خدا آنها را عهده دار آن کرده بر نمیدارند و اما اینکه گفتید پیمبران غیبگوییها و کارهایی را که برخلاف آئین و طبیعت است نمیکند و اروپائیهام دعوی این امر را نکردند پیش از این (۱) روشن کردیم که انبیاء بحسب صریح قرآن غیبگویی و کارهای برخلاف آئین طبیعت می کردند و شما یا قرآن را نخواندید یا خوانده و آنرا هم تکذیب میکنید چنانچه بصراحت لہجہ و با کمال بی آبرویی میگوئید هر کس ادعای هر کاری که از توانائی بشر بیرونست بکند دروغگو و بدتر از کلاه بردار و راه زن است و باید او را اعدام کرد پس موسی کلیم الله و عیسی بن مریم و محمد بن عبدالله (ص) پیمبران بزرگ پاک را بگفته شما باید دروغگو و کلاه بردار و راه زن بدانیم و آنها را در حضور مردم اعدام کنیم تا گفته شما گبران زردشتی مسلک و مجوسان آتش پرست درست شود (تفویر تو ای چرخ گردون تفویر).

اروپائیان (۲) نیز کم و بیش کورمراهی بعالم غیب پیدا کرده اند و با خواب (مقناطیسی) یا (مینیا تیزم) غیبگویی میکنند و علمای روحی انگلستان و آلمان و امریکا و فرانسه و روسیه و دیگر ممالک آنجا این ادعای از حد گفتار بوجدان و حس رسانند و اینکه گفتید اروپائیها همچو ادعائی نکردند پایده معلومات شمارا بیچه های خورد سال دبستان هم روشن می کند زیرا بچه های کلاس چهار و پنج هم اینمطلب را شنیده اند که اروپائیها توسط خواب کردن کشف حقایقی میکنند و با احضار ارواح نیز معتقدند که کشف مغیبات می کنند

پاسخهای کودکان یکی از شاهکارهای این لجام گسیختگان آنست که از پیش از پیش خود خود جوابهایی می تراشند و بدین داران نسبت میدهند

آنگاه خودشان بجواب آن می پردازند اینرا يك زرنگی و عوام فریبی تشخیص دادند که بمردم حالی کنند که این پرسشها پاسخ صحیح و منطقی ندارد و گره هائی است که گشوده نخواهد شد و هیچ پروای آنرا ندارند که شاید یکروز یکی از دین داران ازجا برخیزد و رسوائی آنها را در جامعه روشن کند و آبروی آنها را بریزد اینان بقدری از تقوی و دانش بری هستند که گاهی سخنهایی میگویند که درخور اطفال خوردسال هم نیست و گاهی دروغهایی می پردازند که لوطی های سر محله از آن پرهیز میکنند و باین علم و دانش و دامن پاک و روح بیغرض خود را اصلاح طلب و کوششهای خود را بعنوان خداپرستی و دلسوزی بتوده وانمود می کنند

خوانندگان محترم پارسی زبان ما و جوانان تحصیل کرده آئین دوست ما و روشنفکران دانشسراها و دانشکده ها و دبیرستانهای ما تا اینجا که گفتار اینان و پاسخهای ما را دیدند بخوبی دریافتند پایه معلومات اینان و درجه تقوی و درستی و دلسوزی و خداپرستی آنها را در دنبال گفتار یکم نه پاسخ از پیش خود تراشیده و با اسم بهانه ها بدین داران نسبت داده در صورتی که اینها که او میگوید هیچ يك مربوط بدینداران نیست و جوابهای کافی دینداران از این پرسشهای درهم و برهم که بادو دلی و اضطراب و سوء نیت پرسش شده دارند مثلا می گوید (می گویند بهتر است بجای این حرفها برای مردم فکر خوار بار کنید)

این نویسنده خائن دروغی این حرف را میزند که وانمود کند عجز دیندارانرا از پاسخ در صورتیکه هر کس هویت او را می شناسد میدانند فکر کردن او برای خوار بار مثل فکر جامعه دار حمام میماند برای تاسیس دانشکده عالی طب یا مثل فکر دلاک است برای ایجاد روابط سیاسی بین دول اروپا و آسیا هر کز دینداران نمیگویند شما فکر خوار بار باشید آنها میگویند شما فکر شرف و ناموس باشید

باز میگوید (میگویند ۲ - این حرفها باعث نفاق میشود ۳ - این حرفها برای شهرت است ۴ - اینها تحریک اجانبست)

میگویم گرچه شما این حرفها را برای اینطور مقصودهای پست و نظرهای نا
پاك نوشتید ولی نه جواب دینداران اینست و نه شغل مقصود خود میرسید زیرا شما
کوچکتر از آنید که بتوانید ایجاد نفاق هم بکنید آری شهرت کم و بیش پیدا کردید
اما بچه تعیین آن با خوانندگان است

اما اینکه میگوئی میگویند تحریک اجانب است آنهم دروغست که از روی
سوء نیت و ناپاکی نوشتید گمان کردید اجانب مثل شماهایی عقل و ادراکند که باین
دروغهای روشن ارج بگذارند شما خواستید با این کلمه تحریک اجانب کنید غافل
از آنکه شماها بی ارج تر از آنید که در نظر کسی بیایید

باز میگوید (اینها میگویند ۵ - چطور اینهمه علماء و بزرگان نمیفهمیدند و شما
فهمیدید ۶ - حال گرفتیم اینها غلط است و ما کنار گذاشتیم عوض اینها چه بگذاریم)
گرچه اینها جواب دینداران نیست آنها جواب دندان شکن از روی میزانهای
علمی دارند که شما قابل فهم آن نیستید و تا اندازه که میشد بشما فهماندیم و درخور
ادراک کودکان شما بود در این ورقها ذکر شد لکن جواب پنجم را اگر کسی از روی
انصاف دقت کند جواب اجمالی درستی است اینک ما بایک مثال مطلب را روشن میکنیم
در ایران و اروپا و آمریکا و آلمان و سایر ممالک عالم صدها هزار دکترهای دانشمند
است که بسیاری از آنها شصت هفتاد سال عمر خود را صرف فکر در اطراف طب و شعبه های
آن کرده اند و کتابهایی از خود با بر همین و تجربیات طبی تحویل جامعه داده و مردم
جهان نیز بنوبه خود از آنها عملیات طبی خوب دیدند این دکترهای جهان درده مسئله
طبی مثلاً متفق الکلمه و بی تردید اظهار نظری کردند و در کتابهای خود نوشته یا ب مردم
گفتند در این میان یک نفر که چند روز جامعه دار حمام بود یکی دو سال هم بشغل دوره
گردی مشغول بود دوسه سال هم عطاری سر محله داشت یکوقت دنیا مساعد شد که
توانست يك اوراقی بنویسد و منتشر کند در آن اوراق هم غلطهای روشنی از او دیدیم
این شخص با این هویت و تحصیلات در يك روزنامه رسمی راجع بآن مسائل طبی اظهار

نظری مخالف اطباء جهان کرد و همه را بخطا و غلط نسبت داد عقل شما و همه بشر در باره این امر چه میگوید از صدر اسلام تا کنون بیش از ده ملیون مجتهد و متخصص در علوم دینی در ممالک اسلام پیدا شده و چند ملیون مجتهد و متخصص در علوم مذهبی پیدا شده و صد ها ملیون جمعیت دیندار در جهان بوده این علماء بزرگ و دینداران باتفاق کلمه چیز هائیرا گفتند و از شعار دینی یا مذهبی دانسته اند ناگهان يك جوانی که چند سال سیکار فروش و شاگرد صحاف بوده و چند وقت هم برای ارتزاق منبر زفته و اوضاع زندگانی و پایه معلومات او را همه دیده اند و اکنون بيك شغل پست اداری مشغول است قد علم کرده میگوید تمام علماء اسلام بخطارفته و تمام دینداران مشرکند و من یکی راه درست رفتم و دین اسلام را فهمیدم اینهمه ملاحای دیندار که مردم آنها را بزه و تقوی شناخته و علم و دانش آنها را سنجیده اند برای ریاست و دکانداری کار میکنند ولی من یکی علمم از آنها همه بیشتر و هم در زهد و تقوی از آنها جلو هستم و کارهایم برای خدا است و هیچ نظری در کار جز خدا پرستی و دلسوژی نیست اکنون ما این کلام را با عقل خدا داده میسنجیم و از آن حکمیت میخواهیم با در نظر گرفتن هویت نویسنده و شغل او

باز مینویسد (میگویند عقل بشر ناقص است باین دلیل که میبینیم اینهمه دینهای بیشمار که در دنیا بوده و هست همه میگویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی بیش نیست پس از آن طول و تفصیلی میدهد و جوابهایی میدهد که از خود کتاب بخوانید ما میگوئیم این بیخرد گمان کرده که دینداران حکم خرد را زیر پا گذاشتند و بآن هیچ اعتناء نمیکنند و این از جهل و بی اطلاعی او است مگر همین دینداران نیستند که این همه کتابهای فلسفه و کلام نوشته اند و در تمام مسائل فلسفی و کلامی که از هزاران فزونست از روی نور خرد دور و روشنی چراغ عقل سیر کرده اند مگر همین بزرگان آئین نیستند که حتی در فقه هم یکی از دلیلهار عقل میدانید تمام مسائل فلسفه و بیشتر مسائل کلام و بسیاری از مسائل اصول پایه اش بر روی خرد است و اینها همه از دینداران که

بحث در این مسائل میکنند لکن شما عمداً و از روی دشمنی و ماجراجویی یانداخته
 از روی بیدانسی و بیخردی يك چنین دروغ روشنی را مانند سایر تهمتها بملاها ببیندی
 چاره چیست اینجا است که پای خردمندان در گل میماند پیمبران نیز امثال شماها را
 نتوانستند هدایت کنند آری دینداران يك فرقی باشما دارند آنها میگویند پس از
 آنکه ما با عقل خود خدا را شناختیم و با عقل خود پیغمبر و قرآن خدا را دریافتیم در
 چیزهایی که عقل صلاح و فساد آنرا نفهمد رجوع پیغمبر و قرآن میکنیم و تسلیم
 آنها می شویم و از آنها می پذیریم دینداران میگویند ما زندگی ابدی روح را برهان
 دریافتیم و هر زنده ساز و برک زندگی میخواهد و سعادت و شقاوت دارد و ما ساز و
 برک زندگی آنجهانرا نمی دانیم و خصوصیات عالم غیب را ادراک نکردیم خدای
 عالم که اسرار جهان پیش اوست پیمبرانی فرستاده که ساز و برک زندگی آنجهانرا
 بآنها تعلیم کرده که آنها بمان تعلیم کنند

شما می گوئید عالمی غیر از همین عالم ماده نیست یا آنکه ارواح در آن عالم مبعوث
 نمی شوند یا در آنجا زندگی نمی کنند یا ساز و برک زندگی لازم ندارند یا ما خود
 از عالم غیب اطلاع داریم هر کدام را می خواهید اختیار کنید تا دینداران از عقل و قرآن
 بشما اثبات کنند خطای شما را آری ما هم می گوئیم اگر چیزی بخدا یا پیغمبر نسبت
 دادند که برخلاف برهان عقلی شد آنرا نمی پذیریم و اینمطلب در کتابهای ما مسطور
 است ولی شما که ندیدید و همه عیب اینجا است که انسان بی خرد تحصیل نکرده
 دخالت در امر دین کند که پایه اش بر عقل و دانش گذاشته شده انصاف دهید دخالت
 شما با این معلومات کودکانه از نقصان عقل نیست حالا باید گفت عقل ناقص نیست
 هیچ چیز بهتر از وقوع نیست

و اما اینکه زیارت سنگرادر مشهد و چسبیدن دو نفر آدم را بهم برخ دینداران
 می کشید اینهم از بی خردی شما است اشخاصی که اینطور امور را دیرتر از همه باور
 می کنند ملاها و کسانی که با آنها رفت و آمد دارند هستند و غالباً امثال شماها بیشتر

خرافی هستند دور معر که نشین ها و دخیل بندها و زیارت سم دلدل و امثال آن از طبقه تشکیل میشود که باملاها رفت و آمد ندارند اگر در تمام عمر يك ملاپیدا کردید که اینطور چیزها را معتقد باشد یا خود و اطرافیهای او چنین عمل کنند سخنان شما درست است آری يك سخن دیگر است که شما از روی بیخردی و جهل گفتید و آن اینست که تمام معجزه ها مثل همینها میماند و لازم این کلام بیخردانه انکار قرآن و همه کتب آسمانی و تکذیب خدای عالم است قرآن معجزه بسیاری از پیغمبران نقل نموده پس اگر سنگ بزیارت رفتن دروغ شد عصای موسی مارشدن و عیسی بن مریم مرده زنده کردن هم دروغست اینها دلیل بر نقصان عقل شماست باینکه مدعی هستید عقل ناقص نیست

باز دروغ پردازی در اینجا و دروغ دیگر بدینداران میبندد که آنها از آن بیخبر و تهمت بدینداران هستند یکی آنکه مینویسد (می گویند این خرافات در همه جای دنیا است و بجائی هم ضرری ندارد ما چرا مردم را برنجانیم دیگر آنکه می گویند خرافات بهتر از لجام گسیختگی است) پس از آن جوابهایی دنبال هم می اندازد و جواب این گوینده دروغ غیر می دهد و این تهمت برای آن است که مردم بفهماند که دینداران خودشان هم معترفند بخرافای بودن این امورا کنون باید پرسید که کدام دیندار بشما میگوید که معجزه انبیاء که در قرآن بآن تصریح شده و تعظیم و احترام پیغمبران و پیمبرزادگان که از روی عقل و قرآن ثابتست و امثال این امورا از خرافات است نویسنده باز سخن شرك و مبارزه قرآن را با مشرکین بمیان می آورد که جواب آنها و اشتباهات اینها روشن شد باز عقب افتادن شرق را از غرب بگردن دینداری ثابت می کند در صورتی که معلوم شد پیشرفت مسلمانان دوره اول در اثر دینداری بوده نه لجام گسیختگی و اما مثالهایی که زده است مثل دیگر حرفهایش باملاها ربط ندارد بلکه آنانکه باملاها مربوط هستند از این کارها دورند و ماتعقیب گفتار اول **زایش از این لازم نمیدانیم دانشمندان** که مندرجات آن جوابهای ما را دیدند

خودداری کرده و فتنه انگیزی و سوء نیت آنان را درمی یابند و اگر خود را عهد داور
نگاهداری دین و قرآن و مقدسات مذهبی میدانند خود آنها با همست آهین دستان
این بیخردان را خورد و سر آنها را زیر پای شهادت خود پایمال میکنند و ما انتظار داریم
که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که برخلاف
قانون و دینست جلو گیری کند و اشخاصیکه این یاوه سرائی ها را میکنند در حضور
هو اخواهان دین اعدام کنند و این فتنه جو یانرا که مفسد فی الارض هستند از زمین بر
اندازد تا فتنه انگیزان هوس ران دیگر دامن با آتش فتنه گری و تفرق کلمه نزنند و دست
خیانت بمقدسات دینی دراز نکنند والسلام

گفتار دوم - در امامت

اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانچه
پرسش سوم و جواب آن مفسرین گفته اند بیشتر آیات قرآن ناظر با امامت است چرا
خدا چنین اصل مهم را يك بار هم در قرآن صریح نگفت که اینهمه نزاع و خونریزی
بر سر اینکار پیدا نشود این بیخردان گاهی در دعوی خرد مندی خویش کار را بجائی
میرسانند که خود را با پیغمبران هم سر میکنند و میگویند عقل فرستاده نزدیک خدا
است و برای آدمی همچون چشم است که بی دستور او حق ندارد قدمی بردارد و گاهی
کار بیخردی را بجائی میرسانند که در يك همچو چیزی که از روشن ترین دستورهای
عقل است اظهار تردید میکنند یا یکسره بانکار بر میخیزند

اینک ما قبل از جواب اساسی از این پرسش خود را نیازمند میدانیم بیکنظر
بطور کلی درباره امامت و از خرد داری میخواستیم تا ببینیم امامت را عقل که فرستاده
نزدیک خدا است یکی از اصول مسلمة دین بشمار میآورد و لازم میدانند که خدای
جهان که کارهایش همه بر اساس خرد بنا نهاده شده این اصل را گوشزد بشر کند یا نه
شاید همینجاسخن ما و شما ختم شود و نیازمند بدنباله دادن آن نباشیم همه میدانیم

که خدای جهان در آن زمان که بشر در هر جا زندگی میکرد بزرگی و سرافرازی خود را با آن میدانست که یا آتشکده‌اش از همه آتشکده‌ها بزرگ تر و افروخته تر باشد و یا بتخانه‌اش سرفراز تر و بت‌هایش بزرگتر و از فلزات پر قیمت تر باشد آنهاست که خدایشان طلا بود و عرض و طولش بیشتر بود البته اهمیت و سر بلندی‌شان بیشتر بود حتی خدایان را در جنگها با ارباب‌های بزرگ حمل میکردند چنانچه اهل مکه هبل را که بت بزرگ بود برای جنگ با مسلمین آوردند در چنین روزی پیامبر اسلام را از جانب خود بر سالت مبعوث کرد اول پیشنهادی که پیشتر آنروز کرد این بود که این خدایان که ساختید باید درهم شکنید و با توحید خدای جهان برستگاری رسید (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) پس از آن کم کم قانونهای آسمانی که همه پایه‌اش بر اساس عقل استوار بود برای بشر آورد و آراء و پندارهای جاهلانه و سر خودیهای آنها را بر انداخت و تشکیل يك حکومت عادلانه که پایه‌اش بر قوانین آسمانی استوار بود داد و پس از بیست و چند سال کوششهای طاقت فرسا با گفتارهای منطقی الهی و سیره و کردار عادلانه و اخلاق بزرگ جالب قلوب و نیروهای شگرف آسمانی و زمینی و جانبازی فداکاران در راه آئین مقدس خدائی موفق بیک تشکیلات با اساسی شد که پایه‌اش با عدالت و توحید برقرار بود و پیغمبر اسلام چنانچه میدانید و در تواریخ جهان خواندید تا آخرین روز زندگانش از کوشش در راه انداختن چرخهای توحید خدا و توحید کلمه و توحید آراء و عقاید خودداری نکرد تا پایه دین و آئین و نظام مدینه فاضله استوار و برقرار شد اینک ما از خردمندان جهان و از زمامداران ممالک دنیا پرسش میکنیم که آیا باقی ماندن این اساس محکم و آئین بزرگ آسمانی در محافل عقلا از امور با اهمیت تلقی میشود و بر پا کننده این اساس که خدا است بوسیله پیامبر اسلام پایدار بودن این اساس را لازم میدانند یا آنکه باید بسهل انگاری و سردی تلقی شود ماندن این اساس و نه ماندن آن در نظر او اینکسانست مردم بی دینی برگردند یا پایدار باشند فرقی نمیکند در اینصورت دانشمندان میتوانند با اعتراض برخیزند و بخدای دانا بگویند

اگر این حکومت و آئین بود و نبودش یکسان بود چرا پیغمبر فرستادی و يك كتاب
 با آنهمه تشریفات نازل کردی البته خدای جهان را از بی ارج شمردن عدالت و توحید
 بری میدانید در اینصورت برای بعد از پیغمبر باید دستوری برای استوار بودن این
 اساس بدهد و مردم را بلا تکلیف و مملکت و آئین را دستخوش اغراض يك مشت
 هوا پرست و ریاست طلب نکند پیغمبری که برای رفتن مستراح و خلوت کردن با
 زن و شیر دادن يك طفل چندین حکم خدائی و فرمان آسمانی آورده و برای هیچ
 چیز کوچک و بزرگ نیست مگر اینکه تکلیف معین کرده اگر برای يك همچو موضوعی
 که بقاء اساس دعوت و نبوت بر او است و استوار ماندن پایه های توحید و عدالت پیوند
 با او است هیچ کلمه در تمام عمر نگوید و دین و آئین الهی را دستخوش اغراض مشتی
 چپاولچی هرزه کند که پس از مردنش برای ریاست چند روزه خود آنهمه کارها که
 همه میدانید و در کتابهای سنی و شیعه و تواریخ جهان ذکر شده کنند چنین پیغمبری
 را دانشمندان جهان مورد اعتراض و نکوهش قرار دهند و او را پیغمبری و عدل و
 داد شناسند پیغمبری که میگوید کسی که بدون وصیت بمیرد مثل کسی است که در
 زمان جاهلیت مرده یعنی مثل کافر مرده و برای وصیت خدا با او امر میکند و آیات
 قرآن فرو میفرستد در يك همچو کاری که مهمترین امور است و برای وصیت از هر
 چیز اولی و نیازمند تر است اگر هیچ کلمه نگوید و خود بقول خدا و خود عمل نکند
 برای چنین پیغمبر چه ارج میتوان قائل شد ما خدائیرا پرستش میکنیم و میشناسیم
 که کارهایش بر اساس خرد پایدار و بخلاف گفته های عقل هیچ کاری نکند نه آن خدائی
 که بنائی مرتفع از خدا پرستی و عدالت و دینداری بنا کند و خود بخوابی آن بکوشد
 و یزید و معاویه و عثمان و از این قبیل چپاولچی های دیگر را بمردم اطاعت دهد و
 تکلیف ملت را پس از پیغمبر خود برای همیشه معین نکند تا در تأسیس بنای جوهر و
 ستمکاری کمک کار نباشد

يك رئیس خانه که پنجاه نفر کارمند دارد يك سرپرست عائله که ده نفر افراد

دارد اگر بخواهد دو ماه مسافرت کند نه آن کارخانه را بی تکلیف میاندازد و نه این
 عائله خود را بی سرپرست میگذارد اینک پیغمبر اسلام که هزاران قانونهای بزرگ
 آسمانی و دستورات محکم الهی آورده و بیک نظام بزرگ خردمندان و بیک حکومت
 خدائی عادلانه برپا کرده میخواهد از میان آنها برای همیشه برود و خیانتکاران و
 منافقان را که درسی چهل سال با آنها معاشرت کرده و میشناسد و خدای او بر حکومتهای
 جائزانه که پس از او تشکیل میشود و دین را دستخوش اغراض مسمومه خود می
 کنند مطلع و عالم است اکنون خرد میگوید باید اینکار آخر را که بزرگترین کارها
 است برای بقاء اساس توحید و عدالت بکند یا آئین خود را بدست یکمشت معلوم
 الحال که در وقت مردن او بسر و کله هم میزدند برای ریاست و حکومت و از همان
 وقت آشوب پیا میگردند و اگذار کند و از هدایت و راهنمایی بصالح امت که بیست
 و چند سال خود را بآن معرفی کرده و خدای جهان (اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَاِكْلٌ قَوْمِ
 هَادٍ) در قرآن برای او نازل کرده دست بردارد و در بیک همچو حال که حال بحران
 اساس توحید و عدالت است و ملت قرآن از هر چیز نیازمند تر بر نص تکلیف خود
 بعد از پیغمبر بودند آنها را سرگردان و متعجیر بگذارند عقل شما و همه خردمندان در
 اینجا چه حکم دارد این فرستاده نزدیک خدا که برای آدمی همچون چشم است در
 اینجا هیچ حکم ندارد و پیش پای خود را نمیبیند یا حکم میکند که خدا و پیغمبر
 لازم نیست روی میزان خرد رفتار کنند ممکن است کارهای بیپوده بچه گانه هم
 بکنند یک دستگاه با عظمت بادست خود بسازند و فوراً خراب کنند یا میگوید امامت
 بیک اصل مسلمی است در اسلام که خدا تعیین آنرا خود کرده چه در قرآن اسم برده
 باشد یا فرضاً نبرده باشد

گواه از قرآن این ماجرا جویان گوئی از صحرای افریقا تازه آمدند و
 بر امامت کوچکتر تماسی با اصول و فروع اسلام ندارند و از تاریخ اسلام
 و کوششهایی که پیغمبر اسلام درباره امامت کرده بکلی بیخبرند بحث در امامت بیک

دریای بی پایانست که تنها برای اسم کتابهایی که از صدر اسلام تا کنون درباره این
 موضوع نوشته شده نوشتن يك كتاب لازم است تنها علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی
 هم بر یکصد و دو کتاب از کتابهایی که بلفظ امامت معروف بوده یا اسم آنها مجهول
 بوده در کتاب (الذریعه) ذکر کرده و آن کتاب هائیکه در این موضوع از بعد از رحلت
 پیغمبر اسلام تا کنون نوشته شده بquam شیعه یا سنی بیش از آنست که کسی بتواند بشمار
 در آورد و ما پس از این اسم بعضی از آنها را میبریم تا پایانه معلومات این بیخردان روشن
 و هیچگاه باز گلیم خود پیرون نکنند

اینک، بذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده میپردازیم و از خرد
 که فرستاده نزدیک خدا است داوری میخواهیم

آیه اولی الامر سورة نساء (آیه ۶۲) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
 درمات است و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم

خدایتعالی بتمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و
 اطاعت صاحبان امر را خدایتعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است
 تا روز قیامت و پرروشنست که فرمان برداری کسی دیگر جز این سه واجب نکرده
 بر تمام امت و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولوا الامر را ناچار باید
 حکومت اسلامی يك حکومت بیشتر نباشد و بیش از يك تشکیلات در کار نباشد و
 گرنه هرج و مرج لازم آید ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را میدانیم آنچه باید مورد
 بررسی خرد که فرستاده نزدیک خدا است قرار دهیم آنست که این اولوا الامر چه
 کسانی هستند و باید چگونه اشخاصی باشند بعضی میگویند که آنها پادشاهان و امرا
 هستند خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود
 چنانچه در زمان مصطفی کمال پاشا رئیس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران آنها
 را اولوا الامر میدانستند و میگفتند خدا واجب کرده اطاعت آنها را و سنیان با خلفای
 اسلام که از جمله آنها معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و دیگر خلفاء اموی و

و عباسی است تطبیق میکنند

اینک ما از عقل خدا داده ذآوری میخواستیم خدای جهان پیغمبر اسلامز افرستاد
 با هزاران احکام آسمانی و پایه حکومت خود را بر اصل توحید و عدالت بنا نهاد و
 مرد مرا بچیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و پس از کوششهای فراوان و تعلیم
 کردن و اجرا کردن دستورات خدائی همین خدا که پایه عدل را در جهان بافداکاری
 های مسلمانان استوار نمود و از ستمکاریها و بی عفتیها آنطور جلو گیری کرده بمردم
 امر کند که باید همه اطاعت کنید از آن تارک که میگویید دین در مملکت رسمیت ندارد
 و همه میدانند که بایدنداران چکارها کرد و بامردم چه ستمکاریها نمود چه بی عفتیها
 در ترکیه بجریان انداخت و چه مخالفتها باین خدا کردی بگوید باید از پهلوی اطاعت
 کنید که همه دیدید چه کرد و برای ریشه کن نمودن دین اسلام چه کوششها کرد که
 اگر کسی بخواهد مخالفتهای صریح او را باقرآن خدا بشمارد نیازمند بیک کتاب
 شاید گردد چنین خدائی را که خود اساس دین و عدل را پیا کرده و خود بدست خود
 بخراب آن امر نموده دانشمندان او را بخدائی و عدل و داد نمیپذیرند و مقام خدای
 عالم از چنین بیهوده کاری منزّه است میگوئید از طرز حکومت این ستمکاران بیخبر
 بود و گمان میکرد اینها همه با گفتههای او موافقند این از حکم خرد بیرون است
 خدا؛ بیکه بندگان خود را شناسد ما او را بخدائی نمیشناسیم یا میگوئید خدا از گفتههای
 خود پشیمان شد چند روزی توحید و تقوی و عدالت میخواست بین مردم پس از آن
 خود مردم را بشرك و ستمکاری و خلاف عفت دعوت کرده این نیز از حکم خرد بیرونست
 و چنین خدائیرا ما بخدائی نمیشناسیم پس ناچار باید بگوئید اولوا الامر بادشاهان و
 امرانیستند و بایکنظر بحال خلفاء و مراجعه بکتب حدیث و تاریخ خود سنیان معلوم
 شود تکلیف آنها نیز اکنون ما باشیخین کارنداریم و مخالفتهای آنها (۱) باقرآن و
 بازیچه قرار دادن احکام خدا و جلال و حرام کردن از پیش خود و ستمهاییکه بفاطمه

۱- در کتب کلامیه از طرق عامه همه ثابت شده رجوع بفصول الهیه و شرح تجرید شود

دختر پیغمبر (ص) و اولاد او کردند و جهل آنها بدستورات خدا و احکام دین حتی آنکه ابوبکر دست چپ دزد را برید و یکنفر را با آتش سوزاند با آنکه حرام بود و حکم کلاله و میراث جده را ندانست و اجراء حد خدائیرا در باره خالد بن ولید نکرد با آنکه مالک بن نویره را کشت و در همان شب زن او را گرفت و عمر کارهایش بیش از آنست که گفته شود مثل امر کردن بسنگ سار کردن زن حامله و زن دیوانه و امیر المؤمنین اورا نهی کرد و اشتباه گفتن در حکم مهریه و یکن زن از پشت پرده خطای او را گفت آنگاه عمر گفت همه مردم حتی زنهای پشت پرده احکام خدا را از من بهتر میدانند و بر خلاف حکم خدا و پیغمبر متعه حج و زنها را حرام کرد و در خانه پیغمبر را آتش زد لکن عثمان و معویه و یزید را که همه عالم میشناسند اینها میگویند خدا اطاعت معویه و یزید را واجب کرده پس قتل و غارتهای معویه و کشتن یزید حسین بن علی را و غارت کردن و قتل عام کردن مدینه را حکم خدائی باید دانست و کسانی که برای کشتن حسین بن علی حاضر نشدند مخالف خدا باید تشخیص داد

اینجا خرد چه میگوید این فرستاده نزدیک خدا باز میگوید اولی الامر اینها هستند آیا خدای حکیم را باید باین بیپوده کاری و ستمگری بمردم معرفی کرد یا آنکه میگوید امامت يك اصل مسلمی است که خدا آنرا در قرآن ذکر کرده و این طور اشخاص جاهل بیخرد چپاولچی ستمگر لایق امامت و اولوا الامر نیستند

اکنون از همه اینها گذشتیم خدا در قرآن و پیغمبر اسلام در حدیث کشف حجاب زنها و تصرف در اوقاف امثال حرم دانسته پادشاه یا خلیفه مردم را امر بآن کند تکلیف مردم در اینحال چیست خدا گفته هم اطاعت امر خدا و پیغمبر را باید بکنید پس کشف حجاب نکنید و تصرف در اوقاف ننمائید و هم اطاعت امر سلطانرا بکنید و اوقاف را بفروش برسانید

اف بر این بیدادگران که خدای عادل را باین بیپوده ها نسبت میدهند اینجا خرد که فرستاده نزدیک خدا است نمیگوید که اولوا الامر باید کسی

باشد که در تمام از اول امارتش تا آخر کارهایش يك كلمه برخلاف دستورات خدا و پیغمبر نگوید و عمل نکند و حکومت او همان حکومت الهی که پیغمبر داشت باشد چنانچه از مقارن نمودن اطاعت این سه بهم معلوم شود که از يك سر چشمه آب میخورند

گفتار شیعه شیعیان بعد از گذشتن پیغمبر اسلام با سنیان در این دو موضوع **در باب امامت** که حکم هر دورا از خرد گرفتیم مخالفت داشتند در روزهای اول بزرگان از اصحاب پیغمبر که تمام اسلامیان آنها را بزرگی یاد کردند و احدی درباره آنها چیزی نگفته که دامن پاک آنها را آلوده کند چون امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حسن و حسین و سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و عباس و ابن عباس و امثال آنها برخلاف برخاستند و خواستند گفته خدا و پیغمبر را در باب اولوالامر اجرا کنند لکن دسته بندیها که از اول پیدایش بشر تا کنون حکم خردمندان را فلج کرده و طمع و هوسها که در هر زمان حق و حقیقت را پایمال کرده آنروز نیز کار خود را کرد و بشهادت تواریخ معتبره اینان بکار دوش پیغمبر مشغول بودند که جلسه سقیفه ابو بکر را بحکومت انتخاب کرد و این خشت کج بنا نهاده شد پس از دوره اول اسلام باز این گفتگو در بین این دو دسته بود شیعیان که پیروان علی هستند میگویند که امامت را باید خدا تعیین کند بحکم خرد و خلفا و سلاطین لایق آن نیستند و علی و اولاد معصومین او اولوالامرند که خلاف گفته های خدا هیچگاه نگفته و نگویند و این نیز بتعیین پیغمبر اسلام است چنانکه پس از این ذکر آن میشود و ثابت میکنیم که پیغمبر اسلام تعیین امام کرده و آن علی بن ابیطالب است

چرا قرآن صریحاً پس از آنکه بحکم خرد و قرآن روشن شد که امامت یکی اسم امام را نبرده از اصول مشیعه اسلام است و خدا این اصل مسلم را در چند جای قرآن ذکر کرده اینک ما بجواب این گفتار میپردازیم که چرا خدا اسم امام را با نمره شناسنامه ذکر نکرده تا خلاف برداشته شود و این همه خونریزی نشود جواب این بنده چند چیز است

۱- آنکه همین اشکال بی کم کاست بر شما وارد است زیرا که دینداران هم میتوانند بگویند اگر امامت يك امر دروغی است چرا خدا دروغ بودن آنرا اعلان نکرد تا خلاف بین مسلمانان برداشته شود و اینهمه خونریزی سراینکار نشود خوب بود خدا یکسوره نازل میکرد که علی بن ابیطالب و اولاد او در اسلام امامت پس از پیغمبر ندارند در اینصورت یقیناً خلاف برداشته میشد زیرا علی بن ابیطالب چنانچه او را همه عالم شناخته اند از امر خدا يك لحظه تخلف نمیکرد و همه میدانند که او ریاست طلب نبود لکن ما ثابت میکنیم که اگر خدا اسم هم از او برده بود خلاف برداشته نمیشد بلکه فسادهای خیلی بدتری واقع میشد

۲- آنکه چنانچه میدانیم قرآن کتاب دعوت بدینداری در مقابل یدینی است و در حقیقت این کتاب بزرگ آسمانی برای در هم شکستن آراء و عقاید فاسده جاهلیت آمده و چنین کتابی نباید بجزئیات بپردازد بلکه باید همان کلیات را بگوید و جزئیات و خصوصیات را در عهده بیان پیغمبر و اگذار کرده چنانچه معرفی خود را که از معرفی علی بن ابیطالب بالاتر است بطوری نکرده که خلاف بین مسلمانان برداشته شود مثلاً راجع باینکه خدا اصلاً صفت دارد یا ندارد و بر فرض داشتن با ذات متحد است یا نیست و آیا خدا ممکن است جسم باشد و مکان داشته باشد یا نه در همه اینها خلاف است بین مسلمانها و هم اینطور راجع بکلام خدا و اراده خدا که حادث است یا قدیم بلکه راجع به حادث بودن و قدیم بودن صفات خدا نیز بین آنها خلافت و راجع بصفات پیغمبر و خلیفه و جمله کلام آنکه در کمتر فرع و اصلی است که بین مسلمانها خلاف نباشد اکنون خوبست این اشکال را همه بکنند که چرا اینها در قرآن واضح ننوشت تا مردم خلاف نکنند و ما پس از این روشن میکنیم که تمام این خلافها که بین مسلمانان در همه شئون واقع شده از اثر روز سقیفه است و اگر آن نبود بین مسلمانان در قانونهای آسمانی این خلافها نبود

۳- آنکه فرضاً در قرآن اسم امام را هم تعیین میکرد از کجا که خلاف بین

مسلمانها واقع نمیشد آنهاست که سالها در طمع ریاست خود را بدین پیغمبر چسبانده بودند و دسته بندیها میکردند ممکن نبود بگفته قرآن از کار خود دست بردارند با هر حیلۀ بود کار خود را انجام میدادند بلکه شاید در اینصورت خلاف بین مسلمانها طوری میشد که بانهدام اصل اساس اسلام منتهی میشد زیرا ممکن بود آنها که در صدر ریاست بودند چون دیدند با اسم اسلام نمیشود بمقصود خود برسند یکسره حزبی بر ضد اسلام تشکیل میدادند و در اینصورت مسلمانها هم قیام میکردند و ناچار علی بن ابیطالب و دیگر دینداران سکوت را روانمیداشتند و با آن نارس بودن نهال اسلام يك چنین خلاف بزرگی بین مسلمانها ریشه اسلام را برلی همیشه از بین میکند و آن نیمۀ اسلام را هم بیاد فنا میداد پس نام بردن از علی بن ابیطالب بر خلاف صلاح اصل امامت که هیچ بر خلاف صلاح دین هم تمام میشد

۴. آنکه ممکن بود در صورتیکه امام را در قرآن ثبت میکردند آنهاست که جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند و قرآن را وسیله اجراء نیات فاسده خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمان را تحریف کنند و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند و تا روز قیامت این تنگ برای مسلمانها و قرآن آنها بماند و همان عیبی را که مسلمانان بکتاب یهود و نصاری می گرفتند عیناً برای خود اینها ثابت شود

۵. فرضاً که هیچیک از این امور نمیشد باز خلاف از بین مسلمانها بر نمیخواست زیرا ممکن بود آن حزب ریاست خواه که از کار خود ممکن نبود دست بردارند فوراً يك حدیث پیغمبر اسلام نسبت دهند که نزدیک رتلت گفت امر شما با شوری باشد علی بن ابیطالب را خدا از این منصب خلع کرد

مخالفتهای ابوبکر شاید بگویند اگر در قرآن امامت تصریح میشد شیخین مخالفت با نص قرآن نمیکردند و فرضاً آنها مخالفت میخواستند بکنند مسلمانها ز آنها تمیز یافتند ناچار ما در این مختصر چند ماده از مخالفتهای آنها با صریح قرآن

ذکر میکنیم تا روشن شود که آنها مخالفت میکردند و مردم هم میپذیرفتند
اینک مخالفتهای ابوبکر با صریح قرآن بحسب نقل تواریخ معتبره و اخبار
کثیره بلکه متواتره از اهل سنت

۱- در تواریخ معتبره و کتابهای (۱) صحیح سنن نقل شده که فاطمه دختر
پیغمبر آمد پیش ابوبکر و مطالبه ارث پدرش را کرد ابوبکر گفت پیغمبر گفت (انا
معشر الانبیاء لانورث ماتر کناه صدقة) یعنی از ما گروه پیغمبران کسی ارث نمیبرد
هر چه ما بجا بگذاریم صدقه باید داده شود

و در صحیح بخاری و مسلم قریب باین معنی ذکر کرده و گوید که فاطمه از
ابوبکر دوری کرد و با او تا مرد يك کلمه حرف نزد و صحیح بخاری و مسلم بزرگترین
کتب اهل سنت است و این کلام ابوبکر که پیغمبر اسلام نسبت داده مخالف آیات
صریح است که پیغمبران ارث میبرند و ما بعض از آنها را ذکر میکنیم
سوره نمل (آیه ۱۶) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ یعنی ارث برد سلیمان از داود
که پدرش بود - سوره مریم (آیه ۵) فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ
مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا زکریای پیغمبر میگوید خدایا بمن يك فرزند
بده که از من و از آل یعقوب ارث ببرد

اینک شما میگوئید خدا را تکذیب کنیم یا بگوئیم پیغمبر اسلام بر خلاف گفتههای
خدا سخن گفته یا بگوئیم این حدیث از پیغمبر نیست و برای استیصال اولاد پیغمبر
پیدا شده از اینها گذشتیم آیا این حکم بر خلاف عقل نیست که خدا اولاد پیغمبرانرا
از ارث پدرشان ممنوع کند و اموال آنها را صدقه قرار بدهد آنگاه خرج آنها را با
بیت المال قرار دهد اینرا جز يك کار بیخردانه میتوان دانست

۱ - او اخر باب غزوه خیبر در صفحه ۳۶ از جزء ۳ صحیح بخاری و اول کتاب الفرائض در صفحه
۱۰۵ از جزء ۲ صحیح بخاری و در کتاب جهاد صفحه ۷۲ از جزء ۱ صحیح مسلم و صفحه ۶ از
جزء اول مسند احمد و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و دیگر کتب تواریخ و اخبار این قضایا مذکور است

۲- تمام اهل مذاهب از سنی و شیعه متفقند در اینکه پیغمبر يك سهم از خمس را میبرد و خویشاوندان او يك سهم میبردند و این حکم تغییر نکرد تا ابوبکر خلیفه شد او سهم پیغمبر و سهم خویشاوندان او را اسقاط کرد و خمس را از صاحبش منع کرد چنانچه بخاری در صحیحش در باب غزوه خیبر نقل میکند که فاطمه مابقی از خمس خیبر را از ابوبکر مطالبه کرد و او ابا کرد که چیزی باو بدهد فاطمه هم از او اعراض کرد و تا آخر عمر با او تکلم نکرد و بعد از مردن فاطمه شوهرش شب دفنش کرد و خود بر او نماز کرد و در جای دیگر از صحیح بخاری و در صحیح مسلم نیز این معنی است و در تفسیر کشاف و غیر آن نیز موجود است که ابوبکر خمس را از بنی هاشم منع کرد و این مطلب پیش عامه و خاصه معلوم و واضح است و آن مخالف است با صریح قرآن.

سورة انفال (آیه ۴۲) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ
 لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ
 بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا

یعنی بدانید که از هر چه غنیمت و فایده ببرد پس خمس آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان او و یتیمان و ابن سبیل از آنها است اگر ایمان بخدا و قرآن دارید ابوبکر با صریح این آیه مخالفت کرد و کسی باو اعتراض نکرد از مسلمانان

۳- جمیع طوایف مسلمانان اتفاق دارند در اینکه یکی از مصرفهای زکوة (المؤلفة قلوبهم) است یعنی برای جلب قلوب کفار یکسهم از زکوة را میتوان با آنها داد و همه اتفاق دارند که این حکم در اسلام بود تا پیغمبر از دنیا رفت و پیغمبر این سهم را میداد و این حکم را ابوبکر با عمر اسقاط کرد و تا کنون حکم اسقاط بین سنیان برقرار است که میگویند اگر کسی زکوة را باین مصرف رساند زکوة اش ببری نمیشود صاحب کتاب (۱) (الجوهرة النيرة) بر مختصر قدوری که در فقه حنفی است

و از مشهورترین کتابهای آنها است و سنیان بآن تبرک میجویند در صفحه (۱۶۴) از جزء اولش گفته است که بعد از پیغمبر المؤلفه قلوبهم آمدند پیش ابوبکر تا بعبادت همیشه برای آنها کاغذ بنویسد او نوشت بردند پیش عمر که او هم امضاء کند عمر کاغذ را پاره کرد آمدند پیش ابوبکر گفتند تو خلیفه هستی یا عمر ^{گفت عمر} او حکمی که او کرده بود امضاء نمود و المؤلفه قلوبهم را از سهم زکوة اسقاط کرد و این مخالف صریح قرآنست

سورة توبه (آیه ۶۰) اِنَّمَا الْمَصَدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ - یعنی همانا صدقات که زکوة است از فقراء و مسکینها و کارکنان زکوة و (المؤلفة قلوبهم) یعنی آنانکه جلب قلوبشان را میکنید و در راه آزاد نمودن بندگان و کسانی که غرامت بردند و در راه خدا و ابن سبیل است خدا هشت طایفه را ذکر کرده که سهم از زکوة میبرند ابوبکر بحکم عمر یک طایفه را اسقاط کرد و مسلمانان چیزی نگفتند موارد بسیار دیگر است خوانندگان بکتاب فصول المهمه رجوع کنند

مخالفت عمر اینجاست بعضی از مخالفتهای عمر را با قرآن ذکر میکنیم تا معلوم باقرآن خدا شود مخالفت باقرآن پیش آنها چیز مهمی نبوده و اگر فرضاً در قرآن تصریح باسم امام هم شده بود مخالفت میکردند این اشکال بیخردانه بر خدای عالم نیست

۱- متعذّر زانست که باجماع تمام مسلمانان در زمان پیغمبر اسلام تشریح شد و تاراجت آن جناب ناسخی از برای آن نیامد بحکم اخبار متواتره از اهل بیت و اخبار صحاح (۱) خود سنیان از جابر بن عبدالله در صحیح مسلم بیچند طریق نقل میکنند که مادر عهد رسول خدا و ابوبکر و عمر متعه میکردیم تا آنگاه که عمر نهی از آن کرد و اینکلام بطور تسلیم و استفاضه از عمر نقل شده که رفت منبر و گفت (مثعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهي عنهما و اعاقب عليهما متعة الحج و متعة النساء) یعنی دو متعه

در زمان پیغمبر خدا بود و من از آن دونهی میکنم و کسی که مرتکب شود عقاب میکنم
 اورا یکی متعه حج و یکی متعه زنها است اینحکم مخالف باقرآنست
 سوره نساء (آیه ۲۸) *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ طَبْرِي (۱)*
 از ابی بن کعب و ابن عباس و سعید بن جبیر و سدی و بسیاری از معتبرین از این جماعت
 و ابن مسعود نقل کرده اند که این آیه در متعه زنهاست علاوه آنکه عمر خود اقرار کرد
 در منبر که این حکم در زمان پیغمبر بود و من خود از آن نهی میکنم و عقوبت میکنم
 کسی را که مرتکب آن شود

۲. متعه حج است که بضرورت بین مسلمین و اخبار متواتره از فریقین در زمان
 پیغمبر تشریح شد و باقی بود تا زمان عمر و او از آن نهی کرد چنانچه معلوم شد حتی
 اجماع (۲) سنیان در این حکم پس از عمر منعقد شد بر باقی بودن حکم اصلی اسلام
 و این حکم قاچاقی را برداشتند و حکم عمر مخالف قرآنست

سوره بقره (آیه ۱۹۲) *فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ تَأْخِرَ اِجْمَاعِ تَعَام*
 مسلمانانست باینکه این آیه در متعه حج است علاوه خود اقرار عمر کفایت میکند
 ۳. در باب طلاق ثلث که در زمان پیغمبر و ابوبکر متفرق از هم بوده و عمر آنرا
 تغییر داد در صحیح مسلم که از کتب صحیحه آنهاست در صفحه ۱۷۴ از جزء اول
 بطریقهای مختلف از ابن عباس نقل میکند که در عهد پیغمبر و ابوبکر و دو سال از خلافت
 عمر طلاق ثلث یکی بود عمر گفت مردم استعجال دارند خوبست سه طلاق را همان
 سه قرار دهیم پس انت طالق ثلثا را سه طلاق قرار داد و این مخالف قرآنست

سوره بقره (آیه ۲۲۹) *الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ*
بِإِحْسَانٍ تَأْجِبُكَ أَنْ تَكُونَ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ
 و معلومست که مفاد این آیه آنستکه این طلاقها باید متفرق از هم باشد و اما

مخالفت‌های اینها با گفته‌های پیغمبر اسلام محتاج بیک کتابست هر کس بخواند مجملی از آنرا ببیند بکتاب فصول المهمه تألیف علامه بزرگوار السید شرف‌الدین العاملی رجوع کند

۴- در آن موقع که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار و مرض موت بود جمع کثیری در محضر مبارکش حاضر بودند پیغمبر فرمود بیائید برای شما یک چیزی بنویسم که هرگز بضالت نیفتید عمر بن الخطاب گفت (هجر رسول الله) و این روایت را مورخین و اصحاب حدیث از قبیل بخاری و مسلم و احمد باختلافی در لفظ نقل کردند و جمله کلام آنکه این کلام یاوه از این خطاب یاوه سرا صادر شده است و تاقیامت برای مسلم غیور کفایت میکند الحق خوب قدردانی کردند از پیغمبر خدا که برای ارشاد و هدایت آنها آنهمه خون دل خورد و زحمت کشید انسان باشرف دیندار غیور میداند روح مقدس این نور پاک باچه حالی پس از شنیدن این کلام از این خطاب از این دنیارفت و این کلام یاوه که از اصل کفر و زندقه ظاهر شده مخالف است با آیاتی از قرآن کریم - سورة نجم (آیه ۳) وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَيْهِ شَدِيدُ النَّوَىٰ - پیغمبر نطق نمیکند از روی هوای نفس کلام او نیست مگر وحی خدائی که جبرئیل یا خدا باو تعلیم میکند و مخالف است با آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و با آیه و ما آتیکم الرسول فخذوه و آیه و ما صاحبکم بمجنون و غیر آن از آیات دیگر

نتیجه سخن ما از مجموع این ماده‌ها معلوم شد و مخالفت کردن شیخین از قرآن در این باره در حضور مسلمانان یک امر خیالی مهمی نبوده و مسلمانان نیز یاد اخل در حزب خود آنها بوده و در مقصود با آنها همراه بودند و یا اگر همراه نبودند جرئت حرف زدن در مقابل آنها که با پیغمبر خدا و دختر او اینطور سلوک میکردند نداشتند و یا اگر گاهی یکی از آنها یک حرفی میزد بسخن او ارجی نمیگذاشتند و جمله کلام آنکه اگر در قرآن هم این امر باصراحت لهجه ذکر میشد باز آنها دست از مقصود خود برنمیداشتند و

ترك رياست برای گفته خدا نمیکردند منتها چون ابو بکر ظاهر سازیش بیشتر بود با يك حدیث ساختگی کار را تمام میکرد چنانچه راجع بآیات ارث دیدید و از عمر هم استبعادی نداشت که آخر امر بگوید خدا یا جبرئیل یا پیغمبر در فرستادن یا آوردن این آیه اشتباه کردند و مهجور شدند آنگاه سنیان نیز از جای بر میخواستند و متابعت او را میکردند چنانچه در اینهمه تغییرات که در دین اسلام داد متابعت از او کردند و قول او را بآیات قرآنی و گفته های پیغمبر اسلام مقدم داشتند

یک نظر بگفتار پس از آنکه معلوم کردیم امامت از اصول مسلمة اسلام است

یاوه گویان و آنانکه این مقام را بازو را اشغال کردند لایق آن نبودند و

روشن شد جهت آنکه اسم امام را خدا در قرآن نبرده یاوه های دیگری که در گفتار دوم راجع بامامت ذکر کرده قابل اعتناء نیست ولی ما برای روشن شدن پایه معلومات اینان و واضح ساختن اینکه دانشمندان و علماء که بجواب اینها نمیپردازند برای آنست که اینان را لایق جواب نمیدانند و وقت آنان عزیزتر است از اینکه صرف این حرفهای کودکانه شود ناچاریم جمله از کلمات آنها را ذکر کنیم و بجواب آن پردازیم تا رسوائی بیشتری برای آنان فراهم شود

گفتار دوم میگوید دین امروز ما امامت را پس از نبوت همیشه مارد ولی

امامت در عمل آنرا خیلی بالاتر همیشه مارد زیرا ما و شما هیچ نشنیده ایم

که پیغمبر کوری داشفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده ایم که کسی بنام پیغمبر ندی کند ولی اینها و مانند اینها در باره امام و امامزاده بسیار شنیده و دیده ایم پیغمبر میگوید من مالك سود و زیان خود نیستم ولی اینها میگویند (جهان اگر فنا شود علی فناش میکند)

این بیخردان گومی هیچگونه بادی ندارند و سر و کاری نداشته و از کتابهای آنها که پارسى و عربى درین مسلمانان پخش است و حتی زنهای پیرو دختر بیچه هاهم که کوره سوادى دارند شاید از آنها باخبر باشند بکلی بیخبرند یا آنکه برای گول زدن

مردم و عوام فریبی دروغی فاش و تهمتی روشن با کمال پرومئی بدینداران میبندند اکنون ما گذشتیم که در کتابهای علمی ماحتی شرح تجرید علامه بآن مختصری آنهمه معجزات پیغمبر را نقل کرده شاید شما ها معذور باشید از فهم آنها دست کم خوب بود کتابهای فارسی را که مرحوم مجلسی برای مردم پارسی زبان نوشته بخوانید تا خود را مبتلا بیک همچو رسوائی بیخردانه نکنید درست است که توده باینگونه کتابها بیعیل شدند و تادروغها و باوه سرائی رماها که اروپائیان با استادی خاص بخودشان و غرضهای فاسد مسموم درین جوانهای ما پخش کردند و روح شہامت و شجاعت و جوانمردی را از آنها ربوده و در عوض روح عشق بازی و بی عفتی و تقلب بآنها دمیده اند مانده باین کتابها اعتنائی ندارند لکن درین آنها کم بیش از قدیمها مانده که از این کتابها بیخبر نیستند و شاید در منزل خیلی از آنها از آثار عهد دینداری پیدا شود مادر اینجا بعضی از عبارتهای کتاب حق الیقین مرحوم مجلسی را مینویسیم تا پایه معلومات و ادراک این بیخردان و یا ماجراجوئی و دروغ پردازی آنها پیش همه روشن شود و اگر میخواهند اسم و رسمی پیدا کنند در این راه که خوب پیدا کردند اکنون از راه وارد شوند

مجلسی در صفحه (۱۲) از کتاب حق الیقین میگوید (قسم اول در بیان مجملی است از سایر معجزات آن حضرت) بدانکه حقتعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرد عکس آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن حضرت عطا کرده است و معجزات آن حضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام

پس از آن وارد میشود در بیان معجزات آن حضرت بطور تفصیل و اقسام آن تا آنجا که میگوید قسم چهارم مستجاب شدن دعای آن حضرت تست در زنده شدن مردگان و بیناشدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد و اگر کسی کتابهای علماء اسلام و اخبار از طریق شیعہ و سنی را فی الجمله ببیند دروغ پردازی اینها را خوب میفهمد گمان ندارم در تمام مسلمة انان و در بسیاری از

مال یهود و نصاری و دیگر طوائف کسی پیدا شود که بگوید ما و شما هیچ نشنیدیم که پیغمبر کوری را شفای بیماری را خوب کرده باشد پس اینهارا نمیتوان گفت جاهل باین امرند بلکه باید گفت از روی تعمد دروغ میگویند و خیانتکارند

شاید هم مراد آن باشد که از قبر پیغمبر چیزی ندیدیم ولی از قبور ائمه خیلی شنیده ایم نکته این هم خیلی روشن است زیرا ما در جوار آن قبر شریف نیستیم تا ببینیم از این جهت از قبور ائمه بقیع هم چیزی ندیدیم اما قبرهای امامان دیگر در هر سال صدها هزار نفر زیارت میروند شاید در هر چند سال یک نفر پیدا شود که خدا بخواهد در نزد قبر آنها اورا شفادهد شاید اگر شما هم بآن قبور پناه ببرید و از خدای عالم درخواست کنید که این مرض جهل و لجاجت را که بدترین مرضها است شفا دهد پذیرفته شود از رحمت خدای مهربان نباید مأیوس شد

و اینهم نگفته نمائند دینداران نمیگویند هر کرامتی با امام و امامزاده نسبت دادند درست است آنها از دیگران کنجکاو ترند و دانشمندان آنها از همه دیر باور ترند آری اگر از روی موازین ثابت شد چون عقیده مند بخدای قادر هستند باور میکنند و بیجهت هم چیز را رد نمیکنند چنانچه بیدلیل اثبات نمیکنند و این میزان دینداری و خرد مندی است کسیکه چیزی را بیدلیل روشن رد کند یا قبول کند از گروه خرده مندان و دینداران بیرونست

و اما اشکال باینکه چرا برای پیغمبر نذر نمیکنند حرف عامیانه ایست زیرا اینها که نذر میکنند در جوار امام یا امامزاده هستند نذر میکنند سر قبر آنها شمع روشن کنند یا برای آنها فلان خیرات را بکنند از اینجهت کسی نشنیده برای امامان که در بقیع هستند کسی نذری بکند پس این برای این نیست که دینداران امامان یا امامزادگانرا از پیغمبر بالاتر میدانند و اگر این گفته شما درست باشد باید بگوئید امامزاده دارد را از امام حسن و امام باقر و امام صادق هم بالاتر میدانند و این کلامی است که خودتان هم نمی پذیرید

و این نیز نگفته نماند که نذر برای پیغمبر یا امام و یا هر کس در صورتی شرعی
 است است که در يك امر راجحی نذر برای خدا بکند و صیغه نذر هم جاری کند
 باب آنرا پیغمبر و امام دهد و گرنه لغو و باطل است و يك امر عامیانه است بلکه
 ی تشریح و حرام است

يك اشتباهکاری این ماجرا جوینان از کینه خود نسبت با امامان دست بردار
 و دروغ پردازی نیستند از این جهت يك امر واضحی را با صورت بدی تحویل
 توده میدهند میگویند (چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات اینهمه مجلسها
 بر پا و کتابها نوشته شده و درباره پیغمبر معمول نیست علت این همچشمی و لجاجت نیست)
 معلوم نیست که ماباکی لجاجتی میکنیم مگر پیغمبر اسلام پیغمبر مانیت و
 پیغمبر سنیانست تا ما سر پیغمبر و امام با هم همچشمی کنیم بهتر این بود که گفته شود
 چرا برای ابوبکر و عمر فضائل نمی نویسید و مجلس بر پا نمیکنید تا قضیه همچشمی
 درست شود و در هر صورت این یاره گوئی اشتباهکاری است زیرا فضایل حضرت
 رسول را مانیز چندین مقابل تمام ائمه نوشتیم چنانچه معجزاتی که برای او بتنهائی
 وارد شده برای همه امامان نیست و کتابهایی که در غزوات و سیره و سایر جهات آن
 حضرت است درباره دیگران نصف آنها نیست آری کتابهایی در مصیبت نوشته شده
 و آن بیشترش در مصیبت امام حسین است خوبست این اشکال را بکسانی که در صدر
 اول بودند بکنید که چرا پیغمبر را مثل امام حسین نکشتند و آن همه ظلم با او نکردند
 تا کتاب درباره او نوشته شود و مجالسی که ما بر پا میکنیم با اسم روضه خوانی همه اش
 اخلاق و احکام و عقاید است آخر منبر هم مظلومیت آن شهیدی که در راه دینداری
 فداکاری کرد گوشزد مردم میکنند و این یکی از بزرگاتست که تا کنون مذهب شیعه
 و احکام آنها را نگهداری کرده در صورتیکه اینها کاملاً در اقلیت بودند و بر ملت و
 دولتست که کاملاً از آن نگهداری کنند که اساس مملکت داری و دینداری شیعه استوار
 بر آنست زیرا که حفظ حکومت از وحدت ملی است و این شعار مذهبی بهترین شالوده

برای حفظ وحدت ملی است و با وحدت ملی هیچ حکومتی ترازل پیدا نمیکند
 يك دروغ بستن میگوید (دینداران چیزهایی بد را از خدا و خوب را از ائمه
 بدینداران میدانند و پیغمبر را هم بیکاره میدانند بدلیل آنکه مایعاری
 داشتیم هر وقت تب میکرد پرستارش میگفت چکنیم خدا خواسته و چون خوب
 میشد میگفت از برکت ائمه اطهار راحت شد)

این نویسنده فکر نکرده که این اوراق را بین همین توده شیعه پخش کرده
 که خود آنها بی تأمل میدانند دروغ بودن این سخن را و محتاج بتوضیح نیست
 لکن من میگویم این نویسنده سخن آن پرستار پیرزن را هم نفهمیده و اگر میفهمید
 شاید اشکال بیخردانه نمیکرد اما اینکه گفته تب و مرض را خدا خواسته درست
 است و کسی نمیتواند اراده خدا را از بدی ها هم معزول کند چنانچه خدا فرماید
 قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و اما اینکه گفته از برکت ائمه اطهار (ع) خوب شد خوب بود
 از او میپرسیدید که خدا بیکاره است و ائمه اطهار بجای او کار میکنند تا جواب خود
 را از دهان پیرزن میشنیدید اکنون هم دیر نشده ما از تمام شیعه بزرگ و کوچک پیر
 و برنا پرسش میکنیم که شما خوبیهارا از خدا نمیدانید و فقط بدیهه را از خدا میدانید
 یا آنکه همه را از خدا میدانید منتھی آنکه خوب شدن مریض چون باتوسلی بوده
 گفته از برکت آنهاست لابد آنزن در آن حال شفیع امامان را قرار داده بود والا
 همان زن پیغمبر را از امامان بالاتر و شفاعتش را پیش خدا مقبولتر میدانسته و شما
 حرف او را نفهمیدید بسیاری مریض میشوند میگویند خدا خواسته پیش طبیعی
 میروند آنها را خوب میکند میگویند فلان دکتر ما را خوب کرد باید گفت این مریضها
 بدیهه را از خدا میدانند و خوبیهارا از طبیعت و پیغمبران و امامانرا بیکاره اینجا حق
 داریم بگوئیم از پستیهای دنیا است که دینداران بایک چنین بی خردانی بحث میکنند
 این نویسنده جرم عوام را این دانسته که عقیده آنان از
 احادیث صحیحه آب میخورد پس از آن چند حدیث نقل
 عقیده عوام
 از کجا است

کرده و بخيال خود سنگ بزرگی را فتح کرده ناچار ما بقدر فهم او وارد بحث در این احادیث (۱) میشویم تا ببخردی اینان روشن شود یکی حدیث ابی حمزه است که از حضرت علی بن الحسین نقل میکند که خورده پر ملائکه را جمع میکرد یکی احادیث دیگر است که جبرئیل پس از فوت پیغمبر (ص) میآید و اخبار قرعیه برای فاطمه میآورد و امیر المؤمنین آنها را مینوشت و آن مصحف فاطمه است و در این احادیث سه اشکال میکند یکی آنکه در قرآن میگوید وحی را روح الامین بر قلب تو میفرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل در میان نبوده دوم آنکه ملائکه پر و پشم ندارند و در قرآن نامی از آن نیست سوم آنکه اگر این احادیث درست باشد باید اسلام چهارده پیغمبر داشته باشد بجای یکی

جواب اشکال اول آنستکه خوب بود آنکه میخواهد با این سرفرازی بدین و دینداران اشکال کند دست کم یکبار قرآن میخواند تا این رسوائی را بارتعی آورد ما در اینجا آیه را که نام جبرئیل و وحی آوردن او را ذکر کرده نشان میدهیم تا معلوم شود این بیخردان سر و کاری با قرآن ندارند یا بتعمد میخواهند يك دروغی بگویند شاید یکنفر بیسواد بابی خبر از قرآن از آنها پذیرد و بمقصود خودشان که بیرون کردن مردم است از دین برسند گرچه با بیرون رفتن دو نفر باشد

اینک آیتی از قرآن کریم سوره بقره آیه (۹۱) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ ، بگوهر کس دشمن است با جبرئیل همان جبرئیل نازل کرده قرآن را بر قلب تو باذن خدا و جواب اشکال دوم نیز با رجوع کردن بقرآن کریم معلوم شود

سوره فاطر (آیه ۱) الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولٰٓئِ اَجْنِحٰتٍ مِّثْنٰی وَ اُثُلٌ وَّرُبَاعٌ يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَآءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ . یعنی حمد خدا بر است که خلق آسمانها و زمین کرده و ملائکه را

فرستادگان و رسولان قرار داده در صورتیکه صاحب بالهائی هستند دو تا دو تا سه تا سه تا چهار تا چهار تا زیاد میکنند در خلقت هر چه میخواهد همانا خدا بر هر چیزی قادر است اینک میگوئید باید این رسوایرا چه کرد یا باید بر سوائی و بیخبری و بی خردی خود اعتراف کنید و یا این آیات را از قرآن بردارید تا ببهوده شما صورت درستی بخود بگیرد ولی باز هم ببهوده های شما درست نمیشود فرضا که در قرآن نام جبرئیل نباشد و از پرهای ملک که نامی نباشد این چه دلیل میشود بر اینکه جبرئیل نام ملکی نیست و یا ملائکه پرندارند بنا بر گفته شما که هر چه در قرآن اسم آن نیست موجود نیست باید بیشتر موجودات عالم دروغ باشند و موجود نباشند و این ببهوده ها برای آنستکه منطق پارسی هم نخواندید از منطقهای خداداد هم غفلت کردید زیرا بچه های خورد سال هم میدانند نبودن نام کسی در قرآن دلیل نیست بر اینکه آن شخص موجود نیست یا اسم او چنین نیست

معنی پیغمبری چیست اما اشکال سوم که نهوده اند که باید در صورت مرادده ملائکه با امام چهارده پیغمبر داشته باشیم ناشی از آنستکه اینها معنی پیغمبری را نمیدانند از اینجهت گمان میکنند هر کس ملائکه را دید یا چیزی از او آموخت پیغمبر میشود و این خطای بزرگی است زیرا معنی پیغمبری که در پارسی پیام بری است و در عربی رسالت یا نبوت است عبارت از آنست که خداوند عالم یا توسط ملائکه و یا بی واسطه کسیر ابرانگیزد برای تأسیس شریعت و احکام و قانون گذاری در بین مردم هر کس چنین شد پیغمبر یعنی پیام آور است چه ملائکه بر او نازل شود یا نشود و هر کس این سمت را نداشت و مأمور این کار نبود پیغمبر نیست چه ملائکه را بیند یا بیند پر پیغمبری با ملائکه دیدن بهیچوجه پیوند بهم نیست

گواه از قرآن در قرآن کریم آیاتی هست که دلالت کند بر آنکه اشخاصیکه بر گفته ما پیغمبر نبودند ملائکه بلکه جبرئیل را دیدند و با او سخن گفتند مانمونه از آنرا اینجایاد میکنیم که رسوائی این یاوه گوینان روشن شود

سوره آل عمران (آیه ۳۷) **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** - یعنی چون ملائکه گفتند بمریم که خدا ترا بر گزیده و پاکیزه کرده و فضیلت داده بر زنهای جهان پس از آن خدای تعالی حکایت مریم را نقل میکند از (آیه ۴۰) بسیاری از حالات عیسی مسیح و معجزات او را ملائکه برای مریم نقل میکنند و از غیب با او اخبار میدهند - و در سوره مریم (آیه ۷۱) میگویند **فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** و قضیه مر او ده ملائکه و جبرئیل با مریم در بسیاری از آیات قرآن مذکور است و خبر هائیکه از غیب با او دادند خداوند نقل میکند و در سوره هود آیه ۷۴ قصه دیدن زن ابراهیم ملائکه را و حرف زدن آنها با او و از غیب با او خبر دادن را ذکر میکند و در سوره بقره آیه ۹۶ حکایت آمدن دو فرشته که یکی اسمش هاروت و دیگری ماروت بود بشهر بابل و تعلیم دادن سحر را بمرطم ذکر میکند اکنون یا این آیات و امثال آنرا از قرآن خدا بدزدید تا کلام شما دست کم یک صورت عوام فریبی پیدا کند و یابگوئید مریم وزن ابراهیم و تمام اهل بابل پیغمبر هستند

نتیجه سخنان ما و جمله سخن آنکه پیغمبری که شغل قانون گذاری است از رسوائی باوه گوها جانب خدا با امامت که شغل حفظ قانون و بیان آن و تعلیم بمردمانست و دیدن و مر او ده با ملائکه و یاد گرفتن چیزی از علم غیب یا غیر آن هیچیک پیوسته بهم نیست ممکن است یکی از ملائکه خبر هائی یاد گیرد از آینده و گذشته و علمهائی فرا گیرد و پیغمبر و امام نباشد مثل مریم که خبرهای عیسی و نبوت او و گفته ها و معجزه های او را از ملائکه فرا گرفت در صورتیکه نه پیغمبر بود و نه امام پس اگر بکرامت پیغمبر اسلام که بزرگترین پیغمبران جهان است و اشرف موجودات عالم امکان است خدای عالم ملائکه بفرستد و دختر او را تسلیمت از مردن پدر و آنهمه رنجها که امت پدرش با او وارد کردند بدهند و از اخبار عالم و غیبها باو اطلاع دهند کجای عالم بهم میخورد و چرا لازم میآید که پیغمبر چهارده نفر شود

که شما با این معلومات سرشار و خرد بی پایان گاهی کارهای خدائی را تعیین میکنید
 و خدا تراش میشود و گاهی شغل پیمبری را معین میکنید و پیغمبر تراش میشود
 بهتر این نبود که با از گلیم خود درازنکرده بیخود ما را بزحمت نمایانداختید .
 یکنظری باخبار تقیه این بیخردان بعبادت همیشه دست و پائی کرده از هر گوشه
 سخنی بگوششان خورده فهمیده و نفهمیده برخ دینداران میکشند از اینجهت دست
 و پای خود را در سخن گم کرده و از این شاخه بآن شاخه پریده مراعات تناسب و
 آداب سخن رانی را نمیکند از اینرو پای اخبار تقیه را پیش کشیده میگوید (زراره
 گفت از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری
 داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد گفتم در جواب سه نفر از
 شیعیان که يك چیز پرسیدند سه جواب دادید گفت برای آنستکه اختلاف بین آنها افتد
 و شناخته نشوند پس از آن میگوید اگر این احادیث هم صحیح باشد دیگر چه عرض کنم)
 ما میدانیم اینها چطور از حکم خرد یکبار دور افتاده و هر چه پیش قلمشان
 میآید مینگارند هر چه میخواهد از کار درآید و گرنه روا بودن بلکه واجب بودن
 تقیه از روشنترین احکام عقلست معنی تقیه آنستکه انسان حکمی را برخلاف واقع
 بگوید یا عملی برخلاف میزان شریعت بکند برای حفظ کردن خون یا ناموس یا مال
 خود یا دیگری مثلا وضوء بحسب حکم خدا واجبست از هرفق آب بریزند و بارا
 باید مسح بکشند بعضی سنیان را رأی اینست که باید از سر انگشتان تا مرفق بعکس
 بشویند و بارا نیز باید شستشو دهند در اینصورت یکنفر میخواهد وضوء بگیرد در
 بلاد سنیان اگر مثل شیعیان وضوء بگیرد جان خود یا مسلم دیگر در خطر است در
 اینجا حکم خدا اینست که باید مثل آنان وضوء بگیرد و خود را در خطر نیندازد و
 این حکم مطابقت با حکم قطعی خرد هیچ عقلی نمی گوید در اینصورت وضوء را
 مثل شیعیان بگیرد گرچه جان خود یا مسلمان دیگر در خطر باشد در زمان ائمه
 دین هر کس از تاریخ مطالعه میداند که زمانی بوده که برای امامان و شیعیان آنها

در کمال سختی و تقیه بوده که اگر سلاطین و خلفاء آنوقت اطلاع از شیعیان آنها پیدا میکردند جان و مال و عرض آنها بباد فنا می رفت امامان از طرف پیغمبر از جانب خدای عالم مأمور بودند که هر طور شده است حفظ کنند جان و ناموس و عرض شیعیان را از این جهت گاهی يك حکم را بطور تقیه برخلاف دستور اولی خدا میدادند برای اینکه درین خود شیعیان هم اختلاف شود و مخالفین نفهمند اینها احکامشان از يك سر چشمه آب میخورد و اسباب زحمت مسلمانان را فراهم نیاورند اکنون این چیزی که با حکم خرد مطابقت و از دستورات خصوصى پیغمبر اسلامست باید گفت اگر اینها هم صحیح است دیگر چه عرض کنم میخواهید چه بگوئید می گوئید برای اینکه چند روزی بکنفر مثلا در وضوء و غیر آن برخلاف دستور اولی خدا رفتار نکند يك جمعیت برباد بروند و جان و ناموسشان دستخوش فنا بشود

گواه از قرآن **بگفته** گرچه این امر نیازمندی بچیزی ندارد جز حکم روشن **براه** عقل و هر کس جزئی خردی داشته باشد می فهمد که حکم تقیه از احکام قطعیه خداست چنانچه وارد شده که هر کس تقیه ندارد دین ندارد لکن ما برای این مطلب گواه از قرآن نیز داریم

سوره نحل (آیه ۱۰۸) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهِ اِلَّا مِنْ اَكْرَهٍ وَقَلْبُهُ

مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ - یعنی غضب خدا بر کسی است که کافر بخدا شد پس از ایمان آوردن مگر کسانی که از روی اکراه اظهار کفر کردند و قلب آنها با ایمان بخدا مطمئن باشد این آیه درباره عمار یاسر آمد کفار او را اکراه کردند که کافر شود او هم اظهار کفر کرد و هر چه آنها خواستند از ناسزاهایا گفت سپس گریان پیش پیغمبر آمد این آیه نازل شد و اجازه تقیه داده شد

نظر دیگری با امامت ما پس از آنکه روشن کردیم که امامت یکی از اصول مسامحه اسلامست و در قرآن تا آن اندازه که باید بیان شود شده است و بیشتر از آنهم صلاح اسلام و مسلمانان نبوده خود را نیازمند نمیدانیم بدنبال دادن این سخن لکن چون

حق کشیهای در این باب شده ناچاریم از تعقیب این مطلب تا درست بودن گفتار ما واضح و روشن شود و جای شبهه برای کسی نماند این بیخورد میگوید (میگویند پیغمبر میترسید از اینکه راجع بامامت چیزی بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه کاری در کار او نبوده)

ما در اوایل این گفتار ثابت کردیم که پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند میترسید که مبادا پس از خودش قرآن را دست بزنند یا اختلاف بین مسلمانها شدید شود و یکسره کار اسلام تمام شود و اینجا گواهی از قرآن میآوریم که در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری میکرده و از منافقان ترس داشته

گواه از قرآن خدا سوره مائده (آیه ۷۱) **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ -**

این آیه باعتراف اهل سنت و نقل آنها بطرق معتبره از ابی سعید و ابی رافع و ابی هریره و اتفاق شیعه روز غدیر خم در باره تبلیغ امامت علی بن ابیطالب نازل شده و سوره مائده آخرین سوره ایست که نازل شده این آیه و آیه شریفه **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در حجة الوداع که آخرین حج پیغمبر بود نازل شده و بین نزول این آیه و وفات پیغمبر دو ماه و ده روز فاصله بیش نبوده و معلوم است پیغمبر تا آنوقت تبلیغ همه احکام را فرموده بوده چنانچه خود آنحضرت در خطبه روز غدیر خم میگوید پس معلوم می شود این تبلیغ راجع بامامت است و وعده کردن اینکه خدا تو را نگهداری میکند دلیل بر آنست که **ياك** همجو چیزی را میخواهد تبلیغ کند و گرنه در سایر احکام ترسی و محافظه کاری در کار نبود جمله کلام آنکه از این آیه بواسطه این قرائن و نقل احادیث کثیره معلوم شود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته و اگر کسی رجوع بتواریخ و اخبار کند میفهمد که ترس پیغمبر بجا بوده و ای خداوند او را امر کرد که باید تبلیغ کنی و وعده کرد که او را حفظ کند

او نیز تبلیغ کرد و در باره آن کوششها کرد تا آخرین نفس ولی حزب مخالف نگذاشت کار انجام گیرد

باز جواب تراشی خوب بود این بیخردان می گفتند که باکی در این گفتار از پیش خود بحث کردند و این جوابهای بیخردانه را از طرف چه اشخاصی نقل میکنند تا معلوم شود چنین شخصی وجود خارجی ندارد و اینان برای اینکه دینداران را کوچک کنند در نظر توده پاسخهایی از خود می تراشند و بدینداران نسبت میدهند. در اینجا باز جواب بیهوده از قول دینداران اختراع کرده میگوید (و نیز می گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آنها را انداخته اند)

شما باکی در این باره سخن گفتید و جواب شنیدید شاید پیش خودی رجوع کردید بعضی کتابها یا بعضی اخبار که در اول نظر و بانظر عامیانه چنین می نماید که از قرآن چیزی افتاده و این خود یکی از عیبهای است که شماها دارید که با این خرد و دانش رجوع باخبار می کنید و مطالعه کتابهای علمی می نمائید فهم اخبار و کتاب دانشمندان زحمتهای طاقت فرسا دارد آنها کتاب قصه و رمان نیست که سر خود بشود بآنها رجوع کرد و از آنها چیزی فهمید عیناً رجوع شما بآن کتابها مثل رجوع کشاورز است بفرسافه عالیه یا مطالعه حمای است از ریاضیت عالیه فهمیدن کتب علمی تخصص می خواهد چون کور کورانه وارد اخبار و کتب شدی نتیجه این می دهد که می گویند در قرآن امامت بوده و انداخته اند آن اخبار راجع بتفسیر و تأویل است ما می گوئیم اولوا الامر در قرآن و اهل الذکر در آیات بسیار و اهل البیت در آیه تطهیر و صادقین در آیه کونوا مع الصادقین و حبل الله در آیه اعتصام بحبل الله و صراط الله و صراط مستقیم و مؤمنون در آیه انما ولیکم الله و امانت در آیه انما عرضنا الامانة و صدقها غیر این آیات در باره امامت و امام است نه آنکه اسم امام به خصوص در قرآن ذکر شده است و آنچه ما می گوئیم فقط از اخبار شیعه نمی گوئیم

اهل سنت نیز اینها را نقل کردند و در کتابها شان مذکور است هر کس میخواهد رجوع کند بکتابهاییکه در این باب نوشته شده است و بسیاری از آن در کتاب غایة المرام و اجمالی در کتاب مزاجعات علامه بزرگوار سید شرف الدین عاملی معاصر مذکور است بآنجا رجوع کنید

آری در اینجا یک چیزی هست و آن اینست که بعضی از اخباریین و محدثین شیعه و سنی که گفتارشان پیش دانشمندان و علماء مورد اعتناء نیست گول ظاهر بعضی اخبار را خورده و چنین رأی اظهار کرده ولی دانشمندان و علماء او را رد کردند و برای کتاب او قدر در جامعه علمی نیست پس نباید يك حرف بیخردانه را انسجیده بدینداران نسبت داد در حالیکه آنها خود چنین سخنی نگفته اند و نخواهند گفت ما چنانچه دانستید گفتیم نام بردن از امام در قرآن بهیچوجه صلاح دین نبود

يك دزدی میرزا ابوالفضل گلپایگانی بهائی پس از آنکه معجزه انبیاء از بهائیهها

را بکلی منکر شده و اینها نیز از او تبعیت کردند چنانچه ذکر کردیم برای آنکه بتواند برای باب و بهاء دست و پائی کند نفوذ (۱) کلمه را که عبارت از اثر کردن گفتار است در مردم دلیل پیغمبری گفته این یاوه گویان گوئی سخنی در عالم از این بیپوده تر پیدا نمیشده اینجا نیز از میرزا ابوالفضل بهائی این سخن را دزدیدند و برخ دینداران کشیدند

میگوید يك دلیل بزرگ بر راستگوئی پیغمبر قرآنست و دلیل دیگر اثر گفته های او است در همراهانش آنرا میگویند تغیر کرده و این را هم میگویند (ارتد الناس بعد رسول الله الاثثة) قرآن از معجزات بزرگ پیغمبر است و معلوم شد که راجع بتغیر قرآن بیپوده میگوید لکن اثر کردن گفته پیغمبر دلیل پیغمبری بهیچوجه نیست زیرا ممکنست اشخاصی ضعیف النفس پیدا شوند که بمجرد اظهار یکی با

۱- در فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی نفوذ کلمه را دلیل گرفته و منکر شده بکتاب الهدایة المهدویة مجد العلماء اردکانی رجوع شود

قدری بخرج دادن رندی و طراری حرف او را قبول کنند چنانچه در تمام مذاهب باطله کم و بیش عده همراهان پیدا میشود که حرف آنها را بپذیرد پس باید ذریک حال همه مذاهب درست باشد الان پیروان مذهب بودا از پیروان ادیان و مذاهب دیگر بیشترند با آنکه همه میدانند باطل بودن آنرا و امام معنی ارتدالناس بعد رسول الله هم آنستکه از بیعتی که کرده بودند در حجة الوداع با امیر المؤمنین برگشتند نه از دین اسلام بکلی برگشتند و برگشتن آنها از بیعت بعدکم تاریخ و اخبار متواتره از طریق سنی و شیعه ثابت است و اینان هم که سه نفر یا هفت نفر بودند بهیچوجه برنگشتند یعنی نه قلباً برگشتند و نه صورتاً اظهار همراهی با مخالفان علی کردند و گرنه کسانی که از بیعت علی واقعاً برگشتند بیشتر از اینها هستند تقریباً دو بیست و بیست نفر از آنها را سید بزرگوار سید شرف الدین در کتاب فصول المهمه بانام و نشانی اسم میبرد که آنها را در کتاب استیعاب و اصابه و اسد الغابه و دیگر کتب معتبره اهل سنت از پیروان علی شمرند و شیعه بودن این عده از اصحاب را تصدیق کردند

يك تقليد بعضی از دشمنان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سخنی سرایا
کور کورانه دروغ گفته و این بیخردان کور کورانه از آن پیروی کردند

ما اینک سخن اینان را میآوریم و خطا کاری و دروغ پردازی آنها را روشن میکنیم تا رسوائی بیشتر از پیش شود میگوید (در صدر اسلام امامت يك امر ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت بودند ولی بعدها زمامداران ایران برای بیرون رفتن از حکم خلفاء عرب یا ترک امامت را باین رنگ درآوردند و دلیل آنرا چنین میآورد که کتابهای زمان قبل از صفویه و بعد از آنها فرق کرده درباره امامت بعد از صفویه کتابها بزرگتر و غلو شان بیشتر شده است حاصل کلامش آنستکه مذهب تشیع را صفویه از پیش خود شاخ و برگ دادند برای پیشرفت کار خود و پس از آن باین رنگ مانده و آنمرد افیونی بیخرد در کتاب شیعیگری میگوید شیعه از زمان بنی امیه پیدا شدند و بعدها در زمان جعفر بن محمد و دیگران رنگهایی پیدا کرد و

ما در اینجا مختصری تاریخ شیعیگری را میآوریم با گفته تاریخ و اخبار سنیان تا
معلومات یا خیانت گری آن مرد بیخرد افیونی روشن شود و ارج گفتار ماجراجویان
را همه بدانند

جواب این گفتار ما پیش از این با حکم خرد ثابت نمودیم که باید امامت که
با حکم خرد معنیش تعیین نگهبان از برای دین است در دین اسلام مسلم
و ثابت باشد و اگر قانون گذار اسلام يك شخص خردمند عادی هم بود باید تکلیف
زینداران را پس از خود معین کند اینک هم باز می گوئیم خدای عالم که قانونهایی
گذاشته برای زندگی بشر و احکامی آورده برای سعادت اینجهان و آنچه آن ناچار
به حکم خرد قانونها و احکامی است که جریان خود آنها را خدا و پیغمبر میخواهند
نهضت و نقیض آنها و این محتاج بدلیل نیست خود از احکام روشن عقلست که هر
قانونگذاری در عالم قانون را برای جریان و عملی کردن میگذارد نه برای نوشتن و
گفتن و ناچار جریان قانونها و احکام خدائی فقط منحصر بزمان خود پیغمبر نبوده
پس از او هم بایستی آن قانونها جریان داشته باشد چنانکه واضحست و ما پس از این
نابت می کنیم ناچار در اینصورت باید کسی را خدای عالم تعیین کند که گفته او و پیغمبر
او را یکن یکن بی کم و کاست بداند و در جریان انداختن قانونهای خدائی نه خطا کار
و غلطانداز باشد و نه خیانتکار و دروغ پرداز و ستمکار و نفع طلب و طماع و نه رباست
خواه و جلمپرست باشد و نه خود از قانون تخلف کند و مرد را بتخلف وادارد و نه
در راه دین و خدا از خود و منافع خود دریغ کند و این معنی امامت و دارای این
اوصاف امام و در تمام امت به شهادت تواریخ معتبره و اخبار متواتره از سنی و شیعه
غیر از علی بن ابیطالب (۱) بعد از پیغمبر کسی چنین اوصاف را نداشت اکنون میگوئید
خرد چه حکم میکند می گوید قانونگذاری کرد برای نوشتن و گفتن قرآن آورد

(۱) پیش از این شمه از مخالفت های ابو بکر و عمر را با قرآن آوردیم هر کس بیشتر میخواهد
بفصول الهیه رجوع کند

فقط برای خواندن یا جریان قانونها و احکام موضوعه را می خواست اگر میخواست تنها برای زمان پیغمبر میخواست یا پس از پیغمبر دین و حکم بود ناچار باید بگوئید بود اگر جریان پس از پیغمبر را هم میخواست باید کسی را برای راه انداختن قانون برقرار کند یا هر کس هر چه خواست و فهمید بکند ناچار باید بگوئید هر چه و مرج را نمی خواسته و غلط اندازی و غلط فهمی را دشمن داشته زیرا جریان خود قانون در نظر قانون گذار است نه هر کس هر چه فهمید و خواست پس خدا باید خود را می برای فهماندن قانون که بالضروره آراء اشخاص در آن مختلف میشود معین کند که همه با و رجوع کنند تا قانون جریان پیدا کند و آن شخص باید آن اصول را که گفتیم داشته باشد تا منظور حاصل شود از این جهت بحکم خرد همانطور که دین و قرآن در پیشگاه خدا و پیغمبر با اهمیت تلقی میشود امامت هم باید در آن پیشگاه بهمان اهمیت شناخته شود زیرا که امامت قوه جریان قانونست که مقصود اصلی از دین و قانون گذاری است از این جهت بی امامت قانون گذاری لغو و بیهوده است و امری بسیار کودکانه و از قانون خرد بیرون است و با امامت دین کامل و تبلیغ تمام می شود حالا معلوم میشود معنی يك آیه از آیات قرآن که در حجة الوداع پس از نصب امیر المؤمنین با امامت نازل شد بشهادت سنیان و اتفاق شیعیان و آن (آیه ۵) از سوره مائده است **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** امروز کامل کردم دین شما را و نعمت خود را بر شما تمام کردم و خشنود شدم که اسلام دین شما باشد و پر روشن و واضح است که اگر امر امامت با آنطور که خدا دستور داده بود و پیغمبر تبلیغ کرده و دو کوشش درباره آن کرده بود جریان پیدا کرده بود این همه اختلافات در مملکت اسلامی و جنگها و خونریزیها اتفاق نمی افتاد و این همه اختلافات در دین خدا از اصول گرفته تا فروع پیدا نمی شد حتی اختلاف بین مجتهدین مذهب شیعه را باید از روز سقیفه دانست زیرا اختلاف آراء از اختلاف اخبار است و اختلاف آن بیشتر از صدور اخبار تقیه است که بیشتر

ذکری از آن شد و اگر امامت باهش رسیده بود تقیه پیش نمی آمد پس آنچه تا کنون بمسلمانها رسیده آثار روز سقیفه باید شمرد

جواب این گفتار بیشتر بعضی از آیات قرآن را در باب امامت ذکر نمودیم و با گفته های خدا روشن کردیم که امامت از اصول اسلامست و چه کس باید امام باشد اینجا نیز اجمالاً ببعضی آیات اشاره می کنیم و از اخبار سنیان که بامام در این موضوع طرف هستند شاهد می آوریم (۱) تا معلوم شود که خداهم در قرآن باین موضوع اهمیت داده و امامت بگفته این بیخردان يك امر خیلی ساده یا سیاسی نبوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت باشند بلکه از خدا گرفته تا مخدرات (۲) پشت پرده از طبقه دیندار حرف خود را درباره آن زده و کوشش خود را کرده اند لکن حزب دنیاخواه و ریاست طلب همیشه اکثریت را تشکیل داده و نگذاشتند دینداری که پایه اش بر عدالت و ترک شهوات و از خود گذشتن است روزگاری بخود ببیند اکنون آیاتی از قرآن کریم که بشهادت سنیان که مخالف با امامت علی هستند درباره علی و امامت او وارد شده

۱- سوره مائده (آیه ۵) **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** - در غایة المرآة در باب ۳۹ شش حدیث از احادیث اهل سنت نقل شده است که این آیه در روز غدیر خم که پیغمبر خدا علی را با امامت معرفی کرد درباره علی نازل شده و در بیشتر آنهاست که پیغمبر گفت **اللَّهُ اكْبَرُ عَلَيَّ اِكْمَالِ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ** (۳)

۲- سوره معارج (آیه ۱) **سَتَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** نعمان بن حریث چون شنید که پیغمبر امیر المؤمنین را روز غدیر با امامت نصب کرد آمد پیش پیغمبر گفت

۱- بکتاب غایة المرآة باب ۳۹ و ۴۰ رجوع شود ۳- اشاره باحتجاج فاطمة زهرا دختر پیغمبر اسلام است در دو خطبه معروفه که اهل سنت نیز آنها را نقل کردند بمراجعات صفحه ۲۷۵ رجوع شود ۳- بغایة المرآة رجوع شود

تو ما را از جانب خدا امر کردی که شهادت بوحدانیت خدا و رسالت تو دهیم و امر کردی بجهاد و حج و صیام و صلوة ما نیز قبول کردیم بعد از اینها راضی نشدی تا آنکه این بچه را نصب کردی برای امامت و گفتی هر کس که من مولای او هستم علی هم هست این گفته را از خود آوردی یا از طرف خداست پیغمبر سو کند خورد که از طرف خداست نعمان بن حرث رو بر گرداند و گفت خدایا اگر این راست است از آسمان بر ما سنگ ببار تا گمان خدا سنگی بر سر او زد و او را کشت و این آیه نازل شد امام ثعلبی در تفسیر کبیر خود و علامه مصری شیلنجی در کتاب نور الابصار و حلبی در جزء سوم از سیر خود در حجة الوداع و حاکم در مستدرک در صفحه ۵۰۲ از جزء ثانی این قضیه را نقل نمودند و اینها از معتبرین اهل سنت هستند

۳- سوره مائده (آیه ۶۰) اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی جز این نیست که مولی و متصرف در شما خدا و پیغمبر است و آنانکه ایمان دارند و نماز پیکر کنند و زکوة در حال رکوع می دهند (۱) بیست و چهار حدیث از اهل سنت نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده و ما اینجا يك حدیث از آن احادیث را که سنیان ذکر کردند می آوریم

حمویتی که از بزرگان علماء اهل سنت است و ثعلبی باسناد خود از عبایه بن ربیع نقل کنند که ابن عباس بر سر چاه زمزم نشسته بود و از پیغمبر حدیث نقل می کرد تا گمان شخصی آمد که عمامه خود را بر روی خود پیچیده بود و هر حدیثی که ابن عباس نقل می کرد او هم يك حدیث نقل می کرد ابن عباس گفت تو را بخدا کی هستی عمامه را از روی خود باز کرد و گفت هر کس مرا می شناسد بشناسد و هر کس نمی شناسد من ابوذر غفاری هستم شنیدم از پیغمبر یا این دو گوش والا کر شوند و دیدم با این دو چشم والا کور شوند که می گفت علی پیشوای خوبان است و

کشند کفار است یاری شود هر که او را یاری کند و مخدول شود هر کس او را
 مخدول کند آگاه باشید که من یکروز با پیغمبر نماز ظهر میخواندم سائلی چیزی
 در مسجد خواست کسی باو نداد آن سائل دست با آسمان برداشت و گفت خدایا
 شاهد باش که در مسجد پیغمبر خدا سؤال کردم هیچکس بمن چیزی نداد و علی بن
 ایبطالب در حال رکوع بود باو اشاره کرد که انگشتری که در انگشت کوچک دست
 راست داشت بیرون آورد سائل رفت و بیرون آورد و این در مقابل چشم پیغمبر بود
 چون پیغمبر از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا موسی سؤال
 کرد از تو و گفت خدایا بمن شرح صدر بده و کار مرا آسان کن و گره از زبان
 من بگشا تا سخن مرا بفهمند و وزیر مرا از اهل من قرار ده هارون برادر
 من است پشت مرا باو محکم کن و او را شریک من قرار ده پس تو قرآن
 گوینده بر او نازل کردی که زود است محکم کنم بازوی تورا برادرت و قرار
 بدهم شمارا مسلط بر فرعونیان و آنها بشما دست نیابند خدایا من محمد هستم
 پیغمبر و برگزیده تو خدایا شرح صدر بمن بده و کار مرا آسان کن و از
 برای من وزیری از اهل من قرار بده که آن علی باشد پشت مرا باو محکم کن
 ابوذر گفت هنوز تمام نشده بود کلام پیغمبر که جبرئیل آمد از پیش خدای تعالی
 و گفت ای محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ
 موفق بن احمد که از علماء سنیان است نقل میکند که عمرو بن عاص بمعویه نوشت
 چیزهایی در قرآن نازل شده در شأن علی بن ایبطالب که هیچکس باو شریک نیست
 و از آن جمله این آیه را شمرده و ابن شهر آشوب گوید باجماع امت این آیه درباره
 امیر المؤمنین نازل شده و قوشچی که از بزرگان سنیان است در شرح تجرید گوید
 باجماع مفسرین این آیه درباره علی است

۴ - سورة آل عمران (آیه ۹۷) **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَلَا تَقَرُّوْا**

از طریق اهل سنت (۱) چهار حدیث نقل شده است که حبل الله که مردم مأمورند باو متمسک شوند علی بن ایطالب است

۵ - سورة توبه (آیه ۱۲۰) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا**

مَعَ الصَّادِقِينَ هفت حدیث از اهل سنت وارد شده است که این آیه درباره علی بن ایطالب است ابن شهر آشوب از طریق سنیان از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان نقل کند که گفت مالک بن انس از نافع از ابن عمر حدیث کرده که خداوند اصحاب پیغمبر را امر کرده که از خدا بترسید و با صادقین باشید یعنی محمد و اهلیت او

۶ - سورة صافات (آیه ۲۴) **وَقِفُّوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ** - هشت حدیث

از طریق سنیان وارد است که مرد مرا نگاه میدارند روز قیامت و از ولایت علی بن ایطالب از آنها سؤال میکنند و در بعضی از آن روایات است که از همان ولایتی را که پیغمبر برای علی ثابت کرد و گفت (من كنت مولاه فعلى مولاه) در روز قیامت سؤال می شود

۷ - سورة بقره (آیه ۱۱۸) **اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ**

قَالَ لَا يَنْبَأُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ - از طریق سنیان در این آیه دو حدیث وارد است که یکی را بطور اجمال ذکر میکنیم

ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن مسعود نقل میکند که پیغمبر گفت من جزء دعای ابراهیم هستم که گفت خدایا مرا و اولاد مرا از بت پرستی دور کن آنجا که خدا گفت عهد امامت بظالمین نمیرسد و دعای ابراهیم مرا و علی را شامل شد هیچیک مابت پرستی هرگز نکردیم پس خدا مرا پیغمبر و علی را وصی کرد

۸ - سورة نحل (آیه ۴۵) **فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ**

از طریق سنیان سه حدیث وارد شده که اهل ذکر علی بن ایطالب است

۹. سوره بقره (آیه ۴۰) **وَ ارْتَكَبُوا مَعَ الرَّاكِبِينَ** - از طریق اهل سنت

چهار روایت وارد است که این آیه درباره پیغمبر و علی است خاصه

۱۰. سوره رعد (آیه ۸) **اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَاَكِلٌ قَوْمٍ هَادٍ** - هفت حدیث

از اهل سنت وارد شده است که منذر پیغمبر و هادی علی بن ابی طالب است از آن جمله

ابراهیم حموینی که از بزرگان علمای اهل سنت است بسند خود از ابوهریره نقل

کند که پیغمبر میگفت انما انت منذر و دست بر سینه خود نهاد پس دست بدست

علی گذاشت و گفت لکل قوم هاد و ما اینجا برای اختصار ترک کردیم آیاتی را که از

از طریق اهل سنت وارد شده که درباره علی و اولاد او است هر کس میخواهد تا

اندازه ای اطلاع بر این مطلب پیدا کند بکتاب غایة المرآة تألیف سید جلیل سید هاشم

بحرانی رجوع کند که در آنجا یکصد و چهل آیه از آیات قرآنی را ذکر کرده است

که از طریق شیعه و سنی درباره امیر المؤمنین وارد است تا معلوم شود که امامت را

خدا با چه اهمیت تلقی کرده و آن يك امر ساده یا سیاسی نیست که در صدر اسلام از

آن ساکت بودند آنگاه پایه و مابه این بیخردان ماجراجو دست می آید

جواب این گفتار خوانندگان محترم باید بدانند که بحث در امامت و خصوصاً

با احادیث پیغمبر از وجهه احادیث پیغمبر که از طریق شیعه و سنی وارد شده

است از نطق بیان و عهده این اوراق خارج است لکن ما برای رسوائی این بیخردان

چند حدیث از طریق سنیان که با اصل امامت با ما خلاف دارند در اینجا ذکر میکنیم

بطور اجمال و اشاره و هر کس اطلاع بیشتری بخواهد پیدا کند بکتابهایی که درباره

امامت از صدر اسلام تا کنون نوشته شده و ما اسم بعضی از آنها را پس از این ذکر

میکنیم رجوع کند تا بداند این خیانت کاران عوام فریب چه چیزی را میگویند در

صدر اسلام از آن اسمی نبوده و سیاست شاهان صفوی یا غیر آنها آنرا اسم و رسم

داده اینک احادیثی میآوریم از کتابهایی که تألیف آنها قبل از پیدا شدن صفویه و

امثال صفویه است

۱. حدیث غدیر خم است و آنچه که صاحب غایة المرآة بر آن اطلاع پیدا کرده هشتاد و نه حدیث است از طریق اهل سنت که بسیاری از آنرا از کتاب مسند ابن حنبل که امام بزرگ سنیان است و در سال ۲۴۱ در بغداد فوت شده نقل کرده و کتاب مسند از بزرگترین کتابهای اهل سنت است و بسیاری از آنها را از ابن مغازلی شافعی متوفی در سال ۴۸۳ و از سمعانی متوفی در سال ۵۲۲ و از ابن ابی الحدید معتزلی متوفی در سال ۶۵۵ و از ثعالبی متوفی در حدود سال ۴۲۹ و بعضی از آنرا از صحیح مسلم متوفی در سال ۲۶۱ و صحیح ترمذی متوفی در سال ۲۷۹ و صحیح ابی داود متوفی در سال ۲۷۵ نقل نموده و هر کس بخواهد اطلاع از چگونگی حدیث غدیر پیدا کند باید رجوع کند بکتاب عبقات الانوار سید بزرگوار حماد حسین هندی که چهار جلد بزرگ در حدیث غدیر تصنیف کرده و چنین کتابی تا کنون نوشته نشده و عبقات الانوار در امامت از قراری که شنیده شده سی جلد است و آنچه که ما دیدیم هفت و هشت جلد است و در ایران شاید تا پانزده جلد آن پیدا شود و اهل سنت در صدد جمع این کتاب و تزیین آن هستند و ماملت شیعه در خواب هستیم تا آنوقت که يك چنین گنج پر قیمت و گوهر گرانبهائی از دست برود و اکنون قریب دو سال است که بملت شیعه راجع بتجدید طبع این کتاب پیشنهاد شده و بخونسردی تلقی شده است باین وصف باخواست خدا جلد غدیر در تحت طبع است لکن بر علماء شیعه بالخصوص و دیگر طبقات لازم است که این کتاب بزرگرا که بزرگترین حجة مذهب است نگذارند از بین برود و بطبع آن اقدام کنند و ما در اینجا بعضی از طرق حدیث غدیر را ذکر میکنیم تا این بیخردان خالی ازدانش و بینش نگویند امری بوده که در صدر اسلام مسلمانان از آن ساکت بودند

نقل ابن مغازلی (۱) ابوالحسن علی بن محمد معروف باین مغازلی که از حدیث غدیر را بزرگان محدثین و اعظام معتبرین اهل سنت است بسند خود

نقل نموده که امیرالمؤمنین در منبر اصحاب پیمبر را قسم داد که هر کس روز غدیر خم حاضر بود شهادت بدهد پس دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که پیمبر گفت من کنت مولاه فطی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و از جمله آن دوازده نفر ابو سعید خدری و ابو هریره و انس بن مالک بودند پس ابن مغازلی گفته در کتاب مناقب که ابوالقاسم بن محمد گفت این حدیث صحیح است و صد نفر از پیمبر خدا این حدیث را نقل کردند و علی بن ایطالاب منفرد است در این فضیلت

تصنیف ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف بابن عقده متولد کتابی در حدیث غدیر در سال ۲۴۴ که از اعجوبه های زمان و بزرگان اهل سنت است و دارقطنی درباره او گفته اهل کوفه اتفاق دارند در اینکه از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابن عقده کسی حافظ تر از او نبوده يك کتاب در سند حدیث غدیر نوشته و از یکصد نفر از اصحاب نقل نموده که از جمله آنها است علی بن ایطالاب و حسن بن علی و حسین بن علی و ابو بکر و عمر و عثمان و سلمان و ابو ذر و عمار و مقداد و ابن عباس و ابن مسعود و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن مالک و ابویوب و عبدالله بن عمرو و عدی بن حاتم و حذیفه و غیر اینها و از چندین فرزند که از جمله آنها است فاطمه (ع) و عایشه و ام سلمه و ام هانی و اسماء بنت عمیس پس ابن عقده بیست و هشت نفر دیگر را بی اسم ذکر کرده که آنها هم حدیث غدیر را نقل کردند

تصنیف طبری کتابی محمد بن جریر طبری متولد در سال ۲۲۴ که از بزرگان در حدیث غدیر محدثین و اعظام مورخین اهل سنت است و گویند آنقدر کامل در جمیع علوم بود که کسی شریک او نبود کتابی تصنیف کرده در طریق حدیث غدیر که دارای دو جلد ضخیم است و نام آن کتاب الوالیة است ذهبی گوید من آن کتاب را دیدم و از بسیاری طرق آن دهشت کردم و اسمعیل بن عمر بن کثیر که از اجلة علماء و بزرگان اهل سنت است گفته من يك کتاب از طبری دیدم که جمع کرده در آن احادیث غدیر خم را در دو مجلد ضخیم و سید بزرگوار سید بن طاوس کتاب

طبری را درباره حدیث غدیر در اقبال ذکر میکند

تصنیف حکانی کتابی ابوالقاسم عبدالله الحسکانی که در حدود ۴۷۰ فوت شده و در حدیث غدیر مورد توثیق و تجلیل بزرگان اهل سنت است کتابی در سند حدیث غدیر نوشته است و اسم آن دعاء الهداة الی اداء حق الموالاته است و سیوطی که از بزرگترین علماء اهل سنت است از حککانی تجلیل و تمجید مینماید

تصنیف سجستانی کتابی ابوسعید مدنی و ابن ناصر سجستانی متوفی در سال ۴۷۷ که از در حدیث غدیر بزرگان محدثین و حافظان اهل سنت است و ابو عبدالله محمد بن عبد الواحد معروف بدقاق که از اعظم حفاظ است درباره او گفته من کسیرا که بهتر باشد از او از حیث اتقان و حفظ ندیدم یک کتاب در جمع طرق حدیث غدیر تألیف کرده و آنرا بکتاب درایة حدیث الولاية موسوم کرده و از صد و بیست نفر از اصحاب پیغمبر با هزار و سیصد سند آن حدیث را نقل میکند

تصنیف ذهبی کتابی (۱) شمس الدین محمد بن احمد شافعی متولد در سال ۲۷۳ در حدیث غدیر که از دانشمندان بزرگ و محدثین عالیمقام است و سبکی در طبقات الشافعیه در حق او گفته محدث عصر و خاتم حفاظ و قائم بامر حدیث و حلال رایت اهل سنت و جماعت و امام اهل عصر است از حیث حفظ و اتقان و او شیخ و سید و معتمد من است او نیز کتابی در حدیث غدیر نوشته است

کلام جوینی درباره محمد بن علی بن شهر آشوب متوفی در سال ۵۸۸ که فعول علماء بیست و هشت جلد غدیر اهل سنت و جماعت و بزرگان علماء و محدثین آنها مثل سفدی دروافی بالوافیات و فیروز آبادی در بلغة و سیوطی در بقیة الوعاة و ابن ابی جلوده در تاریخش از او مدح بلیغ و ثناء جمیل کردند و او را بصدق لهجه و خشوع و عبادت و تهجد و کثرت علم توصیف کردند در کتاب مناقب چنانچه حسین بن خیر در نخب المناقب از او نقل کرده گفته است که ابوالمعالی جوینی تعجب میکرد و میگفت من در بغداد

يك كتابی دیدم در دست صحاف در روایات حدیث غدیر در آن نوشته بود این مجلد بیست و هشتم است از طریق حدیث (من كنت مولاه فعلى مولاه) و بعد از این کتاب بیست و نهم است و از این کثیر فقیه شافعی دمشقی نیز منقول است که ابوالمعالی جوینی از دیدن آن کتاب نزد صحاف تعجب میکرده و جوینی از اعظام و فحول اهل سنت است که علامه یافعی در مرآت الجنان چند صفحه در مدح و ثنای او نوشته و او را استاد فقهاء و متکلمین خوانده و جامعیت و امامت او را در اصول و فروع و فنون ادب و علم مورد اتفاق دانسته و وفات او در سال ۴۷۸ در نیشابور بوده پس از فوتش منبرش را شکستند و شاگردان او که چهار صد تن بودند دوات و قلم خود را شکستند و یکسال در این حال بودند

و تواتر حدیث غدیر پیش اهل سنت و جماعت تاجه رسد بشیعه جای هیچ شک و تردید نیست و اشخاصیکه از بزرگان و معتبرین اهل سنت هستند و دعوی تواتر این حدیث را کردند اگر بخواهیم شماره کنیم بطول می انجامد و با اختصار که بنای این اوراق بر آنست منافی است

ذکر حدیث منزلت (۱) یکی از احادیثی که درباره امامت امیر المؤمنین از پیغمبر در امامت علی (ع) اسلام وارد شده حدیث منزلت است و آن حدیثی است که بطور تواتر از سنی و شیعه نقل شده که پیغمبر بعلی گفت (انت منی بمنزلة هارون من من موسى الا انه لابی بعدی) یعنی نسبت تو بمن مثل نسبت هارون بموسی است مگر در پیغمبری که کسی بعد از من پیغمبر نیست و هارون تمام شئون خلافت و وراثت را نسبت بموسی داشت سید بزرگوار سید هاشم بحرانی این حدیث را بایکصد سند از طریق اهل سنت نقل میکند که بسیاری از آن از صحاح سته سنیان است که بزرگ ترین کتب آنها است

مادر اینجا از هر يك صحاح که حدیث در آن است اسمی میبریم تا معلوم شود

نام امامت تازه نیست و این تخمی است که پیغمبر افشانده با امر خدای عالم
 نقل حدیث منزلت ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری متولد در سال ۱۹۴ بسند
 از صحیح بخاری خود در صحیح بخاری حدیث کند (انه قال النبی لعلی اما
 ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی) و در بعضی احادیث دیگرش دنباله
 آن این عبارت است (الا انه لانی بعدی) و این محمد بن اسمعیل بخاری (۱) را پیشوای
 اهل حدیث و مقتدای آنان دانند و او را امیر المؤمنین در حدیث و ناصر احادیث نبویه
 و ناشر موارث نبویه لقب دادند و مسلم صاحب صحیح چون پیش او میآمد میگفت
 بگذار تا بوسه زخم دو پای تو را ای سید محدثین و ای استاد استادان و ترمذی گفته
 ندیدم کسی را مانند او خدا او را زینت این امت قرار داده ابن خزیمه گفته زیر آسمان
 کبود دانانتر بحدیث و حافظتر از او نیست بالجمله اهل سنت او را مقدم بر همه محدثین
 میشمردند و کتاب صحیح بخاری بزرگتر از تمام کتب است و بخاری گفته من این کتاب
 را از شصدهزار حدیث بیرون آوردم و این حجة مابین من و خدا است و ذکر نکردم
 در این کتاب مگر احادیث صحیح را و علماء سنت در مدح این کتاب چیزها گفته اند
 و آنرا بعد از قرآن صحیح ترا همه کتب دانسته اند و بر همه کتب مقدم شمرده اند و
 بحمد الله در چنین کتاب باین اعتبار احادیث دال بر مذهب شیعه و حقانیت آن فراوان
 است با کمال دشمنی که بخاری بامذهب حق داشته از آن جمله این حدیث را از سه
 طریق آنچه که میدانیم نقل کرده

نقل حدیث منزلت ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری متولد در سال ۶۰۴ یا
 از صحیح مسلم ۲۰۶ حدیث منزلت را بهفت طریق نقل میکنند و مسلم (۲)
 یکی از علماء بزرگست و از حفاظ ملت است و در نزد اهل حدیث پیشوای مقتدا است
 از این عقده پرسیدند که بخاری و مسلم کدام اعلم هستند گفت هر دو عالمند اصرار

۱- اشعة اللمعات شیخ عبدالحق دهلوی رجوع شود

۲- اشعة اللمعات رجوع شود شرح حالات ابن مشایخ

کردند گفت بخاری گاهی غلط میکند ولی مسلم کمتر غلط دارد خطیب بغدادی گفته که مسلم پیروی از بخاری کرده و در علم او نظر کرده و راست برابر با وی میرود و در هشتاد و چند حدیث مابین او و پیغمبر خدایش از چهار واسطه نیست بالجمله اهل سنت او را در طرز از بخاری و مقدم بر محدثین میدانند و صحیح مسلم را اکابر اهل سنت هم دوش صحیح بخاری و اصح کتب بعد از قرآن میدانند چنانچه ابن حجر در صواعق گفته (روی الشیخان البخاری و مسلم فی صحیحیهما الذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتقد به) و دعوی اجماع و اتفاق کردند بر صحت و وجوب قبول آنچه در این دو کتاب است

نقل حدیث از صحیح ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی یکی از علماء اعلام و محدثین ترمذی و ابی داود بزرگ اهل سنت و جماعت است و با بخاری در اخذ از بعضی مشایخ شرکت دارد و ضرب المثل در حفظ و ضبط است فوت او در سال ۲۷۹ است و کتاب صحیح او یکی از کتب سته اهل سنت است که از بزرگترین کتب آنها است و ترمذی درباره کتابش گفته من این کتاب را تصنیف کردم و بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه داشتم و آنها از آن خشنود شدند و هر کس این کتاب در خانه اش باشد مثل آن است که پیغمبر در خانه او است و با او سخن میگوید

و اما ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی از بزرگان و مشایخ اهل سنت و پیشوا و مقدم در عصر خود و بصفت ورع و زهد و بصیرت و مهارت در فن حدیث نزد آنان موصوف و ولادت او در سال ۲۰۲ بوده و کتاب سنن او یکی از صحاح سته اهل سنت است و از او منقول است که پانصد هزار حدیث در حیطه ضبط و قید کتابت در آوردم و سنن خود را که چهار هزار و ششصد حدیث صحیح است از آن انتخاب کردم و حدیث منزلت و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را این دو نفر در صحیح خود حدیث کردند

نقل حدیث منزلت ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل متوفی در سال ۲۴۱ یکی در مسند احمد از ائمه سنیان و مقتدا و پیشوای آنهاست در حدیث و فقه او

را بعبادت و زهد و ورع توصیف نموده و گویند که بواسطه او صحیح از سقیم و مجروح از معدل شناخته شد و از او روایت کنند مثل بخاری و مسلم و ابوداود سجستانی و ابوذرعه و اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجة است میان خداوند و بندگان او در روی زمین و شافعی گفته از بغداد بیرون آمدم در حالیکه نگذاشتم آنجا اورع و اتقی و اعلم از احمد بن حنبل و کتاب مسند او ^(۱) از کتب مشهوره معتبره اهل سنت است و در آن سی هزار حدیث است از قرار مذکور و از او نقل شده که این کتاب را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث زیادتر انتخاب کردم و بحمد الله از این کتاب (۱) از نوزده طریق حدیث منزلت را نقل کردند

نقل ابن ماجه و نسائی ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه متوفی در سال ۲۷۳ یکی حدیث منزلت را از پیشوایان و مشایخ اهل سنت است و کتاب او که سنن ابن ماجه گویند یکی از صحاح ششگانه اهل سنت است که بزرگترین کتب آنهاست و ابو عبدالرحمن احمد بن علی بن شعیب النسائی از بزرگان عصر خود و به بسیاری تهجد و عبادت و صوم موصوف و حاکم گفته نسائی ائمه اهل مصر در عصر خود بود و ذهبی گفته او از مسلم حافظتر بود و کتاب او که بسنن نسائی معروفست یکی از شش کتاب صحیحست پیش اهل سنت نسائی در مصر کتاب خصائص را در مناقب امیر المؤمنین تصنیف کرد و فات نسائی در سال ۳۰۳ بود و حدیث منزلت را ابن ماجه و نسائی بنابه نقل از محمد بن یوسف شافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب در سنن خود حدیث کنند پس معلوم شد که این حدیث در جمیع کتب صحیحه اهل سنت منقول است و دیگر ناقلین این حدیث از بزرگان و معتبرین و مشایخ اهل سنت و جماعتند که ما برای اختصار ترك ذکر آنها را کردیم

تواتر حدیث شریف بسیاری از محققین و معتبرین علماء عامه حدیث منزلت را منزلت بگفته سنیان (۲) بتواتر موصوف کردند یا چیزی درباره آن گفته اند که

لازمه اش پیش آنها توأتر آنست چنانچه حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۳۵۸ بعد از ذکر حدیث منزلت در کفایة الطالب گفته و این حدیثی است که اتفاقست بر صحت او و ائمه اعلام حفاظ آنرا روایت کردند مثل بخاری در صحیح خود و مسلم در صحیح خود و ابوداود در سنن خود و ترمذی در جامع خود و نسائی و ابن ماجه در سنن خویش و همه متفق هستند در صحتش و صحت آن اجماعی است و حاکم نیشابوری گفته که این حدیث داخل در حد توأتر است و علامه سیوطی که فضایل و جلالش پیش اهل سنت مستغنی از بیانست این حدیث را از متواترات شمرده و ابن حجر حدیثی را که هشت نفر از صحابه نقل کردند متواتر شمرده در حالی که ابوالقاسم علی بن محسن التنوخی که از بزرگان اهل سنت است و بوناقت و فضل موصوفست و وفات او در سال ۴۴۷ است يك کتابی مخصوص در اثبات این حدیث نوشته و از بیست و چند نفر از اصحاب پیغمبر آنرا حدیث کرده که از جمله آنهاست امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص و عبدالله ابن عباس و جابر بن عبدالله و ابوهریره و ابوسعید خدری و زید بن ارقم و ابورافع و حذیفه بن اسید و انس بن مالک و غیر اینها

حدیث ثقلین در از جمله احادیثی که از طرق سنی و شیعه متواتر است و نص امامت ائمه (۱) بر امامت علی و فرزندان معصومین اوست حدیث ثقلین است و آن حدیثی است که از بیست و چند نفر از اصحاب پیغمبر نقل و بسی و نه حدیث از طریق اهل سنت منقولست که از جمله آنهاست صحیح مسلم و صحیح ابوداود و صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل و مستدرک حاکم و دیگر از جمله اثبات و مهره ثقات اهل سنت و جماعت و ما يك حدیث از صحیح ترمذی و ابی داود در اینجا ذکر میکنیم هر کس تفصیل این مطلب را بخواهد بکتاب غایة المرام و کتاب بعثات رجوع کند این دو کتاب که از شش کتاب صحیح سنیاست بسند خود از زید بن ارقم

نقل کنند (قال قال رسول الله (ص) اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى
 احدهما اعظم من الاخر وهو كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل
 بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني في عترتي) زيد بن
 ارقم گفت پیغمبر گفت من در بین شما چیزهایی میگذارم که اگر تمسک بدان کنید
 بضالت و گمراهی هرگز نمیافتید بعد از من و آن دو چیز است که یکی از آنها از
 دیگری بالاتر است و آن کتاب خداست که ریسمانی است که از آسمان بزمین کشیده
 شده و دیگر عترت من که اهل بیت من هستند و این دو از هم جدا نمیشوند تا روز
 قیامت ببینید چه جور سلوک میکنید بعد از من با اهل بیت من و این حدیث امامت را
 در اهل بیت رسول خدا قرار داده تا روز قیامت و در روایت احمد بن حنبل است از زید
 بن ثابت که پیغمبر گفت من در بین شما دو خلیفه و جانشین میگذارم یکی کتاب
 خدا و یکی اهل بیت من و این دو از هم جدا نمیشوند تا بمن وارد شوند بر حوض
 یعنی تا قیامت با هم هستند و باید این دو جانشین من باشند

حدیث سفینه در باره و از احادیث مسلمة متواتره حدیث تشبیه اهل بیت بکشتی
 امامت نوح است که از طریق اهل سنت یازده حدیث (۱) در این

موضوع وارد شده است که ما یک حدیث آنرا ذکر میکنیم

ابوالحسن علی بن محمد خطیب فقیه شافعی متوفی در سال ۴۸۳ در کتاب
 مناقب بسند خود از ابن عباس نقل میکند (قال قال رسول الله مثل اهل بيتي مثل سفينة
 نوح من ركبها نجي ومن تأخر عنها هلك) یعنی پیغمبر گفت مثل اهل بیت من مثل کشتی
 نوح است که هر کس سوار آن کشتی شد نجات پیدا کرد و هر کس تأخیر انداخت هلاک شد
 احادیث صریحه در و احادیث بسیاری که شاید از پنجاه تجاوز کند از طریق
 خلافت علی عامه وارد است که پیغمبر فرموده در علی خلافت است چنانچه
 در من نبوت است یا فرموده علی خلیفه منست بعد از من از آن جمله حدیثی است که

ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابی ذر غفاری نقل کرده (قال قال رسول الله (ص) من ناصب علياً بالخلافة بعدى فهو كافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك في علي فهو كافر)

و از مسند احمد بن حنبل امام اهل سنت حدیثی طولانی منقول است که پس از آنکه ابن عباس شنید درباره امیر المؤمنین منافقین چیزی میگویند برخاست و گفت اف وقف باد بر آنها که بدگویی کسیرا میکنند که ده صفت دارد یکان یکان می شمارد تا آنکه میگوید پیغمبر گفت درباره او (اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسى الا انک لیس بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی) یعنی سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی احادیث صریحه در واحادیثی بسیار از طرق عامه است که شاید پنجاه شصت تا وصی بودن علی باشد که پیغمبر فرموده علی وصی منست از آن جمله حدیثی است که امام عالی مقام سنیان احمد بن حنبل در مسند خود سند بانس بن مالک رساند که گفت ما بسلمان فارسی گفتیم از پیغمبر پیرس کیست وصی تو سلمان سؤال کرد فرمود ای سلمان کیست وصی موسی گفت یوشع بن نون گفت وصی من و وارث من که قضاء دین من میکنند و تنجیز مواعید مرا میکند علی بن ابیطالب است و ابن مغازلی شافعی در مناقب احادیثی ذکر کرده که از جمله سند بعبدالله بن بریده رساند (قال قال رسول الله لکل نبی وصی و وارث وان وصی و وارثی علی بن ابیطالب)

امامت همدوش هر کس جزئی اطلاع از ابتداء ظهور اسلام و اولین روز نبوت بوده دعوت پیغمبر اسلام داشته باشد یقین میکند که امامت در

اسلام از روز اول تا آخرین نفس پیغمبر اسلام بانبوت همدوش بودند در آن روزی که از اسلام خبری نبود خدای عالم امر کرد پیغمبر خود را که عشیره نزدیک خود را دعوت کن و **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** پیغمبر خویشاوندان نزدیک خود را که قریب چهل نفر مرد بودند و عموهای آنحضرت نیز جزء آنها بودند دعوت کرد و بآنها

فرمود ای فرزندان عبدالمطلب بخدا سوگند که من در عرب نمیدانم جوانی را که برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آوردم آورده باشد من برای شما خیر دنیا و آخرت را آوردم و همانا خدا مرا امر کرده که شمارا دعوت بآن کنم کدامیک از شما وزیر من میشوید در این امر امیرالمؤمنین علی که از همه کوچکتر بود گفت ای پیغمبر خدا من وزیر تو میشوم بر این امر آنگاه پیغمبر گردن علی بن ابیطالب را گرفت و گفت همانا این برادر من و وصی من و جانشین منست در شما پس همگی از او حرف شنوی کنید و اطاعت فرمان او نمائید در این هنگام خویشاوندان پیغمبر از جای برخاستند و خندیدند و بابوطالب گفتند تورا فرمانداد که از پسر خودت حرف شنوی کنی و اطاعت او نمائی

ذکر مورخین این پیش ازین ذکر کردیم که ابن جریر طبری متوفی در سال ۳۱۰ یک کتاب که دارای دو جلد ضخیم بوده در طرق حدیث غدیر نوشته و باید دانست که در جمع طریق حدیث طبر که در اثبات امامت است طبری نیز یک کتاب نوشته و همین قضیه را که ذکر کردیم طبری دو جزء ثانی از کتاب تاریخ الامم والملوک بطرق مختلفه مذکور داشته و تاریخ طبری از تواریخی است که علماء فن تواریخ و سیر از آن مدحها کردند مسعودی در مروج الذهب گفته تاریخ ابی جعفر محمد بن جریر طبری برتری دارد بر مؤلفات و زیادت دارد بر کتب مصنفه و کتابیست که فائده اش زیاد است و چطور اینگونه نباشد در حالیکه مؤلف او فقیه عصر خود و عابد زمان خویشست و علوم فقهاء شهرها و اهل سنن و آثار باو منتهی میشود و ابن خلکان نیز درباره او مدحی بسزا گفته و علاوه بر طبری جمع کثیری از بزرگان محدثین و مورخین و اهل سیر این قضیه را نقل کردند مثل (۱) ابن اسحق و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابی نعیم و بیهقی در سنن و دلائل خود و ثعلبی در تفسیر کبیر و طبری در تفسیر کبیر و ابن اثیر در جزء ثانی اینقضیه را از مسلمات

دانسته و ابوالفداء در جزء اول از تاریخش نقل نموده و تصریح بصحت آن کرده و اسکافی معتزلی در کتاب نقض العثمانیه نقل نموده و تصریح بصحت آن کرده و حلی در سیره خود نقل کرده و قریب باین مضمون را بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت نقل کردند مثل طحاوی و ضیاء المقدسی و سعید بن منصور و از همه گذشته احمد بن حنبل امام عظیم الشان سنیان در مسند خود در چند جا آنرا نقل کرده و نسائی نیز از ابن عباس در خصایص علویه و حاکم در مستدرک و ذهبی در تالخیص آن با اعتراف بصحت نقل نموده و از همه گذشته اینقضیه را دکتر هیکل مصری در جریده (السیاسة) که در تاریخ ۱۲ ذی القعدة (۱۳۵۰) منتشر شده مفصلاً ذکر میکند و در ستون چهارم از صفحه ششم از ملحقات شماره ۲۷۸۵ از همان جریده این حدیث را از مسلم در صحیح و احمد در مسند و عبدالله بن احمد در زیادات مسند و ابن حجر میثمی در جمع الفوائد و ابن قتیبہ در عیون الاخبار و احمد بن عبد ربہ در عقد الفرید و عمر و بن بجر الجاحظ در رساله خود نقل میکند و جرجس انگلیسی در کتابیکه باسم (مقاله فی الاسلام) نوشته و هاشم عربی آنرا بعربی ترجمه کرده اینقضیه را مینویسد و عدۀ اروپائیان در کتاب های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی اینقضیه را مذکور داشتند و توماس کارلیل در کتاب الابطال مختصر آن را ذکر میکند

آخرین کلام پیغمبر پس از آنکه معلوم شد اولین ساعتی که پیغمبر اسلام اعلان راجع بامامت بود پیغمبری خود را کرد همان ساعت هم اعلان خلافت و امامت علی بن ابیطالب را نمود و خوبشاوندان او آنکلام را باخنده و مسخره تلقی کردند و در خلال رسالت خصوصاً سالهای آخر از عمر شریفش برای تثبیت این امر کوششها کرد که تمام توارینخ اسلام و کتب احادیث سنی و شیعه بزرگتر شاهد است و هر کس مراجعه بآنها کند خواهد دانست که در اسلام بهیچ موضوعی مانند امامت اهمیت داده نشده و برای هیچ امری چندین هزار حدیث وارد نشده چنانچه در امامت وارد شده است اکنون باید دانست که آخرین کلام پیغمبر اسلام نیز راجع بامامت بوده

چنانچه در کتابهای احادیث و تواریخ معتبره این قضیه نقل شده بلکه این از قصایای مشهوره متواتره است در (۱) صحیح بخاری در موارد متعدده و در صحیح مسلم و مسند احمد و دیگر کتب حدیث است که ابن عباس گریه میکرد و میگفت روز پنجشنبه و چهار روزی بود روز پنجشنبه پیغمبر گفت کت گو سفند و دوات یا کاغذ و دوات بیاورید تا بر ای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید گفتند پیغمبر (بہجر) هذیان میگوید و چنانچه از مراجعه بکتابهای حدیث و تاریخ معلوم میشود گوینده اینسخن کفر آمیز عمر بن الخطاب بوده و بعضی دیگر از او متابعت کردند و نگذاشتند آن کتابت را پیغمبر بنویسد و باقرار عمر بن الخطاب آن امر را که میخواست پیغمبر بنویسد اناس بی بن ایطال بود چنانچه در مجلد سوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و در تاریخ بغداد ابو الفضل احمد بن ابی طاهر مذکور است که ابن عباس با عمر در باره خلافت علی بن ایطال احتجاج کرد و عمر باو گفت پیغمبر میخواست در حال مرض تصریح کند باسم علی بن ایطال و من مانع شدم و ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کند که با عمر بشام رفتم در یکی از سفرهای بکر و زتنها میرفت من دنبال او رفتم شروع کرد شکایت از علی بن ایطال تا سخن باینجا رسید که ابن عباس گفت او عقیده دارد که پیغمبر خلافت را برای او میخواست عمر گفت ای پسر عباس پیغمبر میخواست این امر را برای او چه باید کرد که خدا نخواست

يك حکمت از خوانندگان محترم بدانند که اگر فهرست آیات و اخباری که خوانندگان محترم درباره امامت وارد شده و فهرست کلمات مورخین را کسی بخواند بنویسد محتاج بیک کتاب بزرگ شود و مادر اینجابر ای اختصار بیش از این چند کلمه را ننوشتیم اینک از خوانندگان حکمت میخواستیم که بایک نظر منصفانه بی غرض نظر کنند که امامت که بحکم خرد باید از اصول مسلمة اسلام باشد و بحکم آیات قرآن و حکم اخبار پیغمبر که از چند هزار تجاوز میکند مسلم و ثابت است و بحکم

تواریخ معتبره که از اول بعثت پیغمبر اسلام تا روز حلتش کوششهای خود را در باره آن کرده باز باید گفت که يك امر ساده بوده یا يك امر سیاسی بوده که مسلمین از آن ساکت بودند و سلاطین ایران آنرا باین رنگ در آوردند ما نمیدانیم کدام تاریخ یا کدام کتاب افسانه این بیهوده را گفته تا اینان با جرئت تمام چنین دروغ روشنی را در حضور مردم میگویند اینها هیچ گمان نکردند آنهاست که این کتابها در میان آنها پخش می شود خیلی هاشان از اهل تاریخ و سیر و اخبار و آثارند گو که چند نفر ساده لوح هم ممکنست سخنی را بیدلیل بمحض ادعای پذیرند و ناچار این ماجرا جویان بیخرد بهمینقدر هم قانع هستند

کتابهاییکه در اینجایا بحکم ضرورت و ناچاری باید يك در دیگر از رسوائی امامت قبل از اینان بروی خوانندگان باز کنیم که قدر آنان در میان جامعه صفویه نوشته شده روشن شود و همه بدانند که دینداران با چه جانورهائی باید طرف شوند و وقت خود و خوانندگان عزیز را در چه بیهوده هائی صرف و تلف کنند می گوید (آب يك جواگر از يك سرچشمه باشد هر چه پائینتر آید اگر کمتر نشود زیاد تر نخواهد شد حالا شما کتابیرا که در باره امامت نوشته شده بترتیب تاریخ با هم بسنجید و یا يك کتاب از پیش از دوره صفویه و يك کتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگذارید آنگاه می بینید که هر چه پائینتر می آید غلوا آنها بیشتر و حجمشان بزرگتر میشود)

جواب اینسخن آنست که اولاً این نویسنده گوئی از وضع کتاب نوشتن بکلی بی اطلاعست و دست کم يك مطالعه سرسری هم از کتبی که در باره امامت نوشته شده نموده آنگاه بایک مثال بیتناسب مطلبی باین روشنی را میخواند روپوشی کند و مردم را اغفال نماید ما اینک ثابت میکنیم که کتابهایی که در صدر اسلام نوشته شده حتماً باید از کتابهای بعد کوچکتر باشد حتی اگر کسی بخواند امروز کتابی در باره امامت بنویسد باید کتابش ده ها مقابل کتابهای متقدمین باشد اکنون ما بایک مثال مطلبی را روشن میکنیم تا راه اشتباهکاری معلوم شود مثلاً آن روزی که پیغمبر اسلام در غدیر خم گفت (من کنت مولاه فعلی مولاه) اگر کسی میخواست از حاضرین در غدیر خم این حدیث را که در

امامتست بنویسد محتاج بیک سطر عبارت بیشتر نبود و آن این بود که (شنیدم پیغمبر
 هر کس من مولای اویم ملی هم مولای او است) در این حال اگر کسی که در آن
 حاضر نبود میخواست در باره امامت از پیغمبر آن حدیث را نقل کند نیازمند بود
 باینکه چند صفحه نام اشخاصیکه آن حدیث را نقل کردند بنویسد فرض میکنیم صد
 نفر آن روز این حدیث را از پیغمبر شنیده و هر یک برای چند نفر هم نقل کردند کسیکه ده
 سال بعد از غدیر خم بخواند این حدیث را از هر کس شنیده بنویسد محتاج بیک کتاب چند
 جزوی است که اشخاصیکه این حدیث را نقل کردند ذکر کنند امر و زرا اگر ما بخوانیم درست
 حدیث غدیر را که بیش از یک حدیث نیست بنویسیم بطوری که ثابت کنیم این حدیث را
 پیغمبر فرموده نیازمندیم بنوشتن چندین جلد کتاب برای اینکه میانه ما و روز غدیر هزار
 و سیصد و چهل سال تقریباً فاصله شده است و این حدیث را مثلاً صد نفر از پیغمبر شنیدند
 و در دوره بعد صد نفر هزار نفر شده است و در دوره بعد ده هزار نفر شده و الان حدیث
 غدیر را ما بواسطه دهها هزار نفر از پیغمبر خدا باید نقل کنیم و اگر بخوانیم ایر همه
 رجال و نقل کنندگان این حدیث را اسم ببریم و حالات آنها و تاریخ زندگانی آنها و جرح
 و تعدیل آنها را ذکر کنیم چندین جلد کتاب باید بنویسیم تا یک حدیث بدرستی بدست
 بیاید همه شنیدید که طبری مورخ معروف دو کتاب بزرگ در سند حدیث غدیر نوشته
 و ابوالمعالی جوینی متوفی در سال (۴۷۸) از بزرگان علماء اهل سنت و جماعتست بیست
 و هشتمین مجلد کتاب غدیر را در بغداد نزد صحاف دیده که جلد بیست و نهم هم داشته
 و شاید چند جلد دیگر هم داشته است در صورتیکه حدیث غدیر بیش از یک حدیث
 نیست کتاب عباقات که بزرگترین کتابی است که مادر امامت دیدیم چهار جلد بزرگ
 در سند و دلالت همین حدیث غدیر است خوبست خوانندگان آن کتاب را ببینند تا معلوم
 شود بزرگ شدن کتاب برای این نیست که دروغ در آن نوشته شده یا حدیثی اضافه
 شده است امروز اگر کسی بخواند تمام احادیثیکه در امامت وارد شده بطوریکه
 صاحب عباقات نوشته بنویسد نیازمند بنوشتن چند صد مجلد کتاب است که تمام رجال را

باهمه خصوصاً یات بنویسد

و ثانیاً کتابهاییکه در باره امامت نوشته شده است از زمان صفویه تا کنون اگر کسی بیند میفهمد که هیچ مربوط بصفویه و سیاست آنها نیست و مادر اینجا چند کتاب را اسم میبریم تا خوانندگان خود مراجعه کنند و مطلب ابدست بیاورند (۱) یکی از کتابهاییکه در امامت نوشته شده است و از کتب نفیسه بر قیمت است کتاب احقاق الحق قاضی نورالله است او چندین کتاب غیر از احقاق الحق در باره امامت و رد اهل سنت نوشته این بزرگ مرد معاصر شیخ بهائی و معاصر صفویه است (۱) ولی در اکبر آباد دهند میزیسته و با کمال تقیه رفتار میکرده تا آنکه سلطان اکبر شاه عقیده مند باو شد و او را از سنیان پنداشت و قاضی القضاة کرد او در خفیه و پنهانی مشغول تصنیف شد تا آنکه اکبر شاه مرد و پسرش جهانگیر شاه سلطان شد و قاضی شغل قضاوت را داشت تا مخالفین پی بردند که او شیعه است و او را بحکم قضات و اجازه سلطان آنقدر تازیانه زدند تا مرد

(۲) کتاب غایة المراد تألیف سید جلیل سید هاشم بحرانی است (۲) که آن اکتفاء کرد بصرف نقل حدیث بی کم و کاست و هر کتابیکه آن حدیث را از طریق سنی و شیعه نقل میکند اسم میبرد و آن کتابها در میانه مردم منتشر است هر کس میخواهد مراجعه کند و کتبی را که سید از آنها نقل میکند کتبی است که از بزرگترین کتب عامه یا از کتب معتبره پیش آنان است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابوداود و صحیح نسائی و مسند احمد بن حنبل و جمع بین صحیحین حمیدی و جمع بین صحاح سته اندلسی و امثال آن از کتب معروفه متداوله این سید جلیل در توبل از بحرین ریاست داشته و چنانکه در احوال او مذکور است دارای تقوی و ورع بسیار بوده و با سلاطین از روی بی اعتنائی رفتار میکرده و تحت نفوذ آنان نبوده است

۱- بکتاب الکنی و الالقب رجوع شود

۲- بلواؤة البحرین و مستدرک حاجی اوری و سفینة البحار رجوع شود

(۳) کتاب عقبات الانوار که در امامت مثل آن تا کنون نوشته نشده است مصنف آن سید بزرگوار و علامه روزگار میر حامد حسین هندی است که در هر حدیثی از احادیث امامت یک یا چند جلد کتاب نوشته و هر کس آن کتاب را ببیند پایه اطلاع و احاطه آن بزرگوار را میفهمد و نیز هر کس مطالعه آن کند مطلع میشود که سیاست سلاطین کتب امامت را طولانی نکرده است و صاحبان این کتب معضله در امامت در تحت نفوذ سلاطین صفویه و غیر آنها نبوده اند بلکه در بلادی بودند که یا نام صفویه و امثال آنها در آنجا بوده و یا آنها در تحت نفوذ آنان نبودند از اینها گذشته احادیثی که در این کتب و دیگر کتب امامت منقولست از کتبی است که صدها سال قبل از صفویه تصنیف شده چنانکه بمراجعه بآنها معلوم شود

نام بعضی کتابهای اینک ما نام بعضی کتابهای امامت را که قبل از صفویه نوشته قبل از صفویه شده ذکر میکنیم تا معلوم شود از زمان صفویه بعد کتابهای در این موضوع رو بتنزل رفته و تصنیفات درباره امامت قبل از آنها خیلی بیشتر بوده و صفویه و سیاست آنها کوچکتر از آنست که امامت را که یکی از اصول بزرگ اسلامست بتراشد

و باید دانست که امامت یکی از مسائلی است که در هیچ موضوعی مثل آن علما و دانشمندان بحث نکردند و ممکن نیست کسی بتواند اطلاع بر جمیع کتبی که در این باب نوشته شده پیدا کند و کسیکه بخواهد اندکی از بسیار و معدودی از ایشان کتب اصحاب را مطلع شود بکتاب (الذریعه) شیخ متبحر آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی معاصر رجوع کند که چهار جلد آن طبع شده و امید است بقیه آن نیز طبع گردد تا چگونگی مطلب را بفهمد و ما بذکر چند کتاب در اینجا می پردازیم

بیشتر ذکر شد که یکصد و دو کتاب در این کتاب ذکر میکند که بلفظ الامامه معروفست و یابی اسمست و او بلفظ الامامه آنرا معرفی کرده است و این غیر از کتاب هائیکست که در این موضوع نوشته شده و اسم خاصی دارد که البته آنها خیلی بیشتر

است اینک بعضی از کتابهای قبل از صفویه درباره امامت که بلفظ الامامه معرفی شده
 (۱) الامامة از عیسی بن روضة تابعی مولی بنی هاشم و حاجب منصور که در
 سال (۱۵۸) فوت کرده

(۲) الامامة) تألیف خلیل بن احمد بصری لغوی عروضی که از اصحاب حضرت
 صادق (ع) بود و در سال ۱۶۰ یا ۱۷۰ یا ۱۷۵ وفات کرده

(۳) الامامة) تألیف ابی جعفر احمد بن الحسین بن عمر بن یزید الصیقل الکوفی
 ثقة که از اصحاب حضرت صادق و کاظم است
 (۴) الامامة) از بعض قدماء اصحابست که سید بن طاوس گفته تاریخ تحریر
 نسخ آن سال (۲۲۹) است

(۵) الامامة الصغیر ۶ الامامة الکبیر) تألیف ابرهیم بن محمد بن سعید النقی
 متوفی در سال (۲۸۳)

(۷) الامامة) تألیف منصور بالله اسمعیل بن محمد بن مهدی متوفی در سال ۳۴۱

(۸) الامامة) تألیف ابی محمد حکم بن هشام بن حکم و هشام در سال (۱۹۹) یا
 (۱۷۹) فوت شده

(۹) الامامة الصغیر ۱۰ الامامة الکبیر) تألیف ناصر الحق الحسن بن علی متوفی
 در سال (۳۰۴)

(۱۱) الامامة) تألیف ابی محمد عبدالله بن مسکن که از اصحاب حضرت کاظم
 بوده وفات او در سال (۱۸۳) است

(۱۲) الامامة) تألیف ابی محمد عبدالله بن هارون زبیری است که وفات او در
 سال (۲۱۸) است

(۱۳) الامامة) تألیف عبدالله بن عبدالرحمن زبیری است چنانچه نجاشی ذکر کرده

(۱۴) الامامة) تألیف ابو العباس عبدالله بن جعفر الحمیری صاحب قرب الاسناد
 است که در سال (۲۹۲) میزیسته

- (۱۵ الامامة الكبير) تأليف شريف ابو القاسم علي بن احمد العلوي الكوفي
متوفى در سال (۳۵۲)
- (۱۶ الامامة) تأليف ابو الحسين علي بن وصيف شاعر متكلم كه او را شاعر
اهل بيت ميگفتند در سال (۳۶۶) شهيد شد
- (۱۷ الامامة) تأليف ابو محمد فضل بن شاذان بن خليل نيشابوري متوفى
در سال (۲۶۰)
- (۱۸ الامامة) تأليف شيخ متكلم فضل بن عبدالرحمن بغدادى نجاشى از استادش
نقل کرده كه آن كتاب بزرگى است
- (۱۹ الامامة) تأليف ابو احمد محمد بن ابي عمير كه از اصحاب اجماع و ادراك
موسى بن جعفر و علي بن موسى کرده در سال (۴۱۷) وفات کرده
- (۲۰ الامامة) تأليف محمد بن احمد صفوانى از تلامذه شيخ كلينى و استاد
شيخ طوسى و نجاشى است
- (۲۱ الامامة) تأليف ابو الحسن محمد بن احمد الحارثى كه نجاشى از او بسه
واسطه نقل ميكند
- (۲۲ الامامة) تأليف محمد بن بشر الحمدونى السوسنجردى شيخ و نجاشى از
او اين كتاب را نقل كردند
- (۲۳ الامامة) تأليف محمد بن حسين بن ابي الخطاب الزيات الهمدانى تقيه جليل
متوفى در سال (۲۶۲)
- (۲۴ الامامة) تأليف ابوبكر محمد بن خلف الرازى متكلم جليل نجاشى و ابن
نديم ذكر نمودند آنرا
- (۲۵ الامامة) تأليف ابو جعفر السكاك محمد بن خليل بغدادى تلميذ هشام بن
الحكم كه در سال (۱۷۹) وفات کرده
- (۲۶ الامامة) تأليف محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازى متكلم معاصر شيخ

کلینی تقریباً که در سال (۳۱۷) میزیسته

(۲۷ الامامة) تألیف متکلم جلیل محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی معاصر

جیبائی متوفی در سال (۳۰۳)

(۲۸ الامامة) تألیف شیخ عالی مقام صدوق الطایفه محمد بن علی بن حسین بن

بابویه متوفی در سال (۳۸۱)

(۲۹ الامامة) تألیف متکلم جلیل ثقه محمد بن علی بن نعمان بن ابی طریفة

البجلی الکوفی ملقب بمؤمن طاق

(۳۰ الامامة) الکبیر والصغیر تألیف محمد بن علی شلمغانی که در سال (۳۲۲)

مصلوب شد

(۳۱ الامامة) تألیف ابو جعفر محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین که از اصحاب

حضرت جواد است

(۳۲ الامامة) تألیف شیخ متکلم جلیل مظفر بن محمد بلخی استاد شیخ مفید

و او در سال (۳۶۷) وفات کرده

(۳۳ الامامة) تألیف ابو عیسی وراق محمد بن هارون که نجاشی ذکر آنرا کرده

(۳۴ الامامة) تألیف ابو الحسن معلی بن محمد البصری که نجاشی از او سه

واعنه نقل میکند

(۳۵ الامامة) تألیف قاضی نعمان بن محمد مصری صاحب دعائم الاسلام متوفی

در سال (۳۶۷)

(۳۶ الامامة) تألیف متکلم ثقه جلیل هشام بن حکم کوفی متوفی در سال (۱۹۹)

یا (۱۷۹)

(۳۷ الامامة) در اثبات نبوت و وصیت تألیف همدانی یحیی از ائمه زیدیه متوفی

در سال (۲۹۸)

(۳۸ الامامة) تألیف ابو محمد یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین از اصحاب

حضرت رضا و متوفی در سال (۲۰۸)

(۳۹ الامامة) تالیف ابو محمد یحیی بن محمد متکلم فقیه ساکن نیشابور قبل

از سال (۴۷۸) میزیسته

(۴۰ الامامة) تالیف ابی شداخ چنانچه نجاشی از احمد بن الحسین نقل کرده

شافی علم الهدی ایتجا نام چهل کتاب در امامت که همه در زمان ائمه یا نزدیک
در امامت بزمان آنها تالیف شده ذکر کردیم و نویسنده این بیهوده

هارا از اینکه نام این کتابها را یا مؤلف آنها را شنیده باشد معذور میدانیم زیرا از
پایه اطلاعات او آگاهییم لکن کتاب شافی سید مرتضی علم الهدی متوفی در سال ۴۳۶
که بهترین کتب و مشهورترین مصنفات در این بابست در دسترس همه است خوبست
هر کس میگوید امامت را صفویه رنگ و رو دادند آن کتاب را به بیند تا مطلب را
خوب بفهد که هر چه متاخرین در باره امامت نوشتند کمتر از آنست که در شافی
سید مرتضی تحقیق کرده است از آن گذشته کتابهای مفید و شیخ الطایفه و خواجه نصیر
و صدوق و علامه و دیگر از محققین و مصنفین معتبر که همه قبل از آنکه اسم از صفویه
در جهان باشد تالیف شده پایه معلومات یا عوام فریبی اینانرا بدست میدهد.

الفین علامه در تنها آیه الله جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلّی

امامت معروف بعلامه متوفی در سال ۷۲۶ به خواهش پسر ارجمندش

فخر المحققین یک کتاب در امامت نوشته مشتمل بدو هزار دلیل که هزار دلیل آن

بر امامت امیر المؤمنین و هزار دلیل بر ابطال شبهات مخالفین است و در سنه (۷۰۹) (۱)

از تالیف جزء اول در سال (۷۱۲) از تالیف جزء ثانی فارغ شده و آن را مرتب کرده

پسرش فخر المحققین لکن در نسخه هائیکه در دست است از هزار دلیل دوم بیش از

سی و چند دلیل باقی نمانده و بقیه کتاب از دست رفته و این کتاب در سال (۱۲۹۸)

در ایران طبع شده

نتیجه سخن ما در پس از مراجعه بکتابهایی که درباره امامت نوشته شده و
این باب توجه بآنکه مؤلفین آن کتابها در چه سالها بوده و در چه

مملکت زیست داشتند خوب بدست میآید که قبل از دوره صفویه کتابهایی که در
اینموضوع نوشته شده بیشتر و مفصلتر بوده و اگر کتاب خیلی مفصلی در زمان آنها
یابیم از آنها نوشته شده مثل عبقات و احقاق الحق در هندوستان نوشته شده که از
صفویه و سیاست آنها در آنجا اسم و رسم نبوده پس کتب امامت را بسیاست صفویه
منسوب کردن از نهایت جهل و بی اطلاعی از کتب و احوال رجال است آری علامه
محدثین مجلسی در زمان صفویه زیست میکرده و کتب او در آن زمان تالیف شده
و بحار الانوار که مفصلترین کتابهای اوست البته با عنایت و کم کمهایی از سلاطین صفویه
تالیف شده لکن باید دید که بحار (۱) چه کتابیست و مدارك آن چیست بحار يك
کتابخانه مهمی است که جمع شده و این کتاب را تشکیل داده و مدارك بحار در خود
او بتفصیل با اسم و رسم مؤلفین آنست

اینك مدارك بحار غالباً در دست است کسیکه میگوید سیاست صفویه کتاب
هارا بزرگ کرده خوبست اول بحار را ببیند و روایات آنرا نظر کند آنگاه مدارك
آنرا بدست بیاورد اگر زیادی در کار دید اشکال کند لکن با صرف ادعای بیجا و
حرف بی دلیل نباید انسان گول خورده کلام بیهوده را بپذیرد

سبب دیگر بزرگ شدن کتاب این بیخردان نسنجیده و مراجعه بکتابها نکرده بزرگ شدن
کتاب را دلیل بر دروغ بودن آن و ساختگی قرار میدهند
از اینجهت کتابهای مقتدر را که در قدیم نوشته شده از قبیل ملهوف سید با کتابهای
متاخرین مقایسه کرده می گویند چه شده اینها بزرگتر شده است اینجاست که باید
گفت نویسنده اینمقاله با اینکه مدتی روضه خوان بوده از کتابهای در اینموضوع هم
بکلی بی اطلاع است کتابهاییکه متاخرین نوشته اند با اسم روضه مجلسی ترتیب دادند

(۱) ما پس از این در اینموضوع ذکر کردیم

که مشتمل بر تفسیر آیه و مواعظ بسیار و اشعار بسیار است و در آخر آن چند سطری هم مرثیه است مثل منابر اهل منبر که بابیهانه روضه مدتی تفسیر یا مواعظه یا تاریخ یا مسائل برای مستمعین می گویند پس از آن چند دقیقه هم مرثیه می خوانند اکنون باید بجرم بزرگی کتاب که بمرثیه هیچ مربوط نیست گفت اینها دروغست و يك جهت بزرگی کتاب نیز آنست که كتب متاخرین جمع چندین کتاب از قبیل کتاب مفید و سید و مجلسی است البته چنین کتابی بزرگتر می شود و نگفته نماند که ما نمی خواهیم بگوئیم هر چه در این موضوع نوشته شده درست است لکن می گوئیم فقط بزرگ بودن حجم کتاب دلیل بر ساختگی و دروغ بردازی آن نیست البته انسان باید بکتایب که از آن می خواهد چیزی نقل کند نظر کند و مدارك آنرا ببیند اگر دارای مدارك تاریخی یا روایتی درستی است آنرا بپذیرد و گرنه آنرا کنار بگذارد بکسره چیزی را پذیرفتن از کار خرد بیرونست و بکسره بیجهت چیزی را رد کردن بمجرد آنکه باسلیقه من جور نمی آید نیز از کار خرد بیرونست .

يك اشتباه کاری و غلط اندازی این نویسنده غالباً در سخنهای خود سراسیمه شده دست و پای خود را گم می کند و پشت هم اندازی کرده چیزهای غیر مربوط بهم را می نویسد اینجا نیز يك سخن بیجا آورده می گوید (امام هر که باشد تنها برای زمان خود امام است نه زمانهای دیگر) چنانکه در کتاب کافی رسیده . کل امام هاد للقرن الذی هو قبیه . ما چشم پوشی میکنیم از اینکه این روایت که در تفسیر (اِنَّمَا اَنْتَ مُنَابِرٌ وَاِكْلٍ قَوْمِ هَادٍ) وارد شده مضمونش اینست که در هر عصری امامی است از آل بیت محمد و این دره مقام بیان آنست که اثبات کند امامت را در هر زمانی برای امام . نه آنکه امامت را نفی کند در زمانهای بعد چنانچه از مراجع بهمان روایات ظاهر شود چنانکه در آن روایاتست که در هر زمانی از ما بکنفر راهنماست که مردم را راهنمایی میکند بآنچه پیغمبر آورده و هادیان پس از پیغمبر علی و پس از او اوصیاء او هستند یکی پس از دیگری و ما فرض می کنیم که هر امامی هادی همان

قرنی که در او است باشد چه نتیجه از آن حاصل میشود می گوئید احترام امام پس از مردنش تمام میشود یا آنکه اگر حدیثی راجع بحکمی از احکام خدا گفت تا امام زنده است آن حدیث را باید عمل کرد پس از مردن او دیگر آن حکم را نباید عمل کرد اگر مراد شما آنست که نتیجه اول را بگیری ما احترام میکنیم امام را برای اینکه در همان زمان امام و هادی و برگزیده از نزد خداست و خدا او را مورد اعتناء و احترام قرار داده و اگر میخواهید نتیجه دوم را بگیری باید ثابت کنید که پس از امام خدا هم مرده است و گرنه امام حکم از خود ندارد تا برفتنش آن حکم برود امام تمام احکامش از پیغمبر است و پیغمبر هم از خدا است بی کم و کاست پس برفتن امام از دنیا حکم خدا نمیمیرد

نامه امیر المؤمنین این نویسنده باز بی تناسب يك كلمه از کتاب نهج البلاغه را بمعویة بن ابی سفیان آورده و برخ دینداران میکشد می گوید اگر کتاب نهج - البلاغه را هم مدرك قرار دهیم خود امام علی بن ابیطالب در نامه که بمعایه می نویسد میگوید شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید همان رضای خداست ما اینجا باید چند جمله از همان کتاب نهج البلاغه بیاوریم تا معلوم شود که علی بن ابیطالب که این سخن را بمعویة نوشت برای احتجاج با او است بطوریکه خود آنها قبول داشته و مدتها بآن در زمان خلفا عمل کردند نه آنکه میخواهد واقعا بگوید رضای خدا همان است

اینک با چشم پوشی میکنیم از آنهمه روایات و آیات و احتجاجات علی و حسن و حسین و زهرا و سلمان و مقداد و ابن عباس و ابوذر و عمار و بریده الاسلامی و ابی الهیثم ابن التیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و ذوالشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی ابن کعب و ابویوب انصاری و غیر آنها که در کتاب احتجاج موجود و از طرق عامه و خاصه ثابت است اینک جمالاتی از نهج البلاغه می آوریم تا بدانید علی بن ابی طالب حق خود را مغضوب میدانسته و خلفارا بیاطل و ناحق میدانسته

- (۱) اگر کسی خطبه شقشقیه را درست مطالعه کند می بیند که علی علیه السلام با خلفاء چه نظری داشته و آنها را چطور اسامی برده رجوع شود بخود خطبه تا مطلب معلوم شود.
- (۲) در خطبه (۱۶۷) میگوید اللهم انی استعینک علی قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمی و صغروا عظیم منزلتی و اجمعوا علی منازعتی امرأ هولی پس یکی در آن میان گفت انک علی هذا الامر یا ابن ابی طالب لحریص فقال بل انتم والله لا حرص وانما طلبت حقالی وانتم تحولون بینی و بینہ یعنی خدایا من از تو یاری میجویم بر ضد قریش و یاران آنها که آنها قطع رحم کردند و مقام بزرگ مرا کوچک شمردند و اجتماع کردند بر گرفتن امری که حق من بود. در آن میان یکی گفت ای پسر ابوطالب تو برای خلافت حریص هستی علی علیه السلام گفت بخدا قسم شماها حریص تر هستید من حق خود را طلب می کنم و شماها میانند من و حق من جدائی می اندازید
- (۳) در خطبه پنجم میگوید (فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقی مستائراً علی منذ قبض الله نبيه صلی الله علیه و آله حتی یوم الناس هذا) یعنی بخدا قسم که من همیشه از آنروز که پیغمبر را خدا قبض روح کرد تا امروز از حق خود ممنوع شدم و دیگری را بر من اختیار کردند
- (۴) در خطبه (۱۴۶) میگوید (حتی اذا قبض رسول الله صلی الله علیه و آله رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و اتكلوا علی الولايج و وصلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته و نقلوا الالباء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئة و ابواب کل ضارب فی غمرة قدما و افی الحیرة و ذهلوا فی السکرة علی سنة من آل فرعون من منقطع الی الدنیار اکن او مفارق للمدین مباین) یعنی چون پیغمبر رحلت کرد برگشتند قومی بعقب در گرفت آنها را راه های هلاکت و اعتماد کردند بناها لان و صله غیر رحم کردند و از رشته که خدا بمودت آن امر کرده بود رو برگرداندند و منقلب کردند بناها را از اساس بهم پیوند خود و بنا کردند بغیر موضعش که معدن تمام خطاها و درهای هر گمراهی بودند با سرعت تمام درس گردانی فرورفتند و غفلت نمودند در حال مستی

بر طریقه آل فرعون یا اینها کسانی بودند که بدنیا پیوسته شده و رکون و اعتماد کردند
یا جدائی از دین نموده و مباحثت کردند

(۵) در خطبه که بعد از بیعت با او ایراد میکند میگوید (لایقاس بآل محمد
صلی الله علیه و آله من هذه الامة احدنا آنکه میگوید ولهم خصائص الولاية وفيهم الوصية
والوراثة الان اذ رجع الحق الى اهله ونقل الى منتقله) یعنی مقایسه بآل محمد نمیشود
کرد احدی را از این امت برای آنهاست اختصاصات حق امامت و در باره آنها وصیت
و وراثت است الان برگشت حق باهله و نقل شد بمورد خودش

اینها شمه ایست از کلمات امیر المؤمنین در نهج البلاغه راجع بغصب حق او اکنون
خوانندگان از کسیکه اینهمه از بردن حقش تظلم میکند آن کلام را که بمعویه نوشته
بینند جز باین میتوانند حمل کنند که یا بفرض تسلیم و احتجاج از روی عقیده خود
آنها گفته یا آنکه خوف اینرا داشته که معویه کاغذ اسباب دست قرار دهد و آلت اغراض
فاسده خود کند و مردم را ببدین کند اینها همانها بودند که چون خواست یکی (۱)
از بدعتهای آنها بردارد صدای واعمر اه و اعمر اه بلند کردند تا عاقبت علی علیه السلام
از حرف خود برگشت

پرسش چهارم مزد هر کاری بسته است بکوششی که برای آن میشود و سودی
و جواب آن که از آن بدست میآید پس این احادیثی که میگوید ثواب يك
زیارت یا عزاداری یا مانند آنها برابر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید (آنهم شهید بدر)
آیا درست است یا نه

ما اینک قبل از اینکه وارد در اصل جواب شویم يك پرسش از این نویسنده و از
خوانندگان محترم میکنیم شاید همان جوابی را که شما برای این پرسش تهیه میکنید

[۱] نافله ماه رمضان در زمان رسول خدا [ص] و ابوبکر و اوائل خلافت عمر فرادی خوانده
میشد عمر امر کرد که بجماعت بخوانند و گفت این خوب بدعتی است چنانکه در صحاح سنبان است
رجوع بفصول الهیه شود و علی بن ابیطالب خواست آنرا تغییر دهد و این بدعت را بردارد صدای
مردم بواعمر اه بلند شد چنانکه در وسائل است

جواب این سؤال هم باشد یک نظری بیاندازید بانواع نعمتهائی که خدای عالم بماداده از هزاران سال قبل از اینکه مادر این دنیا بیاییم تا وقتیکه از اینجهان میرویم تا پس از این حساب نعمتهای آنچه را که آخر ندارد بکنیم می بینید که از خورشید تابان و ماه فروزان و انجم درخشان گرفته تا گردشهای شبانه روز و پیدایش بهار و زمستان و ذرات کائنات و عناصر و معادن و نباتات و حیوانات و هوای صاف و آب گوار از زمین پهناور و دریاهای موج و صحراهای بی پایان و قوای زمینی و آسمانی و ابرهای باران ریز و زمینهای زراعت خیز و کوههای سخت و دشتهای سهل و ماکولات گوناگون و ملبوسات رنگارنگ و صدها هزار نعمتهائی که ما بآن پی نبردیم همه را در دست رس ما بنبی نوع انسان قرار داده و برای نفع و راحت ما خلق کرده است و پس از آن یک نظری ببین خود و تشریح آن نمائید از آلات و ادوات ظاهری که هر يك با کمال حکمت بجای خود بکار برده شده و جهازات باطنی از قبیل جهاز هضم و جذب و دفع و آنچه در علم تشریح و طب تا کنون ثابت شده که شاید عشری از آنچه را که بعدها ثابت میشود نباشد آنگاه یک نظر نمائید بقوای روحیه که علماء روان شناسی بیان کردند و بسیاری از آن باز پی نبردند آنگاه یک نظری کنید بنعمتهای معنوی که فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی و قانونهای خدائی و معلمهای الهی از آنهاست آنگاه یک نظری کنید بنعمتهای خدا که بحسب اختلافات سال از زمان طفولیت و بچه گی تا زمان پیری و افتادگی بمناسبت فراهم کرده است جمله کلام آنکه اگر تمام حساب گران بخواهند نعمتهار بحسب انواع احصاء کنند عاجزند آنگاه از خود پرسید که اینهمه نعمتهای بی پایان در مقابل کدام خدمت بوده شما و ما قبل از اینکه در این عالم بیاییم و از ما خبری باشد چه خدمتی بخدای جهان کردیم که در مقابل آن این نعمتهار داده آری شما و ما با چشم تنگ خود موافق فکر ضعیف خود چون باین عالم نظر میکنیم بکارهای خدائی مثل کارهای خود که همه برای منفعت بردن است نظر میکنیم آنوقت بنظر می آوری که لیره را بجای ده شاهی نباید خرج کرد چنانچه این نویسنده میگوید ولی بایک نظر به کارخانه خدائی

معلوم میشود که خدای عالم همه نعمتهای بی عوض و غرض داده بلکه بکسانی که در مقابل احکام او برپا خاسته و گردن فرازی کردند و دعوی خدائی نمودند و انبیاء او را کشته و قتل و غارت کردند باز خوان نعمت خود را گشوده و بآنها سلطنتها و مملکتها داده و آنها را عزیز دنیا قرار داده خوبست شما با این نظر خورده گیری و تنگ که دارید بگوئید این کارها را هیچ کس نمیتواند که ایره را بجای ریال خرج کند آری آنها که برای لیره و ریال ارجحی قابلند و در نظر آنها بزرگ میآید خرج آنها بی مزد صحیح کودکانه میدانند ولی آفریننده زمین و آسمان که همه عالمهای پیدا و نهان را بایک کلمه (کن) موجود میکند بکسی بخیال اجر و مزد چیزی نمیدهد تمام نعمتهای او بی سابقه خدمت و بی نظر با اجر و مزد است چنانچه دانستید که نعمتهایی که بماتا کنون داده در مقابل خدمتی نداده ما و همه عالم چه هستیم که برای آن ذات مقدس خدمتی کنیم و کاری انجام دهیم ای بیچاره بشر چقدر از معرفت خدای جهان دوری و از عظمت دستگاہ الهی مہجور

بامدعی مگوئید اسرار عشق و مستی بگذار تا بمیرد در عین خود پرستی
این خدائی که این همه نعمت را بی نظر بخدمت بفرعون و فرعونیان داده چه ضرر دارد که بکرامت یک مجاهد فی سبیل اللہ هزاران نعمتهایی دهد که کس مقدار آنها نتواند احصاء کرد

یک حساب از عمر اینک خوبست یک نظری بعالم آخرت و نعمتهایی که قرآن بشر و جزای خدا در بیشتر از دو بیست آیه وعده کرده است بکنید و مقایسه کنید میانہ اعمالی که یک انسان در مدت چند ساله زندگانی خود میکند و جزاهایی که در کتابهای آسمانی خصوصاً قرآن کریم خدای جهان بآن وعده کرده به بیند آیا آنها لیره بجای ریال خرج کردن است و بقول این نویسنده کوتاه نظر که نظر خود را میزان نظر خدا قرار داده این اعمال کودکانه است و از میزان عدل بیرون است یا آنکه باید اعتراف کرد باینکه خدا با ترازوی عدالت با مردم رفتار نمیکند و

بخشش های خدائی در مقابل این اعمال پوسیده بیمقدار بشر نیست ما فرض میکنیم يك انسان پنجاه سال در این دنیا عمر کند و از اول بلوغ اعمال مقررۀ که خدا فرموده عمل کند از نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و غیر آن و از قانونهای خدائی هیچ تخلف نکند شما این چنین انسانی را اهل بهشت موعود میدانید یا نه چاره نیست جز اینکه اعتراف کنید که اهل همان بهشت موعود است اینک ما حساب عمل این شخص را در بازار دنیا میکنیم از اول بلوغ تا تمام شدن پنجاه سال سی و پنج سال است و نماز و روزه امر و زکوة گرانی است سالی پنجاه و شصت تومان است ما یکصد تومان حساب میکنیم میشود هزار و پانصد تومان فرض میکنیم یک سفر هم حج رفته پنج هزار تومان خرج کرده این هشت هزار و پانصد تومان میشود در هر سالی فرض میکنیم زکوة و خمس هم دو هزار تومان داده است این هفتاد و هشت هزار و پانصد تومان خیرات دیگری هم کرده است در تمام عمر اعمال او در بازار دنیا یکصد هزار تومان میشود با این وجه در طهران يك عمارت متوسط و در شهرهای دیگر يك عمارت عالی با و میدهند و اگر بخواهد با این وجه يك ده شش دانگی بخرد در بازار امر و زبا و نمیدهند اکنون ما فرض میکنیم يك عمارت عالی در طهران با و دادند نسبت این عمارت را با این آیات که یکی از آنها برای نمونه ذکر می شود بسنجید آنگاه نسبت ریال و لیره را هم بسنجید ببینیم لیره بجای ریال خرج کردن بالاتر است یا اینکه خدا در قرآن وعده کرده آنگاه بگوئید نصف قرآن را اسقاط کنیم تا نظر تنگ گدامنش این سفله هاتأمین شود - اینک يك آیه از آیات کتاب خدا

سوره حدید آیه (۲۱) سَابُّوْا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اُعِدَّتْ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ - پیشی بگیرد بسوی مغفرتی که از پروردگارش است و بهشتی که وسعت آن مثل وسعت آسمان و زمین است که مهیاشده است برای کسانی که ایمان آوردند بخدا و پیغمبران او و این کرمی است که خدا بهر کس می خواهد میکند و

خدا دارای کرامتهای بزرگست

آیا میتوان مقایسه کرد چند سال اعمال پوسیده ما را با نعمتهای بی پایان خدا در زمانهای غیرمتناهی از ضروریات همه ادیان و صریح آیات بسیاری از قرآنست که انسان در بهشت همیشه هست و مخلد در نعمت است آیا میشود قیاس کرد عملهای چند ساله را با نعمتهای همیشه گی آنها با آن کیفیت

یکنظری با آیات توبه فرض میکنیم یک شخص در تمام عمر بمعصیتها و نافرمانیهای خدا اشتغال داشته نه یکر کعت نماز خوانده و نه يك حبه زکوة داده و نه حج رفته و نه یکر روز روزه گرفته و انواع معصیتها را مرتکب شده است آنگاه روزهای آخر عمرش بیاد توبه افتاده و توبه کرد و از گناهان عنذرخواست حق مردم را اداء کرد و با وصیت کرد اداء کنند و با معذرت و توبه از دنیا رفت عمل این شخص جز يك توبه چه بود بحسب ضرورت عقل و شرایع و صراحت آیات قرآنی این شخص از اهل سعادت است و همان بهشت موعود را خدا با و برایگان میدهد خوبست نظر تنگان آیات توبه را نیز از قرآن بیندازند تا لیره بجای ربال خرج نشود اینك يك آیه از آیات قرآن

سوره توبه (آیه ۱۰۵) اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ
يَاخُذُ الصَّدَقَاتِ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - آیا نمیدانند که خدا خود قبول
میکند توبه را از بندگان خود و میگیرد صدقات را و همانا خدا است زیاد توبه قبول
کن و مهربان

يك آیه از قرآن کریم سوره نساء (آیه ۷۱) وَ مَن يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولَٰئِكَ
مَعَ الَّذِينَ نَعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشّٰهِدَاءِ وَ الْمَصّٰحِحِيْنَ وَ حَسَنَ
اَوٰلٰتِكَ رَفِيقًا - یعنی آنانکه پیروی خدا و پیغمبر را کردند آنها اشخاصی هستند که
با آنان هستند که خدا با آنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
خوبست پیغمبران و شهیدان احد و بدر همین اشکال عامیانه را بکنند و از دست خدا

در یکی از دادگاهها عرض حال بدهند که ما که در راه تو آنهمه رنج کشیدیم و خون خود را در راه تو در موقع ضعف اسلام ریختیم و بنای اسلام را با خون خود بالا بردیم پس چطور شد که ما را هم درجه کردی باینکه نفر که در سن هفده سالگی مثلا از دنیا رفت و خدمتی بدین تو نکرد فقط اطاعت تو و پیغمبر تو را در نماز و روزه و امثال آن یکی دو سال کرد خوبست ماجرا جویمان سفله این آیه را نیز از قرآن بردارند تا اعتراض شهداء و پیغمبران بخدا وارد نشود

بکنظر بسوره مفسرین از ابن عباس نقل کردند که ذکر بنی اسرائیل شد نزد مبارک که قدر پیغمبر که مردان آنها هزار ماه در راه خدا بیکار ماندند

پیغمبر تعجب کرد از آن و از خدا درخواست کرد که در امت او نیز چنین فضیلتی باشد گفت خدا یا امت مرا از سایر امم عمر شانرا کوتاه تر و عملشانرا کمتر قرار دادی خداوند با و امت او شب قدر را داد که بنص قرآن بهتر از هزار ماه است **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** - خوبست بنی اسرائیل از جابر خمیزند و بخدا اعتراض کنند که ما در راه تو هزار ماه جنگ میکردیم چطور شد که عبادت یکشب از امت پیغمبر را بهتر از هزار ماه خون ریزی ما قرار دادی اینک بیائید این سوره را هم از قرآن برداریم تا اعتراض بنی اسرائیل وارد نشود

جواب این اینک که دانستید مانند این روایات در قرآن هم وارد شده اعتراض بیخردانه است باید دانست که این اعتراض بهیچوجه وارد نیست و اشتباهکاری اینان در اینست که عدالت را با تفضل و کرم بهم خلط کردند و از آن این اشکال بیسر و پا تراشیدند مزد عمل یک چیزی است که ما روشن کردیم که اعمال بشر اینقدرها مزد ندارد و اینجا نیز میگوئیم که بشر بهیچوجه مایل کار از خدا نمیشود در کارهاییکه میکند زیرا تمام قوهها و قدرتها و حرکات و سکانات و آلات و ادوات از خود خدا است و بشر از خود چیزی ندارد اگر سر در راه خدا بدهد یا مال را صرف کند یا قوه و قدرت را خرج کند هیچیک از خود او نیست و همه از نعمتهائی است که

خدا با او مرحمت کرده آیا کدام موجود از خود چیزی دارد که در راه خدا بدهد و از او مزدی طلبکار شود همه از خود او است و در راه او خرج میشود باقوه که خود او داده لکن خداوند از بسیاری فضل و کرمش بتفضل خود اسم مزد و اجر گذاشته است تا بندگان گمان کنند از خود چیزی دارند و مزد عمل خود میبرند و گرنه مزد یعنی چه و سود کدام است عمل از کیست تا قابل داشته باشد

ای بیچاره بشر که مقدار خود را ندانستی و عظمت خدا را فراموش کردی و خود را طلبکار و صاحب عقل پنداشتی تا بآنجا رسیدی که بکارهای خدا اشکال جاهلانه کردی اکنون که معلوم شد چیزهایی که خدای دهد همه تفضل است و مزد عمل نیست بکجای عدالت برمی خورد که بیک نفر برای خاطر پیغمبر خود و یا فرزند پیغمبر خود تفضلی بیشتر از دیگران کند آری اگر عملگی و مزد عملگی بود این اعتراض ممکن بود وارد باشد لکن پر واضح شد که چنین نیست و کسی از خدا چیزی طلبکار نیست **جواب دیگر از اعتراض** چنانچه فلاسفه بزرگ گفته اند و از قرآن کریم نیز ظاهر میشود غیر از بهشت جسمانی که بیشتر آیات قرآن در توصیف آن وارد شده و آن منزلگاه ثواب بهشتیان است مقامات و مراتب دیگری از برای بهشت است که از مقام ثواب بیرون است و آن از مقامات معنویه و لذات روحیه است و بسته بکمالات روحیه و معارف الهیه است که از مقامات نفس است و پس ازین مقام نیز مقامات دیگری است که شهرهای ولایت و محبت از آن تعبیر کنند و کسانی که باین مقامات معنویه رسیده اند بهشت جسمانی که مقام ثواب الهیه است نظر ندارند و از آن اعراض میکنند و بمقامات معنویه سرگرم شوند باین جهت و جهات دیگر که ذکرش مناسب با این رساله نیست چه بسا شود که صاحبان این مقامات معنویه از منزل ثواب که بهشت جسمانی است اعراض کنند ولی کسانی که باین مقام نرسیدند و دلخوشی آنها بهمان ثواب و بهشت جسمانی است درجات این بهشتشان هزار برابر مقابل بیشتر از آنها باشد در صورتیکه از مقامات معنویه و لذات روحانیة صاحبان آن مقامات

روحشان اطلاع نخواهد داشت و باین بیان حل اشکال از آیه (۷۱) از سوره نساء که پیش از این ذکر شد میشود زیرا که آیه بیان ثواب کسانی را میکند که اطاعت خدا و پیغمبر را کردند و میگویند آنها با پیغمبران و شهیدان هستند و منافات ندارد که آنها در منزل ثواب با پیغمبران و شهیدان باشند ولی از برای اینان مقامات معنویه و روحیه باشد که آنها در خواب هم ندیده و نخواهند دید و پیغمبران بنعمتهائی که بمردم معمولی میدهند نظر ندارند و آن نعمتها را بهیچ نمیشمرند بلکه در همین دنیا که منزل ثواب و رسیدن بآن مقامات معنویه بحسب حقیقت نیست نیز این سخن جریان دارد فرعونیان و فرعون با آنکه سلطنتها و ممالکی داشتند که موسی آنرا نداشت ولی نزد موسی از کمالات روحیه چیزهایی بود که بمملکت فرعون اعتناء نداشت و فرعونیان و فرعون از آن لذاتی که موسی با آن دلخوشی داشت در خواب هم نمیدیدند.

در ضمیر ما نمیکنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را بدشمن ده که ما را دوست بس و در این مقام حرفهایی است که از خور این اوراق بیرون است و پیش اهلش بیش از اینها این سخن روشن و واضحست

يك نظري بهزاداری اینجا باید يك سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که بنام حسین بن علی پیا میشود بگوئیم ما و هیچیک از دینداران نمیگوئیم که با این اسم هر کس هر کاری میکند خوبست چه بسا علماء بزرگ و دانشمندان بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و بنوبت خود از آن جلوگیری کردند چنانچه همه میدانیم که در بیست و چند سال پیش از این عالم عامل بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم که از بزرگترین روحانیین شیعه بود در قم شبیه خوانی را منع کرد و یکی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل بروضه خوانی کرد و روحانیین و دانشمندان دیگر هم چیزهایی که برخلاف دستور دین بوده منع کرده و میکنند ولی مجالسی که بنام روضه در بلاد شیعه پیا میشود با همه نواقص که دارد باز هر چه دستور دینی و اخلاقی است و هر چه انتشار فضائل و بخش مکارم اخلاقیست در اثر همین مجالس است دین خدا و

قانونهای آسمانی که همان مذهب مقدس شیعه است که پیروان علی (ع) و مطیعان اولوالامرند در سایه این مجالس مقدس که اسمش عزاداری و رسمش نشر دین و احکام خداست تاکنون پیا پیا بوده و پس از این هم پیا خواهد بود و گرنه جمعیت شیعه در مقابل جمعیتهای دیگر در اقلیت کامل واقع شده و اگر این تأسیس که از تأسیسات بزرگ دینی است نبود تاکنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است اثری بجا نمانده بود و مذهبهای باطل که شالوده اش از سقیفه بنی ساعده ریخته شد و بنیانش برانهدام اساس دین بود جای گیر حق شده بود

خدای عالم چون دید بنای دین را ماجراجویان صدر اول متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی بجا نماند حسین بن علی را برانگیخت و با جانفشانی و فداکاری ملت را بیدار کرد و ثوابهای بسیار برای عزاداران او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه اش بر بنیان کنندن پایه های ظلم و جور و سوق مردم بتوحید و معدلت بود کهنه شود با اینحال لازمست که برای عزاداری که شالوده اش بر این اساس ریخته شده چنین ثوابهایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی هم هست از آن دست برندارند و گرنه با سرعت برق زحمتهای حسین بن علی راهم پایمال میکردند که پایمال کردن آن زحمتهای پیغمبر اسلام و کوششهایی که برای تأسیس اساس تشیع کرده بود بکلی پایمال میشد پس فرضاً که مزدهائی را که خدا میدهد در مقابل سودی باشد که از عمل بدست میآید سودی که از این عمل بدست آمده و میآید بقاء دین حق و اساس تشیع است که سعادت دنیا و آخرت جهانیان بسته بآنست و بانظر بوضعیت شیعه در آنزمان و فشارهای گوناگون از مخالفان علی بن ابیطالب پیروان او قیمت این عمل بیش از آنست که بتصور ما درآید و خدای جهان برای آنها ثوابها و مزدهائی تهیه فرموده که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و این کمال عدالت است

يك بحث ديگر در اين نويسنده يك اشتباه كاري ديگر ميكند ميگويد (در هر نبوت و امامت راهی بخصوص راه خدا نام شخص بايد گم باشد امامت که

بجای خود نبوت هم نباید جزء دین شمرده شود زیرا آنان راهنمای دینند نه جزء دین آنگاه میگوید اگر این گفتگوهای بیهوده که بر سر نامها و شخصها میشود بر سر منظور اصلی که توحید است و تقوا میشود هم زودتر این اختلافها برداشته میشود و هم بهتر پیشرفت داشت)

جواب این سخن آنستکه ما فرضاً دلیل نداشته باشیم که نبوت و امامت جزء دین است و آنرا جزء دین هم نشمریم باز بحکم عقل باید هم پیغمبر را بشناسیم و هم امام را زیرا بر فرض آنکه اینها جزء دین نباشد ولی خدا بحکم (*وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا اللَّهَ*) بر تمام بشر واجب کرده که هر چه پیغمبر و امام گفت باید اطاعت کنید فرض میکنیم که دو نفر آمدند هر دو ادعاه کردند که پیغمبری را که خدا گفته اطاعت او کنید منم و هر کدام يك امری بما کردند مخالف امر دیگری و ما را همی نداشتیم که بدانیم امر کداميك را باید اطاعت کنیم مگر آنکه بانام و نشان آنها را بشناسیم به بینیم آنرا که خدا امر کرده باطاعتش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب متولد در سال فلان و دارای صفات فلانست نه مسیلمه یا کسی دیگر شما میگوئید هر کس آمد گفت من پیغمبرم و باید اطاعت مرا کنید بی دلیل قبول کنیم یا باید او را بشناسیم مثلاً دولت برای شهرستان تهران يك حکومت معین کرده بانام و نشان معین یکی آمد ادعاه کرد که من همان حکومت هستم و شما باید تحت فرمان من باشید بی آنکه او را بشناسید شما باید اطاعت او کنید یا يك پزشك است در این شهر متخصص در امراض ریوی شما که می خواهید با او مراجعه کنید نشناخته بهر کس يك تابلو زده مراجعه می کنید یا اول او را باید بشناسید و بدانید این همان طبیب متخصص است سپس مراجعه میکنید پیغمبر را شناختیم پس از پیغمبر ابو بکر از جا برخاست و گفت خلافت پیغمبر حق منست و من همان اولو الامر هستم که خدا اطاعت او را بر تمام مردم واجب کرده علی بن ابیطالب هم همین سخن را گفت تکلیف مردم در اینجا چیست آیا باید رجوع کنند بخرد در باره اوصاف امام و اولو

الامر و باید رجوع کنند بگفته های خدا و پیغمبر به بینند چه دستوری در اینموضوع داده یا آنکه بخونسردی تلقی کنند و کار نداشته باشند بگویند منظور توحید است ما خدا را شناختیم دیگر از او اطاعت نمیکنیم هر چه گفته برای خودش گفته ما کاری بفرمانهای خدا نداریم همینکه فهمیدیم خدا یکی است کفایت می کند تمام دستورات قرآن و پیغمبر را کنار می گذاریم بهمان توحید اکتفاء می کنیم این عقل که فرستاده نزدیک خداست میگوید بهماندلیل که اطاعت خدا لازم است اطاعت فرستاده او لازم است و بهمان دلیل اطاعت اولوالامر نیز لازم است پس اول اولوالامر را باید با نام و نشان بشناسد سپس اطاعت او کند پس اینهمه گفتگوها بر سر نام اشخاص به حکم خرد لازم است همه مسلمانان بیابند آنچه پیغمبر گفته درباره اولوالامر از ما بپذیرند و آنهایی را که بی مورد ادعای خلافت پیغمبر را کردند رد کنند ما هیچوجه نزاعی و گفتگویی نمی کنیم پس این گفتگوها بر سر اطاعت خداست و گرنه بر سر اشخاص گفتگو نمی کردیم ملیونها ملیون سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند چطور شد ما با کسی بر سر آنها گفتگویی نکردیم و نام و نشان آنها را فراموش کردیم ولی فقط درباره چند نفر این همه گفتگو برخاسته این جز برای آنستکه خدای عالم ما را باطاعت آنان فرمان داده و ما بر سر گفتگوهای خدای جهان این همه گفتگو میکنیم شما میگوئید ما بگفته های خدا هم ارجحی نگذاریم خرد اینحرف را از شما نمی پذیرد

نبوت و امامت اینها که باشما گفتیم بر فرض این بود که نبوت و امامت جزء جزء دین است دین نباشد ولی ما دلیل از قرآن و گفته های پیغمبر اسلام داریم که اینها جزء دین است اما اینکه ایمان به پیغمبر جزء دین است بنص قرآن کریم در آیاتی چند که آنرا جزء دین شمرده باید ما نیز جزء دین بدانیم اینک گواہ از قرآن خدا

سوره حدید (آیه ۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ
يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ

غَفُورٌ رَحِيمٌ بمؤمنین بخدا یا بانبیاء گذشته امر میکند که ایمان به پیغمبر بیاورید تا دونصیب از رحمت خدا ببرید ونوری بشما دهد که با او راه بروید اگر ایمان پیغمبر جزء دین نیست این آیه بیهوده است باید بگوید پیغمبر را از یاد ببرید واسم او را در راه خدا فراموش کنید تا موافق شود با گفته این بیخردان

سوره بقره آیه (۲۸۵) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَيْكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ - یعنی ایمان آورد پیغمبر با آنچه بر او نازل شد از پروردگارش ومؤمنین همه ایمان آوردند بخدا او ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران او خدای عالم مؤمنین را توصیف میکند باینکه پیغمبران ایمان آوردند و اگر ایمان پیغمبران داخل در دین نبود و چنانچه این نویسنده میگوید باید باوسری تکانداد ورد شد خداوند باید نکوهش کند از کسانی که پیغمبران گرویدند نه ستایش

در سوره نور (آیه ۴۶) میگوید وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَعْطَيْنَا نَفْسَنَا قُرْبَانًا مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَاكَ بِالْمُؤْمِنِينَ - خدا کسانی را که ایمان بخدا و پیغمبر آورده از مؤمنین خوانده و آنها را که پس از آن از این ایمان رو بر گردانند از دسته مؤمنین بیرون کرده و گفته آنان مؤمن نیستند پس یکی از ارکان ایمان ایمان پیغمبر است

واما اینکه معرفت امام و محبت آن از ایمانست پس آیاتی از قرآن دلالت بر آن دارد و ما در اینجا بذکر بعضی اکتفاء میکنیم از آن جمله سوره مائده (آیه ۷۱) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

باتفاق شیعه و در کتب معتبره اهل سنت و جماعت از طرق کثیره از ابی هریره و ابوسعید خدری و ابورافع و دیگران وارد است که این آیه در روز غدیر خم در باره علی بن ابیطالب وارد است و در کتاب غایة المرام نه حدیث از طرق اهل سنت آورده

که این آیه درباره علی بن ابیطالب است اکنون میگوئید معرفی علی بن ابیطالب بحکم خدا برای شناختن مردم او را از دین است و مردم مأمور بآن معرفت و اطاعت بودند یا کاری بوده بیخردانه بوده و مقصود بازی و شوخی بوده

و در سوره صافات (آیه ۲۴) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ - در غایة المرام از طریق سنن هشت حدیث آورده که مردم را در روز قیامت نگاه میدارند و از ولایت علی بن ابیطالب پرسش میکنند اگر ولایت علی و معرفت او جزء ایمان نباشد و بدین مربوط نباشد این سؤال لغوی است

و در سوره آل عمران (آیه ۹۸) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا از طرق اهل سنت چهار حدیث وارد است که حبل الله که باید مردم با و متمسک شوند علی بن ابیطالب است باید بدانید که آیاتی که درباره علی بن ابیطالب در قرآن است بیش از آنست که بتوان در این اوراق گنجانید هر کس میخواهد بتفسیر شیعه و سنی رجوع کند نامعلوم شود

و اما اخبار در این باب از چند هزار متجاوز است هر کس طالبست بغایة المرام و دیگر کتب احادیث رجوع کند

از آن جمله حدیث معروف پیش سنی و شیعه است از پیغمبر که فرمود (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) یعنی هر کس مرد و نشناخت امام زمان خود را مرده است مثل مردن عهد جاهلیت از آن جمله احادیثی است که بسیاری از اهل سنت (۱) نقل کردند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله الزموا مودتنا اهل البيت فانه من لقي الله وهو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذي نفسي بيده لا ينفع عنده عمله الا بمعرفة حقنا وقال صلى الله عليه وآله معرفة آل محمد برائة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط والولاية لآل محمد امان من العذاب وقال صلى الله عليه وآله الا من مات على حب

آل محمد مات شهیدا الاومن مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الاومن مات
 علی حب آل محمد مات تائباً الاومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل
 الایمان وغیر اینها از روایاتی که بقدر ستاره های آسمان است
 اینجا ماقاله دوم را نیز ختم میکنیم و امیدواریم که خوانندگان محترم از
 روی انصاف نظر کنند تا معلوم شود ماجرا جوئی این بیخردان و ما با کمال اختصار
 این مقاله را ختم کردیم

گفتار سوم - روحانی

پرسش پنجم - اینکه میگویند مجتهد در زمان غیبت نایب امام است راست
 است یا نه اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه
 بکنظر بطور کلی اینجا یک مقدمه ذکر میکنم برای گفتار سوم و چهارم و پنجم
 بحکومت و ولایت و جواب پرسش پنجم تا نهم خوانندگان درست مطلب را تا
 آخر بسنجند و مطالعه کنند تا مقصود معلوم شود
 بسیار شود که عادت و تکرار یک عمل برده بروی احکام خرد میبوشد بطوری
 که اگر کسی برخلاف آن سخنی بگوید بسیار شگفت آور شده برخلاف تشخیص
 داده میشود ما ناچاریم در اینجا بایک مثال مطلب را روشن کنیم بکنفر آدم عادی اگر
 از شما بازور بکتومان بگیرد یا شمارا بزور بکاری که برخلاف میل شما است و ادار
 کند همه او را بدعمل و متعدی تشخیص میدهند و کار او را از حکم خرد بیرون میدانند
 و او را مجرم میخوانند و برای او مجازات قائل میشوند همین شخص مجرم دسته بندی
 کرد و بیست سی نفر را دور خود جمع کرد و حمله کرد بیک قریه چند نفر را زخمی
 کرد و آنجا را تصرف کرد باز همه خردمندان او را ظالم و کارهای او را جرم تشخیص
 میدهند و دفع و سرکوبی او را لازم میدانند قدری بالاتر بیائید اگر این آدم دسته
 بندیش قوی شد و بیک شهر هجوم کرد و چندین نفر را کشت و آن شهر را تصرف کرد

و از مردم جریمه هائی گرفت بلز همه عقلا او را ظالم و مجرم میدانند و سرکوبی و
 اعدام او را لازم می‌شمرند از این هم قدری ترقی کنید همین شخص مجرم چند فوج
 سر بازار با خود در دست میکند و بمرکز يك سلطنت حمله میکند و اهالی آنجا را
 میگیرد حبس میکند و عده کثیر بر او میکشد و مرکز را تصرف میکند و شاه آن مملکت
 را بیرون میکند و خود جای او را میگیرد چند روزی که این عمل تازه است باز کام مردم
 تلخست بعدها نام این هجوم و آدم کشی کوتاه میشود و برای او جشنها میگیرند و
 چراغانیها میکنند او را اعلی حضرت همایونی میخوانند و حکم او را با احکام قدر هم دوش
 میکنند و در سرودهای ملی میخوانند (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)
 تفاوت این مراتب را از عقل خالی از عادات پیرسید چه شد دایره ظلم هر چه
 کوچکتر بود مرتکب ظالم و مجرم و کار جرم تشخیص داده شد ولی چون دایره
 ظلم وسعت پیدا کرد و با آدم کشی و تعدیات دیگر جفت شد همه نامها عوض شد آنجا
 دزد و مجرم و جرم میگفتند اینجا اعلی حضرت اقدس همایونی و فرمان قضاء و قدر و
 مانند آن اکنون يك نظری هم بقانونهای دنیا کنید یکنفر از اشخاص عادی يك کتابچه
 نوشت و در آن تکلیفهای برای مردم يك شهر یا يك مملکت تعیین کرد از قبیل اینکه
 باید سالی فلان قدر بدهند و فلان کار را که برخلاف زندگانی و میل آنهاست بکنند این
 کتابچه را همه جزء سیاه عشق میدانیم و اگر بخواید این حکم خود را بموقع اجرا
 بگذارد او را مجرم و حکم او را برخلاف عقل و عدل تشخیص میدهیم اگر صد نفر
 هم از این کتابچهها بنویسند باز همان حکم را دارد ولی همین شخص بواسطه زور
 یا زر عده آراء قاچاقی تهیه کرد و وکیل شد و همان صد نفر دیگر هم با وسیله هائی
 که همه میدانیم خود را بکرسی و کالت رساندند اینچنین دیگر هر حکمی آنها میکنند
 برخلاف میل موکلین باشد یا برای غارت اموال و هتک ناموس و ریختن آبروی آنها
 باشد این حکم خردمندانه و از روی عدالت است و مخالفت با آن جرم و جنایت است
 از عقل روشن خالی از عادات جاهلانه تفاوت اینها را پیرسید اگر بگوئید مردم خودشان

و کیل تعیین کردند و مجبورند تبعیت کنند می گوئیم همه میدانید که اولاً اکثر مردم خبر از وکالت و آمدن و گذشتن دوره انتخابات و چگونگی وکالت و حدود اختیارات و کیل ندارند از اینجهت در شهرستانهایی که بیش از دوست هزار جمعیت دارد بیشتر از ده دوازده هزار تعرفه برای انتخابات پخش نمیشود و در اینصورت وکالت ظالمانه و احکام آنها جوراست و در باره مردم نباید اجراء شود و نانیاً چهارده دوره از انتخابات ایران ما گذشته و همه دیدید که چه در دوره قبل از دیکتاتوری و چه در آندوره های ننگین و چه دوره بعد که ایندوره است وکالت از روی عدالت و آزادی جریان پیدا نکرده حالا همه دوره هارا بتوانید ماست مالی کنید دوره های پهلوی را که نمیشود سرپوشی کرد چه شد که قانونهای آنروز را هم همه عادلانه میدانید و مخالفت آنرا جرم تشخیص میدهید با آنکه حقاً عمل کردن بآنها از بزرگترین جرمها و بیدادگریهاست و ثلثاً و کیل بحکم خرد باید کارهایش موافق صلاح و نفع موکل باشد و گرنه از وکالت معزول است بحکم خیانت و جنایت و موکلین هرگز اختیار جان و مال و فرزند و ناموس خود را بآنها نداده و نمیدهند پس تمام این قانونهای بشری و حکومت های جهان از روی جور و برخلاف حکم خرد پایه اش بنا نهاده شده است حکومت لازمست از احکام روشن عقل که هیچکس انکار آنرا نمیتواند بکند آنستکه در میان بشر قانون و حکومت لازم است و عاقله بشر نیازمند به تشکیلات و نظامنامه ها و ولایت و حکومت های اساسی است و آنچه عقل خدا داده حکم میکند آنستکه تأسیس حکومت بطوری که بر مردم بحکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و بیجا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر بحکم خرد نافذ و درست است خدای عالمست که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سموات است پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند در داده خود تصرف کرده است و اگر خدا بکسی حکومت داد و حکم او را بتوسط

گفته پیغمبران لازم الاطاعه دانست بر بشر نیز لازمست از آن اطاعت کنند و غیر از حکم خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نباید پذیرد و جهت هم ندارد که پذیرد حکم گذاران هم بشری هستند مثل خود او شهوت و غضب دارند شیطنت و خدعه دارند منافع شخصی خود را میخواهند منافع دیگران را فدای خود می کنند جمله کلام آنکه آنها هم محتاج و گرفتار عوامل بسیار هستند و از چنین بشری کسی توقع ندارد که احکامش بمصالح عامه باشد و خود را بر دیگران ترجیح ندهد و منافع دیگران را پایمال نکند علاوه اینها که قانونگذاری می کنند نیز چون دیگران احاطه به همه جهات و خصوصیات ندارند و از خطا کاری و غلط اندازی و اشتباه مأمون نیستند چه بسا حکمی کنند که بر ضرر مردم تمام شود و بر خلاف مصالح کشور باشد چنانچه اگر بخواهیم این رشته از قوانین را آفتابی کنیم يك کتابچه لازم دارد و ما هم اکنون پرده دری را لازم نمیدانیم همینقدر بس که قوانین جاریه را هر چند وقت یکمرتبه عوض میکنند یا کم و زیاد می کنند و خطاهای خود را خودشان هم می فهمند و آنها را که خود آنها هم نمی فهمند خیلی بیش از اینها است تنها در قوانین جزائی و حقوقی اینقدر احکام بر خلاف خرد وضع شده است که تعدد آن يك وقت بیشتری لازم دارد شما همین قانون داری را ببینید که تا چه اندازه کودکانه و بازیچه است که گاهی اختیارات تامه بيك مرد بی ادراکی اطلاع میدهند که هر طوری بخواهد با جان و مال مردم بیچاره این کشور بی صاحب رفتار کند و همینکه اسم مستشار امریکائی روی بيك کسی آمد دیگر برای او این زمامداران بیهوش و خودسر ما خطاء و اشتباه یا خیانت و دزدی قائل نمی شوند این بیدادگران خود پسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبایی توسعه بی پایان بفرهنگ ما داده بجرم آنکه بگفته اینان لغت اجنبی است از کشور میخواهند بیرون کنند لکن اختیار بيك کشور را بدست مشتى اجانب می گذارند و آنرا با کمال بی شرمی قدم اصلاحی میدانند اینرا جز بی هوشی یا خیانتکاری میتوان نامید؟

گواه این سخن گرچه این سخن را هر کس درست بیند و در اطراف آن فکر
از قرآن کند خواهد پذیرفت و بشر هر چه زورمند باشد و دارای
قدرت و سلطنت باشد عقل حکم او را حق نمیداند و بی جهت نمی پذیرد و سلطنت
و حکومت او را ظالمانه و بیخردانه میداند ولی ما از گفته های خدا در اینجا گواه می
آوریم تا حال این حکمها و حکومتها روشن شود اینک گواه از قرآن خدا سوره
مائده (آیه ۴۸) وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ [آیه ۴۹]
وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [آیه ۵۰] وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ [آیه ۵۱] وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ [آیه ۵۴] وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ [آیه ۵۵] أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَفُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا - اگر
بخواهیم آیاتی که عموماً حکم را منحصر بخدا کرده و خصوصاً آنچه که یگان
یکان قوانین را بقانون خدائی منحصر کرده بشمریم سخن طولانی و دامنه دار میشود
اینجا باز از همه این چیزها می گذریم و از خرد می پرسیم که آیا خدائیکه اینجا را
با این نظم و ترتیب بدیع از روی حکمت و صلاح خلق کرده و خود بشر را میشناخته
که چه موجود عجیبی است که در هر يك هوای سلطنت همه جهانست و هیچیک بر سر
سفره خود نان نمیخورد و در نهاد هر کس تعدی و تجاوز بدیگران است ممکنست
آنها را بدون تکلیف رها کند و خود يك حکومت عادلانه در بین آنها تشکیل ندهد
ناچار این کاری که از حکم خرد بیرونست نباید بخدای جهان که همه کارش بر اساس
محکم عقل بنا نهاده شده نسبت داد پس باید تاسیس حکومت و وضع قوانین جاریه
در ممالک را خود عهده دار شده باشد و قانونهای او ناچار همه اش بر پایه عدل و حفظ

نظام و حقوق بنا نهاده شده و البته در قانون های آسمانی جنبه های منافع شخصی و نظر های خصوصی و عوامل گوناگون این عالم بهیچوجه دخالت ندارد زیرا خدا از همه اینها مقدس و برکنار است این قانون که از جنبه های عمومی ممالک جهان گرفته تا خصوصیات عائله اشخاص و از زندگانی اجتماعی تمام بشر تا زندگانی شخصی انسانی که تنها در يك غار زندگی میکند و از قبل از قرار نطفه آمدهی در رحم تا پس از رفتن در تنگنای قبر هزارها قانون گذاشته عبارتست از دین خدا که همان دین اسلامست (اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ) ما پس از این ذکر میکنیم با دلیل روشن که قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزائی و آنچه مربوط بنظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فروگذار نکرده است و شماها از آن بی خبرید و همه بدبختیها آن است که مملکتی که يك همچو قانونی دارد دست خود را پیش مملکت های اجانب دراز کند و قانون های ساختگی آنها را که از افکار مسموم يك مشت خود خواه تراوش کرده در مملکت خود اجرا کند و از قانون مملکت خود که مملکت دینی خدائی است بطوری غافل باشد که باز هم گمان کند اینجا قانون ندارد یا قانونش ناقص است تنها درباره قضاوت چند هزار ماده در دین هست که با بهترین طرز و آسانترین ترتیب کار قضاوت را انجام میدهد و ما پس از این ذکر می کنیم تا مطلب روشن شود

نتیجه سخن ما کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون گذاری
 تا اینجا نیز ندارد و خدا بحکم عقل باید خود برای مردم حکومت
 تشکیل دهد و قانون وضع کند اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و
 پس از این ثابت میکنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است و اما حکومت
 در زمان پیغمبر و امام با خود آنها است که خدا بانص قرآن اطاعت آنها را بر همه بشر
 واجب کرده و ما اکنون کار بزمان آنها نداریم و آنچه مورد بحث ما است این زمان است

مجلس مؤسسان تشکیل ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول میان خود حکومت میدهد مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیلهائی میآورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است اینک مابگفته های آنها کار نداریم زیرا آن بحث فقهی لازم دارد و باین مختصرها درست نمی شود بعلاوه اینها هم اهل فهم آن نیستند اینجا مایک سوال از عقل میکنیم شاید مطالب را حل کند ما که میگوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقهاء است تمیخو او هم بگوئیم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپور است بلکه میگوئیم همانطور که یک مجلس مؤسسان تشکیل میشود از افراد یک مملکت و همان مجلس تشکیل یک حکومت و تغییر یک سلطنت میدهد و یکی را بسطنت انتخاب میکند و همان طور که یک مجلس شوری تشکیل می شود از یک عده اشخاص معلوم الحال و قوانین اروپائی یا خود دراری را بر یک مملکت که هیچ چیز آنها مناسب با وضع اروپا نیست تحمیل میکنند و همه شماها کور کورانه آنرا مقدس می شمردید و سلطانرا باقر ارداد مجلس مؤسسان سلطان میدانید و هیچ جای عالم و نظام مملکت بر نمی خورد اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده بدنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدائی تخلف نکند و از ظلم و جور احترام داشته باشد و بمال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند بکجای نظام مملکت بر خورد می کند و همینطور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهاء دیندار تشکیل شود یا بنظارت آنها باشد چنانچه قانون هم همین را می گوید بکجای عالم بر خورد میکند چه شد که مجلس مؤسسان که بازور سر نیزه تشکیل شد و همه دیدیدا کنون هم حکمش نافذ و درست است ولی اگر این مجلس از اشخاص مطلع صحیح العمل

تشکیل شود و بر طبق قانونهای خدائی باشد عیب پیدا می کند؟ اینها نیست جز اینکه با قانون خدائی طرف هستید و میخواهید از قانونهای اروپائی پیروی کنید و این از بدبختی های بزرگ ما است و مخالف با حکم عقل است! مجتهدین هیچوقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند فرضا که این قوانین را برخلاف دستورات خدائی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمیکند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر میدانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست از اینجهت فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابدأ از سلطنت اسمی نمی برند با آنکه جز سلطنت خدائی همه ساطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدائی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمارند و لغو نمی کنند

يك نظر بگفتار می گوید (دین امروز ما می گوید فقیه در زمان غیبت نایب این کتابچه امامست بر این سخن چندین اشکال فقهی و علمی وارد است تا آنجا که می گوید اگر ولایت و حکومت داشته باشند مادر هر محله و گاهی در يك خانه چندین شاه داریم) این بی خردان سخنان را در هم و بر هم کرده و با اشتباه کاریهای فراوان تحویل مردم میدهند ماذکر کردیم که هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است آری آنطور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق میکند که آن خوبست و مطابق مصالح کشور و مردمست البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آنرا از آنها نمی پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی هم باشخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس

سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت با سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و با آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده تواریخ همه در دست است و پشتیبان بهائی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است اکنون شما می خواهید دولت را با آنها بدین کنید و این نیست جز از سوء نیت و فتنه انگیزی و تفرق کلمه و ایجاد نفاق و ازین بردن وحدت که اساس حفظ کشور بر آن است و گرنه مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند و اما اینکه گفته بر این سخن چندین اشکال فقهی و علمی است کاش یکی از آنها را بیان می کرد تا مورد استفاده می شد اگر این را کس دیگر میگفت که ما او را نمی شناختیم و تاریخ زندگانی او را نمیدانستیم احتمال میدادیم شاید بنظر او اشکالی رسیده لکن ما که می دانیم شماها از فقه بی خبرید حتی نمی دانید فقهاء این قبیل مسائل را در چه کتابی می نویسند پس چرا اینقدر لاف میزنید و خود را بی ارج می کنید

دلیل حکومت فقیه از همینجا پایه اطلاعات این نویسندگان را بفهمید که می گوید
در زمان غیبت (تازه طبق مبانی فقهی هم این ادعا که حکومت حق فقیه است هیچ دلیل ندارد) مبانی فقه عمده اش اخبار و احادیث ائمه است که آنها متصل است به پیغمبر خدا و آنها از وحی الهی است اینک ما چند حدیث در اینجا ذکر می کنیم تا معلوم شود از فقه بکلی بی خبرند

(۱) شیخ صدوق (۱) با سند متصله خود در کتاب اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در کتاب احتجاج توقیع شریف امام غایب را نقل می کنند و در آن توقیع است (و اما الاحداث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حججتی

علیکم وانا حجة الله علیهم) یعنی هر حادثه که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن بر او بیان احادیث ما زیرا که آنها حجت منند بر شما و من حجت خدا هستم بر آنها پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آنستکه در تمام امورشان رجوع کنند بر او بیان حدیث و اطاعت از آنها کنند و امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده

(۲) در معانی الاخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگترین کتابهای شیعه است از امیر المؤمنین نقل می کند (انه قال قال رسول الله ﷺ اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله ﷺ ومن خلفائك قال الذین یاتون بعدی و یروون حدیثی و سنتی) یعنی پیغمبر گفت خدایا رحمت کن جانشینهای مرا پرسیدند کیانند جانشینهای شما گفت آنهائی که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند ، پس معلوم شد آنهائی که روایت سنت و حدیث پیغمبر می کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد معنیش آنستکه کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد

(۳) مقبوله عمر بن حنظله (و فیها من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فاننی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا ردّ و الرادّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حد الشریک بالله) در این روایت مجتهد را حاکم قرار داده و رد او را رد امام و رد امام را رد خدا و رد خدا را در حد شریک بخدا دانسته

(۴) روایت تحف العقول از سیدالشهداء (و فیها) و ذلك بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) از این روایت ظاهر شود اجراء همه امور بدست علماء شریعت است که امین بر حلال و حرامند و ما اینجا اختصار بهمین کردیم هر کس زیاده بر این بخواهد باید به جاش رجوع کند

يك غلط اندازی بازباعدت همیشه يك غلط اندازی دیگر میکند میگوید (بعضی
 و اشتباه کاری میگویند لازم نیست حکومت دست فقیه باشد بلکه دست
 هر کس هست بماند ولی از فقهاء اجازه بگیرد چنانچه بعضی شاهان میکردند و در
 قانون هم هست آنگاه وارد اشکال میشود) این درست است که فقیه بآنطور که ذکر
 شد میتواند اجازه دهد بلکه اجازه يك فقیه جامع الشرائط هم اگر بموقع خود باشد
 صحیح است لکن نمیگویند هر کس بهر کس میتواند اجازه دهد مجتهد چنین اجازه
 ندارد بلکه پیغمبر و امام هم از جانب خدا اجازه ندارند که بهر کس اجازه بدهند
 بکسی آنها میتوانند اجازه بدهند که از قانونهای خدا که پایه اش بر اساس خرد و عدل
 بنا نهاده شده تخلف نکنند و قانون رسمی مملکت او قانون آسمانی خدائی باشد نه
 قوانین اروپا یا بدتر از اروپا و بحکم عقل و قانون اساسی هر قانونی بر خلاف قوانین
 اسلام باشد در این مملکت قانونیت ندارد از این جهت و جهات دیگر میگوئیم این
 مملکت تا کنون بمملکت مشروطه شناخته نشده زیرا هم مجلس بر خلاف قانون است
 و هم انتخابات و هم قوانین آن لکن با همه وصف مجتهدین با همین آش و شله قلمکار
 هم مخالفت را جایز نمیدانند و از همه در حفظ و حراست آن در موقع خود پیش قدم
 تر هستند چنانچه همه دیدید کسی که در مملکت بین النهرین هم برای استقلال آن
 قدم برداشت و این نیمه استقلال را گرفت علماء آن دوره بودند که مرحوم آقامیرزا
 محمد تقی شیرازی در راس آنها بود اکنون هم اگر مشکلاتی برای مملکت پیش
 آمد کند مجتهدین از وظیفه حتمیه خود میدانند که آنرا رفع کنند و بادولت در موقع
 های باریك همکاری کنند و از خطاهائی که در این دوره های سیاه در این مملکت شد
 یکی که از همه بالاتر بود سلب نفوذ و حانیت بود که این از برای مملکت از همه بدتر
 بود زیرا دل توده از دولت بواسطه فشارها و بی عدالتیها رنجیده است و دولت بادل
 جریحه دار مردم نمیتواند از مملکت خود دفاع کند لکن اگر نفوذ روحانیت بود
 مردم مانند صدر اول اسلام وارد عمل میشدند و مملکت بادست واحد و قوه روحانی

و دل گرم از خود دفاع میکرد یا دیگران را برنگ خود در میآورد این یکی از خطاهای دولت بود و هست و تا ییدار شوند کارشان تمام شده خطا دیگر آنها بدین کردن توده جز آنرا بر روحانین بود که دولت با تمام قوی کوشش در آن کرد که بواسطه آن تفکیک قوه روحیه و مادیه از یکدیگر گردید و زیانهای کمر شکن بکشور وارد شد از دست دادن این قوه مضوی و مادی کار مملکت را عقب انداخته و تا این دو قوه را برنگردانیم بهمین حال هستیم مانمیتوانیم باور کنیم که این اساس از مغز خشک خود رضا خان بود زیرا که این يك شالوده متفکرانه بود که بیدستور مدبرانه دیگران انجام نمیگرفت و اکنون هم پیروی از آن نقشه کمک بخراب مملکت است

اجازه بدوکت این نویسنده با همه معلومات سرشار معلوم میشود دعوی
ویان دور اجتهاد هم دارد میگوید (من بمجلس و دولت اجازه میدهم
 که هر کاری برای کشور و مردم مفید میدانند انجام دهند) بحمدالله کار دین و دنیای
 دولت و مجلس و دینداران خوب شد و همه باید از این نویسنده تشکر کنند که همچو
 منت بزرگی بر سر همه گذاشت و تمام گره‌ها را باز کرد کاش يك اجازه هم بهمه دولتها
 و مجلس‌های جهان میداد تا دنیا گلاستان شود و حکومت الهی در همه جا جریان پیدا کند
 آنکاه میگوید (اگر راستی همه کارها را با این دستور انجام میدهند این چیز است
 نشدنی و بیعبارت دیگر دور لازم میآید زیرا با این حساب بودن قانون و مجلس بسته
 با اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنی ندارد) اینجا باز
 پایه معلومات آخوند صاحب خوب بدست می‌آید زیرا بچه‌ها هم که اوائل تحصیلشان
 هست دور را میدانند چیست دور عبارت از آنستکه دو چیز متوقف باشند بیکدیگر
 بطوری که اگر این يك بخواهد موجود شود باید آن يك موجود شود و بعکس اگر
 آن يك بخواهد موجود شود باید این يك موجود شود مثل اینکه بگوئیم تا هوا
 سرد نشود آبهایخ نمی‌بندد و تا آبهایخ نبندد هوا سرد نمیشود یا بگوئیم تا آفتاب طلوع
 نکند روز نمیشود تا روز نشود آفتاب طلوع نمیکند اینها و امثال اینها بحکم خرد

محال است و در این دو مثال هم یخ کردن آب و آمدن روز و بسته سردی هوا و طلوع آفتاب هست لکن سردی هوا و طلوع آفتاب وابستگی بیخ بستن و روز شدن ندارد اکنون می‌آئیم بر سر مثال این نویسنده میگوید بودن قانون و مجلس بسته با اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم مجلس و قانون و دولت معنی ندارد مافرض میکنیم این دو مقدمه درست باشد کجای آن دور میشود آری اگر اجازه فقیه هم بسته بمجلس و دولت و قانون بود دور می‌شد لکن اجازه فقیه بسته بآنها نیست و در هر صورت این سخن که با بودن فقیه مجلس و دولت و قانون معنی ندارد درست نیست زیرا این مانند آن است که بگوئیم مجلس بسته بوجود موکلین و انتخابات است و با بودن موکلین و انتخابات و کیل و مجلس معنی ندارد اینجا میگوئیم اگر آن حکومت حق خدائی عادلانه بخواهد تشکیل شود باید مجلس از فقهاء یا بنظارت فقهاء تشکیل شود و در مجلس قوانین آسمانی طرح شود و در کیفیت عملی شدن آن بحث شود و دولت قوه اجراء آن باشد و جمله کلام آنکه شما میگوئید قوه تقنینیه افکار پوسیده بشر است ما میگوئیم قوه تقنینیه خدای جهان است که عالم بهمه مصالح است و هم مهربان بپدیده افراد است و هم خود غرض و مرض ندارد و هم دستخوش عوامل نیست و در تحت تاثیر کسی واقع نمیشود و منافع کشوری را فدای کشور دیگر نمیکند در این صورت تشکیل مجلس برای وفق دادن مصالح کشور است با کلیات قانونهای آسمانی و نظارت در قوه اجرائیه عامله است اینک ما و شما در تمام مراحل با هم موافق هستیم در اینکه حکومت لازم و قوه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه میخوانیم هیچ کدام حرفی نداریم اختلاف در این است که خدای جهان میتواند مثل اروپائیان یا ایرانیان قانون وضع کند یا نه و مصالح کشور اسلامی را خدا بهتر تشخیص میدهد یا امثال میلیسپوها ما میگوئیم خدا بهتر است و کرده است شما در کدام يك حرف دارید می گوئید بهتر نیست یا آنکه قانون اسلام از خدا نیست یا خدا که این قانون را آورده اطلاع بر مصالح کنونی کشور مانداشته است و ما خود اکنون بهتر تشخیص میدهیم مصالح کشور خود را از خدا هر

کدام را میخواید اختیار کنید تا پس از این وارد در این مباحث شویم و اثبات کنیم
 که قانونهای خدائی مصالح امروز کشور را هم در نظر دارد
يك دروغ میگوید (دین امروز ما می گوید باید تقلید از مجتهد زنده
 کرد در نتیجه همینکه مجتهد مرد گفته ها و رساله ها و وقتها یکی که صرف آموختن آن
 کردند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخزند و مدت ها وقت صرف آموختن آن
 کنند) این نویسنده گوئی هیچ سروکار با دین نداشته دست کم اول رساله ها را هم
 نخوانده فقط يك چیزی بگوشش خورده بی جهت وقت خود و ما را صرف این بیپوده ها
 می کند اگر شما و رفقای شما سروکاری با کتابهای دینی ندارید مردم دیگر که این کتاب
 هیاں آنها نیز بخش شده سروکاری دارند مسئله تقلید میت در دو مورد بحث دارد
 یکی آنکه در اول امر یکی می خواهد تقلید کند از مرده تقلید کند یا زنده؟ میگویند
 از زنده این اشکال شما که باید کتاب عوض کرد و وقت صرف کرد در این جانمی آید زیرا
 اول امر انسان باید يك کتابی بخرد و يك وقتی صرف کند چه کتاب قدیمی بخرد و
 مسائل آن را یاد بگیرد و چه کتاب تازه بخرد و مسائل این را یاد بگیرد هیچ فرقی نمیکند
 آنجا که مورد اشکال پوسیده شماست آن است که کسی مسائل مجتهدی را یاد گرفته
 و او مرده دوباره باید وقت صرف کرد و پول صرف کرد زیرا دین امروز ما میگوید
 تقلید از مجتهد زنده باید کرد میگوئیم دین امروز ما چنین چیزی نمیگوید و شاید
 غالب مجتهدین تقلید مرده را در این صورت جایز بدانند اینک ما این عبارات بعض
 علماء که مرجع تقلید عموم شیعیان بودند ذکر می کنیم تا دروغ بندی بدین معلوم شود
 یکی از مجتهدین که سالهای طولانی مرجع تقلید شیعیان بود و الان هم بسیاری تقلید
 او را می کنند با آنکه مرده است مرحوم آقا سید محمد کاظم بزدی است کتاب عروة الوثقی
 از مشهورترین کتابهای فتوای او است و ترجمه هم شده است ممکن بود شما ترجمه
 او دست کم رجوع کنید ما اینک عین عبارت او را می نویسیم تا بدانند اینها چه کاره اند
 مسئله (۹) الاقوی جواز ابقاء علی تقلید المیت ولا یجوز تقلید المیت ابتداء یعنی اقوی

اینست که باقی ماندن بر تقلید میت جایز است ولی از میت در اول کار تقلید جایز نیست آنجا که مورد اشکال پوسیده شما است تقلید زنده را لازم نمیداند و آنجا که لازم میداند مورد اشکالی نیست الان هم مرجع تقلید شیعه آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی دام‌ظله است او هم در مسائلی که مردم در زمان زندگی مجتهد عمل کرده باشند تقلید میت را جایز میداند شما که میخواستید یکسره بگوئید دین امروز ما چنین میگوید خوب بود دست کم این کتابهای معروف را دیده سپس اشکال کنید تا رسوائی بار نیاید اکنون ما از این گذشتیم فرض میکنیم تقلید میت بهیچوجه جایز نباشد به بینیم چقدر پول و چه قدر وقت لازم داریم که کتاب تازه بخریم و مسائل تازه یاد گیریم فرض میکنیم در تمام دوره عمر یک نفر پنج مجتهد مرد مجتهد اول را که باید تقلید کنیم و کتاب او را بخریم چهار نفر دیگر هم پس از مردن یکی بعد از دیگر باید کتابشان را بخریم همه آنها که سروکار با مسائل دارند میدانند که مجتهدین در اینجا با کمال اقتصاد رفتار کردند و همه یک کتاب مسئله را حاشیه کردند یا فقط حاشیه را جدا گانه طبع کردند در این صورت فرض میکنیم حاشیه جدا گانه خریدیم هر یک امروز که گران است بیش از پنج ریال یا یک تومان نیست شما یک تومان حساب کنید در تمام عمر چهار تومان میشود ما گذشتیم که در این کتاب مسائل خدا است و بی ارج شمردن آن از بی ارج شمردن خدا سر در می آورد میگوئیم این خرج را بسنجید بایک کتاب (بوسه عذراء) یا رمانهای دیگر که عفت و اخلاق و شهامت و همه چیز جوانهای ما را بیاد فنا داد یا با خرج یک شب سینما با آن وضعیت اسف آور آنگاه معلوم میشود که شما ماهانه میخواهید بگوئید ما میدانیم شما با مجتهد و کتاب مسائل طرف نیستید با سرچشمه اینها طرفیت دارید (هر کسی بر طینت خود می تند)

این از تلف شدن پول این ملت بیچاره اکنون بیائید بر سر تلف شدن وقت آنان همه اینها که کار بادین و مسائل آن دارند میدانند که بین مجتهدین چندان خلافی نیست در آن مسائلی که مردم با او احتیاج دارند ازین جهت اگر کسی چند ماهی بعد از

نماز صبح که وقت بیکاری است و شما کارکنان خواب هستید یا بعد از نماز عشاء که باز موقع بیکاری است و وقت خیابان گردی شماها است نیمساعت صرف یاد گرفتن مسائل دین کند بخوبی مدینه دان شده در مسائل مورد حاجت احتیاج بکسی پیدانمیکند شما فرض کنید هر روز صبح قبل از آفتاب و پس از نماز عشاء جوانهای دیندار در مسجد جمع و مسائل یاد گرفتند و امثال شماها در خواب بودید و مشغول خیابان گردی و آنهمه فجایع که همه بهتر میدانید باید گفت وقت اینکه آداب دینداری و مسائل اخلاقی را یاد گرفته و وقتیکه باید صرف خیابانها و آن وضعیت عفت سوز خانمان بر انداز شود صرف دین کرده اینوقت تلف شده شما از دینداران دست کم پرسید که مسائل دین را چه وقت یاد گرفتید تا مطلب را بفهمید خوبست وقت یاد گرفتن مسائل و آداب خدا پرستی را بسنجید با وقتهایی که در مجالسهای سینما و تئاتر ورقس و شنای دختر و پسر و امثال آن که پرده عفت عضو جوان مملکت ما را پاره کرده و روح تقوی و شجاعت را در آنها خفه کرده تا معلوم شود شما چه کارهائیرا تلف وقت تشخیص دادید و چه کارهائیرا کار میدانید آنوقت از خود سؤال کنید که علت اصلی این جوش و خروش برای چیست آیا وقت و کار و پول اهل این مملکت را عزیز می شمارید و نمیخواهید بیجهت صرف شود یا دین در نظر شما آنقدر بی ارج است که وقت بیکاری و خیابان گردی های شرف کش عفت سوز را هم نمیخواهید صرف آن شود و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

دخالت بیجا این بیچارهها محسوسات را باز تشخیص نداده دخالت در معقولات در معقولات میکنند و علوم اولیه را ندانسته در نظریات وارد میشوند اینجاد دیگر وارد استدلال فقهی شده میگوید (دلیل عقل و نقل برخلاف تقلید از زنده است زیرا نقل میگوید (فارجعوا الی رواة احادیثنا) اگر حیات شرط باشد باید این احادیث را هم کنار بگذارید و عقل هم میگوید اگر عالمی یا پزشکی یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مرد گفته او باعتبار خود یاقی است و نباید آثار

اورا مثل رساله‌های عملیه دورریخت (

ما پس از آنکه معاوم کردیم که فقهاء بزرگ شیعه تقلید میت را جایز میدانند
 فرضاً ندانند هم عیبی لازم نمی‌آید نیازمند ورود در این بحث نیستیم لکن برای اینکه
 بدانید اینها چه کاره‌اند میگوئیم خود همین دلیل که آورده از برای جایز بودن تقلید
 میت میشود گفت دلالت میکند بجایز نبودن زیر اجملة (فارجمعوا الی رواة احادیثنا)
 دنباله حدیث احتجاج و اکمال الدین است که پیشتر در بیان حکومت فقیه آنرا ذکر کردیم
 میگوید (واما الحوادث الواقعة فارجمعوا فیها الی رواة احادیثنا) یعنی حادثه‌هایی
 که برای شما پیش می‌آید از هر گونه حادثه‌ای که مربوط بدین باشد باید رجوع
 کنید بر او یان حدیث ما در زمان رضا خان حادثه‌هایی پیش آمد کرد از قبیل نظام
 وظیفه و لباس متحدالشکل یا کلاه پهلوی و از اول مشروطه تا کنون صدها حوادث و
 تازه‌ها در مملکت پیدا شده که پیشتر سابقه نداشته و فقهاء و مجتهدین سابق آنرا ذکر
 نکردند در این حدیث میگوید در هر تازه‌ای که پیش آمد کرد پیش راویان احادیث بروید
 شما می‌گوئید برویم پیش مرده‌ها و از آنها پرسیم یاد کتابهای آنها که اسم این
 چیزها نیست پیدا کنیم یا این حوادث و تازه‌ها را از راویان نپرسیم و سر خود عمل کنیم
 چاره ندارید جز آنکه بگوئید بزنده‌ها رجوع کنید پس اگر بخواهیم یکسره تقلید
 مرده را کنیم باید این روایت را کنار بگذاریم علاوه در این روایت میگوید رجوع
 کنید بخود راویان حدیث نه بکتابهایشان اگر کسی بشما گفت وقتی مریض شدید
 بطیب رجوع کنید شما پیش طبیب می‌روید یا خودتان يك كتاب طبي باز کرده عمل
 میکنید بمانیز گفته‌اند پیش راویان حدیث بروید ما مجبوریم پیش خود آنها برویم
 مگر اینکه آن مجتهد زنده بگوید فلان نسخه را عمل کن و بهمین جهت نیز دلیل عقلی
 شما دلیل بی عقلی است زیرا ما کتابهای علمی و عملی دانشمندان و مجتهدین را پس
 از مردنشان دور نمیریزیم بلکه همه مورد استفاده ما است دست کم خوب بود کتاب
 شرایع تألیف محقق متوفی در سال (۶۷۶) و کتاب قواعد علامه متوفی در سال (۷۲۶)

را که از کتابها و رساله‌های عملی آنها است ببینید تا کنون هم مورد استفاده همگانی است تا چه رسد بکتابهای علمی استدلالی آنها و جای خیلی تعجب و تأسف است که کسی که پایه معلوماتش اینقدر است باز دخالت در علوم عالییه می‌کند

از اینها همه گذشتیم اگر بنا بود تقلید مرده در همه جا جایز باشد تا کنون اسمی از دین اسلام نمانده بود زیر مردم در کارهاشان رجوع بملاها نمیکردند و ملائی هم ازین مردم می‌رفت آنوقت چند نفر بیخرد افسار گسیخته از قبیل شماها درین مردم میافتاد و یک کتاب سرتاپا گزاف و دروغی می‌نوشت و بین آنها پخش میکرد و افکار مسموم خود را که دعوت با افسار گسیختگی و بی‌دینی است بخورد توده می‌داد و یکی پیدا نمیشد راه اشتباه کاری و بی‌دادگری را بآنها نشاندهد و شمارا بآنها معرفی کند و اگر در هر چندین سال یکی دو نفر هم از قبیل شماها پیدامی‌شد و ملائین مردم نبود کفایت می‌کرد در بودن دین آنها اکنون یکشخص کم مایه گم نام مثل من که اینقدر اشتباهات این کتابچه چند ورقی را آفتابی کرده باید بدانید که اگر روزی نیازمند شدیم بجوابهای زیاده‌تر و بالاتری اشخاصی که متخصص و مبرز در این میدانند وارد می‌شوند و ریشه پندارهای شما را بیاد فنا می‌دهند پس تقلید از زنده زنده نگاه داشتن دین است و اساس باقی ماندن دین بر تقلید زنده است مجتهدینی هم که تقلید مرده را جایز می‌دانند بی‌اجازه مجتهد زنده جایز نمیدانند و باین ترتیب دین همیشه پایدار و زنده خواهد ماند ولی شما ماجراجویان فتنه انگیز با همین باقی و زنده ماندن دین اسلام مخالف و طرف‌هستید و حسرت‌های خود را بگور خواهید برد آنکه دین محکم با این اساس پایرجا آورده خود نگاهدار او است (اِنَّا نَحْنُ نَزَّامُ الذِّكْرُ وَاِنَّآ لَهُ لَحَافِظُونَ) این آیه تختهای سلاطین جهان را تخته گور میکند یاددارید در موقع تاریک دیگر تاتوری شما خوش رقص با گمان میکردید دین رفت بدانید که دین ماند و هزاران مانند رضاخان بخاک سیاه می‌نشینند از حال همان یکنفر عبرت گرفته و بادین خدا بازی نکنید و دست خائنانه بآن دراز نکنید بر حذر باشید که روزی دست قدرت

قدرت از آستین انتقام بیرون میآید و این خار خشک‌ها را درهم می‌شکند (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ)

باز يك دخالت می‌گوید (برای این حکم) یعنی جایز نبودن تقلید میت (جاهلانه يك دليل موهوم كس اری درست کرده‌اند بنام اصل عدم

جواز که بهتر است معنایش راهم ز خود اهل فن بپرسید تا ببینید دین شما بر روی چه پایه‌هایی است) معلوم شد آنهایی که تقلید کرده‌را جایز نمیدانند دلیل‌هایی غیر از اصل عدم جواز دارند ولی ما لازم است اینجا بیان همین اصل عدم جواز را که این بیخورد نفهمیده با آن طعنه زده است بکنیم تا مامت اینها بیشتر باز شود

شما يك مریض بستری دارید که محتاج بد کتر است عقل شما می‌گوید از منزل که بیرون آمدید بهر کس بر خورد کردید او را ببرید سر مریض و بدستور او عمل کنید یا می‌گوید این کار جایز نیست مگر آنکه بدانید این شخص دکتر این مرض است شما می‌خواهید تحصیل علم حقوق یا علوم ریاضی کنید پیش هر کس شناخته یا نشناخته می‌روید و تسلیم او می‌شوید یا عقل می‌گوید جایز نیست رجوع بکسی مگر آنکه بدانیم او اهل این فن است اینها معنی اصل عدم جواز است رجوع نمودن بهر کس را که پیش آمد کرد عقل روان میدارد پس حکم عقل بر این است که جایز نیست رجوع کردن بهر کسی مگر آنکه راه روشنی عقل پیدا کند برای جایز بودن ما می‌گوییم خدای عالم دینی را که عزیزترین سرمایه سعادت انسانی است و با پیروی آن ما باید اساس زندگانی و عیش این جهان و آنچه‌انرا پایدار کنیم و البته چنین چیزی مورد اهمیت است هم در نظر خدا و هم در نظر همه خردمندان عقل مایمی‌گوید تاراه روشنی پیدا نکنیم برای پذیرفتن مسائل آن از کسی روانیست باو رجوع کنیم و راه روشن آنستکه با دلیل عقل بگوید رجوع مانع ندارد با دلیل نقل و حکم خدا در کار باشد اکنون شما می‌گویید ما از هر کس خواستیم سر خود دین خدا را اخذ کنیم و هیچ شرطی از برای آن قائل نباشیم تا با اصل عدم جواز عمل نکنیم یا آنکه این هم مثل پزشك

و معلم شرائطی دارد که عقل بدون آنکه راه روشنی بمقصد پیدا کند دنبال هر کس
 نمیرود شما این را از احکام روشن عقل می دانید و تمام دانشمندان جهان را پیرو آن
 می دانید دینداران نیز یکی از جمله دانشمندانند که از راهی که عقل بانور خود روشن
 نکرده نمیروند اینک معلوم شد که این بیخردان احکام ضروری روشن عقل را که
 زندگانی تمام بشر بر وی اساس آن بنا نهاده شده ندانسته یا دانسته و از روی غرض زیر
 بنا نهاده می گویند ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه هائی است آری یکی از پایه
 های احکام دین ما حکم عقل است همان عقلی که شما لاف از آن میزنید و می گوئید
 عقل فرستاده نزدیک خداست و برای انسان همچون چشم است چه شد که چشم شما
 يك همچو چیز روئی را که نقطه سیر بشر در زندگانی و راه بردن قافله حیات بر روی
 آن بنا نهاده شده است ندید (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
 وَأَضَلُّ سَبِيلًا)

لاف زدن ها و گزاف این نویسنده بیخرد با این دروغ بردازی ها و خیانتها که کرده
 گوئیها و همه دیدید و رسوائیهای او را آشکار کردیم اینجادیگر
 لافهای کودخانه میزند و تهی مغزی خود را یکسره روشن میکند

میگوید (شاید گمان کنند اینها مدرک دیگر جز این مدرک بی با (اصل عدم
 جواز) داشته باشند ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمینویسم
 ما در اینجا یک سلاح داریم و آن حقیقت است پس چگونه ممکن است آنرا هم
 بادست خود بشکنیم من قسم یاد نمیکنم ولی بشما اطمینان میدهم که در سرتاسر
 این کتاب کلمه بر خلاف حقیقت ننوشتم)

خوانندگان تا اندازه دانستند و اهل فن هم میدانند که مدارک دیگر در کار است
 که امثال این نویسنده آنرا ندیده و نشنیده است فرضاً هم که يك پایه دلیل همین اصل
 باشد معلوم شد این اصلی است که زندگانی تمام خردمندان در تمام امور مادی و
 معنوی بآن بنا نهاده شده است و همه عقلا عمل بآن میکنند چه نام آنرا بدانند یا

ندانند و این بیچاره این حکم روشن عقل را هم نفهمیده چنین بیپوده‌هایی میگوید و اما اینکه میگوید من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی‌نویسم خیلی خنده‌آور است زیرا از این سخن معلوم میشود هر کس پشت کوه قاف نیست باید در هر چیزی دخالت کند تمام حمامیها و حمامانی تهران پشت کوه قاف نیستند پس باید همه دخالت در همه علوم بکنند و بگویند ما پشت کوه قاف نیستیم من میگویم اگر کسی پشت کوه قاف هم میخواهد است یک کتابی بنویسد از این کتابچه نزدیکتر به حقیقت مینوشت زیرا عقل خداداد خود را اینقدر پایمال شہوات و خودخواهی نمی‌کردید همین اصل عدم جواز را بفطرت خود پشت کوهی‌ها هم میفهمند و عمل میکنند و شما آنرا هم نفهمیده بجنک برخاستید و اینکه می‌گوید مایک سلاح داریم و آن حقیقت است و آنرا ممکن نیست بدست خود بشکنیم اگر راستی از روی حقیقت بگوید غیر از اختلال فکر و دماغ چیزی برای او نمیتوان قائل شد و این باز بهتر است از اینکه انسان اینقدر بی حقیقت و عوام فریب باشد و اینکه میگوید من قسم نمی‌خورم ولی اطمینان میدهم که برخلاف حقیقت در سرتاسر این کتاب چیزی ننویسم خوانندگان تاکنون خوب فهمیدند ارج این کلام را لکن من میتوانم قسم یاد کنم که یاد ندارم در ایام عمر کتابی را که بنام حقیقت و دلسوزی و حق پرستی نوشته شده دیده باشم باین پایه خالی از حقیقت و بیرون از راه خرد و انصاف خوانندگان مختارند هر کتابی را می‌خواهند انتخاب کنند که ده مقابل این کتابچه مطلب داشته باشد اگر ده یک این بیپوده و سخنان بیخردانه داشت حق دارند ما را تکذیب کنند اکنون شانزدهمین صفحه این کتابچه سی و شش صفحه را مطالعه کرده و بررسی میکنم و خدا و وجدان را گواهی می‌گیرم که یک سخن درست و پابرجا در آن ندیدم و اگر دیده بودم بی‌درنگ تصدیق میکردم و از جاده انصاف بیرون نمی‌رفتم شما نیز در هر جای سخنان ما حرفی دارید بیاورید اگر درست بود و ما راه خطا رفته بودیم از همانجا که رفته ایم برمیگردیم و تشکرات صمیمانه هم تقدیم شما میکنیم که ما را بخطای خود آگاه کردید

يك عنوان از خود تراشی ما که میگوئیم اینها هیچ سروکاری بادی و دین داران
 برای روحانین ندارند شما باور کنید اینجا يك عنوان دروغی دیگری
 از پیش خود تراشیده بگردن روحانین و دینداران میگذاردمیگوید (عنوان دیگری
 که برای روحانی درست کردند اینست که (هر کس بکفش عالم بگوید کفشك کافر
 میشود) دنباله این سخن دروغ نتیجه های بیخردانه گرفته) خوب است یکی پرسد
 از این نویسنده که این حرف را از کدام کتاب یا رساله نقل میکنی یا کدام ملا بشما
 چنین حرف را زده مجتهدین در رساله های خود که در دسترس همه شماها هست چیز
 هایی که اسباب کفر است می نویسند و اسمی از روحانی در کار نیست ، معروفترین
 رساله های عملی عروة الوثقی است در باب نجاسات میگوید (والمراد بالكافر من كان
 منکراً للالوهية او التوحيد او الرسالة او ضرورياً من ضروریات الدین مع الالتفات الی
 گونه ضرریاً بحيث يرجع انکاره الی انکار الرسالة) یعنی مراد از کافر کسی است
 که منکر خدا یا توحید خدا یا منکر پیغمبر باشد و یا منکر باشد یکی از ضروریات
 دین را بالتفات و توجه باینکه این از واضحات دین است بطوری که این انکار
 ضروری نیز برگردد بانکار پیغمبری پس معلوم شد میزان در کفر بیش از انکار خدا
 و توحید خدا و پیغمبری نیست انکار ضروری هم چون بانکار پیغمبری بر میگردد
 کفر می آورد و گرنه میزان همان سه امر است در این صورت روحانی هم مانند دیگر
 مردم است که کشتن او هم کفر نمی آورد آری اگر کسی از روحانی را توهین کند با اسم
 اینکه او بسته به پیغمبر است بطوری که بانکار پیغمبری و عداوت با پیغمبر و خدا
 برگردد او نیز کافر است نه برای توهین بروحانی بلکه برای انکار رسالت پس شما
 این مسئله را چطور از خود تراشیده و با دروغ گردن روحانی گذاشته سپس یک صفحه
 نتیجه روی این مقدمه دروغی میگیرید باز هم میگوئید من در سرتاسر این کتاب
 خلاف حقیقت نگفتم شاید شما در خلاف حقیقت هم اصطلاح خاصی داشته باشید که
 ما از آن خبر نداریم

نظری باصلاح
روحانیت
برای روحانی ثابت شد هیچکس نتوانست بقصد اصلاح دستی
باین دستگاه دراز کند و خورده گیری کند تا در نتیجه باین صورت درآمد) ما هرگز
نمیگوئیم که این طبقه یکسره خوب و منزهند و برای اصلاح آنها نباید قدمی برداشت
اینها هم مثل سایر طبقات خوب و بد دارند و بدهای آنها از همه بدها فساد و ضررشان
بیشتر است چنانچه خوبهای آنها از تمام طبقات نفعشان هم برای مردم و هم برای کشور
و استقلال آن بیشتر و بالاتر است لکن اصلاح آنها را امثال رضاخان که نمی دانست
روحانی را باهائ هو زمین نویسند یا باحباء حطی نباید بکند کسی که گفته بود من يك
سرباز دزد را از تمام معارف ایران بالاتر و بهتر میدانم او معنی روحانی و معارف را
نمیداند گرچه معارف آنروز از سرباز دزد هم خیلی نفکین تر بود لکن او فهم صلاح
و فساد نداشت و فشارهای او بروحانین برای اصلاح نبود او میخواست ریشه را از
بین بکند لکن بقول شما نتیجه معکوس شد (لا يزال يؤيد هذا الدين بالرجل الفاسق)
دولت نیز نمیتواند و حق هم ندارد که اصلاح این طبقه را بکند او نیز تخصص در این
رشته ندارد و عقل اینکار را ندارد از اینجهت دیدیم که مدرسه سپهسالار را که بنام
دانشکده معقول و منقول تاسیس کردند نتیجه معکوس از آن گرفتند محصلین آنجا
را که روحانی دوره بعد میخواستند بشوند و تهذیب اخلاق و روح نسل آتیه کنند
در صف دخترهای برهنه بمشق و رقصی و ادار کردند اکنون هم مدارس تا بدست
دولت و عمال دولت است روزگارش همان وضعیت اسف آورا است امثال شماها هم که
در يك کتابچه چند صفحه دست کم ده ها دروغ گفته و خیانت کرده و برخلاف وجدان
و خرد سخن رانید قابل این نیستید که دستی باین دستگاه دراز کنید کسی میتواند
دست اصلاح باین دستگاه دراز کند که چند شرط زیر را داشته باشد :

- (۱) تخصص در علوم روحانیه که سخنهای او کور کورانه و از روی جهالت نباشد
- (۲) علاقه مندی بدیانت و روحانیت و عقیده باینکه روحانیت در کشور لازمست

- (۳) پاک بودن نیت او که دست درازیش برای نفع طلبی نباشد
 (۴) عقل تدبیر و تمیز صلاح و فساد تا کارهایش از روی نقشه های خردمندانانه باشد
 (۵) نفوذ روحانی که نقشه های خود را بتواند عملی کند

این شرایط اگر پیدا شود فقط در روحانیین درجه اول پیدا میشود دیگران بکلی از این حساب خارجند بعضی از آنها نیز کم و بیش با اصلاح کوشیده و میکوشند ولی البته آن نتیجه روشن را که اصلاح تمام افراد باشد نگرفته اند با همه نواقص که در کار هست و سردی ها و سستی ها که برای این طبقه پیش می آید باز کارهای اینها برای کشور و صلاح افراد توده روشن تر و مؤثرتر است از صدها فوج نظامی و افراد شهربانیها. اداره های شهربانی دزد را می گیرند ما نمیگوئیم چه میکنند شما فرض کنید سر کوبی میکنند اینها ریشه خیانت را از دل مردم میکنند آنها شهر را نگهبانی میکنند اینها نگهبانی دلها را میکنند افرادی که در حبس و زجر آنها بوده در همان محبس هم درس دزدی میخوانند و چون بیرون می آیند همان شغل را تعقیب میکنند لکن افرادی که از زیر دست اینها بیرون می آیند کیسند زر را يك سال اعلان میکنند تا با صاحبش برسانند؟

ای بیخردان مملکت دین بهشت روی زمین است و آن بادست پاک روحانی تأسیس میشود همین روحانی نیمه جان که شما خار خشکها بنکوهش آنان برخاستید دوثلث از این کشور یا بیشتر از آنرا بی سروصدا دارند اداره میکنند و شما خبر از آن ندارید اینهمه فسادها دزدی ها خیانتها جنایتها خون ریزی ها بی عفتیها غارتگری ها از يك ثلث یا کمتر افراد این کشور است که سروکار با روحانی ندارند اگر شما فتنه انگیزان بی خرد میگذاشتید همه افراد با روحانی مرتبط شود احتیاج بشهربانیها را از جهان برمی داشتیم يك مدرسه روحانیت بقدر صدها شهربانی کار انجام میدهد و شما غافل از آنید خوبست يك بررسی از محبوسین شهربانی ها و دوسیه های جنایات بکنید به بینید مسجدی ها را در آنجا هیچ می بینید آنگاه بدانید شماها که از قوه

روحانی میخواهید بکاهید و آن را پیش مردم بی ارج کنید بزرگتر خیانت را بکشور مرتکب میشوید بارفتن نفوذ روحانی خلیل هائی در کشور پیدا میشود که صدها داد گسترهها و شهر بانیها صدیک آنرا نمیتوانند اصلاح کنند، آوخ از خیره سری تو ای پسر آدم، اسف بر بی خردی تو ای جنس دوپا!

پرسش ششم و (اگر روحانی خرج خود را بوسیله کار کردن یا از یک راه جواب آن ثابت و معین دیگری بدست آورد که در گفتن حقایق آزاد

باشد بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود بمیل آنها رفتار کند)

جواب این گفتار معلوم شود پس از معلوم شدن دو چیز یکی معلوم شدن شغل روحانی و دیگر معلوم شدن خرج روحانی تا معلوم شود که اینها که این سخن را می گویند بهیچوجه از حال روحانی و کار آنها اطلاع ندارند و در عین حال خرج آنها را هم نمی دانند از کجا میگذرد و بی خردانه و ببنخبرانه باشکال برخواستند

شغل روحانی چیست روحانی چندین شغل دارد که اساس عمده آن تشکیلات حوزه های علمیه و تأسیس مدارس و دانشکده های علم دین است در این تشکیلات مهمترین اعضا که روحانی بتمام معنی نام آنهاست مدرسین نهائی علوم دینی است که تشکیل حوزه های عالییه علوم را آنها می دهند و تدریس (خارج) یا علم نهائی میکنند این نهائی که بر تبه این قسم تدریس میرسند نهائی هستند که تمام علوم مقدماتی و دوره های سطحی و خارجی را دیده و در آنها استعداد ذاتی و ذوق فطری هم بوده با همه وصف دارای قوه بیان و نزدیک کردن مطالب دقیقه عالییه را بشاگردان باشند از اینگونه اشخاص در هر دوره از حوزه های مهم دینی مثل نجف و قم و مشهد (قبل از بهم زدن پهلوی حوزه آنجارا) اشخاص معدودی پیدا میشوند که عده آنها در حدود ده نفر مثلا بیشتر نیست برای چه این عده که پایه مهم روحانیت بدوش آنهاست اینقدر کم و معدود هستند برای آنکه رسیدن باین مقام کار هر کس نیست هر کس

کم و بیش از فقه تنها که یکی از علوم اجتهاد است با خبر باشد میدانند که مثل يك دريای بی پایانی میمانند که احاطه بکلیات آن پس از چهل سال زحمت شب و روزی نمیتوان پیدا کرد. شما يك کتاب کم حجم کوچک فقط می بینید بنام عروة الوثقی یا وسیله دیگر نمی دانید این با چه زحمتهای طاقت فرسا و خون دلها تهیه شده و بدست رس توده گذاشته شده این نتیجه شصت هفتاد سال عمر یک نفر فقیه است در صورتی که این کتابها احاطه بتمام فقه بلکه احاطه بمعظم فقه هم ندارند

ای بیچاره بی خبر از ملك هستی اجتهاد یعنی اطلاع بر تمام قانون های خدائی که در شئون فردی و اجتماعی و از قبل از آمدن انسان بدنیا تا پس از رفتن از دنیا در همه کارها دخالت مستقیم دارد و چنین عملی که کرورها قواعد و فروع دارد با پنجاه سال هم نمی توان تکمیل کرد در صورتی که هیچ شغلی برای انسان نباشد جز تعلیم و تعلم هر کس کتاب جواهر الکلام را دیده است می فهمد که زحمت های مجتهدین که امروز چند نفر کوچک گرد تکلیف برای آنها معین می کنند از چه قرار است

اکنون ما بانوده دیندار که خدا و قرآن و پیغمبر و احکام او را بحساب می آورند سخن می گوئیم (نه باشماها که شاید می گوئید اصلا اینها لازم نیست) آیا خدا و پیغمبر که این احکام را آوردند برای ما از برای عمل آوردند یا آنکه بیش از سیاه مشقی نبوده اگر برای بکار انداختن آوردند بدست آوردن آن احکام ناچار لازمست و البته اینکار وقت لازم دارد و وقتش هم از اول عمر است تا آخر عمر اگر کسی بازحمت و جدیت وارد کار باشد آیا پس از این مقدمات ضروریه مجتهدین و روحانیین که معلوم شد چه کسانی می توانند مشغول کار دیگر شوند و برای معاش بتجارت یا کسب دیگر که خود نیز وقت انسانرا بتمامی میگیرد اشتغال پیدا کنند هیچ جای شبهه نیست که جمع میان این دو نشود یا باید حوزه های علمی و اجتهادی را کنار گذاشت و از قرآن و احکام پیغمبر اسلام یکسره معذرت خواست و گفت ما کار داریم و کار بادین نمی سازد و یا اگر قرآن و احکام آن و پیغمبر و احادیث او را

می خواهید باید لازم بدانید که این طبقه بکار دیگر نپردازند

در اینجا باید يك نکته دیگری را هم گفت تا حال همه طبقات روحانیین معلوم شود چه روحانیین درجه اول و آنهایی که برای رسیدن بمقام آنها کار میکنند چه درجه های بعد که طبقه مبلغین و مآلهای شهرها و دهات از آنها هستند و آن نکته آنست که برای راه انداختن چرخهای دین و عملی کردن قانونهای آسمانی و دعوت کردن مردم را بر راه حق پرستی و تقوی و بر انداختن ریشه خیانت و جنایت و تجاوز از حدود و صدها مانند اینها کارمندانی لازمست و اینها چنانچه پیش گفتیم کمکهائی بکشور و نظم مملکت میکنند که يك صدم آنرا داد گستری ها و شهر بانیها نمیکند و دلیلش همانست که آن دسته مردم که با اینها سرو کار دارند در تمام شهر بانی های مملکت يك سابقه سوء و يك دوسیه خراب ندارند و یا اگر داشته باشند نسبت آن بدوسیه های دیگران که با اینها سرو کار ندارند نسبت يك بر صدهم نیست صدها دوسیه از قهوه خانه نشینها و خیابان گردها می بینید و یکی از مسجدی ها معلوم نیست ببینید این خدمت بزرگی است که اگر دولت توجه بآن داشته باشد اگر باین هم کار نداشته باشد باز باید روحانی را تقویت کند و بر نفوذ او بیفزاید لکن باید چه کرد زمامداران در فکر خود هستند و باصلاح کشور کاری ندارند و اگر در بین آنها هم کسی باشد که کم و بیش کار داشته باشد در اقلیت واقع است و کاری از پیش نمیبرد

اکنون که معلوم شد برای بکار انداختن چرخهای دین این کارمندان لازمند همه میدانید که اگر اینها يك حزب جدا گانه نباشند که در نظر توده با اهمیت و بزرگی نام آنها برده شود حرف آنها هم بی اثر میشود

هر کس در خودش تجربه کند میداند که قیمت حرف در نظر انسان بقدر قیمت صاحب حرف است و این جبلت و فطرت در نوع بشر هست که حرف هر چه درست باشد انسان وقتی از کسی که در نظر او ارج ندارد شنید در روح او تأثیر ندارد چه بسا که شعایك مطلب را بی کم و کاست از دهنش می شنوید تأثیر سخن یکی از آنها که در

نظر شما محترم و بزرگ است ده مقابل سخن دیگری است هیچ بقالی حاضر نیست
 موعظه بقال دیگر را که مثل خودش هست قبول کند ولی همین بقال وقتی از یک نفر
 پیش نماز شهر که ده صف جماعت دارد و مردم باو احترام میگذارند همان موعظه را
 شنید بزودی میپذیرد اگر ما مورین شهر بانی یک حزب جدا گانه نبودند و با مردم
 شریک بودند در لباس و کسب و تجارت مردم از آنها ده يك حالا ملاحظه نمیکردند
 آن روزی که نظامی لباس عادی میپوشد در نظر همه مردم فرق میکند تا روزی که
 لباس رسمی میپوشد برای آنستکه تشریفات در روح انسان آثار خیلی روشن دارد
 پس ما اگر بخواهیم دین داری را میان مردم رواج دهیم و با آن خدمات های خیلی
 برجسته هم ب مردم و هم ب کشور بکنیم باید بگوئیم حزب روحانی يك حزب جدا گانه
 باشد و باید احترام آنرا خیلی منظور کنیم و دولت هم باید با آنها کمک احترا می دهد
 نه از جهت آنکه آنها محتاج بکمک یا احترام دولتند بلکه برای آنکه دولت اگر
 بفهمد و از خواب گران بر خیزد محتاج با احترام کردن آنها است زیرا بانفوذ آنها
 دولت مملکت بدون بودجه اداره میشود

یک نظری بخرج ما باید يك نظری بمقدار بودجه روحانیین بکنیم و يك بررسی
 روحانیین از آن بنمائیم و يك نظری باینکه این بودجه از کجا است

و اداره روحانیت با چه چیز میچرخد

شما خوانندگان محترم سالی دست کم یک مرتبه بقم یا چند سال یک مرتبه بنجف
 مرکز روحانیت شیعه بروید هیچ در فکر افتادید که يك سرکشی بکنید بمدارس آنجا
 و وضع زندگانی بکده محصلین قرآن و احادیث را ببینید که در چه منزلتهایی و با چه
 غذاهایی مدت جوانی و نشاط خود را میگذرانند و برای خدمت بروح شما و کشور
 شما چه زحمتهای طاقت فرسا میکشند اگر نرفتید بروید ببینید نمیگویم ببینید که
 با آنها کمک مادی کنید خدا بشتیبان آنها است و قوه روحانیت آنها را نگهداری میکند
 میگویم ببینید تاحق کشی هارا بفهمید پس از سرکشی در مدرسه های یکسری هم بخانه

علماء بزرگ آنجاها که مراجع شیعه هستند بنزید و وضعیت دنیای آنها را به بینید سپس بدفترهای ثبت املاک و اسناد نظری بکنید و املاک علمائی که پنجاه سال در میان توده ریاست کرده بدست بیاورید ببینید یکسند مالکیت ملک چند هزار تومانی بدست می آید؟ آنها میکه خیلی دارائی دارند فقط يك خانه ملكی یا ملك جزئی پدری دارند سپس يك سری بنزید بمنزل يك نفر وزیر و وکیل دلسوز برای مملکت آنها میکه در اول امر که وارد کار شدند هیچ نداشتند زندگی و املاک آنها را با تمام زندگی و املاک همه روحانیین این دهر کز بزرگ شیعه بسنجید تا مقدار بودجه اینها بدست بیاید

اکنون نظری کنیم که این بودجه مختصر از کجا اداره میشود اگر قانون مجلس شما يك مالیاتی گذرانند و آنرا بازو از مردم گرفتید و خرج کارمندان دولت کردید هیچکس نشنیدیم بگوید این مجانی است و کارمندان دولت مفت خور هستند تمام مالیات های دولت از این قبیل است که مردم بدلخواه نمیدهند با این وصف جائیکه این مالیات زوری در آن جمع میشود اسمش بیت المال است و کسانی که حقوق دولتی میگیرند اسمش اینست که حق مشروع خود را میگیریم ما کار نداریم که چه کارهایی برای ملت و کشور انجام میدهند و چه خدمتهائی در مقابل این حقوق میکنند خود میدانند و ما هم نمیخواهیم زیاد پرده دری کنیم لکن اگر قانونی را خدای عالم که تمام هستی مخلوقات از او است گذرانند بموجب آیه (۴۲) از سوره انفال (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ) تا آخر آنگاه خود مردم بارضایت این مالیات خدائی را آوردند در مرکز عالم بدست کسانی که خدای تعین کرده دادند و او هم بین محصلین تقسیم کرد بطور تنگی و اقتصاد اینجا است که هر گهای گردنهایر میشود و صداها از اطراف بلند میشود که اینها خرجشان بگردن توده است و مفت خور هستند و کار برای کشور نمیکنند

ای بیچاره های تهی مغز آنجا که کار بود دیدید حتی برای کشور اینها از همه

بیشتر خدمت میکنند مخارج آنها را هم که دیدید بودجه مخارج آنها را هم که دیدید از بیت المال صحیح با ماده قانون خدائی است

ما که میدانیم هرک شما چیست شماها قانونهای خدائی را قانون نمیدانید شما با هر یک قرآن طرف هستید شما با وجدان و خرد رزم میکنید شما با اصل اساس چون تشخیص دادید که مخالف آرزوهای شما است مخالفت میکنید

اُف بر این تشخیص بی خردانه که قانون مجلس از مغز چند نفر بشر معلوم الحال تراوش کرده یا از قانونهای اروپا پیدا شده قانون بدانند و بیت المال و حق مشروع از آن تعبیر کنند و سالی چند صد ملیون خرج آن چیزهایی که همه می دانیم و می دانید کنند و مملکت و کشور را در عوض تقدیم دیگران کنند و منابع ثروت کشور را برایگان بیازند و آنگاه قانون خدائی را که مردم با روی گشاده و آغوش باز از آن استقبال میکنند و در مقابل خدمت های بزرگی که شما خواب ندیدید بآن ها و کشور کرده و میکنند از آن تعبیر بمقت خوری و امثال آن کنند تفویض توای چرخ گردون تفویض نتیجه سخن ما از سخنان ما تا این جا این نتیجه گرفته شد که روحانی نباید در این موضوع بشغل دیگری غیر از روحانیت که بسط توحید و تقوی و پخش و تعلیم قانون های آسمانی و تهذیب اخلاق توده است بپردازد و وظیفه مردم خصوصاً دولت آنست که در بسط نفوذ آنان جدیت و کوشش کنند که با این قوه حفظ استقلال مملکت و عظمت کشور در مقابل سیاستهای خارجی و حفظ امنیت و آرامش در داخل کشور بهتر و بالاتر از هر قوه می توان کرد و ما بعد از این ثابت می کنیم که ارتش کشور نیز باید در تحت نفوذ روحانیت باشد تا از آن بتوان نتیجه های روشن پر قیمت گرفت و عمال شهربانی و نیروهای جنگی کشور از همه طبقات بر روحانی بیشتر احتیاج دارند اگر دولت قوه تمیز از دست نداده باشد تجزیه روحانیت از دولت مثل جدا کردن سر از بدن است هم دولت با این تجزیه استقلال و امنیت خارجی و داخلی را از دست می دهد هم روحانیت تحلیل می رود فسوسا که زمامداران ما یا خواب مادر را

هستند و یا آنها را دیگران اغفال کرده و قوه تمیزشان را دزدیده اند قسم سومی هم دارد که خیانتکاری بکشور است نتیجه دیگری که گرفتیم این بود که روحانین از بیت المال اعاشه میکنند و از مردم مستقیماً چیزی نمی گیرند و بیت المال خزانه خدائی است که قانون آن در هزار و سیصدسال پیشتر گذشته و مردم خود وظیفه دارند که بآن قانون عمل کنند و ما بعدها ذکر بیت المال و بودجه دولت اسلامی را می کنیم تا معلوم شود چند مقابل دولت فعلی شما مالیات دارد و با همه وصف روحانین از همه طبقات یا بسیاری از طبقات رو به مرگه بیشتر اقتصاد میکنند در میان این طبقه اشخاصی را می شناسیم که يك نخ از منسوجات خارجه و يك حبه قند از عمالك اجانب استعمال نکرده در حالی که این زمامداران که سنگ وطن و کشور را اینقدر بسینه می زنند لباسهای آنها پارچه های خارجه متری صد یا چند صد تومان است و پالتوهای زنان آنها از چند هزار تومان کمتر نیست و از قماش وطن با اینکه آنها امروز خوبست معلوم نیست يك متر حتی برای بچه های خردسالشان هم استعمال کنند

يك نظری میگوید (چون روحانی خرج خود را از توده میگیرد در نتیجه **بکتابچه پوسیده** ناچار است که همیشه بمیل توده سخن بگوید یا دست کم به خلاف میل او سخنی نگوید و این دو عیب بزرگ دارد اول آنکه فکرهای غلط توده را وقتی ملاحظه کرد یا از آن سکوت کرد رایج میشود و موجب پیدایش خرافات میشود دوم آنکه ملامت توده می شود)

کاش **يك مثالی** میآورد که مالاها در آن از عوام تقلید کرده و حرف آنها را پذیرفته اند کتابهای مالاها از هزار سال پیش از این تا تصنیفات امروزی در دسترس همه مردم است خوبست بررسی کنید از اول آنها تا آخر اگر **يك کلمه** پیدا کردید که ملا در آن با میل عوام حرفی زده باشد ما تمام حرفهائی که تا کنون زدیم پس می گیریم و از همان راه که آمدیم بر میگردیم و گرنه باید با این بی حقیقت های شرف سوز چه گفت من میدانم مقصود اینها از خرافات چیست همه دردها همان دنباله گفتار

اول و دوم است اینها احترام پیغمبر و امام و اصل اساس امامت را خرافات میدانند ولی همه دیدید که در آن گفتارها چه بیدادگریها و حق کشیها کرده بودند و ما با سندهای عقلی و قرآنی و تاریخی آنها را میان توده رسوا کردیم علاوه خرج مالاها از بیت المال است و مالاها خودشان بمردم گفته اند که اگر کسی گرچه ملای درجه اول باشد بر خلاف گفته های خدا و قرآن يك قدم بردارد یا يك كلمه بگوید از بیت المال با و نمیتوان داد در این صورت يك سد آهنینی جلو مالاها کشیده شده است که نمیتوانند بر خلاف قانونهای خدائی فکر عوام را بپذیرند و بپذیرفتن فکر عوام از نظر خود عوام هم ساقط میشوند شما که از قانون خدا بی اطلاع هستید کارمندان قانون خدائی خواهی نخواهی باید بگفته های خدا عمل کنند و با آراء فاسده توده نبرد کنند و گرنه همان توده از آنها بر میگرددند و آنها را بکارمندی دین و روحانیت نمی شناسند روحانیین در نهران و جاهای دیگر خیلی منبر میروند خوب است مدتی پای منبر آنها بروید و به بینید آنها موافق میل مردم حرف میزنند یا هر چه می گویند بر خلاف میل و شهوت توده است و این ماجرا جویان از روی عمد بانی خریدی بآنها تهمت میزنند

باز دروغ پردازی اینجا باز يك گزافه گوئی روشن و دروغ پردازی آشکاری و گزاف گوئی میکند می گوید (روحانی هم بنده خداست وقتی دید شتر در خانه آنکس زانو بزمین میزند که محافظه کارتر است وقتی دید لیره ها و بارها و احترامها پیش آنکس میرود که خرافاتی تر است وقتی دید در روضه و منبر آنکس جلوتر است که دروغ بهتر بیافد و در برابر ملای دیگری که هم تراز همانهاست چون بعیل توده سخن نگفته برای نان خالی هم در ماند، است از همینجا درس کار خود را برای همه عمر میخواند)

این بی خردان گوئی این کتابچه را میخواهند در بیابان افریقا پخش کنند یا میان توده که گوش و چشم ندارند میخواهند منتشر نمایند از اینجهت باین دروغ پردازیها خود را دلخوش میکنند امروز در قطر شیعه آن روحانی که احترامش از

همه بیشتر و شتر تقلید در خانه اوزان و بر مین زد در رئیس روحانین آقای آقاسید ابوالحسن اصفهانی است شما از این مرد بزرگ کدام محافظه کاری و حرف خرافی شنیدید رساله او بین توده پخش است در آن يك جمله حرف خرافی و محافظه کاری پیدا کنید تا ما از شما بپذیریم و گرنه بمحض گفتن و ادعای سخنان بی پایه شما پذیرفته نیست از او گذشتیم یکی از بزرگان روحانین که مظاهر احترام او را در ایران همه دیدید آقای حاج آقا حسین قمی بود آنها که آشنا با اخلاق و اعمال او هستند میدانند که در صراحت لهجه و حق گوئی در چه پایه است و با هر چه برخلاف قانون خدائی است بی ملاحظه نبرد کرده و میکند با این حال شتر در خانه او خوابیده و احترامات او در بین توده آن است که دیدید پس دست کم خوب بود برای سخن خود يك گواهی می آوردید تا معلوم شود فتنه جوئی و غرض ورزیها. از آنها گذشتیم در هر شهری روحانین در چه اول راه می شناسند و آنها می که بین توده احترامشان از همه بیشتر است معروفند کداميك خرافی و محافظه کارند نشان دهید تا مردم ببینند

ای بیخردان اینها لگنان را بنرخ روز می خوردند و محافظه کاری برای جلب نفع میکردند خوب بود در این دوره تاریک بیست سال یکدستی طرف عمال دیکتاتوری دراز کنند و یکقدم با پندارها و اعمال خود سرانۀ آنها همراهی کنند آنها هم بهتر از همه کس ایشهارا می پذیرند لکن آنها فدائی های سنگین قیمتی در راه حق گوئی دادند و حاضر نشدند برخلاف عقیده خود يك کلامه بگویند یا يك قدم بردارند با آن همه فشارها و اهانتها ساختند و با گر سنگی و صدها مصیبت دیگر بسر بردند و نگذاشتند این رشته پاره شود و یکسره از هم گسیخته گردد اینها امتحان خود را دادند دیگران هم دادند و وزن آنها و دیگران در میان توده معلوم شد (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) از اینها گذشتیم اهل منبر هم با آنکه حسابشان غیر روحانین است باز هر کدام اطلاعات تاریخی و تفسیری و علمی و اجتماعیشان بیشتر است و از گزافه گوئیها بر کنار ترند پیش توده معروفتر و محترم ترند شما گویند کان درجه اول را ببینید و سخنان دانشمندانۀ آنها

را بسنجید تا دروغ پردازی این ماجراجویان بیخرد آفتابی شود
جرم نشر خرافات میگوید (يك مثال روشن امروز همه میدانند که قمه زدن
بعهدة کیت خلاف شرع است و این روضه های امروز بیشتر دروغ است
 و دروغ بر پیغمبر و خدا هم بدترین دروغها است با این حال چرا يك ملا جرات ندارد
 مردم را از این کار باز دارد برای آنکه میدانند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون بیاید
 نانش سنگ خواهد شد)

ما فرض میکنیم که قمه زدن حرام و این روضه ها هم بیشترش دروغ است
 لکن روحانی اگر نگفته قمه زدن حرام است مردم دیگر از کجا فهمیدند حرام است
 و اگر روحانی گفته و مردم از گفته روحانی هادانسته اند که حرام است تکلیف روحانی
 در اینجا چیست و با چه وسیله باید روحانی جلو گیری کند جز گفتن و آنهم با اعتراف
 خود شما اینقدر گفته که همه فهمیدند ما که میگوئیم باید همگی کمک کنند تا روحانی
 نفوذ و قوه پیدا کند و روحانی را نباید کوچک کرد و از نظر مردم انداخت برای همین
 است که اینها اگر در نظر توده بزرگ شدند حرفهای آنها در شان اثر میکند فرضا يك
 وقت هم بسخن آنها اعتناء نکردند با قوه جبریه آنها را جلو گیری میکنند نفوذ روحانی
 وقتی در يك مملکت اینقدر رشد که مثل شما چند نفر بیسرو پا در هر کز مملکت شیعه
 بر خلاف قرآن و اسلام و روحانی از جابر خیزید و هر چه ناسزا است بآنها بگوئید و
 مردم و دوات دندانه های شمارا درهم نشکنند با این روحانی دیگر نمیشود جلو گیری از
 هیچ چیز کرد

از نجف مرکز شیعه فتوی صادر شد که کلاه لگنی و صلیب شعار مسیحیت و
 حرام است و آن علاوه بر آنکه حرام است میدانیم که خلاف مصالح کشور نیز هست
 با همه حال کی باین حکم ارج گذاشت از امثال شماها افسار گسیخته ها که بیخردانه
 و کور کورانه سینه دین و کشور را میزنید روحانی باید نفوذ و قدرت همراه او باشد
 تا بتواند هر چه میگوید اجراء کند و گرنه از گفتن هیچگاه مضایقه نکرده و نمیکند

میخواهد نانش سنگ شود یا آجر چنانچه شما اعتراف دارید که همه میدانند و البته این دانستن با وسیله شماها نیست فقط بوسیله تبلیغ روحانیین است
قواعد دین همه این نوبسند باز دست و پائی کرده يك سنگی بتاریکی انداخته
آفتابی است میگوید (روحانی اگر آنچه میدانست میتواندست بگوید کار
 دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود ملا اگر از قطع نان خود نمیترسید این اسرار
 در پشت پرده نمی ماند)

تنها بگفتن کار از پیش نمیرود و اگر نه هیچ اسراری در بین نیست و ملاها هر چه باید
 بگویند گفته و میگویند قانونهای خدائی و قواعد دین آفتابی است و چیزی پشت پرده
 ندارد لکن پس از قوه مقننه باید قوه مجریه در کار باشد نه قانون تنها میتواند بشر را
 اداره کند و نه بازور فقط کاری از پیش میرود قوه مقننه و مجریه مانند چشم و پایی مانند
 بی چشم بخواهد راه برود بگویدال فنامی افتد چشم داری یا هم با آنکه راه را میبیند
 نمیتواند بمقصد برسد و این دو قوه باید بهم مرتبط و پیوند باشند یکی چشم دارد و
 یکی پاتا این دو از هم جدا هستند نمیتوانند دنبال مقصد بروند بی چشم راه را نمیبیند
 بی با قوه رفتن ندارد چون این دو بهم پیوند شدند و تشکیل يك بنیه دادند کار انجام
 میگیرد شما میگوئید روحانیین نمیتوانند بگویند یا نمیگویند قوه مجریه که دولت
 و توده است حاضر شوند برای عملی کردن گفتار روحانیین آنها آنچه بایستی بگویند
 با آنکه گفته اند باز میگویند ولی شما حاضر نیستید پذیرید شما دروغ میگوئید و
 عوام فریبی میکنید روحانی میگوید این کشف حجاب ننگین یا نهضت با سر نیزه برای
 کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و بقانون خدا و پیغمبر حرام است روحانی میگوید
 این کلاه لکنی پس مانده اجانب ننگ کشور اسلام است و استقلال ملا لکه دار میکند
 و بقانون خدا حرام است روحانی میگوید این مدرسه های مختلط از دخترهای جوان
 و پسرهای جوان شهوت پرست عفت و ریشه زندگی و قوه جوانمردی را می کشد و
 برای کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و فرمان خدا حرامست روحانی میگوید

این مغازه‌های شراب فروشی و مؤسسه‌های مسکرات سازی مغز افراد جوان مملکت را فرسوده کرده عقل و صحت مزاج و عفت و شجاعت و شهامت توده را آتش زده باید بحکم خدا آنها را بست و میگساری و می فروشی حرام است روحانی میگوید موسیقی روح عشق بازی و شهوت رانی و خلاف عفت در انسان تولید میکند و شهامت و شجاعت و جوان مردی را میگیرد و بقانون شرع حرام است و نباید در مدارس جزء پروگرام باشد تا این دو عنصر لطیف سریع الانفعال را بهم پیوند کند

روحانی خیلی حرفها دارد شما يك قدم برای دین و اصلاح کشور بردارید تا روحانی که بمنزله چراغ است برای قدم دوم جلوی پای شمارا روشن کند ما که میدانیم شما و امثال شماها با حکم خرد و خدا و روحانی طرف هستید و بیخود میخواستید هر خراب کاری را که خودتان و دیگران میکنید گردن روحانی بگذارید و مردم را از آنها برمانید و نتیجه بگیرید

تازه شدن داغ دل این بیخرد چون مدتی روزه خوان بوده اینجام بیاد آن ایام افتاده در هر چند صفحه گریز را بگریزاند باز اینجا داغ دلش تازه شده که در اهواز روز عاشورا دسته داشتند و در رادیوی طهران هم شب یازدهم محرم روزه خواندند میگوید (رادیو طهران بجای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده شروع کرد بهمان روزه‌ها و گزافه‌هایی که میدانیم)

این بیخرد اینقدر از قانون مملکت هم بیخبر است که نمیداند دستوری که دولت دیکتاتوری رضاخان قاچاق داده بيك پول سیاه ارزش ندارد و باید حتی قانونهایی که در زمان او از مجلس گذشته اوراقش را سوزاند و محو کرد و وکلای زوری آن روزها حق و کالت امروز را ندارند و اگر مجلس امروز مجلس باشد باید اعتبارنامه‌های آنها را رد کند از اینها گذشتیم رادیوی تهران که برنامه‌اش را در روزنامه‌ها دیده‌ایم بیشتر اوقاتش صرف کارهای کودکانه و موسیقیهای متنوع شرقی و غربی و ایرانی و مانند آن میشود که برای نشر بی‌عفتی در خانواده‌های محترم بهترین وسیله و وسیله است

اگر چند دقیقه اش هم صرف سخن رانیهای معقولانه يك گوینده دانشمند شود که تاریخ فداکاری يك بزرگ مرد اسلامی که در راه استقلال کشور دینی آن نهضت با شهامت را کرد تا بروح جوانان مانیز از پر تو جمال آن یگانه بزرگ مرد اسلامی نور شجاعت و شهامتی بتابد چه ضرری دارد و بکجای عالم بر میخورد ما جز این حق داریم تشخیص دهیم که شما از پس مانده کبرها میخواهید بخورید و با اصل اساس دین مخالفت دارید **وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ اَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**

راه اصلاح این نویسنده بیخورد پس از آنکه میگوید روحانی باید از بنظر نویسنده بیت المال حقوق بگیرد میگوید (برای این کار تنهاراهی که بخاطر میرسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست اینست که امروز در کشور ما موقوفات زیاد است که مصرفش روضه و مانند آنست اگر درآمد آنها با نظارت يك رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیر دولتی در این راه صرف شود هم مال وقف بمصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه بدین وزندگی شده ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین (نه بر مرده بر زنده باید گریست)

مرحبا باین فکر روشن و عقل سرشار راستی با اینکه در مملکت ما هم چنین اشخاص برجسته و متفکران روشن ضمیر پیدا میشود برای چه دولت برای اصلاح کشور دست پیش اجانب دراز میکند در هر وزارتخانه یکنفر از اینها باشد از فکر آنها استفاده های مادی و معنوی میشود و کارها همه بر وفق دلخواه پیش میرود شما یکمرتبه دیگر عبارت این تهی مغز را بخوانید ببینید چه میگوید گوئی این هیچ آشنائی با دین و قانونهای آن و عقل و احکام آن ندارد میگوید موقوفاتی که مصرفش روضه است روحانی بردارد خرج خودش کند تا بمصرفش برسد خوب اگر مصرف روضه است چطور با خرج کردن روحانی بمصرفش میرسد و چطور اینرا که بنظر عالی شما رسیده با هیچ قانون و عقیده مخالف نیست این هم با عقل که فرستاده نزدیک خداست مخالفت و هم با قانون آسمانی و گفته خدا و پیغمبر و هم با عقیده همه

روحانین و همه دینداران و دانشمندان چه شد که شما اگر ملکی داشته باشید می
توانید عایدی آنرا بهر مصرفی که بخواهید برسانید و بحسب اصل مالکیت که تمدن
جهان پایه اش بر آن بنا نهاده شده هر کس میتواند در ملک خود بهر طوری که برخلاف
قانون خدا که آن فوق قانون مالکیت است نباشد تصرف کند و عایدی آنرا بهر مصرفی
که میخواهد برساند و کسی حق ندارد چیزی را که من بدسترنج خود پیدا کردم
در مصرف آن دخالتی کند اکنون من ملکی پیدا کردم بقانون مالکیت آن ملک و
عایدی آن برای همیشه مال من است میخواهم آنرا بشما ببخشم یا عایدی آنرا برای
شما ظاهر وقت میخواهم قرار دهم کسی حق ندارد بگوید چنین کاری نباید بکنی
اگر خود آن ملک یا عایدی آنرا برای مصرف يك قهوه خانه سر محله هم قرار دهم
باز شماها حرفی ندارید همینکه اسم روضه در میان آمد گردنها کشیده میشود و
فریادها بلند میشود با آنکه میدانیم همین مجالس روضه نیمه منظم هم خدمت های
خوبی بکشور و مردم میکند در همین مجالس است که قانونهای خدا و اخلاق و معارف
بمردم تعلیم میشود همین مجالس است که اگر برای زیاد شدن و اصلاح آن قدمهایی
برداریم نصف جمعیت ما را از خیانت و جنایت دور میکند روی اصل مالکیت من می
خواهم عایدی ملک خود مرا مصرف شام و نهار يك مهمانخانه یا چایی يك قهوه خانه
کنم چه شد که کسی حرفی ندارد ولی در اینجا این حرفها پیدا میشود و پای متعذر
المصرف پیش میآید .

آنحرف بیخردانه که از مغز يك سر بازیسواد تراوش کرده بود پوسیده و کهنه
شد فقط قانون خدا است که خواهد ماند و دست تصرف روزگار آنرا کهنه نمیکند
این قانونها یا زورها بمردن صاحبش میمیرند از این گذشته روحانی که میخواهد
پزشک روح مردم باشد و ریشه خیانت و دزدی و چپاول را از جهان بردارد چطور
ممکن است قدم اول خود او برخلاف قانون خدا باشد و با مال حرام و زوربری اعاشه
کند و بمردم حرام و حلال بگوید

روحانی تصرف در موقوفات را برخلاف قرارداد مالک خلاف گفته خدا و قانون اسلام میدانند خود خلاف قانون مسلم اسلام بکنند آنگاه بمردم بگویند خلاف قانون نکنید شما يك بيت المالى شنیدید و نمیدانید آن کدام است سخن درست آن است که شماها بگفته‌های خدا و قرآن و قانون اسلام ارجحی نمیگذارید و با آن کاری ندارید و باخواست خدا دین شما را از پا خواهد در آورد

باز تصرف جاهلانه این نویسنده بیچاره دست و پای خود را در مطالب گم می‌کند در معقولات سراسیمه شده هر چه پیش قلمش می‌آید مناسب یا غیر

مناسب مینویسد و از قانون چیز نویسی بیرون می‌رود

می‌گوید (شاید بگویند تو یا مجتهدی یا مقلد اگر مجتهدی حرف‌هایت برای خودت حجت است و اگر مقلدی این فضولها بتو نمی‌رسد آری این سخن درست است ولی برای راه نه برای نتیجه شما بقانونگذار نگویید که حکم را چگونه و از کجا به دست آورد ولی حکمی را که بشما داد باید با حکم عقل و قانون طبیعت که حکم مسلم خداست راست بیاید و گرنه مانند امروز میشود که برای يك آیه **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** که دستوری است خیلی ساده و حدردش را هم هر کس میتواند با فطرت خدا داده بفهمد چند برابر قرآن کتاب نوشته میشود تازه نتیجه‌اش هم این میشود که آب خزینه حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگی‌هایش پلک است ولی پاکیزه‌ترین آبها اگر سر سوزنی از کر کمتر باشد همینکه انگشت متنجس به آن رسید نجس میشود)

این بیخرد آنقدر تمیز نداده که این کتابچه را در میان این مردم که منتشر میکند خیلی از آنها از کتابهای فقهاء کم و بیش با خبرند گرچه نوع توده خبر ندارند و باور نمی‌کنند و الحق هم نباید باور کنند که کسی در يك کتابچه چنین دروغ شاخ‌داری بگوید و پخش کند بی پروا از هر چیز می‌گوید برای يك آیه (ان الله يحب المتطهرين) چند برابر قرآن نوشته میشود اینک ما از همه حرفها گذشتیم شما خوانندگان رجوع

کنید بکتابهای فقهاء اگر در تمام کتابهای آنها سه سطر در اطراف این آیه سخن گفته اند ما تمام حرفهای خود را پس میگیریم و از همان راه که آمدیم برمیگردیم و گرنه شما پایه معلومات اینها و وزن و ارجشان را از همینجا بفهمید من گمان ندارم و الان هم در خاطر ندارم که از این آیه در کتاب فقهاء اسمی باشد یا از این آیه حکمی مستقیماً اتخاذ کرده باشند بلکه شاید این آیه چون در ذیل **ان الله يحب التوابين** واقع است از آیات اخلاقیه باشد نه احکامیه و جمله کلام آنکه این بیخرد اصلاً از کتب فقهاء و استدالات آنها بیخبر است و با آنکه خودش اعتراف کرده که ما نباید در راه حکم حرفی بزنیم باز از فضولی دست برنداشته چنین رسوائی را بار آورده و يك همچو دروغ روشنی گفته است و اما اینکه میگوید (نتیجه آن میشود که آب خزینه حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگیهایش پاک میشود ولی پاکیزه ترین آنها اگر از کر کمتر باشد باز سیدن انگشت متنجس بآن نجس میشود)

این اشکالی است که از روی بیخردی کرده و بی گدار با آب زده آب خزینه حمام و حوض مسجد جمعه را اگر آلوده باشد همانطور که شما با این عقل میگوئید خوب است مردم از آن و از هر چیز کثیفی احتراز کنند نظافت را خدا از ایمان (۱) و از لشکرهای (۲) عقل دانسته و پاکیزه گان را محبوب خود شمرده چنانکه در همین آیه دیدیم و هر با شعوری باید مراعات آنرا بکند ولی اگر کسی مراعات نکرد چنانچه در قانون مجازات عمومی در هیچ جای جهان برای آن جرمی و حبسی قائل نشدند و بهمین قدر که باو اعتراض میکنند و رومی ترش میکنند اکتفاء میکنند در قانون اسلام هم بهمین قدر اکتفاء کرده بلکه بالاتر هم رفته و نظافت را از ایمان دانسته و از لشکرهای عقل قرار داده تا مردم بدانند که اگر نظیف نباشند هم از جرگه مؤمنین درست بیرونند و هم از دسته عقلا و دانشمندان خارجند پس در این حکم اسلام از دیگران پیش قدم تر بوده و بیشتر مراعات نظافت کرده است

(۱) بکتاب سخنان محمد رجوع شود (۲) بکافی حدیث جنود عقل رجوع شود

اکنون می‌آئیم سر حکم آب کمتر از کر اسلام در اینجا مراعات نظافت را از تمام جهانیان بیشتر کرده می‌گوید آبی که در زیادی بقدر يك کر نباشد مردم باید مراعات کنند و چیز نجس در آن نزنند و اگر زدند احتراز کنند.

در اینجا قانون اسلام مراعات نظافت را شدیداً کرده و برای هر تکمین مجازات قرار داده شما اینجا خوب است اشکال کنید که اینقدر نظافت لازم نیست چرا خدا مراعات اینقدر نظافت را کرده آنوقت است که باید گفت شما با این خرد نباید در حکم خدا فضولی کنید پس معلوم شد که اسلام از همه طبقات بیشتر مراعات نظافت کرده بلکه اگر کسی در باب طهارات و قذارات از کتب فقهیه نظری کند و بادقت بررسی کند می‌بیند که هیچ قانونی در عالم اینقدر مراعات حفظ الصحه و مراعات نظافت را نکرده این اوراق مختصر جای وارد شدن در این مسائل نیست

این نویسنده در آخر گفتار خود افسوس بر عمر خود می‌خورد که همچون حیوان چشم بسته که بسنگ گچ کوبی بسته اند هشتاد سال می‌گذرانیم بخيال آنکه عالمی را پیموده ایم ولی چون چشم باز می‌کنیم در همانجا که بوده ایم هستیم ما این حرف او را درباره خودش و رفقاییش تا اندازه می‌پذیریم ولی يك نکته هست و آن آنستکه خر گچ کوبی وظیفه اش همان است و انجام میدهد پس با آنکه راهی نرفته کاری کرده و انجام وظیفه داده ولی آدمیزاده که از حکم قرآن و خدا و خرد بیرون رود و از وظیفه های قانونی و خدائی شانته تپی کند از حیوان گچ کوب بمراتب پست تر است

این آدمیزاده را خدا در این جهان آورده برای کسب فضایل و معارف و شرکت در راه انداختن چرخهای سعادت دو جهان و اینصورت نبندد مگر بتن در دادن زیر قانونهای خدائی که کفیل سعادت ابدی است و هر کس از زیر قانونهای آسمانی که بر اساس محکم خرد بنا نهاده شده شانته تپی کند نه چون خر گچ کوبی بجای خود است بلکه عقب عقب رفته در پرتگاه نیستی و هلاکت و شقاوت می‌افتد اینك آیتی از آیات

خدائی بخوانید و در آن تدبر کنید سوره اعراف آیه (۱۷۸) (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ
 كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ
 بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِقُونَ
 ای قرآن ای تحفه آسمانی و ای هدیه رحمانی تو را خدای جهان برای زنده کردن دل‌های
 ما و باز کردن گوش و چشم توده فرستاد تو نور هدایت و راهنمای سعادت ماهستی تو ما
 را از منزل حیوانی میخواستی باوج انسانی و جوار رحمانی برسانی فسوسا که آدمیزادگان
 قدر تو را ندانسته و پیروی از تو را فرض خود نشمرند اسفا که قانونهای تو در جهان
 عملی نشد تا همین ظلمت خانه و جایگاه مشتی و حشیمان و درندگان که خود را تمدن
 جهان میدانند رشک بهشت برین شود و عروس سعادت در همین جهان در آغوش همه
 در آید اُف بر تو ای بیخرد آدمیزاده

در پایان سخن این نویسنده میگوید (روحانی اگر راستی بوظیفه خود عمل
 کند از پزشک هم بالاتر است زیرا پزشک جان را نگه میدارد ولی این روان را
 که ارزش جان هم باو است حال اگر همین کس پارا از گلیم خود درازتر کند یا وظیفه
 خود را بعکس انجام دهد می شود گفت از همه مردم پست تر است

روشن تر بگویم ضرر چنین کسی برای يك کشور بیشتر است از نایب حسین کاشی
 برای يك شهر زیرا او مالدا میبرد و این خرد را او در خانه مردم بناحق قدم میگذارد
 و این درد مردم آثار او پس از رفتن از میان میرود ولی بدعتهای این قرنهای ماند
 ما باروی گشاده و آغوش باز این چند سطر سخن درست را استقبال میکنیم
 و خدا نیز در باره ملای بی عمل آیاتی فرستاده که یکی از آنها را یاد میکنیم و آن آیه
 (۵) از سوره جمعه است (مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمَارِ
 يَحْمِلُ أَثْقَارًا) ما نیز میدانیم که اگر روحانی بوظیفه خود عمل نکند از تمام مردم
 پست تر و قاچاق تر است

لکن این نکته را هم باید گفت که وظیفه روحانی را شما نباید تعیین کنید
شما در يك كتابچه چند صفحه اینقدر خیانت و جنایت مرتکب شدید و دروغ پردازها
کردید حق ندارید وظیفه برای هیچکس تعیین کنید شما خود قاچاق هستید و در
حزب جنایت کاران در شمارید

گفتار چهارم - حکومت

پرسش هفتم (اینک میگویند دولت ظالمه است یعنی چه آیا مقصود آنست
و جواب آن که دولت چون بوظیفه اش رفتار نمیکند ظالم است یا مقصود

آنستکه دولت باید بدست مجتهد باشد)

جواب این گفتار را ما در پرسش پنجم که از طرز حکومتهای جهان و قانونهای
ممالک گفتگو کردیم دادیم. اینجا نیز میگوئیم دولت چون بوظیفه اش رفتار
نمیکند ظالم است و اگر بوظیفه اش رفتار کند ظالم نیست بلکه در پیشگاه خدا عزیز
و بزرگ است لکن باید وظیفه دولت روشن شود تا تشخیص ظالم بودن و نبودن را بدهیم
ما پیشتر ذکر کردیم و روشن نمودیم از روی حکم حس و خرد که تشکیل
حکومتهای امروزی در جهان از روی سر نیزه و زور است سلطنتها و دولتها ای که
امروز در کشورهای عالم سراغ داریم هیچیک از روی يك اساس عدالت و پایه صحیحی
که خرد آنرا بپذیرد نیست این اساسها همه پوشالی و در عین حال اجباری و از روی
فشار و سر نیزه است و خرد هیچگاه با این همراه نیست که يك بشری که در همه فضایل
صوری و معنوی با دیگران با فرق ندارد یا پست تر است بمجرد آنکه با چند نفر دسته
بندی کرده و با قتل و غارت يك مملکتی را مسخر کرده حکمهای او را حق و از روی
عدالت بداند و حکومت او را حکومت حق تشخیص دهد معنی حق را میدانید چیست
اگر نمیدانید از خرد که برای انسانی چون چشم است پرسید تا شما بگوید عقل
میگوید تصرف هر کس در مال خود که از راه مشروعی بدست آورده حق است و

تجاوز در مال و حدود دیگران باطل و ظلم است متجاوز هر کس باشد و هر قدر قوه داشته باشد و محکوم و مظلوم هر چه کوچک باشد و بی دست و پا این مرام هیتلاری که میگوید من بازورتانک و سر نیزه باید لهستان را بدست بیاورم گو که صدها هزار خانواده هابر بلاد فنا برود و شما هانشسته از دور و بیخردانه از او ستایش میکنید مرامی است که از مسمومترین و عدالت سوزترین فکر بشر تراوش کرده و باید هر دانشمند عدالت دوستی با آن طرف باشد و خردمندی که در فکر جهانند باید ریشه امثال این پندارها را از جهان بر اندازند تا جهان بارامش خود برگردد

تنها حکومتیکه خرد حق میداند و با آغوش گشاده و چهره باز آنرا میپذیرد حکومت خدا است که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود او است باستحقاق او در هر چه تصرف کند در مال خود تصرف کرده و از هر کس هر چه بگیرد مال خود را گرفته و هیچکس انکار این سخن را نتواند کرد مگر آنکه باختلال دماغ دچار باشد اینجا است که حال حکومتها همه معلوم میشود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می گردد دولت ما که یکی از حکومتهای کوچک جهان است وظیفه اش آنست که دنبال همین حکومت رسمی را بگیرد و قانون مجلس تشریح همین قانون خدائی باشد تا پس از این روشن شود که قانون اسلام در تمدن جهان پیشقدم همه قانونهاست و با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل میشود.

و ما چنانچه پیشتر گفتیم نمیگوئیم حکومت باید با فقیه باشد بلکه میگوئیم حکومت باید با قانون خدائی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمیگیرد چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده و این امر بهیچ جای نظم مملکت و تشکیل حکومت و مصالح کشور بر خورد نمیکند و با این کار تمام افراد مملکت بی استثناء از روحانی گرفته تا کاسب سر محله و از لشگری گرفته تا دلالت دوره گرد با حکومت همکاری میکنند و برای استقلال و عظمت کشور بجان و دل میکوشند شما خوبست یکنظری بیندازید بتشکیلات امروزی اول يك

سری بدر بار و وضعیت اسف آور آن بزیند سپس در وزارتخانه ها رفته یکان یکان اشخاص پشت میز نشین و مرام آنها را بررسی کنید و آنگاه بآرتش مملکتی سرکشی کرده خیالات قشونی و سر لشکرها را بدست بیاورید و آنگاه پائین تر آمده اعضاء ادارات کشوری و لشگری را در تمام شهرستانها ببینید و از آن پس بکفدی بصحنه دارالشوری گذارید و قوه تقنینیه را بررسی کنید جمله کلام از سپور این دم کوچه تا بالاها هر جا میخواید بروید و افکار متشسته و خیالات درهم و برهم و آراء و عقاید مخالف یکدیگر و نفع طلبیها و شهوت رانیها و بی عفتیها و جنایتکاریها و خیانتکاریها و هزارها چیز دیگر را با چشم باز تماشا کنید آنگاه بفهمید بودجه کشور کجا خرج میشود و از کجا درمی آید البته با چنین وضعیتهائی که همه میدانید و پرده دری جایز نیست نباید توقع داشت که در محافل روحانی این دولت را دولت حقه بشناسند و توده بیچاره که تمام این جنایتها و خیانتها در پیش چشم عملی میشود و با هر یک از افراد آن بیداد گریها از طرف مأمورین در هر ساعت میشود با دولت همکاری کند و خیانت را بدولت خائن جایز ندانند شما فقط يك ماده قانون مشروطه را عملی کنید که (هر قانونی که برخلاف قانون شرع باشد قانونیت ندارد) هاتمام افراد این مملکت با هم هم آواز شوند و وضع کشور بسرعت برق تغییر کند و با عملی شدن آن تمام این تشکیلات اسف آور تشکیلات نوین خرد مندانه تبدیل پیدا کند و با تشریک مساعی همه توده عارف و عامی کشور رنگ و رومی پیدا کند که در جهان نظیر آنرا پیدا نکنید ما میدانیم که این سخنان برای کسانی که با خیانتکاری و شهوت پرستی و آواز و نواز ورقص و هزار جور مظاهر فسوق و بی عفتی بار آمدند خیلی گران است البته آناتکه تمدن و تعالی مملکت را به لخت شدن زنها در خیابانها میدانند و بگفته بی خردانه خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کارگر میشود (لکن چه کاری همه می دانید و میدانیم) حاضر نیستند مملکت با طرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود آنها بیکه اینقدر قوه تمیز ندارند که کلاه لگنی را که پس مانده

درندگان اروپا است ترقی کشور می دانند با آنها ماحرفی نداریم و توقع آنرا هم نداریم که آنها از ماسخن خردمندان را پذیرند عقل و هوکس و حس آنها را اجانب دزدیده اند کسانی که اینقدر حس و شعور خود را در مقابل اجانب از دست دادند که در وقت هم تقلید از آنها میکنند ما با آنها چه بگوئیم همه میدانید که ظهر تهران بتقلید اروپا بیست دقیقه قبل از نصف النهار خودش برسمیت شناخته شده و یکی تاکنون نگفته این چه کابوسی است که اهل این مملکت بآن دچار شدند

آنروز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه میگفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است چندروز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها يك دفعه حرفها عوض شد گفتند ما با اجانب مر او ده داریم باید همه هم شکل باشیم تا در جهان با عظمت باشیم مملکتی که با کلاه عظمت برای خود درست میکند یا برایش درست میکنند هر روزی کلاهش را ربودند عظمتش را هم می برند •

در همه این مراحل اجانب که نقشه های خود را میخواستند عملی کنند و بنا کلاه گذاشتن سر شما میخواستند کلاه را از سر شما بردارند از دور با چشم استهزا بشما نگاه میکردند و بکارهای کودکانه شما میخندیدند شما بایک کلاه لگنی دور خیابانها قدم میزدید و بادخترهای برهنه سرگرم بودید و باینوضع افتخار میکردید غافل از آنکه در سر تاسر کشور افتخارات تاریخی شما را بردند و در سر تاسر کشور منابع ثروت شما را بردند و از دریا تادریای شما را ازیر پا در آوردند و بایک خط سر تاسری شما را باینروز نشانند

شما همگی بقرار داد و نوق الدوله نفرین کردید و لعنت فرستادید حق هم داشتید بکنید لکن پس از چندروز همان نقشه را باوضع بدتری که همه می دانید بگردن شما بار کردند و شما آنرا از ترقیات دوره پهلوی و پیشرفتهای کشور تشخیص دادید در حالی که بین شما اشخاصی بودند که خون دل میخوردند و از ترس سر نیزه

نمی‌توانستند نفس بکشند سخن فراوان است درد دلها زیاد است لیکن گو گوش شنوا
 و قوه تمیز جمله کلام آنکه این زمامداران خائن یا بیخرد این اجزاء بزرگ و کوچک
 شهوت پرست قاچاق باید عوض شود تا کشور عوض شود و گرنه خواهید از این روزگار
 های بدتری دید این که اکنون دارید پیش آن بهشت است

يك اشتباهکاری این نویسنده جاهل باز در کتابچه یوسیده حرفهائی نسنجیده
 شگفت آور بدین و دینداران نسبت میدهد و از آن نتیجه های شکفت

آور میگیرد میگوید (دین امروز ما میگوید هر دولتی که پیش از قیام قائم برپا شود
 باطلست (کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یبعد من دون الله)

میگوید کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است (سألته عن عمل السلطان
 فقال الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر) میگوید قتال
 بهمراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است بلکه در حدیث صحیح
 آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرده)

این نویسنده مطالب را درهم و برهم کرده و روی هم ریخته بیخردانه با اعتراض
 برخاسته این احادیث هیچ مربوط به تشکیل حکومت خدائی عادلانه که هر خردمند
 لازم میداند نیست بلکه در روایت اول دو احتمال است یکی آنکه راجع به خبرهای
 ظهور ولی عصر باشد و مربوط به علامات ظهور باشد و بخواند بگوید علمهائی که
 بعنوان امامت قبل از قیام قائم برپا میشود باطلست چنانچه در ضمن همین روایات
 علامتهای ظهور هم ذکر شده است و احتمال دیگر آنکه از قبیل پیشگویی باشد از این
 حکومتهاییکه در جهان تشکیل میشود تا زمان ظهور که هیچکدام بوظیفه خود عمل
 نمیکنند و همینطور هم تا کنون بوده ، شما چه حکومتی در جهان از بعد از حکومت
 علی بن ابیطالب علیه السلام سراغ دارید که حکومت عادلانه باشد و سلطانش طاعنی
 و بر خلاف حق نباشد؟

اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع يك حکومتی که این حکومتها

جائزانه است و کسی هم تا زمان دولت حق نمیتواند آنها را اصلاح کند چه ربط دارد
 باینکه حکومت عادلانه نباید تشکیل داد بلکه اگر کسی جزئی اطلاع از اخبارها
 داشته باشد می بیند که همیشه امامان شیعه با آنکه حکومتهای زمان خود را حکومت
 ظالمانه میدانستند و با آنها آنطورها که میدانید ساوک میکردند در راهنمایی برای
 حفظ کشور اسلامی و در کمکهای فکری و عملی کوتاهی نمیکردند و در جنگهای
 اسلامی در زمان خلیفه جور باز شیعیان علی (ع) پیشقدم بودند جنگهای مهم و فتح
 های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده مطلعین میگویند و تاریخ نشان میدهد که یا
 بدست شیعیان علی یا بکمکهای شایان تقدیر آنها بوده شما همه میدانید که سلطنت
 بنی امیه در اسلام بدترین و ظالمانه ترین سلطنتها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل
 پیغمبر و فرزندان علی بن ابیطالب همه میدانید و در میان همه بنی هاشم بدسلوکی و
 ظلمشان نسبت بعلی بن الحسین زین العابدین بیشتر و بالاتر بود بهمین سلطنت و حشیانه
 جائزانه ببینید علی بن الحسین چقدر اظهارعلاقه میکند .

در کتاب صحیفه سجادیه میگوید (اللهم صل علی محمد و آله و حصن نفوس
 المسلمین بعزتک و اید حمائها بقوتک و اصبغ عطایاهم من جدتک و کثر عدتهم
 و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حوتمهم و الف جمعهم و دبر امرهم و واتر
 بین میرهم و توحد بکفایة مؤتمهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر و الطف لهم فی المکر)
 تا آخر این دعا که قریب هشت صفحه است و در آن برای لشکریان دستورها هست
 که شرح آن يك کتابچه میخواهد شما میگوئید روحانی بانظم مملکت و حکومت
 و حفظ استقلال مملکت مخالف است .

اُف بر این تشخیص بیخردانه و حق کشی بی اساس شما اینها هر وقت ممکن
 شده باشمشیر و هرگاه نشده باقلم و زبان از حکومتهای اسلامی بی آنکه طمع در کار
 باشد یا خود خیال حکومت و منصبی داشته باشند با هر کوششی شده است تائید کرده
 و میکنند در عین حال که تشکیلات را بدترین تشکیلات میدانند و میدانید که همینطور

هم هست از هیچگونه همراهی برای حفظ حکومت اسلامی دریغ ندارند و در موقع امتحان هم امتحان داده اند.

اما روایت دویم که میگفت داخل شدن در عمل سلطان و معاونت کردن از او و رفع حاجت او را کردن همدوش کفر است

این ماجرا جوی بیخورد چنانچه تا کنون دیدید و عادت دارد در نقل روایات خیانت میکند و گرنه مطلب روشن تر از آنست که در آن خود را نیازمند بجواب بدانیم این روایت و امثال آن که روایات بسیاری است جلوگیری از داخل شدن در تشکیلات دولت است برای اعانت بظلم و کمک کاری کردن برستمکاریها این در تمام قوانین عالم ممنوع است شما میگوئید اسم سلطان را سر هر کس گذاشتند و نام دولت را روی هر کس نهادند دیگر بر جان و مال و ناموس مردم حکمفرمای مطلق است اگر چنین است پس چرا بر عمال دیکتاتوری نفرین میکنند و آنها را اینقدر تعقیب میکنند چرا مختاری و احمدی را عوض حبس و مجازات ستایش نمیکنند آنها هم از کارگران سلطان بودند اکنون اگر يك روز نامه از عمال دیکتاتوری تکذیبی کند یا اگر کسی پرسند که داخل شدن در کارهای حکومت دیکتاتوری چطور است گفت داخل شدن در آن و همراهی کردن با آنطور تشکیلات از بزرگترین بی شرفیها و جنایتکاریهاست باید گفت این باتشکیلات مخالفست و از حکومت عادلانه تکذیب میکند؟

ما میگوئیم در همان تشکیلات خانمانسوز دیکتاتوری هم اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده خوب است بلکه گاهی هم واجب میشود خوب است آقایان رجوع کنند بکتاب فقهاء در باب ولایت از قبل ظالم به بینند آنها چه میگویند

اینك ما يك جمله از عبارت مكاسب استاد فقهاء شیخ مرتضی انصاری را ترجمه میکنیم تا حمله گری و حقه بازی و عوام فریبی این بیخردان روشن شود، گرچه خوانندگان تا کنون هر چه باید بفهمند فهمیده اند • شیخ بزرگوار میگوید دو چیز

جایز می‌کند والی شدن از طرف ظالمان را یکی قیام کردن بر مصالح بندگان خدا و در این مسئله ظاهراً خلافی نیست چنانچه بعضی گفته‌اند داخل شدن در کارهای سلطان ظالم جایز است اگر بتواند انسان حقی را بصاحبش برساند باجماع علماء و حدیث صحیح و گفته خدا که درباره یوسف پیغمبر است میگوید (وَاجْعَلْنِي عَلِي خَزَائِنِ الْأَرْضِ) پس شیخ بزرگوار روایاتی نقل میکند در این باب که از جمله روایتی است که از حضرت صادق سؤال میشود که یکی از دوستان آل محمد در امر دیوان داخل است و در زیر رایت آنها کشته میشود حال این چطور است جواب میدهد که خدا او را بانیت او محشور میکند و از رجال کشی در احوالات محمد بن اسمعیل بن بزیع که از بزرگان اصحاب ائمه است و در دولت منصور داخل است يك حدیث از موسی بن جعفر نقل میکند که از اشخاصی که در دربارهای سلاطین ستمگر واردند و برای اصلاح حال کشور و توده قدم بر میدارند بقدری تعریف و تمجید کرده است که انسان را تحیر میکند میگوید اینها حقیقتاً مؤمنند اینها محل نور خدا هستند در زمین اینها نور خدا هستند در توده نور اینها برای اهل آسمان روشنی میدهد همچون ستارگان درخشان که برای اهل زمین نور پخش میکنند بهشت برای آنان خلق شده و آنان برای بهشت پس از آنکه شیخ بزرگوار این روایات را نقل میکند میگوید: داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است و آن در وقتی است که امر بمعروف و نهی از منکر واجب توقف بآن داشته باشد

این بیخردان ما جراجو فقط برای آنکه دولت و ملت را با دینداری و دین داران و خصوصاً باملاها بدین کنند در میان کتابها میگردند يك حدیث پیدا میکنند بی آنکه بگویند این حدیث در چه موضوع وارد شده است بچشم آنها میکشند غافل از آنکه خوانندگان این اوراق بسیارشان دست کم با تاریخ اسلام سروکار دارند آنها میدانند از اصحاب خاص ائمه و دوستان خصوصی این خاندان در شغل دولتی داخل بودند و ائمه دین از آنها تأیید و تمجید میکردند مثل علی بن یقطین و محمد

ابن اسمعیل بن بزیر و عبدالله نجاشی والی اهواز و دیگران و همینطور از بزرگان علماء ما در دربار سلاطین وارد بودند چنانچه پیش از این اسم آنها را بردیم .
 و اما روایت سوم که میگوید قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خونست این جاهل بیخرد نستجیده و کتابهای فقهارا ندیده این یهوده را میگوید در اسلام دو گونه جنگ است که یکی را جهاد میگویند و آن کشور گیری است با شرطهایی که برای آن شده است و دیگری جنگ برای استقلال کشور و دفع اجانب از آن است . جهاد که عبارت از کشور گیری و فتح ممالک است پس از آن است که دولت اسلامی با وجود امام یا با امر امام تشکیل شود و در این صورت اسلام بر تمام مردان که بحد بلوغ رسیده باشند و افتاده و عاجز نباشند و مملوک که از افراد اجانب است نباشند واجب کرده است که برای کشور گیری حاضر شوند و قانون اسلام را در سر تا سر ممالک جهان منتشر کنند و باید همه جهانیان بدانند که کشور گیری اسلام با کشور گیری فرمان فرمایان جهان فرقهها دارد

اینان میخواهند جهانرا برای منافع شخصی خود بگیرند اسلام جهانرا برای نفع خود جهانیان میخواهد مسخر کند ، اینان جهانرا که گرفتند بی عدالتیها و بی عفتیها را بخش می کنند اسلام جهانرا برای نشر عدالت و احکام خردمندانه خدائی میگیرد ، اینان جهانرا برای زندگانی مادی سراسر ننگین خود میخواهند و میگیرند اسلام جهانرا برای زندگانی معنوی و آماده کردن جهانیان را برای زندگانی سراسر سعادت و پرافتخار آن جهان میخواهد بگیرد ، اینان تمام جان و مال مردم را فدای نفوذ و استراحت خود میکنند اسلام از سران و سرداران خود راحتی را سلب میکند برای حفظ جان و مال توده و بر انداختن اصول بیدادگری و دیکتاتوری از جهان
 جهاد اسلام مبارزه با شرکها و بی عفتیها و چپاولها و بیدادگریها و ستمکاریها است جنگ جهانیان برای راه انداختن شهوت و لذات حیوانی است گو که کشورها پایهالشود و خانوادههایی سامان کردند هر کس کتاب جهاد و آداب آن و طریقۀ جهاد

اسلام را به بیند میفهمد نظریات اسلام را در جهان گیری
 اسلام هر کشوری را فتح کرد یافتح کند يك قانون نورانی آسمانی در آنجا پیش
 نهاد کرده که اگر بآن عمل کنند با سعادت ابدی هم آغوش شوند
 اینک این قانونهای خردمندانه اسلام، بیایند و ببینند این قرآن اسلام را با
 دیگر کتابهای جهانیان بسنجند، این کشور گیریهای مسلمین را با کشور گیریهای دیگران
 مقایسه کنند این ایران ما را کی از ننگ آتش پرستی و مجوسیت ننگین بیرون آورد جز
 فتح اسلامی و چون معلوم شد که جهاد اسلامی کشور گیری مانند سایر کشور گیریها
 نیست البته باید تشکیل حکومت اسلامی در تحت نظر امام عادل یا با امر او بشود تا
 باین امر اقدام شود و گرنه چون کشور گیری دیگر جهانیان شود که آن از حکم خرد
 بیرون و از یاد دگر یها و ستمکار یها بشمار میرود و اسلام و تمدن و عدالت اسلامی از آن
 دور و بری است

و اما قسم دوم از جنگ اسلامی که بنام دفاع اسم برده شده و آن جنگیدن برای
 حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است بهیچوجه مشروط بوجود امام یا نایب
 امام نیست و کسی از مجتهدین نگفته که دفاع را باید با امام یا جانشین آن کرد بلکه
 بر تمام افراد توده واجب است بحکم اسلام از کشور اسلامی محافظت کنند و استقلال
 آن را پابرجا نمایند

اینک عبارت فقهاء در این موضوع (وقد يجب المحاربة علی وجه الدفع من
 دون وجود الامام ولا منصوبه کان یکون بین قوم یغشیهم عدوی خشی منه علی بیضة الاسلام
 اویرید الاستیلاء علی بلادهم او اسرهم واخذ مالهم) یعنی گاهی واجب شود جنگ
 بطور دفاع بدون وجود امام و منصوب از جانب او مثل آنکه انسان بین گروهی باشد
 که دشمنی بر آنها حمله کند از آن دشمن بر کشور اسلامی بترسد یا آنکه بخواهد بر
 شهرهای اسلامی استیلاء پیدا کند یا بخواهد مسلمانان را اسیر کند یا مال آنها را بگیرد
 در تمام این صورتها واجب است که مردم از کشور و جان و مال خود دفاع کنند و

با جانب جنگ کنند

ای بیخردان، اسلامی که میگوید (وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يِقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) میگوید بنشینید تا طعمه دیگران شوید؛ اسلامی که میگوید (وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ أَقْتَمْتُمُوهُمْ وَ آخِرُ جُوهَرِهِمْ مِنْ حَيْثُ آخِرُ جُوهَرِكُمْ) میگوید دست روی هم بگذارید تا دیگران بر شما چیره شوند؛ اسلامی که میگوید (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) میگوید خود را تسلیم دیگران کنید؛ اسلامی که میگوید (وَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ لَا يَتَّقِي النَّاسُ إِلَّا السَّيْفَ وَ السَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْجَنَّةُ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَجَاهِدِينَ) و صدها آیات و احادیث برای جنگ با اجانب و برای حفظ استقلال کشور آورده مردم را خود از کوشش و جنگ باز میدارد
تقو بر این آدمیزاده بی خرد

يك شكفت این نویسنده بیخرد پس از خیالات مال بخولیا می خود که بی
شكفت آور اساسی آن روشن شد میگوید (شكفتا و حشيان افريقا این را میدانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده آنها را گرد آورد و پست ترین حیوانها خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده میکنند ولی ما فرقه ناجیه در میان همه انسانها و حیوانها يك سخن تازه بنام دین درست کرده ایم که در قوطی هیچ عطاری یافت نمیشود)

شکفتا که چیزی را که شماها با این پایه خرد و مایه دانش فهمیدید میگوئید ملیونها دانشمندان دیندار که در آنها اشخاصی بودند که اساس حکومتهای جهان را بر چیده و بحکومتهای دیگر منقلب کردند نفهمیدند و چنانچه این یهوده را که به دینداران نسبت میدهند در قوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود در کتاب هیچ فقیه هم نیست و شما از روی بی خردی یا الججاج دروغ پردازی کرده بآنها نسبت دادید . آری ما و همه دانشمندان جهان میگوئیم که باید حکومتهای ظالمانه دیکتاتوری از جهان برداشته شود و بجای آن حکومت عادلانه خردمندانه نهاده شود، شماها اگر با

این سخن مخالفت دارید بگوئید ما هم میدانیم که شما دنبال آب گل آلوده میگردید
 تاماهی بگیریید

احکام اسلام دردهای شمارا که شهوت پرستیها و بی عفتیها و دروغ پردازیها
 و پشت هم اندازیها است دو انمیکنند. قانون اسلام خون شمارا هدر میگذارد و دست
 دزدی شمارا کوتاه میکند و از این جهت با قوانین آن طرف هستید. مالاها راههای
 شهوت شمارا میخواهند ببندند و خانمهای زیبا را از پشت میزهایی که میدانیم و
 میدانید مرکزچه فجایعی است میخواهند پردگی کنند. مالاها میخواهند این افکار
 پر آشوب جوانان نونپال عضو لطیف وطن را که سد آهنینی است برای جنبش شهامت
 و شجاعت بآرامش اولی خود برگردانند و از آن نتیجههای خرد مندانه برای کشور
 بگیرند. مالاها میخواهند این معارف دانش سوز شرف بر انداز را بیک فرهنگ عالی
 دینی که پرورش افکار توده را عهده دار باشد تبدیل کنند و شماها با همه اینها طرف هستید
 دروغ پردازی میگوید (چون دیدند این سخن بی پایه را قبول نمیکنند
 های یخزدانه آنرا برنگهای دیگر در آورده اند که ما آنها را مورد گفتگو قرار
 میدهیم سپس زیانهای آنرا میآوریم (۱) میگویند حکومت باید بدست فقیه باشد
 و حال آنکه دیدیم باین سخن دلیلی ندارند بعلاوه هر گاه چیزی را شرط برای چیزی
 دانستند باید تناسبی مابین آنها باشد اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند سخنی است
 درست ولی اگر گفتند مهندس باید فقیه باشد شما خودتان باین شرط میبخندید یک
 پادشاه که باید برای کشور کار کند چه نتیجه دارد که مدتها وقت خود را صرف کند
 تا ببیند آیا مقدمه واجب واجب است یا نه)

ما در جواب پرسش پنجم جواب این بیهوده را بتفصیل دادیم و روشن کردیم
 که اینکه میگویند حکومت باید بدست فقیه باشد نه آنست که فقیه باید شاه و وزیر
 و سر لشکر و سپاهی و سپور باشد بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه
 مملکت اسلامی داشته باشد زیرا قانونی را که عقل و دانش می پذیرد و حق میدانند غیر

از قانون خدائی نیست و دیگر قانونهارا روشن کردیم که از حکم خرد بیرونست .
 ما میگوئیم مجلس مؤسسانی که تشکیل میشود برای تشکیل يك حکومت
 یا تغییر يك رژیم باید از فقهاء و ملاحای خردمند عالیمقام که بعدالت و توحید و تقوی
 و بی غرضی و ترك هوی و شهوت و موصوف باشند تشکیل شود تا در انتخاب سلطان مصالح
 کشور و توده را سنجیده و شاه عدالتخواه مطیع قوانین کشوری که همان قانونهای
 خدائی است انتخاب کند

ما نمیگوئیم و نگفتیم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند شاه باید
 نظامی باشد ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند، اطلاعات نظامی
 و تاریخی فقط برای شاه کفایت نمیکند و هر نظامی مطلعی را نمیتوان بشاهی انتخاب
 کرد رضاخان نظامی بود ولی بدرد سلطنت نمیخورد اول شرط شاه آنستکه تخلف
 از قانون را بر خود روا ندارد و خود را مطیع قانون بداند تا او را بمطاعی دیگران
 بپذیرند شاه باید مملکت را از خود و خود را از مملکت بداند و عهده دار حفظ جان
 و مال و ناموس و شرف توده باشد نه آنکه سلطنت را وسیله شهوترانیها و غارتگریها
 کند و جان و مال و ناموس کشور را بباد فنا بدهد نظارت ملاحای وارسته فقط میتواند
 قانون کشور را بجزریان اندازد و دست چپاولچی هارا کوتاه کند و گرنه شما همه
 تجربه کردید غالباً این و کلاه و وزراء، قلابی جز پر کردن کیسه و پر کردن بانگهای
 خارجه و پس از کناره گیری بسر وقت آنها رفتن کاری برای کشور نمیکند اگر سر
 باری برای آن درست نکنند

تنها چیزی که میتواند انسان را از خیانت و جنایتکاری بازدارد دین است آنهم
 در زمانمداران ما هیچ نیست و یا اگر هست بمعنی خودش نیست این سخنان زرو
 زیوردار عوام فریب که این زمانمداران همیشه ورد زبان خود کردند و برای وطن
 و کشور سنگ بسینه میزنند برای اغفال توده است و پر کردن کیسه خود و گرنه
 هر يك از آنها را میخواهید امتحان کنید تا برای شما روشن شود . همه میدانند که

تا چند ملیون از کرسی و کالت استفاده توقع نباشد چند صد هزار تومان خرج آن نمی شود و یک رأی بصدتومان و دو بیست تومان خریداری نمیشود اینان که برای کشور و خدمت بمین عزیز زیر بار گران وزارت رفتند قبل از وزارت و بعد از دو سال وزارت آنها را بسنجید و سندهای مالکیت آنها را به بینید تا بهتر از این مطلب را دریابید برای اشغال یک کرسی و کالت یک منتظر الو کاله پارک چندین صد هزار تومانی برای فلان وزیر در مرکز درست میکند اینها برای خدمت بمین است ؟

شما میدانید و ما هم میدانیم مدرس یک ملای دیندار بود چندین دوره زمام داری مجلس را داشت و از هر کس برای او استفاده مهیتر بود بعد از مردن چه چیز بجای خود گذاشت جز شرافت و بزرگی ؟ ما میگوئیم مدرسها باید بر رأس هیئت تقنینیه و قوای مجریه و قضائی واقع شود تا کشور از این حال فلاکت بیرون بیاید نمیگوئیم شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بخواند

باز اشتباه کاری این نویسنده میگوید (۲۰) میگویند حکومت باید دینی و دروغ پردازی باشد اگر مقصود دینی است که با زندگی بسازد چیست بهتر از آن هرگاه چنین دینی را از دولت بخواهید خواهد پذیرفت زیرا دین بهترین پشتیبان برای دولتست و اگر مقصود همین دینی است که در دست ما است بی پرده باید گفت که این مثل آدم کاغذی است که تنها میتوان آنرا در پشت شیشه گذاشت و اگر روزی بخواهند آنرا از میان اوراق کتاب بیرون بیاورند و صد درصد بموقع اجراء گذارند همانروز هم باید فاتحه کشور و زندگی را خواند

مقصود شما از زندگی که دین با آن بسازد چیست همین زندگی است که الان دارید میکنید که دست بسوی هر یک دراز کنیم می بینیم خلاف مصالح کشور و توده است همین زندگی که باز یکدسته از عمال زمان دیکتاتوری برنگ دیگر و گفتار دیگر مانند تعزیه گردانها بجانب مردم افتادند و آنها را می مکند همین زندگانی که وضع وزارت و و کالت و همه چیز او را می بینید و میدانید . همین زندگانی که

مجالس تآثر و سینماها و مجالس رقص و بال و مانند اینها در آنست همین زندگانی که لغت کردن زنهای زیبا سینه‌ها و بازوها و رانهای خود را در میان خیابانها و اختلاط با جوانهای شهوتران اصول آنست و بسیاری از روزنامه نویسان بیخرد از آن ستایشها میکنند و با وجدان و شرف مبارزه نمی‌مایند. همین زندگانی که کلاه لگنی اجانب و عادات و اخلاق ناستوده آنان پایه شرف و افتخار آن است. همین زندگانی که استعمال مشروبات و مسکرات اساس بزرگ آن است. همین زندگانی که مالیات از زنهای فواحش و باندرل مسکرات تشکیل آنرا میدهد. همین زندگانی که رشوه خوری و کیسه‌بری بزرگترین اساس آنست؟

اگر مقصود اینگونه زندگانی است من بشما قول میدهم که هیچ دینی و هیچ آئینی و هیچ عقلی با آن نسازد دین برای برداشتن همین چیزهاست و تبدیل کردن زندگی پست و بی شرفانه است بزندگانی پرافتخار انسانی، دین منزل حیوانی را بمنزل انسانی تبدیل میکند و آن بازندگانی حیوانات سر خود نمیسازد، دین لجام بر سر حیوانات افسار گسیخته میزند و آن بازندگانی امروز شما نمیسازد، دین بی عفتیها و ستمکاری‌ها را از جهان برمیچیند و آن بازندگانی شماها نمیسازد و اگر مقصود از زندگی زندگانی پرافتخار باشرف انسانی است که از ستمکاریها و خلاف وظیفه‌ها و قانون شکنیها و عفت سوزیها برکنار باشد دین برای سازمان همان آمده و با آن میسازد شما که از دین بهیچوجه اطلاع ندارید از کجا میگوئید دین امروزها بادین اول اسلامی فرق دارد خوب بود یکی از فرقهارا میگفتید تا مورد استفاده میشد. دین امروزها بادین دیروز هیچ فرق نکرده دین ما همیشه دستورهای قرآن و پیغمبر اسلام بوده و هست شماها فرق کردید زندگانی شما طوری شده است که با هیچ عقل و دینی نمیسازد شما میخواهید هر طوری شما شدید دین هم همانطور شود لکن این نخواهد شد احکام دین همان احکام عقل است با اختلاف زمان اختلاف پیدا نمیکند دو و دو همیشه چهار است و ستمکاری همیشه بد است بی عفتی و بیدادگری

هیچ روزی خوب نبوده و نخواهد خوب شد دنیا به نیستی و هلاکت برسد همینست و باوج تمدن و تعالی برسد نیز همینست

اینکه می گوئید دین را اگر از میان اوراق بیرون آورند و بمورد اجراء گذارند فاتحه کشور و زندگی را باید خواند اگر مقصود اینست که دین میگوید کشور و زندگی نمیخواهیم این سخنی است بسیار بیخردانه که بدن و دینداران از روی ماجراجویی می بندید، دین برای سازمان حکومت و کشور و زندگی آمده است کدام قانون آن با کشور و زندگی مخالف است بگوئید تا مشت شمارا در میان توده باز کنیم و اگر میگوئید فاتحه این زندگی آلوده بهزار گونه شرف سوزی و شهوت رانی و خیانت و جنایتکاری و این کشور بی سروسامان دزد پرور درهم و برهم را باید خواند و اساس زندگی را بیک زندگی پر افتخار سراسر معارف و عدالت و خرد و دانش و کشور را بیک کشور زنده با استقلال منظم دزد پرور باید تبدیل کرد چه بهتر از آن مگر حالا وضع زندگی ننکین ما خوبست مگر امروز کشور ما را باید جزء کشورها بحساب آورد اگر این زندگی و این کشور را هم خوب بدانیم دیگر لغت بد را از قاموس جهان باید محو کنیم

ما که میگوئیم قوه تمیز را از شماها گرفته اند و بجای آن چند عدد جمعه را دیو داده اند عقل خدا دارا بوده اند و عوض آن يك كلاه لگنی سر شما گذاشته اند جمله کلام کشور و زندگی شمارا برده اند و دل شمارا بزنهاي عريان میان خیابانها و استخرها خوش کرده اند باور کنید بگذارید هر چه زودتر فاتحه چنین زندگی ننکین و کشور پوشالین خوانده شود شاید پس از این فاتحه سروسامانی و زندگی تازه پیدا کنیم (ان فی قتلی حیوتاً فی حیوة)

از نو گزافه گوئی اینجا این نویسنده بیخرد داد سخن داده و گزافه گوئی را و ماجراجویی تکرار کرده میگوید (۳۵) میگویند حکومت باید از روی عدالت باشد البته آن شرطی است که هیچکس منکر آن نیست ولی همه میدانیم که

اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است جائیکه تکلیف ارت ادم دوسر و احکام ازدواج زن جنبه را تعیین کرده اند و احکام مردگان را از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته اند برای کاری مانند حکومت که پایه اول زندگی است و همه مردم در هر زمانی با آن سروکار دارند هیچ تکلیفی معین نکرده اند.

شکفتا از این دروغ پرداز کم حافظه که در چند سطر اینطور سخنهای متنافی بایکدیگر میگوید یکجا میگوید برای همه چیز تکلیف معین کردند مگر برای حکومت در اول کلام میگوید همه میدانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگر است یعنی مقصود آنستکه حکومت از خودشان باشد و بدون فاصله میگوید هیچ تکلیفی معین نکرده اند برای حکومت اینها برای آن است که اینها هیچ مقصد خردمندانه ندارند و حتی در نوشتن و گفتن هم افسار گسیخته و سراسیمه اند.

شما از کجا میگوئید دین تکلیف حکومت را تعیین نکرده اگر تعیین نکرده بود پیغمبر اسلام چطور تشکیل حکومت کرد و بقول شما در نیم قرن نیمی از جهان را گرفت آن تشکیلات برخلاف دین بود یا بادستور دین اگر برخلاف بود چطور پیغمبر اسلام و علی بن ابیطالب خود برخلاف دین رفتار میکردند

از همه گذشتیم شما مگر قرآنرا هیچ ندیدید اگر دیدید دست کم چند صفحه آنرا بخوانید و از یکی ترجمه اش را پیرسید این همه آیاتی که برای قتال با کفار و جنگ برای استقلال کشور اسلامی و برای کشور گیری در قرآنست بدون حکومت و تشکیلات صورت میگیرد. این همه جنگها و فتوحات اسلامی بدون حکومت و تشکیلات بوده خوب بود دست کم احکام جهاد و دفاع و سبق و رمایه و امر بمعروف و ولایت را از یکی پیرسید و بی گدار بآب نزرده رسوائی بار نیارید، اساس حکومت بر قوه تقنینیه و قوه قضائیه و قوه مجریه و بودجه بیت المال است و برای بسط سلطنت و کشور گیری بر جهاد و برای حفظ استقلال کشور و دفع از هجوم اجانب بر دفاع است همه اینها در قرآن و حدیث اسلام موجود است. قرآن در عین حال که کتاب قانونست

برای اجراء آن نیز کوشش کرده و در جالی که بودجه مملکت را بهترین طرز که پس از این میگویم تعیین کرده تکلیف کشور گیری و حفظ استقلال کشور را نیز معلوم نموده شما چه میدانید اسلام چیست و قوانین اسلام کجا است اگر قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ماجریان پیدا کند روزی بر او میآید که پیشقدم در تمدن جهان باشد ، فسوسا که شهوت رانی و خیانتکاری های زمامداران و اغفال و حيله گریهای اجانب احکام اسلام را نگذاشت از میانہ ورقهای بیرون بیاید تا همه ببینند خدای محمد ص تشکیلات حکومتی را چگونه و بر چه اساس بنا نهاده

ای بیخرد که عیب قانون اسلام را این میدانی که برای مردگان و مردم دوسر نیز تکلیف معین کرده این قانون خدائی است که از قبل از ولادت تا پس از مردن و از تخت سلطنت تا تخت تابوت هیچ جزئی از جزئیات اجتماعی و فردی را فرو گذار نکرده است . اینجا قانون گذار خدای دانا است که غفلت از هیچ چیز بشر ندارد در حالیکه زندگانی مادی او را بهترین طرز و بزرگترین اساس تمدن و تعالی اداره میکند زندگانی معنوی او را بانیکوترین و سعادت مندترین طور تأمین مینماید و در عین حال که تکلیف انسان دوسر را گفته تکلیف انسان خود سرافسار گسیخته مانند شماها را نیز معین کرده است و بخواست خدا بکروز عملی میشود

باز اشتباهکاریها این بیخرد دست از فتنه انگیزی و حيله گری نمیکشد و پیوسته
 و فتنه انگیزیها درصد آن است که کارمندان دولت را با مالاها بدین کند و
 از آن نتیجه های بی خردانه بگیرد

میگوید (اما اگر می گفتیم چون دولت بوظیفه اش رفتار نمیکند ظالمش می خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج میکند حرام میدانیم این ول خرجیها و وظیفه شناسیها از اول پیدانمی شد ، ما میگوئیم اگر در زمان غیبت انوشیروان عادل بتخت نشیند ظالم است میگوئیم هر کس کار دولت را کند چه وظیفه شناس باشد و چه وظیفه شناس اعانت ظالم و یا عدیل کفر است ، ما میگوئیم مالیات را هر کس بگیرد چه کم و

چه زیاد حرام است و باید بهمان طرزى که همه میدانیم حلال کند ما میگوئیم تامی
شود نباید مالیات داد و چون از دست هارفت مرغی است که بهوا پریده)

باز يك نظری ما پیش از این جواب این بیهوده هارا دادیم و معلوم کردیم که
بو وظیفه دولت دولت اگر وظیفه شناس باشد و تشکیلات اگر بر طبق حکم

خر دو اساس حکومت اسلامی باشد و کارمندان دولت اگر وظیفه شناس باشند و دزد
وقاچاق نباشند و بر طبق قانون رسمی مملکت که قانون اسلامست رفتار کنند نه آن
دولت ظالمست و نه آن کارمندان اعانت بظلم و ظالم کرده اند

ما میگوئیم دولتی که برای پیشرفت کلاه لگنی نیم خورده اجانب چندین
هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل مسلمانان با شصت
تیر و سر نیزه سوراخ سوراخ و پاره پاره کند این دولت کفر و ظلم است و اعانت
آن عدیل کفر و بدتر از کفر است

ما میگوئیم دولتی که بر خلاف قانون کشور و قانون عدل يك گروه دیوان آدم
خوار را بنام پاسبان شهر بانی در هر شهر و ده بجان زنهای عقیف بی جرم مسلمانان
بریزد و حجاب عفت را باز و سر نیزه از سر آنها بر باید و بغارت و چپاول ببرد و محترمان
بی سرپرست را در زیر لگد و چکمه خورد کند و بیجه های مظلوم آنان را سقط کند
این دولت دولت ظالمانه و اعانت بر آن عدیل کفر است ما حکومت دیکتاتوری را
ظالمانه و اعمال آنرا ظالم و ستمکار میدانیم شماها در این سخن حرفی دارید بزنید تا
رسوائی بیش از این شود

توده مظلوم ایران الان هم چشم ندارند اعمال دیکتاتوری آنروز را که با
زنها و اطفال مظلوم آنها آنطور سلوک کرده و آن بی آبرویی و ستمکاریها را کردند
بینند و هر کس آنها را محترم بدانند از شرف و انصاف بوئی ندارد آن روزنامه هائی
که از اعمال ظالمانه دیکتاتور گریز با کم خانمان سوزترین آن کشف حجاب زنها است
طرف داری میکنند کمک کار باصول و حشیانه دیکتاتوری میکنند و باید اوراق آنها

را در میدانها آتش زد

ما کجا گفتیم اگر حکومت بوظیفه خود عمل کند باز ظالم است این سخن بی
خردانه را از کدام قوطی عطاری پیدا کرده برخ دینداران میکشید ما از انوشیروان
گذشتیم شما يك حکومت بیاورید که بقانون رسمی مملکت رفتار کند تا ما او را
از انوشیروان عادل تر بخوانیم

مایبشتر ثابت کردیم که کارمندان دولت هر کدام بوظیفه خود عمل کنند که
خدمت بتوده و وطن و رفع ظلم و ستمکاری از افراد بیچاره مظلوم است ما آن مأمور
را ستایش میکنیم و کار او را عدالت و خود او را مؤمن بحق میدانیم در همان زمان
دیکتاتوری اشخاصی از کارمندان دولت بودند که بودن آنها را در تشکیلات مالا
میدانستیم و بیرون رفتن آنها را از شغل دولتی برخلاف وظیفه دینی میدانستیم شما
از آن اشخاص پیدا کنید تا ما با آغوش باز و روی گشاده آنها را ببرداری و سروری بپذیریم
ای بیخردان دیگر حنای شمارنگی ندارد و سخنان دروغ شما در پیشگاه ملت
ایران از جی ندارد آنها شما هارا که همان عمال دوره تاریك دیکتاتوری هستید
خوب شناختند و دیگر زیر بار این بیهوده ها نمیروند آنها دوره تنگین شرف سوز
پهلوی را دیدند و تلخی آن باز در کامشان هست و شما خائنان عمال خوش رقص همان
دوره هستید شماها همان بودید که در آن روزها بیداد گریها و ستمکاری هارا هر چه
توانستید کردید و امروز سنگ وظیفه شناسی و عدالت را بسینه میزنید شماها همان
بودید که این دسته رنج بر اهانتها و خواریها از شماها دیدند امروز بصورت دیگری
جلوه کرده آنها را اغفال میکنید

شماها میدانید که اگر مالاها در بین توده نفوذ معنوی پیدا کنند شماها را از
پشت میزهای جیب بری برداشته عناصر صالحه بجای شماها میگذارند شاید خدا
خواست و روزی ملت خواب ایران بیدار شد تا تکلیف شماها برای همیشه معلوم شود
و اما راجع بمالیات و چگونگی آن در جواب پرسش هشتم تفصیل خواهیم

داد بخواست خدا

زیانهای از خود این نویسنده پشت هم انداز پیش خود چنانچه دیدید چیز
در آری هائی بدین و روحانی نسبت داده سپس نتیجه هائی بیهوده
از پیش خود میگیرد این است که مایکان یکان نتیجه های مقدمات دروغی اورا میآوریم
و جواب آنرا میدهیم :

میگوید (امازیانهای این عقیده (۱) مردم را در باره حکومت گیج و سرگردان
کرده، سپس در تفصیل این پندار چنین میگوید : کار دولت در ایران بصورت مبهم
و بفرنجی در آمده از یک طرف میگویند مال و کار دولت محترم است و برای آن
قانونها و آئین نامه هادرست میکنند و از یکطرف میگویند مال دولت مجهول المالك
و بی صاحب است و این مقررات همه بیخود و من در آوردی است از یک طرف میگویند
خدمت بنظام واجب است زیرا اسلام جهاد را واجب کرده و از یکطرف می گویند
جهاد اسلام چیز دیگر است و این ها چیز دیگر)

مادر باره مال دولت و چگونگی حال مالیات چون در جواب پرسش هشتم
میخواهیم سخن بگوئیم تکرار را لازم نمیدانیم بآنجا مراجعه شود، و اما راجع بکار
دولت پیش از این گفتیم که وارد شدن در کارهای دولت دو حال دارد یکی برای کمک
کاری بستحکلی ها و بر کردن کیسه و جیب و بر ضرر کشور و توده قیام کردن چنانچه
بیشتر کارمندان دولت کنونی چنین هستند و هم خود آنها میدانند و هم همه ماها و شماها
اینگونه دخالت در کار دولت حرام و قانون نیز چنین اشخاص را سزاوار تعقیب
و انفصال ابدی از شغل دولتی میدانند ولی نه باین قانون کسی عمل کرده و میکنند و
نه بگفته روحانی که میگوید این کار حرام و عدیل کفر است و دیگری برای کمک کاری
بستم دیدگان و رفع بیداد گریها و خدمت بتوده و کشور ما آنرا حرام نمیدانیم که
هیچ بلکه آنرا عبادت و خدا پرستی می دانیم و خدای جهان برای آنها علاوه بر شرافتها
و سر بلندیها که در میان جامعه تهیه میکنند جزاهای نیکو و عطاهای فراوان در آن

جهان قراردادده چنانچه گفته امام را درباره آنها آوردیم و در روایت حضرت صادق است که کسیکه ولایت پیدا کند در کاری از کارهای مردم و عدالت کند در میان آنها و در ب خانه خود را باز کند و بین خود و مردم حجابی قرار ندهد که مردم با او رفت و آمد کنند و نظر کنند در کارهای آنها حق خداست که ایمن کند ترسناکی و فزع او را یعنی او را از ترسها و سختیها ایمن کند؛ پس روحانی مردم را درباره کارهای دولتی گیج نکرده هر کس کار خود و قصد خود را می داند اگر برای آن قصد است کدام کار از آن بدتر و حرامتر است و اگر برای اینکار است چه کاری از این بهتر است شما فتنه گران و ماجراجویان مردم را در تکلیف خود گیج می کنید که اینطور دروغ پردازها کرده و بمالها افتراء می بندید

یک نظری بنظام اجباری نظام اجباری باین صورت که در کشور ما صورت گرفت هم در وضع قانون و نظامنامه و هم در اجراء آن خطاها و خبطها و ستمکاریها و بیادگیریها شده که برای آفتابی کردن آن يك کتابچه باید نوشت ما از همه گذشتیم شما خود بررسی کنید ببینید از این نظام اجباری سرنیزه تا کنون کشور ایران چه نتیجه گرفته جز آنکه يك دسته غارتگر و قاچاق را در تمام شهرها و دهات بجان مردم ریخته مشغول سر و کیسه کردن آنها شدند و عوض آنکه نظام کشور را تأمین کنند زندگانی خود را با دسترنج دسته رنجبر تأمین کردند و عمارتها و پارکهای سنگین قیمت در خیابانهای تهران و سایر شهرستانها بنا کردند همه می دانند که هر آجری که در این ساختمان های ننگین بکار رفته با اشک چشم چندین پیره زن بیچاره که برای خلاصی خود از زیر چنگال این یساولهای ستمکار چندشاهی ذخیره خود را تقدیم آنها کرده و بقیه عمر را با زحمت و فقر بسر برده اند گچ و گل آن آب گرفته شده و هر رنگ ریزی که برای زیبایی و شکوه آنها شده خون دل چندین طفل بیوا است که باینصورت در آمده این نظام سرنیزه ما نصف کارهای کشاورزی و صنعتی کشور را فلج کرده و از این هم هیچ نتیجه نگرفتیم جز آنکه يك

جوان کارگر غنیف پا کدامن دو سال عمر خود را که در مرکزهای فحشاء و سرچشمه های فساد و بیدادگری بسر برد و با آن عناصر خیانتکار بی عاطفه بی عفت معاشرت کرد همه فضایل او بر ذایل و تمام نیکوئی های اخلاقی و عملی او ببدیها و بی عفتیها تبدیل پیدا کرده و چند نفر آنها که بیک دهه برگشتند زندگانی اهل آنرا از آرامش انداخته دزدی ها و خیانتها و هرزه گریهارا شایع میکنند و چه بسا که از مرکز تمدن امروزه ما مرضهای تناسلی سفلیس و سوزاک را نیز بسوقات برای جوانان دیگر آنجا ببرند و بیکسره فائحه حیوة مادی و معنوی آنانرا بخوانند.

ما از رضاخان چندان توقعی نداریم او با وضع سربازی بزرگ شده بود و گوشت و خون او با این فجایع تربیت شده بود او نمیتوانست بفهمد که عفت و پاک دامنی و امانت و درستی برای یک سرباز اهمیتش بیشتر است تا برای دیگر افراد توده و سرباز بدینداری نیازمندتر است از دیگران لکن با قانون گذارها که خود را دانشمند بحساب میآورند سخن داریم اینها با آنکه همه میدانند که این نظام دروغی قاچاقی برای کشور امروزه ما زیانهای فراوان دارد و در این چندساله نتیجه مثبتی از آن نبردیم سهل است زیانهای بسیار نصیب کشور و عضو کارگران که پایه حیوة کشوری مانند کشور ما بر آنست شده است باز ساکت نشسته و بکارهای شخصی خود و شهوترانیها و کیسه پر کردنها سرگردند.

در زمان حکومت رضاخان این بهانه را داشتند که هر چه او گفت نمیتوان دزد مقابل او حرفی زد حالا ما با خوش رقصی ها کاری نداریم لکن عذر امروز چیست تا قیامت باید یک دسته استفاده چی بی عاطفه بجان توده کارگر بیفتد و از خون آنها بمکد و سرمایه حیوة مادی و معنوی آنها را بغارت ببرد و کشور کشاورزی را از خاصیت خود ساقط کند.

انگلستان را که در تمدن جهان پیشقدم میدانید میگویند در مواقع آرامش کشور نظام اجباری ندارد و باتشویق و مزد عمل سرشار و فراهم کردن سازمان

درست خردمندانه قشون تهیه میکند

بهترین ترتیب درباره نظام قانون نظام اسلام است، اسلام دو گونه نظام دارد یکی نظام اختیاری که در مواقع آرامش کشور انجام میگردد و آن وقتی است که به حسب مقتضیات وقت دولت نه مهاجم است و نه مدافع در این صورت خداوند تمام افراد صالح توده را ترغیب کرده بیاد گرفتن فنون جنگی بهر طور که موقعیت اقتضاء کند چنانچه در آیه (۶۲) از سوره انفال میگوید (وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْاَنْحِيلِ تَرَهَبُونَ بِهٖ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ وَاٰخِرُ بِنِّ مِنْ دُوْنِهِمْ لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ شَيْءٍ فِیْ سَبِيْلِ اللّٰهِ يُوْفِّ اِيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَا تَظْلَمُوْنَ) یعنی آماده کنید ساز و برگ جنگ را بر ضد دشمنان بهر قدر میتوانید چه از نیروهای بدنی و تعلیمات نظامی و چه از ساز و برگ جنگی و سازمانهای مناسب آن و چه نیروهای سرحدی برای نگه داری سرحدات بطوری باید در این ساز و برگ و نظام مهیا شوید که دشمنهای خدا و دشمنهای شما و هر کس در جهان هست بشناسید او را یا شناسید از نیروهای با عظمت شما بترسد و آنچه در راه خدا که حفظ کشور اسلامی و آماده کردن وسائل جنگی و تهیه ساز و برگ و نیروهای نظامی است خرج کنید خدا بکیل تمام بشما عوض میدهد و شما باین آماده بودن مورد طمع دیگران و ستمکاری آنان نخواهید شد.

این آیه با کوچکترین و لطیفترین بیان ذکر چند ماده حکم اساسی را کرده که همه موافق صلاح کشور و با وقت حزب کارگر نیز تماسی پیدا نمیکند میگوید هر قدر که میتوانید باید در این راه اقدام کنید و کوشش نمائید، دسته کارگر در اوقات بیکاری میتواند برای تعلیمات نظامی هر کس در شهر خود در یک سازمان مناسب مجتمع شود و این کار را بطور تفریح و اختیار که هم نشاط معنوی و ورزش روحی دارد و هم نیروی مادی را کمک میکند انجام دهد و اسلام با آنکه تمام اقسام برد و

باخت را باشدت هر چه تمامتر حرام کرده اینجا که رسیده برای پیشرفت این مقصد برد و باخت را برای اسب دوانی و تیراندازی که دواصل مهم نیروی نظامی است جایز کرده و بآنها اختیار این برد و باخت شرعی را داده است.

پیغمبر اسلام (۱) خود در میدان مسابقه حاضر میشد و اسب دوانی میکرد و با اصحاب خود شرط بندی مینمود در اسب دوانی با ابوقتیحه و اسامه بن زید مسابقه کردند و میفرمود ملائکه از تمام شرط بندیها تنفر دارند مگر شرط بندی برای اسب دوانی و تیراندازی و همه بازیگریهای مؤمنین بیهوده است مگر سه چیز بازی گری برای تربیت کردن اسبها و برای تیراندازی

یکی از ماده‌هایی که از آیه میفهمیم آن است که دولت اسلامی بهر قدر میتواند و بودجه مملکت اقتضا دارد برای حفظ کشور و ترساندن اجانب باید هم در سرحدا و هم در غیر آن نظامی و ساز و برگ جنگ و نیروهای مناسب با سازمان تهیه کند و در موقع های آرامش این امر باید بطور داوطلبی و تبلیغات دینی که بهترین تبلیغات است انجام گیرد و باید ساز و برگ زندگی نظامی را بطور خردمندانه تهیه کرد و علاوه بر مالیات های اسلامی که بطور حتم و اجبار باید توده بدولت بدهد که ما پس از این ذکر آنرا میکنیم در اینجا بطور اعانه و انفاق در راه خدا و برای پیشرفت مقاصد دولت اسلامی مردم هر چه بدهند خدای جهان جزای آنرا بطور وافی میدهد و اسباب سرفرازی و عظمت برای کشور نیز فراهم میشود که مورد ستعکازی دیگران و تعدی و تجاوز اجانب واقع نشوند

قسم دیگر از نظام اسلام نظام اجباری است و آن در وقتی است که دولت اسلام میخواهد هجوم بممالک دیگر کند برای نشر اسلام و خاضع کردن کشورهای جهان را در مقابل قانون عدل خدائی و یا آنکه مملکت اسلامی مورد هجوم شود و اجانب بخواهند بآن دست درازی کنند در این دو موقع دولت اسلامی بسیج عمومی میکند

(۱) بوشائل کتاب سبق و رمایه رجوع شود

در این صورت اگر اداره تبلیغات که مهمترین ادارات در قانون اسلام بشمار میرود و وظایف بزرگ بسیار مهمی در عهده آن است نفوذ بسزا کرد محتاج با جبار نمیشوند بلکه خود توده اطاعت امر خدا را بر خود حتم و لازم می‌شمرند و برای جهاد و دفاع و حفظ استقلال کشور از روی ایمان بخدا و اسلام حاضر میشوند و اگر کسی مسامحه کند دولت او را اجبار میکند و نظام اجباری اسلامی در این صورت اجراء میشود

اداره تبلیغات اسلامی	اداره تبلیغات اسلامی از بزرگترین ادارات است که بحسب قانون اسلام تمام افراد توده از زن و مرد از اعضاء آن اداره
-------------------------	--

بشمار میروند و وظایف آنها نظامنامه عمومی است که بین تمام افراد توده باید پخش شود و همه بوظیفه خود عمل کنند، آن اداره مانند اداره تبلیغات ننگین مانیت که گفتار دینی و قرآن که قانون اسلام است از آن اسقاط شود و بجای آنها آنچه‌ها که همه میدانید و میدانیم گذاشته شود اداره تبلیغات ماکارخانه عفت سوزی و شهادت و شجاعت و معارف کشی باید بشمار برود چنانچه همه میدانید و میبینید اداره تبلیغات اسلامی (*اِنَّ اللّٰهَ اشترى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُوْنَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَيُقْتَلُوْنَ وَاَعْدَاءُ عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَاَلْاِنْجِيْلِ وَاَلْقُرْآنِ وَاَمَّا اَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ*) را با ترجمه و تفسیر بین توده پخش میکند و پشت رادیو برای مردم میگوید و این معاهده خدا با ملت را گوشزد آنها مینماید اداره تبلیغات ما آنها را که شب و روز می بیند بین توده پخش میکند يك نظامی که با اداره تبلیغات اسلامی تربیت شود جان و مال خود را از خود نمیداند بلکه بحسب این معاهده از اسلام و خدا میداند و در مقابل بهشت و سعادت همیشگی را برای خود میداند این روح نظامی کشور گیری میکند نظامیان اسلامی از صفوف جماعت و عبادت خدا بمیدان جنگ و صف نظامی میروند اینها خیانت با اسلام و کشور اسلامی نخواهند کرد نظامیان تربیت شده شمارا

همد توده می شناسند و محتاج به معرفی نیست این تربیت و این نظام کشور را عظمت
نمیدهد و نخواهد داد بلکه بخرابی آن کمک میکند

زیان خیالی دیگر این نویسنده نتیجه دیگری از آن مقدمات دروغی گرفته می
و جواب آن گوید (۲۰) استقلال و آرامش کشور را سست کرده و در بیان

آن چنین میگوید (سربازی که پایه استقلال کشور روی شانه او است یا پاسبانی که
آرامش شهر بر عهده او است با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جان بازی کند او
در سربازخانه و روزنامه ها سخن از میهن پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم
خوب آموخته ولی همه آنها در برابر آن يك كلمه که بنام دین شنیده هیچ است)

ما بیشتر ذکر کردیم که هر کس وظیفه شناس باشد یعنی برای خدمت بتوده
و کشور و رفع ظلم از ستم دیدگان در کارهای دولتی وارد شود گرچه دولت کفر باشد
جایز است و گاهی نیز لازم و واجب میشود و گواهائی از گفته فقهاء و احادیث نیز
آوردیم اینجا باز باید بگوئیم که روح فداکاری و خدمت بمیهن در سربازهای ما با
این سخنان پوچ روزنامه ها و سرودهای رسوای میهنی پیدا نمیشود یک نفر سرباز
که وارد سربازخانه های ما میشود از سرباز دم در گرفته تا صاحب منصب ارشد با هر
کس سروکار پیدا میکند می بیند جز برای پر کردن کیسه ها و بنا کردن ساختمان
های چند صد هزار تومانی و شهوت رانیها و خلاف عفتها قدمی برای کار دیگر بر نمی
دارند این سرباز با این پرورشهای عملی موافق شهوت و میل نفسانی میخواید
با چند سطر عبارت روزنامه و چند شعر خنک بی معنی توأم با رقص و ساز میهن دوست
و خدمتگذار بکشور شود و برای کشور فداکاری کند؟ شما همین سربازهای اجباری
یا غیر اجباری را امتحان کنید به بینید باز آن سربازی که علاقمندی بدین بیشتر دارد
و با مالاها کم و بیش سروکار دارد هم وظیفه اداری خود را بهتر انجام می دهد و هم
در موقع کار برای کشور بیشتر خدمت می کند و هم از کیسه ببری و خیانت بهم میهنان
بیشتر احتراز میکند.

اگر زمامداران بخواهند روح میهن دوستی و فداکاری در سرباز پیدا شود باید بدست گویندگان روحانی و سخن رانان دینی دایره تبلیغات دینی تشکیل دهند و سربازان را مستقیماً با روحانی تماس دهند میهن دوستی و روح فداکاری باید از روح خدا پرستی و ایمان بقیب در سرباز پیدا شود این ایمانست که سرباز را تادم آخر دلخوش و سرگرم بکار و بخدمت بمیهن نگهداری میکند. این ایمانست که سرباز و هر کس دیگر را حتی در خلوت و تنهایی از خیانت بکشور و هم میهنان باز میدارد. ایمان بخداست که روح شجاعت و شهامت بپسر میدهد. ایمان بآن جهان و سعادت آن است که انسان را تادم مرگ با پشت کار خستگی ناپذیر و دل گرمی برای خدمت بپرادران دینی خود حاضر میکند آن تبلیغات بی اساس شما که فقط نظر تشریفاتی دازد و همه دروغ بودن و بیجه بازی بودن آنرا میدانند میخواهید در سرباز اثری داشته باشد سرباز بیچاره چکند که خود را در میان خیانت ها و جنایتها از اشخاصی که میهن پرستی ورد شبانه روزی آنها است غرق می بیند. من خود يك كلنل محترم را می شناسم که با حس دینداری برای يك امانت داری که با روح زمامداران مناسب نبود از کار انداختند و او را دیگر سرکاری نگذاشتند. سربازیکه به بیند پاداش امانت این است و در مقابل پار کهای خیانت کاران سر بر فلک کشیده درس خود را برای همیشه میخواند این افسانه هارا برای کسی بخوانید که اهل آب و خاک شمانیست و از فجایع پشت این چهار دیوارهای تنگین بی خبر است امروز دیگر با این سخنان بی هوده خنک نمیتوان کسی را اغفال کرد و هر فسادى را با سم ملا و دیندار تمام کرد. تمام افراد این کشور کم و بیش سر و کار با کارمندان دولت داشتند و معرفت کامل درباره همه دارند بهتر آن است که شما هم با رسوائى های خود بسازید و دم در نیاورید که رسوائى بیشتر آفتابى میشود و سخنان بالاترى در میان میآید بگذارید نگفتنى ها در زیر پرده بماند و رسوائى کشور و افراد آن بیشتر از این روی دایره نریزد

چه چیز بخزانة دولت نتیجه دیگری که نویسنده از مقدمات بیهوده خود گرفته زیان میرساند؟ آن است که میگوید (۳۰) بخزانة دولت زیانهای بزرگ رسانیده) و در بیان آن میگوید (وقتی فلان سوداگر و بازرگان میخواهد مالیات بدهد میبیند پول است نه جان است که آسان بتوان داد اینجا است که تابش نمودادن مالیات اعانت ظلم است اگر هم هیچ عقیده نداشته باشد بفکر دین می افتد میگوید باید مأمور و وصول را فریب داد یا بوسیله رشوه قانعش کرد که این مالیات را نگیرد) خوبست یکنظری بکنید که بیت المال کشور و خزانة دولت در چه راههایی صرف میشود در مقابل آن چه نتیجههایی برای کشور و توده گرفته میشود تا بخوبی روشن شود که این زیانها که بخزانة دولت وارد میشود از کجا است و توده را کی بی علاقه بدان مالیات کرده

مردم اگر ببینند کارمندان دولت و مأمورین شهربانی و ارتش مملکت هر کدام بنوبه خود وظیفه اخلاقی خود را انجام میدهند آنها احتیاجات اداری توده را با معقولیت رفع میکنند و اینها حفظ جان و مالشان را اذدزد و غارت گر مینمایند و حفظ انتظامات داخلی کشور را می کنند و اینان عظمت کشور را تأمین و حفظ تعدیبات اجانب را می کنند اگر تمام بشر جمع شود که زیان بخزانة مملکتی بزند ممکن نیست از این راه بتواند زیانی وارد کند چطور ممکنست تا جرد در مقابل حفظ چند ملیون ثروت خود سالی چند صد تومان ندهد یا کشاورز در مقابل حفظ جان و مال و ناموس خود از سالی چند کیلو گندم یا چند تومان پول خود داری کند شما يك همچو دولت که کارمندانش بوظیفه قانونی کشور رفتار کنند نشان بدهید تا مالیات را مردم از روی خوشنودی و رضایت بدهند و کسی هم نتواند حرفی بزند و اگر بزند بسخن او ارجی نگذارند لکن وقتی مردم می بینند حاصل دست رنج آنها در بانک های اروپا و امریکا جمع میشود برای معدودی دزد خیانت کار بکشور که چند روزی کرسی وزارت را بحیله بازی اشغال کردند میخواهد مالیات را دودستی تقدیم کنند وقتی ملت دید مالیات

دولت عوض آنکه در ساز و برگ ارتش کشور خرج شود در جیب چند نفر سر لشکر و سر هنگ میرود تا آنجا که از هفت هزار و ده شاهی حقوق ماهیانه یک سر باز نمیگذرند و بجای دادن حقوق بچند شلاق و فحش و گرفتن امضاء چکی بر گذار می شود باز میخواهید مردم بخزانة دولت زیان نرسانند

وقتی توده دید پاسبانهای شهر بانی که باید حافظ امنیت شهر باشند در هر کوچه و خیابانی بجان مردم ریخته بنامهای مختلف آنها را سر و کیسه میکنند و هرگز شهر بانی محل دسته بندی دزدها شده است باز میخواهید خزانة دولت یعنی جیب دزدها و خیانت کارها را پر کنند

وقتی مردم می بینند بجای آنکه پاسبان حفظ آسایش آنها را بکند با چکمه و سر نیزه باز نهای مظلوم آنها برای کشف حجاب یاراه انداختن فحشاء عمومی و بنا خود آنها برای گذاشتن کلاه لگنی شرم آور آنطور سلوک کردند باز توقع دارید مالیات را حقوق حقہ دولت بدانند

ملت با تمام ادارات دولتی و کارمندان آن سرو کار داشته و دارند و آنچه باید به پیشند دیده و می بینند و فجایع این تشکیلات زیر پرده نیست با این وضعیت که از هزار یک را مانمیدانیم و آنچه میدانیم هم نمیگوئیم شما انتظار نداشته باشید توده بدولت و کارمندان دولتی خوش بین باشد و حاصل زحمت و دسترنج خود را برایگان بمشتی دزد قاچاقچی از روی میل و طیب نفس بدهد و بخزانة دروغی دولت هم هیچ زیانی وارد نشود

این مطلب که آفتابی است این فجایع و هزاران فجایع دیگر در هر یک از ادارات کشوری و لشگری روی دایره ریخته چرا میخواهید سرپوش روی آن بگذارید و ملاحمه را تمام کنید. دولت وضع مملکت را اصلاح کند و حق کشی ها و چپاولها و غارت گری ها را از میان بردارد و خیانتکاران و استفاده چیان را از تشکیلات دولتی بیرون کند و جمله کلام آنکه همه چیز را عوض کند تا ملاحمه و دین داران در تادیبه

مالیات‌های خردمندان بکشند و مردم نیز مالیات را باروی گشاده و چهره باز بدولت تقدیم کنند و گرنه تا این آش و کاسه است مملکت و مردم هم همین هستند و حق هم دارند کی کارکنان دولت يك نتیجه دیگری که از مقدمات بیپوده میگیرد آن است که را بکار بست کرده؟ میگوید (۴۴) کارکنان دولت را بکار بست و بدین میکند) و در بیان آن میگوید (کارمند دولت یا بدین علاقه دارد یا نه اگر ندارد که حسابی نداریم و اگر دارد این راهم بهمراهش تزییق کرده اند که کار دولت بد است و پولش حرام است پس در این صورت از اول خود را جهنمی و بدکار دانسته سپس بکار وارد شده حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همانکه میگوید آب که از سر گذشت چه يك نی چه صدنی)

مایه بیشتر ذکر کردیم که کارمندان دولت دو دسته هستند یک دسته کسانی هستند که بوظیفه اخلاقی و وجدانی خود که خدمت بتوده و کشور و رفع ظلم از هم میهنان است عمل میکنند روحانی کار آنها را بد نمیدانند که هیچ از بهترین کارها میدانند و میگوید اینها مؤمنین از روی راستی هستند و بهشت برای آنها و آنها برای بهشتند چنانچه گفته امام را در باره آنها ذکر کردیم و یک دسته کسانی هستند که وظیفه شناس و برای پر کردن کیسه خود دو ستمکاری و خیانت وارد کار دولتی میشوند اینها را ما و تمام خردمندان جهان بد عمل و جهنمی میدانیم

شما میگوئید ما میگوئیم اینها هم بد عمل و داخل شدنشان در شغل دولتی حرام است شما میگوئید هر کس با هر نیت وارد شغل دولتی شد هر چه بدی هم بکند همینکه کارمند دولت است خوش عمل و بهشتی است آیا تزییق عقیده ما کارمندان دولت را بهتر اصلاح میکند و کمک کاری بکشور و دولت میکند یا تزییقات مسموم شما که می گوئید اینها یکسره کار دولت را حرام میدانند تا وظیفه شناسان راهم از کار بست کنید و از وظیفه شناسی منصرف نمائید شما کجا از دین و عقیده دینداران اطلاع دارید شما يك مایه دارید آنها فساد و فتنه انگیزی است گویی بیش از این برای

خود وظیفه قائل نیستید از این جهت در يك كتابچه چند صفحه این قدر دروغ پردازی کرده و توده و روحانی و کارمندان دولت را میخواستید بهم بدبین کنید و از یکدیگر برانجانیگد و این از بالاترین جنایات است بکشور و دولت که جبران آنرا چیزی نمیتواند بکند روحانی کارمندان دولت را با سایر افراد توده فرق میگذارد خوبهای آنها را از خوبان دیگران بهتر میداند زیرا آنها خدمت بکشور و توده از روی راستی و درستی میکنند و این از بهترین شرافتمندیهاست که سعادت هر دو جهان در آن است و بدهای آنها را از بدهای دیگران بدتر میداند زیرا اینها خیانت بکشور و توده میکنند و این از بدترین جنایتها و بی شرفیهاست که شقاوت هر دو جهان در آن است

اگر تبلیغات دینی در کشور ما بجزریان میافتاد نتیجه هائی از آن میدیدند که در خواب هم ندیده بودند شما در این چند سطر عبارت يك خیانت جبران نا پذیر بکشور و دولت کردید زیرا وظیفه شناسان را نیز از کار سست کرده آنها را بدروغ جهنمی خواندید و این دروغ را بمالها چسبانیدید تا بدل آن طبقه اثر کند و بگویند آب که از سر گذشت چه يك نی چه صدنی

چرا مردم بقانون بدبین این بیخرد میگوید (مامی شناسیم کسانی را که برای گرفتن و بدین خوشبینند؟ تذکره و رفتن زیارت که بگفته خودشان مستحب است رشوه میدهند که مسلماً حرام است - می بینیم رسوا ترین دروغ هارا همین که نام دین برویش آمد بیچون و چرایی پذیرند و بعکس تمام هوش و جر بزه خود را بکار میبرند تا به بینند بکجای قانون و مقررات میتواند دست انداخت یا مسخره کرد بسیار می شناسیم کسانی را که از مال دولت می دزدند یا خیانت میکنند و از همان پول صرف زیارت و روضه و نذر میکنند)

ما فرض میکنیم که تمام گفته های شما در این چند سطر درست است از آن این نتیجه گرفته میشود که مردم بدین و مراسم دینی علاقه مندند و بدولت و مقررات و قانون بی علاقه اند اکنون باید ریشه آنرا پیدا کرد که چرا چنین شده است اگر

درست بررسی شود می بینیم که مردم از دین با آنکه درست بمقررات دینی اشنایستند باز هر چه دیدند خوبی دیدند و دینداری را اسباب سعادت دوجهان خود میدانند از اینجهت بآن اظهار علاقه میکنند گرچه این اظهار علاقه بواسطه جهل بمقررات دینی برخلاف دین هم باشد مانند دزدی و خیانت بدولت لکن از قانون و مقررات دولتی هر چه دیدند بدی و ستمکاری و بیدادگری و خیانت و جنایت دیدند و از آن متنفر و بیزار شدند تا جائی که خیانت را نیز بآن دستگاہ روا دانستند با آنکه خیانت هیچ گاه خوب نیست ، و اما اینکه مردم بگفته شما کار حرام برای مستحب میکنند یا خیانت میکنند و روضه میخوانند بر فرض صحت آن برای آن است که تبلیغات دینی در این کشور نیست باید دولت دائره تبلیغات دینی در تحت نظر گویندگان و نویسندگان دینی و روحانی داشته باشد و گفتار آنرا بتوسط رادیو و مجله رسمی بنام دولت پخش کند و مجالس سخن رانی دینی تهیه کند و نتیجه های خردمندانه برای کشور و توده بگیرد و گرنه تبلیغات پوسیده دولت بر فرض که یکصورت معقولی هم پیدا کند از آن نتیجه مثبتی بدست نمی آید

مردم حاضر نیستند حرف حق را نیز از این زبانهای خیانت کار بپذیرند . و این که می گوئیم اداره تبلیغات را دولت تشکیل کند نه با وضع کنونی که دارد زیرا این هم نتیجه معکوس میدهد باید دولت دینی و روحانی شود تا تبلیغات او نتیجه بدهد نه روحانی دولت بشود زیرا رفتن روحانی در این تشکیلات کنونی او را از روحانیت ساقط میکند و سخنان او را پیش توده از ارج می اندازد و نتیجه که میخواهیم بگیریم اصلاح توده و کشور است بدست نمی آید پس روحانی نتیجه خود را از دست میدهد و نتیجه نمی که باید بگیرد بدستش نمیرسد و این نیز خسارت بزرگی است بکشور و توده . و ناگفته نماند که پول دادن برای گرفتن تذکره داخل در عنوان رشوة حرام نیست گرچه برای گیرنده حرام است ولی نویسندگان جاهل تر از آن است که تشخیص این امور را بدهد

آخرین نتیجه از این نویسنده نتیجه دیگری که از مقدمات بیپوده خود می
مقدمات دروغی گیرد آنستکه می گوید (۵۵) فشار همه این خرابیها بردوش
توده بی نوا افتاده و در میان آن چنین می نویسد (چون غرض از برپاشدن حکومت
و دولت آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است از اینرو هر
خرابی در این دستگاہ وارد شود فشارش بردوش خود مردم خواهد بود پس از همه
اینها بخود مالاها نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده زیرا کسانی که بآنان عقیده
دارند چون کار دولت را بدهیدانند کمتر پیرامون آن می روند و بعکس بیشتر کسانی
وارد کار اداری می شوند که بگفته آنان ارزشی نمیدهند یا مخالفند در نتیجه آن
شد که دیدیم)

این سخن پر روشن است هر خرابی در کشور و تشکیلات وارد شود ضررش
بر همه افراد توده است چه ملا و چه غیر ملا و همه زیانها از آنستکه کارمندان دولت
وظیفه شناس و خیانتکارند و دینداران و امانت داران کمتر وارد این تشکیلات
امروزی ما میشوند .

در اینها هیچ سخنی نیست لکن سخن در آن است که چرا اشخاص پاکدامن
با امانت دیندار تابشود وارد این تشکیلات امروزی نمیشوند و شانه از زیر بار تپی
میکنند برای آنست که مالاها بآنها گفته اند داخلشدن در کار دولت خوب نیست
ما دروغ این سخن را آفتابی کردیم و کلام مالاها بزرگ و گفته امام را
آوردیم و هشت دروغ پرداز را بخوبی باز کردیم آنچه ما میدانیم آن استکه وظیفه
شناسان و امانت داران در این تشکیلات که اساسش بر بیدادگری و خیانت است نمی
توانند وظیفه خود را انجام دهند در دوره دیکتاتوری این سخن نیازمند بدلیل نبود
همه میدیدید که وظیفه جز اطاعت امر ملوکانه در کار نبود و در این زمان کم و بیش می
شود انجام وظیفه داد ولی اینان بقدری در اقلیت هستند و مورد حمله و هو میشوند
که مقاومت کردن در مقابل آن دسته هوجبی های پاچه ورمالیده کار فیل است با همه

حال مالاها داخل شدن این طبقه را در این تشکیلات بیخردانه نیز خوب میدانند و برای بعضی از آنان واجب هم میدانند و شماها بی دلیل بمالاها دروغ می بندید و جز فتنه انگیزی مقصودی ندارید

پرسش هشتم و جواب آن (اینکه میگویند مالیات حرام است یعنی چه آیا مقصود این است که بطور کلی نباید مالیات گرفت یا آنکه باید بجای مالیات زکوة گرفت اگر قسم دوم است در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکوة بگیریم)

لنظر بطور کلی بودجه ما اگر بخواهیم بطور تفصیل تمام اقسام مالیاتهای اسلامی کشور اسلامی را و حساب درآمد و بودجه آنها و میان مصارف آنها ذکر

کنیم نیازمند بیک کتاب هستیم تا خوانندگان دروغ پردازها و حيله گریهای این بی خردان را بهتر بفهمند لکن در اینجا بقدر احتیاج بطور کلی اشاره بآن میکنیم تا بیک اندازه مطلب روشن شود.

در قانون اسلام چندین گونه مالیات است که بعضی از آنها بطور اجبار گرفته میشود و بعضی از آن بطور اختیار دریافت میشود که باید هر یک از آنها بطور اختصار تشریح شود آن مالیاتها که بطور اجبار گرفته میشود بدو گونه است یکی مالیات سالیانه و همیشگی است و آن در وقتی است که کشور در آرامش است و مورد تهاجم اجانب نیست یا انقلابی در داخل کشور نیست دویم مالیات بطور فوق العاده است و آن در وقت انقلاب خارجی یا داخلی است این مالیات که در اینموقع گرفته می شود میزان محدودی ندارد و مالیات غیر محدود باید آنرا نامید زیرا بسته بنظر دولت اسلامی است و این چون مالیات غیر مستقیم است البته در وقتی گرفته میشود که مالیات مستقیم از عهده جلوگیری از انقلاب کشور بر نیاید در اینموقع دولت هر قدر احتیاج داشت از مردم میگیرد اگر صلاح دانست بعنوان قرض و الا بعنوان مالیات غیر مستقیم و فوق العاده بمقدار نیازمندی کشور و البته از روی تقسیم عادلانه دریافت آن انجام میگیرد

حتی اگر نیازمند بگرفتن تمام اموال توده شد زاید بمقدار ضرورت را از آنها میگیرد و برای استقلال کشور اسلامی خرج میکند چنانچه در این موقع تمام افراد توده به عنوان نظام اجباری باید در جبهه های جنگی حاضر شوند و برای استقلال کشور اسلامی فداکاری کنند و اما مالیات مستقیم که برای اداره داخله کشور و هزینه های احتیاطی و مصالح کشوری و لشکری بطور اجبار باید توده بدولت بدهد چند گونه است (۱) مالیاتی است که از اراضی خراجیه میگیرد و آن اراضی کشورهای است که دولت اسلامی آنها را فتح کرده و در آن وقت که فتح کرده آن اراضی آباد بودند یعنی افتاده و موات نبوده تمام اینگونه اراضی مال مسلمین است که باید در صلاح کشور و توده خرج شود دولت این اراضی را هر طور صلاح دید دست مردم میدهد بیک قرارداد معینی و آنرا گرفته در مصالح کشور و توده صرف میکند و در حقیقت اینگونه اراضی از خالصه جات دولت بشمار میرود زیرا این اموال در تحت نظر دولت باید باشد و کسی حق خرید و فروش و نقل و انتقال دیگری در آنها ندارد .

این خالصه جات دولتی یکی از درآمدهای مهمی است که برای اداره کردن کشور کافی بلکه زاید بر آن است و هر چه کشور اسلام فتوحاتش زیادتر شود و نیازمندی آن ببودجه بیشتر شود این درآمدهم دنبال آن زیادتر میشود هر کس از چگونگی و درآمد اراضی خراجیه بخواهد مطلع شود بتواریخ اسلام رجوع کند (۲) مالیات صد بیست است که دولت بطور اجبار باید بگیرد و در مملکت اسلامی خیلی کم کسی است که مشمول این مالیات نباشد و این تعلق میگیرد بر کلیه درآمدهائی که توده دارد بهر عنوانی که باشد چه معدنهای طلا و نقره و نفت و قیر و ذغال سنگ و الماس و فیروزه و یاقوت و هر چه از این قبیل باشد و چه گنجهای که از زیر زمین پیدا میشود از حفاریها و غیر آن و چه چیزهایی که از دریاها استخراج می شود و چه منفعتهایی که از تمام انواع تجارات و صنعتها و کسبها و زراعتها و استخراج قنوات و احیاء اراضی افتاده و جمله کلام هر چه در تصور شما از منافع بیاید باستثناء

بعضی جزئیات باشراط مقرر در قانون مشمول این مالیات است حتی زنبهای پیر پشت چرخ و پاره دوز سر محله و هر کس هر نفعی برای او حاصل میشود چه زیاد و چه کم باشراطی که در قانون مدون است و این مالیات صدیست که بنام خمس اسم برده میشود بر زمینهایی که اهل ذمه (یهود و نصاری) از مسلمانان میخرند چه زمین زراعت باشد یا زمین عمارت و اشجار باشد نیز تعلق میگیرد و همینطور بر مالهای حلال مختلط بحرام نیز متعلق است و این مالیات یکی از بزرگترین مالیاتهایی است که اگر کسی با حساب درست مالیات یک شهر تجاری مثل تهران یا یک شهر صنعتی را جمع آوری کند برای مصالح نصف کشوری مانند ایران کفایت میکند و البته دولت برای جمع چنین مالیات عمومی که میشود گفت مانند مالیات بر نفوس است باید سر شماری دقیق کند و جمیع شغلها و درآمدها از روی کمال دقت بررسی و ثبت شود و کشور اسلامی از همه کشورها نیازمندتر به ثبت احوال و سر شماری است بلکه نیازمند به ثبت احوال از روی بررسی دقیق نیز هست برای تعدیل مالیات غیر مستقیم و این مالیات با آنکه بر همه گونه منافی تعلق میگیرد و همه جور اشخاص مورد آن هست ولی از روی کمال عدالت وضع شده است که سنگینی برای توده ندارد و عمده آن بر اشخاص سرمایه دار تحمیل شده است چنانچه در قانون مدون است و ما بعد از این مصرف این مالیات را مینویسیم تا خیانتهای رسوا شود

(۳) مالیات جنس است که بنام زکوة اسم برده میشود این مالیات خیلی سنگین نیست و قانون در اینجا مراعات حال طبقه کشاورز و بی بضاعت را که بیشتر این مالیات بآنها تعلق میگیرد کرده و مراعات رنجها را میکند در کشاورزی کشیده میشود نیز کرده در مواردی صده و در مواردی صد پنچ قرارداد داده و برای زراعتهایی که برای تربیت آن رنج بسیار باید کشید مانند برنج کاری و پنبه کاری و امثال اینها اصلا قرار نداده و برای مالکین نیز همان عشر و نیم عشر قرارداد داده برای اینکه بآنها مالیات صدیست

نیز تحمیل شده و آنها در حقیقت از همین زراعت که زارع صد پنچ یا صد ده می دهد آنها صد بیست و پنج یاسی می دهند بطوریکه در قانون مذکور است با همه حال این مالیات هم خیلی مهم است و باید دولت ثبت املاک را بطور دقیق بکند و در موقع جمع مالیات وزارت مالیه موظف است در هر جا مأمورینی داشته باشد با شرایطی که در قانون است برای ضبط این مالیات و دهنده این مالیات حق دارد خود جنس را بدهد و حق دارد قیمت آنرا بدهد

(۴) از مالیات های اسلام جزیه است که آن مالیات بر نفوس و بر اراضی است که از اهل ذمه گرفته میشود هر طور و هر قدر که دولت مقتضی بداند این هم یکی از مالیات های اسلامی است

(۵) از درآمدهای دولت که بطور اجبار گرفته می شود ارث کسانی است که بمیرند و وارث نداشته باشند چه مسلم باشد و چه کافر حربی یا ذمی هر یک ازینها مردند و وارث نداشتند کلیه اموال آنها ضبط دولت میشود و در مصالح توده و کشور خرج می شود . اینها مالیات های اجباری است که اگر اداره تبلیغات اسلامی بطوری که در قانون تبلیغات مدون است جریان پیدا کند توده در تأدیة این مالیاتها خود با چهره گشاده اقدام میکند و دولت نیازمند با اجبار نمیشود و یکی از این همه خیانتکارها که در تأدیة مالیات کونی کشور میشود در آن نخواهد شد و دولت اسلامی برای مأمورین وزارت مالیه شرایطی مقرر کرده که این خیانتها واقع نخواهد شد

مصارف بودجه . ما اینجا باید بطور اجمال مصارف این بودجه هنگفت را بطوری دولت اسلامی که در قانون اسلام مدون است بنویسیم تا خوانندگان خیانت

کاری و هرزه گویی این خائنان را به بینند :

۱- کسانی هستند که اداره زندگانی خود را نمیتوانند بچرخانند نه مال بقدر اعاشه یکسال دارند و نه قوه کسب و کار و صنعت دارند اینها فقراء و مساکینی هستند که بواسطه پیری یا نقصان اعضا از کار افتاده باشند دولت باید هر طور صلاح میداند

آنها را اداره کند یا دارالعجزه تشکیل دهد و یا کوپن بین آنها پخش کند و از طرف وزارت اقتصاد خبازخانه‌هایی تشکیل شود و آنها را بطور مناسب آبرو مندانه از حیث خوراک و پوشاک اداره کند و یا آنکه بخود آنها مخارج سالیانه بدهد که خود را اداره کنند و در این جهت سادات و غیر سادات فرق ندارند. آری از بعضی جهات دیگر قانون میان اینها فرق گذاشته که عمده آن دو چیز است یکی آنکه سادات فقیر عاجز نباید بیشتر از خرج یکسال بدهند و اگر زیاد بآنها داده شد خود آنها موظفند که بصندوق دولت برگردانند. لکن فقراء غیر سادات را میتوان بیشتر از مخارج یکسال هم داد بلکه میتوان آنها را غنی کرد و شاید این سختگیری سادات برای آن باشد که اشکال تراشهای فضول گمان نکنند قانون اسلام طرفداری از سادات را کرده اکنون کسانی که از قانون هیچ اطلاع ندارند و کور کورانه میگویند پیغمبر اسلام برای اولاد خود راه دخل و گدائی باز کرده تقصیر کیست سادات یا غیر سادات اگر از خود چیزی داشته باشند و بتوانند خرج خود را در آورند دولت باید آنها را بکار وادارد بطور اجبار و از صندوق دولت بآنها نباید چیزی بدهد و این قانون مقدس اگر عملی شود تخم گدائی از کشور برچیده میشود نه آنکه گدائی راه میافتد.

فرق دیگر که میان سادات و غیر سادات است آنست که سادات از مالیات صد بیست که آنرا خمس میگویند باید ببرند و فقراء دیگر از مالیات زکوتی باید ببرند این یکی از مصارف بودجه است و از برای گیرنده شرایطی است یکی از آنها آنست که مالیات در راه تخلف از قانون کشور خرج نکند که در اینصورت از صندوق دولت باو چیزی نمیتوان داد بلکه اگر بطور آشکارا از قانون اسلام متخلف است گرچه پول دولت را در آن راه خرج نکند باز مشکل است مال دولت را بمصرف او رساندن

۲- کسانی که قرض پیدا کرده و از عهده اداء آن بر نمی آیند از قبیل تجار و رشکسته و کاسب‌هایی که سرمایه آنها سوخت رفته و مانند آنها دولت میتواند از صندوق زکوة بآنها بدهد و جبران قرض آنها را بکند بلکه میتواند بآنها سرمایه هم

بدهد که با آن کسب کنند و شرط است که قرض آنها از تخلف قانون کشوری مانند قمار و امثال آن پیدا نشده باشد و در اینجا نیز قانون مراعات غیر سادات را از سادات بیشتر کرده زیرا برای اداء قرض سادات سهمی معین نکرده آری اگر سادات ورشکسته قوه کار دیگر ندارند دولت میتواند قرض آنها را بدهد و سرمایه مختصری نیز با آنها بدهد برای اعاشه هر طور صلاح دید

۳- که عمده مصرف بودجه است پس ازدادن بودجه سادات و فقراء صرف در مصالح کشور است در تاسیس ادارات کشوری و لشگری و ساختمان های مقتضی برای وزارتخانه ها و توسعه معارف و فرهنگ و دائره تبلیغات و ساختن راه ها و پل ها و بیمارستانها و مدارس و کشیدن خطوط آهن در موقع مقتضی و آنچه در عظمت کشور و معمور شدن آن دخالت دارد و از این قبیل است تهیه ساز و برگ ارتش بهر طوری دولت صلاح میداند و جمله کلام آنچه برای اداره کردن کشور در داخل مملکت و برای حفظ عظمت و استقلال خارجی دخالت دارد از بودجه دولتی باید تهیه شود و اگر دائره حسابداری جمع و خرج بودجه دولت اسلامی را درست بکند خواهد دانست که این بودجه تکافؤ برای همه مصارف لازمه میکند علاوه بر این بودجه اجباری که باید دولت اگر مردم ندادند با قوه جبریه از آنها بگیرد در اسلام مالیات های بسیاری بطور اعانه و اختیار هست که اگر اداره تبلیغات جریان صحیح پیدا کند ممکن است بودجه مملکت مضاعف شود

یکنظر بمندرجات هر کس از قانون اسلام کم و بیش خبری داشته باشد دروغ ننگین کتابچه های شاخدار این بیخردان خائن را میداند لکن ما در اینجا

باید یکان یکان حرفهای بیخردانه او را که از روی لجاج و دشمنی بدین اسلام نوشته بیاوریم و خطاها و دروغ پردازیهای او را روشن کنیم

میگوید (دین امروز ما می گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادنش اعانت بر ظلم و باید بجای آن زکوة و خمس گرفت اما زکوة از نه چیز باید

گرفته شود طلا و نقره تا آخر و اما خمس را از ارباح تجارت و صناعت میتوان گرفت ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد بجهت او و هم یا باید بدهد بسادات یا بعلایان دیگر یا بشخص امینی بسپارد و یا بزیر خاک امانت گذارد تا امام زمان بیاید بردارد و نصف دیگرش هم یکباره مال سادات است)

ما که می گوئیم این بیخورد یا بیچوجه از قانون اسلام خبر ندارد و یا بیپوده میخواند تهمت هائی بزند و خرابکاری بار آورد باور کنید اینجا اولیای اسلام را منحصر کرده بخمس و زکوة با آنکه چندین گونه مالیات دیگر دارد که برای اداره کشور کافی است که مهم آنها خالصه جات دولتی است که کم دولتی اینقدر خالصه دارد و دیگر آنکه خمس را هم منحصر کرده با ارباح تجارت و صناعت در صورتیکه خمس از کلیه درآمدها بهر عنوانی باشد گرفته میشود که یکی از آنها ارباح مکاسب است و شاید در باب این مالیات اهمیت معادن مانند معدن نفت همین طلای سیاه از همه بیشتر باشد و این بیخورد از قلم انداخته و باید معلوم باشد که اگر دولت اسلامی خود معدنی استخراج کرد یکسره مال دولت میشود

اینکه می گوئیم خمس در صورتی است که غیر از دولت کسی دیگر استخراج کند و دیگر آنکه مصرفش را منحصر کرده بسادات و مالاها با آنکه مصرف مهم این مالیات هنگفت مصالح کشور است و سادات چیز دار یا قوه دار از آن یکدینار نباید ببرند فقط سادات فقیر بینوا که نه قدرت کسب دارند و نه قوه کار بمقدار اداره زندگی از آن ببرند و مالاها هم برای آنکه از کارمندان اداره تبلیغات هستند بقدر مخارج اقتصادی هر کدام از خود بضاعتی ندارند از آن می برند و شما همه میدانید که قانون مالیات اسلامی امروز در کشور عملی نیست و دولت با اینوضع نمیتواند این مالیات را بطوریکه در قانون اسلامست بگیرد و بمصرفهاییکه در قانون است برساند جمله کلام آنکه تشکیلات امروزی هیچیک تشکیلات دولت اسلامی نیست اگر یکروز زماقتداران بیدار شدند و خوبیهای تشکیلات اسلامی را فهمیدند آنوقت خواهند فهمید

که بودجه کشور اسلامی در چه پایه و سایر تشکیلاتش بر چه اساس است .
لافها و غزافها این بیخرد باز با این هوش سرشار دعوی اطلاع بر قانون اسلام
 کرده میگوید (اینکه گفتیم دستورهای دین امروزها اگر از میان اوراق کتاب بیرون
 آید و وارد عمل شود همان روز باید فاتحه کشور و زندگانی را خواند نسنجیده نگفتیم
 شرط اول برای نگهداری هر توده داشتن قانون مالی درستی است اکنون به بینیم
 کسانی که میگویند همه روی زمین باید زیر فرمان ما باشد آیا با این دستور من در آوردی
 خود چه گونه میتوانی یک توده کوچک را اداره کنی)

البته اگر دستور دینی همینطور باشد که شما از پیش خود تراشیده بدین نسبت
 دادید یک کشور کوچک که هیچ این قانون یک شهر را هم نمیتواند اداره کند لکن
 ممکنست ما هم بگوئیم قانون مالی انگلستان عبارت از اینست که صد پنج از گوسفندها
 بگیرند و بدهند کیش ها مصرف کنند و با چنین قانون مالی نمیتوان اداره مملکت را
 چرخاند ولی اینرا از ما نمی پذیرند و ما بمجرد آنکه گفتیم سنجیده میگوئیم کار
 درست نمی شود شما از قانون مالی اسلام هیچ اطلاعی ندارید چنانچه می بینیم
 ای بیخرد در زمان خلفاء عباسی قریب پانصد سال قانون مالی اسلام تا اندازه
 عملی بود و یک مملکت پهناوری را می چرخاندند با آنکه سایر قوانین اسلامی و قانون
 مالی هم آنطور که باید عملی نبود ولی در آمد اراضی خراجیه را داشتند
 همین امروز که دولت دست خود را برای اداره مالی پیش دیگران دراز کرده
 قانونی را که آنها برای کشور هر روز وضع میکنند و باز خراب میکنند مانند کودکانی
 که خانه گلی درست کرده فوراً خراب میکنند می پذیرد بیایند کارشناسان بنشینند و
 و بسنجند میان قانون مالی اسلام همین قانون صدیست با شرایط مقرر که در قانون
 مدون است با قوانین آنها تا مطلب را خوب بفهمند و آنگاه بنشینند و اسف بخورند بحال
 مملکتی که قانون الهی خردمندان خود را گذاشته از مغز یک کفر اجنبی استفاده میکند
 و هیچ خردمند شك نمیکند که قانونهای آنها اگر برای نفع خودشان نباشد برای نفع

مانیست و کسیکه احتمال بدهد آنان منافع ما را بر خودشان مقدم میدارند از قانون خرد بیرون سخنی گفته.

و اینکه میگوئید اگر این دستور دین از میان اوراق در آید و عملی شود باید فاتحه زندگی و کشور را خواند گفتاری است که از روی جهالت بقانونهای دینی میگوئید و از همینجا که قانون مالی اسلام را تشریح نمودید انگاره برای معلومات دیگر شما بدست آنان که هویت شمارا نمی شناسند آمد. چنانچه از قانون مالی اسلام که حیاة مادی کشور بر آن است میزان سایر قوانین اسلامی را هم بدست دادیم. با آنکه برای تشریح قانون مالی اسلام و نوشتن مهمات مواد آن يك کتابچه بزرگ باید تهیه شود و ما بیشتر گفتیم اگر زندگی همین زندگی ننکین سراسر کدورت است و کشور همین کشور درهم و برهم زیر دست همه جهانیان است بگذار بهر دو فاتحه بخوانند شاید پشت سر این مرک حیاتی و این فاتحه فتوحی باشد

ما میگوئیم اگر دستورات دینی از میان اوراق بیای عمل بیاید فاتحه این زندگی کنونی و کشور امروزی را میخوانیم لکن يك زندگی و کشوری بجهان نمایش میدهیم که دستور کلی همه آنها باشد شما که نمیدانید خدای عالم با چه دستور جامع خلل ناپذیری ختم نبوت را اعلان کرده است

باز روده درازی این نویسنده از معلومات سرشاری که دارد يك سخن را و بیهودگویی چندین دفعه تکرار میکند تا اوراق ننکین او قدری زیادتر شده صورت کتابچه بخود بگیرد از این جهت ما را هم از قانون نویسندگی یکبارہ بیرون کرده در اینجا باز میگوید (اما زکوة چنانچه دیدیم باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست مانند طلا و نقره سکه دار و بعضی از آنها کم است مانند شتر و خر و مو و بز و بعضی همه جانیست مانند گا و گوسفند و گندم و جو و بنا بر این مردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا مردم تهران و شهرهای دیگر و کشورهای صنعتی از چه چیز مالیات بدهند)

این بیخرد گویی از صحرای افریقا آمده و ابداً با قوانین اسلام آشنایی ندارد
میگوید طلا و نقره سکه دار امروز چون نیست نباید زکوة از آن بدهند
مقصود از اینکه اینها امروز نیست یعنی آنها را تبدیل بشمش کردند اگر مراد
اینست باینسخن اطفال نیز میخندند و اگر مراد آن است که اینها امروز رواج نیست
و مردم آنها را احتکار کردند قانون اسلام نیز زکوة را برای طلا و نقره احتکار شده
قرارداده نه برای سکه رایج که مورد معامله میشود پس امروز طلا و نقره بیشتر مورد
زکوة است بقانون اسلام . و شما از همینجا باندی پایه این قانون را بفهمید که اگر
طلا و نقره مورد معامله شود مشمول قانون مالیات صد بیست میشود و اگر احتکار
شود مشمول زکوة میشود در همه سال تا از حد نصاب بیفتد و اگر مقصود این است
که طلا و نقره در کشور مانعست فرضاً که این سخن درست باشد قانون اسلام برای
کشورها فقط نیامده است قانون تمام کشورها است از اینجهت حال تمام کشورها
را مورد نظر قرارداد و از اینجاییهوده بودن این سخن نیز روشن میشود که شتر و
وخرها و مویش کم است و گاو و گوسفند و گندم وجود در همه جا نیست . مگر اسلام برای
اداره یکناحیه یا یک کشور آمده است باید مالیات تمام کشور اسلامی هر جا هر چه
هست در خزانه کل مملکتی متمرکز شود و احتیاجات کشور و توده را دولت بآن رفع
کند . اینکلام مانند آن است که بگوئید دولت که مالیات بکثیرا گذاشته
کثیرا در همه جای مملکت نیست مگر باید مالیات بربیک چیزی که میگذارند در همه
جای مملکت باشد مملکت حجاز و یمن هم جزء کشور اسلامی است و زکوة شتر و
گوسفند و خرما آنها را اداره میکند
و اما اینکه گفتید مازندران که زراعت آنها فقط برنج است از چه مالیات
بدهند ؟ میگوئیم اما مالکین مازندران مشمول مالیات صد بیست و اقسام دیگر مالیاتها
هستند پس حتی برنج هم مشمول مالیات صد بیست است نسبت بیشتر مالکین که مالکین
عمده و مورد استفاده دولتند

و اما طبقه کشاورز : اگر کسی جزئی اطلاع از کشت برنج و رنج‌هایی که این طبقه بیچاره رنجبر از موقع کشت تا موقع برداشت محصول تحمل همینمایند داشته باشد تصدیق می‌کند که وضع مالیات بر این طبقه رنجبر از قانون عدل و انصاف بیرون است . شما یک برنج حاضر کرده میبینید دیگر نمی‌دانید که این برنج یکدفعه باید در زمینهای کشت شود پس از آن باید زمینهای را مهیا کنند و نشاء برنج را بادست دانه دانه بزمین بنشانند آنهم زمینی که حتماً باید تازه از آن آب افتاده باشد و باید گل باشد . این عمل نشاء را زنهای رنجبر مازندران و گیلان باید انجام دهند . پس از آن دست کم دو مرتبه باید وجین شود آنهم در چنین زمین گل آلود باید حتماً انجام بگیرد بعد از چیدن هم دسته دسته باید برنج را بطورهای بارنج فراوان ببندند و در اطاقهای مسقف آنها را در چوب بست قرار دهند و با آتش آنها را خشک کنند و آنگاه شلتوک را تهیه کرده پس از آن با آبدنک از پوست در آورند و برای سفید کردن آن نیز رنجها ببرند از این جهت می‌توان گفت لغت برنج (به رنج) بوده یعنی باید برنج و رحمت تهیه شود پس وضع مالیات بزرگ هم چه توده رنجبر که تمام اعاشه شب و روزی آنها نیز از این محصول منحصر است قانون خردمندان است یا آنکه از بیدادگری‌ها و ستمکاریها است . قانون اسلام با آنکه مالیاتهای بسیار فراوان دارد لکن بطوری عاقلانه و عادلانه وضع شده است که برای هیچ طبقه تولید زحمت نمی‌کند و در این قانون مراعات طبقه رنجبر بطور کافی شده است

و اما شهرهای تجاری مانند تهران و شهرهای صنعتی مالیات از همه بیشتر میدهند زیرا آنها از همه بیشتر مشمول مالیات صدیست هستند تنها اگر مالیات شهرستان تهران را حساب کنیم خواهیم دانست که مالیات اسلامی چه مالیات مهم هنکفتی است و در عین حال اگر تشکیلات اسلامی پابرجا شود و اداره تبلیغات کشور بجریان بیفتد کم کسی است که از زیر بار مالیات شانه تپنی کند و از قانون تخلف کند لکن شماها چون با اسلام و قوانین آن سرو کاری ندارید و نمی‌خواهید هم داشته باشید این سخنان

بگوشتان نمیرود و باشکال پیمورد بر میخورد

يك اشكال بی سرو پا این بیخورد در اینجا يك سخن گفته که سر و ته آن نامفهوم است میگوید (اما خمس هم بآنطوری که گفته شد بازندگی امروز نمیسازد چنانچه یکی از درآمدهای مهم امروز که وجودش هم لازم است گمرک است که باین دستور نمیسازد). گمان ندارم خود نویسنده هم بتواند این عبارت را تفسیر و ترجمه کند خمس بازندگی نمیسازد یعنی چه خوب گمرک با خمس نمیسازد یعنی چه کدام ربط مابین گمرک و خمس است که با هم نمیسازد

ممکن است يك تفسیری برای این بیهوده بکنیم گرچه از قانون نویسندگی بیرون باشد بگوئیم خمس بآنطور که نویسنده بیان کرد مملکت را نمیتوان داداره کند جواب آنرا پیشتر دادیم و روشن کردیم که ایشان از قانون خمس بکلی بیخبرند و بگوئیم مقصود از اینکه گمرک باین دستور نمیسازد آن است که انحصار مالیات بخمس یا گمرک نمیسازد با آنکه گمرک لازم است مائات کردیم مالیاتهایی که در قانون اسلام با بهترین طرز وضع شده و همه جهات مصالح کشور و توده در آن مراعات شده بقدر کفایت تشکیلات کشوری هر چه بزرگ و با عظمت هم باشد هست و هر چه کشور اسلامی پیشرفت کند مالیات آن و خالصه جات آن پیشرفت روز افزون می کند و نیازمند بقانون گمرک که پیشرفت تجارت را در کشور فلج میکند نیست . قانون مالی اسلام طوری وضع شده است که بتجارت و صناعت کشور بهیچ وجه آسیبی نمی رساند ولی قانون گمرک که گرفتن مالیات قبل از تجارت و منفعت است بصادرات و واردات کشور زیانهای بسیار وارد میکند و بازار تجارت را سردوست مینماید پس قانون گمرک برای کشور لازم نیست که هیچ زیانهای فراوان هم دارد و باید این قانون را هر چه زودتر لغو کنند و تمام موانع سرحدی و مشکلات تجارت را از پیش پای توده بردارند تا کشور ترقیات مالی و تجاری کند، حالا صرف نظر از اینکه در اصل قانون چه زیانهایی است و در اجراء آن امروز چه فسادها و فجایعی است که همه میدانید، علاوه قانون اسلام مانند قوانین کشورهای نیست که برای يك کشور

بخصوص وضع شده باشد تا مالیات گمرکی و سرحدی داشته باشد، قانون اسلام میخواهد سرحدات را از جهان برچیند و يك کشور همگانی تشکیل دهد و تمام افراد بشر را در زیر يك پرچم و قانون اداره کند و این آدم خوریهها و جنایتکاریهای بشر را میخواهد از جهان براندازد و چنین حکومتی مالیات سرحدی و گمرکی نباید داشته باشد، حکومت اسلام برای تربیت های اخلاقی و ورزش روحی و حیاة مادی و معنوی تمام عائله بشری آمده است. با قومیت که از پندارهای جاهلانۀ بشر است بکلی طرف است، قانون اسلام عربی و فارسی و انگلیسی و فرانسوی ندارد. مرام اسلام توحید و تقوی است در هر کس بیشتر باشد با اسلام نزدیک تر است گرچه در افریقا باشد، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ) قانونگذار اینجا خدا است و خدا با هیچکس قومی ندارد و طرفدار هیچ طایفه بویژه نیست و با همه بشر بيك نظر بزرگ خدائی مینگرد و برای سعادت توده بشر قانون و اسلام و قرآن فرستاده

این دیوارها که دور دنیا کشیدند و بنام کشور و وطن خواندند از فکر محدود بشر پیدا شده و علم محیط خدا فوق این کشورها است، دنیا وطن توده بشر است و همه افراد باید در آن بسعادت دو جهان برسند و این سعادت پیروی از قانون خدا است که بتمام احتیاجات همه دوره های زندگانی این جهان و آن جهان احاطه دارد و با همه جهانیان رحمت و محبت دارد لکن این نیز معلوم باشد که دولت میتواند از کالای خارجه هر گمرکی قرارداد کند بگیرد و اجازه ورود دهد لکن این مالیات را نباید از داخله و مسلمانان بگیرد

دخات بیخردانه این بیخرد باز پا از گلیم خود دراز کرده و در علمی که پایه در معقولات اش بر علوم بسیار است که اینها بهیچیک آنها آشنا نیستند دخالت کرده و ندانسته که علم حقوق اسلامی علمی نیست که مانند این کودکان بی دانش و خرد در آن وارد شوند اینجا تخصص فنی میخواهد رنجهای فراوان شبانه روزی میخواهد با این مغزهای تهی خود سرانه سرکشی کردن در این علوم و در پیرامون

حقوق اسلامی گردیدن انسانرا بخطاهای بزرگ میکشاند و با غلط اندازیهای فراوان مصادف میکند چنانکه دیدید و دیدیم.

میگوید؛ (خمس از زکوة عملی تراست ولی در برابر دو اشکال بزرگ دیگر دارد اول آنکه حدیثی از صحیح و غیر صحیح رسیده که امام خمس را بخشیده چیزیرا که شاه میبخشد شیخعلی خان چرانمی بخشد در کتاب وافی من شمر دم شانزده حدیث در این باره رسیده چه شده است که برای يك حدیث که میگوید (من زار فاطمة بقم فله الجنة) يك چنان بتخانه بزرگی با آنهمه تشریفات برپا کرده اید ولی شانزده حدیث صحیح و غیر صحیح هیچ جا بحساب نیامد آفرین بر این دین داری) اینجا مانعیتوانیم از روی فن فقهی وارد این مسئله شده آنرا حل کنیم زیرا آن محتاج ببحث علمی است که مناسب این اوراق نیست و اینان نیز اهل فهم آن نیستند لکن اینجا باید روشن کنیم که بخشیدن خمس یعنی چه تا پایه معلومات اینان واضح شود. در قانون کشور مالیات هائی وضع شده برای مصالح کشور و سازو برگ اداره مملکت از آن جمله برای شاه مملکت در ماه مثلاً ده هزار تومان قرار دادند شاه مملکت گفت من حق خود را بتوده یا بدولت بخشیدم شما از این بخشیدن چه میفهمید جز اینست که او حق خود را تا وقتی سلطان است یا هر قدری بخواهد بخشیده آیا برای سلطان بیش از بخشیدن حق خود اختیاری است آیا شاه مملکت میتواند با کلمه بخشیدم قانون کشور را بهم بزند و چنین حقی و حدودی از برای او هست ناچار همه میدانید که بخشیدن باطل کردن قانون نیست و نمیشود باشد

حالا ما از همه سخنان چشم پوشیدیم قانون خمس که مالیات صد بیست است و از تمام منافع توده برای تمام مصالح کشور اسلام خدا وضع کرده بموجب آیه (۴۲) از سوره انفال و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسها وللسؤل ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ما از همه مسلمانان و دانشمندان می پرسیم که از برای امام چنین حقی است که قانون خدا را باطل کند و بهم بزند یا نیست

ناچار همه کس میگوید امام چنین حقی ندارد امام شارح قانون است نه ناسخ قانون بنابراین این بخشش مربوط بقسمت خود در زمان خود او است مانند بخشیدن شاه است حقوق خود را یا مربوط بیکعده مخصوص است در چیزهای مخصوص . دلیل روشن این مطلب آنست که امیرالمؤمنین ع (۱) بحسب همین روایات فرموده من خمس را بشیعیان خود بخشیدم و بحسب همین روایات امامان بعد از امیرالمؤمنین مانند حضرت باقر و حضرت صادق (ع) و سایر ائمه تا حضرت صاحب الامر خمس را از همان شیعیان میگرفتند و میگفتند کسیکه از خمس یکدزهم بخورد بجهنم میرود و کسیکه یا مال خمس دار معامله کند معامله اش باطل است اگر معنی بخشیدن آن است که این بیخردان میگویند چطور چیز را که علی بن ابیطالب بخشیده امامان بعدی همه میگرفتند

علاوه از همین روایات که نویسنده میگوید استفاده میشود که آنچه مورد بخشش است خمس در آمد خود شیعیان هم نبوده زیرا همان امام که گفته من بر شیعیان خمس را حلال کردم خود او خمس میگرفته . و از اینجاست معلوم میشود که مورد بخشش در آمد خود آنها نیست بلکه چنانچه از روایات معلوم شود این بخشش را جمع بمالی است که بدست شیعیان افتاده و دیگران خمس آنرا نداده اند مثلاً همین معدن نطف که الان در دست اجانب است آنها باید خمس بدهند آنها که ندادند بدست هر کس رسید او باید بدهد بنابراین مالیات دیگری را باید ما بدهیم و این البته يك قانون جورى است که هر کس در جهان مالیات نمیدهد همینکه بدست ما آمد ما مالیات آنرا مجبور باشیم بدهیم در این مورد خمس را بخشیده اند که مردم معتقد بقانون در زحمت نیفتند . جمله کلام آنکه همه میدانیم که امام یا هر کس دیگر قانون خدائی را نمیتواند باطل کند و بخشش ابطال قانون نیست چنانچه واضح و آشکار است و البته حق اینگونه مسائل باید در فقه اداء شود و علماء در آنجا مطلب را بتحلیل علمی روشن

کردند لکن ماجرا جویان از فتنه انگیزی دست نمیکشند و ما نمیدانیم چه کینه این بیخورد با پیغمبر و اولاد اطهار او دارد که از هر طرف بر میگردد بآن دستگاه يك نیش میزند اینجا حرم محترم فاطمه معصومه را بتخانه خوانده با آنکه همه میدانند آنجا یکی از عبادت گاه های بزرگ شیعیان است که در هر روز و شبی چند صد هزار ذکر خدا در آنجا میشود و چنین معبد و مسجد بزرگ را بتخانه گفتن جز کینه گری با آل علی نام دیگری ندارد

باز تکرار بیهوده این بیخورد باز تکرار گفته سابق را میکند و اشکال دومی به وقتار بیخوردانه خمس مینماید میگوید (دوم آنکه مقصود از گرفتن این پولها تنها پول گرفتن نیست بلکه مقصود اصلی تأمین خرج های ضروری کشور است و حال آنکه طبق این دستور چنانکه دیدیم مصرف خمس نه تنها بحال کشور سودی ندارد بلکه خود يك کارخانه گدا سازی بزرگی است شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بیکار حاضر نیستید خرج او را بدهید چه رسد ب دیگران پس محمد و علی که خود سرچشمه غیرتند چگونه حاضر خواهند شد که کسانی بفرزندان آنها یا بکسان دیگر بنام آنها مال بی عوض دهند و از این راه دست زیادی را بنام دین تنبل و بیکار بار آورند)

مادر بیان مصرف مالیاتهای کشور اسلام گفتیم که گرفتن مالیات و خصوصاً مالیات صدیست که خمس نامیده میشود برای مصالح کشور و توده است و این بیخورد از روی جهالت چنین دروغی میگوید: اداره (۱) کشور اسلامی در زمان پیغمبر اسلام و خلفاء بهمین بودجه بوده است با آنکه قانون مالیات بطور کلی در زمان خلفاء عملی نبوده و اینکه میگوید کارخانه گدا سازی است از روی بیخوردی است بیشتر گفتیم که خمس را بساداتی که قوه بدنی یا قدرت مالی داشته باشند نباید داد بلکه باید فقراء از کار نشسته را بمقدار مخارج متعارف آنها هر طور دولت صلاح دانست اداره کند و این بر انداختن

اساس گدائی است که کشور اسلام مراعات آنرا کرده و اگر قانون اسلام جریان پیدا
 کند چه راجع بمالیات صد بیست و چه درباره زکوة یکسره تخم گدائی از جهان
 برداشته میشود. دولت اسلام موظف است که کسانی را که قوه کار دارند بکار و ادار
 کند از روی اجبار و کسانی را که از پافتاده و عاجزند و راه درآمدی هم ندارند خود
 بهر طور صلاح دانست آنها را اداره نماید و باین جریان گدائی زیاد میشود یا از جهان
 برمی افتد. اکنون شماها یا از قانون بی خبرید یا برای بی آبرویی بدینداران دروغ
 می بندید چاره چیست. و اما اینکه گفتید بدیگران بنام دین میدهند اگر مقصود شما
 مالاها و دانش آموزان علوم دینی است اینها جزء کارمندان دولت اسلامی هستند و
 اداره تبلیغات و تشریح قانون بواسطه اینها برپا است و اینها هر کدام از خود چیزی
 داشته باشند و نیازمید بصرف مالیات اسلامی نباشند از آن نباید ببرند بلکه این طبقه
 خدمت مجانی و بی عوض میکنند و هر کدام کسری معاش دارند از صندوق مالیه باید
 جبران کسری کنند و هر کدام ندارند بقدر اعاشه بآنها میدهند و در مقابل آن خدمتهای
 روشن میکنند بدین و کشور. امروز هم که کشور اسلامی برپا نیست و قانون اروپای
 آدم خوار پریشان روزگار مورد عمل است باز خدمت این دسته بکشور از همه طبقات
 بیشتر است اینها در عین حال که حافظ قانونند قوه مجریه نیز هستند و بواسطه همین
 نیمه تبلیغات دولتی این کشور یا بیشتر آنرا بی سرو صدا و بدون سرباری بدولت و
 کشور دارند اداره میکند و شما از آن بیخبرید. شما گمان میکنید اداره شهربانی
 شما باین تشکیلاتی که همه میدانیم آرامش در کشور ایجاد کرده آری او هم کم
 و بیش کمکی میکند اگر درست اداره شود پاسبانهایی که روحانی بر قلب توده
 گماشته حفظ جان و مال مردم را میکنند و اگر تبلیغات دینی قوت بگیرد و دولت
 تکلیف خود را بفهمد و باین دسته کمک کاری تبلیغی کند نه مادی از اداره شهربانی
 بی نیاز اگر نشود کم احتیاج بآن میشود

يك نظر بز ندگی این نویسنده می گوید (خنده آور است که کسانی پیش خود
 پر آشوب اروپا یا کسانی مانند خود می نشینند و می گویند اروپایان قانون
 های ما را برداشتند و مورد عمل قرار دادند تا باینجا رسیدند یا میگویند دنیا اگر
 این دستورها را عملی میکرد چنین وچنان می شد آری من میتوانم در اطلاق خود
 به نشینم در عالم خیال بروی اقیانوس اطلس يك کشور پهناور می بسازم و برای آن
 بناهایی با هزار طبقه درست کنم ولی تمام این کشور خیالی را دو کلمه حرف حساب
 نقش بر آب میکند)

آری من هم میگویم خنده آور که هیچ تنگ آور است اگر کسی بگوید اروپایان
 قانونهای اسلام را عملی کردند و باینجا رسیدند از اروپایان بکجا رسیدند آیا اروپای
 امروز را که مستی بیخرد آرزوی آن را میبرند باید جزء ملل متمدنه بشمار آورد؟
 اروپائی که جز خون خوارگی و آدم کشی و کشور سوزی مرا می ندارد و جز زندگی
 ننگین سرتاسر آشوب و هوسرانیهای خانمانسوز منظوری در پیش او نیست باقانون
 اسلام که کانون عدالت و دادگری است چه کار؟ اروپائی که علیونها همجنس خود را
 در زیر تانگیها و آتش توپخانهها بدیار نیستی فرستاده و میفرستد باز او را از نوع
 بشر میدانید و برای او حسرت میبرید؟ اف بر این آدمیزاده بیخرد
 اروپا بکجا رسیده که از او ستایش میکنید اروپائی که سدهها هزارتن بعب
 در شهرهای هم کیشان خرد ریخته و ریشه حیلت زندهای مظلوم و کودکان خردسال
 را از بیخ و بن کنده باز نام او را در طومار انسانی میآورید؟

کجا قانون اسلام در اروپا قدم گذاشته آنچه در اروپا است سرتاسر بیدادگریها
 و آدم دردیها است که اسلام از آن بیزار است، آنچه در اروپا است دیکتاتوریها و
 خودسریها است که قانون عدالت از آن برکنار است کشور گشائیهای هیتلری از
 قانون خرد بیرون است و بشر باید یکدل و یکجهت این مغزهای پراز آشوب و فتنه
 جو را بامشت آهنین خورد کند تا جهان بآرامش خود برگردد، اگر تمدن اسلام

در اروپا رفته بود این فتنه‌ها و آشوب‌های وحشیانه که درندگان نیز از آن بیزارند در آنجا پیدا نمیشد اروپا بکجا رسیده تا ما قانون او را با قانون خرد تطبیق کنیم، زندگی امروز اروپا از بدترین زندگانیهاست که با هیچ قانونی آنرا نمیتوان وفق داد لکن شما بیچاره‌های ضعیف‌العقل یکسره خود را در مقابل آنها باخته بطوری که قانون خرد را نیز فراموش کردید و آنچه اروپایی کند خوب و میزان تمدن را همان میدانید و این از بزرگترین خطاهای شماست

و اما اینکه میگویند اگر دنیا این دستورها را عملی میکرد چنین و چنان می‌شد و شما آنرا خیالاتی خوانده نقش بر آب کردید از بیخردی شماست که چیزی را ندیدم و نسنجیده مورد انتقاد قرار دادید؛ آری اگر قانون اسلام همان است که شما گمان کردید و شمه از قانون مالی آنرا گفتید آن خود بخود نقش بر آب است لکن آن خیالات واهی شماست مانند همان شهرهای خیالی که روی اقیانوس اطلس درست کردید قانون اسلام با خیالهای شما خیلی فرق دارد، قانون مالی اسلام را تا اندازه دیدید و از قانون نظام آن تا اندازه اطلاع پیدا کردید اگر قانون حقوقی و جزایی آنرا هم میدیدید مطلب را خوب دریافت میکردید و مادر گفتار قانون اندکی از بسیار آنرا میآوریم تا این بیخردان آنرا خیالات نقش بر آب نپندارند

در چندین قرن ممالک بزرگ اسلامی با عملی شدن نیمه قانون اسلامی بهترین کشورها را تشکیل و بالاترین تمدن را بجهان نشان دادند خوبست دست کم کتاب گوستا لوبون و کتاب تاریخ تمدن اسلام را ببینید با آنکه در آن کتابها نیز از تمدن اسلام خبری نیست مگر بقدر فهم مصنف آنها که خیلی ناقص تر از آن است که تمدن اسلام را بفهمند آنها و مانند آنها از تمدن اسلام طاقهای نقاشی و ظروف چینی و بناهای مرتفع و پرده‌های قیمتی را فقط میفهمند با آنکه اینها و صدها مانند اینها در تمدن اسلام جزء حساب نمی‌آید.

باز گفتارهای میگوید (این دستورهای شما هم اگر عملی بود اول باید ناسنجیده و ناهنجار در کانون خود عملی شده باشد در ایران زیاد بودند پادشاهانی

که با اجازه علماء کار میکردند چرا آنها این گوهرهای گرانبها را برداشتند تا بچنگ دیگران افتاد امروز هم که زمامداران و پیشوایان و نویسندگان ما طرفدار دینند بگوئید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسانتر باشد و هم مردم از پول حرام دولت آسوده شوند)

این بیخرد دست از گفتار نسنجیده و غلط اندازی های ناهنجار بر نمیدارد نمی داند عملی نشدن يك قانونی بردو گونه است یکی آنکه خود قانون در وقت عملی شدن مانعی پیدا کند البته چنین قانونی جز خیال بافی چیز دیگر نیست، دیگر آنکه عملی شدن قانون مانعی ندارد لکن مردم بواسطه جهاتی بآن عمل نمیکنند این عملی نشدن نقصی بقانون وارد نمیکند مثلاً همه بشر بحکم خرد میگویند که خیانت و بی عفتی و بیدادگری بداست و امانت و عفت نفس و عدالت خوب است لکن در مقام عمل خود بگفته عقل خود عمل نمیکنند، اینجا باید گفت این قانونهای عقلی درست نیست خیانت و بی عفتی و بیدادگری خوب است چون پیش مردم عملی است یا باید گفت اگر تمام بشر خائن شوند و بیدادگر باز اینها بداست و عدالت و امانت خوب است اکنون باید ما در خود قانون نظر کنیم و بد و خوب آنرا از خود آن بفهمیم و مرحله عمل دیگر است ما در قانونهای حقوقی و جزائی و جنائی و طرز تشکیل حکومت و قانون مالی و اقتصادی اسلام و هر چه مربوط بتشکیل کشور است وقتی نظر میکنیم می بینیم که هیچیک مانع از عمل ندارد و همه مطابق حکم خرد است تنها اگر بقانون قصاص و دیات و حدود اسلام يك سال عمل شود تخم بیدادگریها و دزدیها و بی عفتیهای خانمانسوز از کشور برچیده میشود کسیکه بخواهد دزدی را از جهان بردارد باید دست دزد را بپریدن کوتاه کند و گرنه با این حبس های شما کمک کاری بدزدان و دزدی کردن است. زندگی بشر را باید بقصاص تأمین کرد وزیر سر این قتل قصاصی حیات توده خوا بیده و **وَأَنكُمْ فِي الْمَقْصَاصِ حَيَوَةٌ** و گرنه با چند سال زندان کار درست نمیشود، اگر زن و مرد زناکار را صد تازیانه میزدند اینهمه

مرضهای تناسلی خانمان بر انداز در کشور ایجاد نمیشد این عواطف کودکانه شماها
 هیچگاه بر قانون خرد نیست از این جهت بریدن يك دست خیانتکار را که هم در اصلاح
 روح خود او دخالت دارد و هم در اصلاح کشور میگوئید خلاف عاطفه است لکن
 کشتن صدها هزار جمعیت را در زیر آتش بارها و آتش زدن شهرهای بزرگ را برخلاف
 عاطفه نمیدانید شما انگاره خرد را گم کردید کشتن یکنفر قاتل و تخم قتل را باین
 کشتن از جهان بر افکندن از جمعیت جهان کاستن است لکن يك مملکت را در زیر
 بمبهای آتش زانیست و نابود کردن کاستن افراد توده نیست آوخ از این آدمیزاده بیخرد
 و اینکه گفتید پادشاهان زیاد بودند که با اجازه علماء کار می کردند از بی اطلاعی
 از تاریخ است زیرا آن اجازهها اجازههای صوری تشریفاتی بوده و گرنه آنها نیز
 بگفته علماء و بقانون اسلام عمل نمیکردند با اینحال بعضی از قوانین اسلام که در آن
 وقت نیمه عملی بود مانند قانون قضاء صد مرتبه بهتر از این داد گستری بیدادگراست
 که امروز در کشور ما پیش چشم همه جریان دارد با اینوضع اسفناک که برای فلج
 کردن اعضاء مملکت و افراد توده بهترین وسیله است
 ما بعد از این در این موضوع سخنی می گوئیم تا مطلب روشن شود و اما
 زمامداران و نویسندگان مانیز بسیاری طرف بادی هستند و معدودی طرفدار هم دین
 را بخيال خود تفسیر می کنند و زیان اینها از دستة اول اگر بیشتر نباشد کمتر نیست
 حق کشیهای روشن این نویسنده می گوید (می گویند اگر مردم راستی دیدند
 يك حکومت ملی و دلسوزی دارند خود پشتیبان آن خواهند شد و این پولهایی را
 که بنام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می کنند در این راه می
 دهند چنانکه اینکار در تاریخ نظیر هم دارد می گویم اگر يك توده تربیت درستی داشته
 باشند و یا اگر هم تربیت ندارند باری اخلاق نيك فطری خود را از دست نداده باشند
 ممکن است چنین کارهایی کنند ولی از چنین مردمی که دستورهای دینی شان چیز
 هایی است که در این کتاب نمونه آنها می بینید چنین انتظاری نتوان داشت از کسانی

که خویش و همسایه خود را گرسنه می گذارند و در چنین روزگار سیاهی دسته دسته
 بزیارت میروند شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید عجب خیال خامی
 این درست است که توده با داشتن تربیت درست یا از دست ندادن اخلاق فطری
 کارهای خوب و مفید برای کشور و توده میکند، لکن سخن در این است که آیا
 عهده دار تربیتهای درست تربیتهای دینی است یا این تربیتهای که امروز در کشورهای
 جهان برپا است همه میدانیم که اساس تربیتهای دینی توجه دادن توده است بفضایل
 روحی و معنویات و توسعه دادن نظرهای محدود مردم است از این چهار دیوار کوچک
 جهان مادی بیک فضای غیرمتناهی جهان نورانی غیبی و اساس تربیتهای مادی امروزی
 زینت دادن همین زندگی مادی طبیعی است و منحصر کردن زندگانی است بهمین زندگی
 جهان ظاهری آنکس که با این تربیت بزرگ شد جز اینجهان چیزی نمیبیند و آنرا
 هم برای خود میخواهد و زندگی همه بشر را فدای خود میکند و اگر بگوید بشور
 و توده خدمت میکنیم یا اصلاً عوام فریبی میکند و برای اداره زندگی خود میگوید
 یا اگر خدمتی کم و بیش کند باز برای منافع شخصی میکند زیرا ساختمان اینگونه
 تربیت مناسب باغیر از نفع طلبی نیست و هرگز ممکن نیست بی جهت کسی منافع
 خود را فدای دیگران کند، لکن اگر کسی با آن تربیتهای دینی بزرگ شد زندگی
 را چون منحصر باین عالم نمیداند و چشم داشت بیک زندگانی بالاتر و یکجهان وسیعتر
 دارد منافع طبیعی خود را فدای منافع بزرگتری میکند، این شخص وقتی شنید که
 خدای جهان در قرآن میگوید مثل آنها که برای خدا خدمت بتوده و کشور میکنند
 مانند اشخاصی است که یکدانه بکارند و هفتصد دانه بردارند و خدا بفضل خود بهر
 کس بخواهد بیش از اینها میدهد، روح خدمتگذاری بتوده و کشور در او پیدامی
 شود، تعلیمات دینی سرتاسر تزریق فداکاری و خدمتگذاری در راه کشور و توده
 است. آری آن دین که شما از پیش خود تراشیدید و قانون آنرا بنظر توده جلوه
 دادید همانطور است که میگوئید ولی دین آن نیست و دستورات دینی از آن دور

است خوب است خوانندگان محترم بکتاب و سائل که یکی از کتب دینی است رجوع کنند و ابواب زکوة و صدقات و فعل معروف و جهاد و عشرت و سایر بابهای آنرا که در اینگونه موضوعات است به بینند که دستوری بهتر از آنها برای تربیت های اخلاقی و عملی پیدا میشود و آیا کسیکه با آنگونه تربیتها سروکار داشت برای خود وظیفه جز خدمت بکشور و توده فرض میکند آنگاه غرض رانی این نویسندگان بیخرد را خود بفهمد. از همه اینها گذشتیم در همین سال گذشته که روزگار سختی این کشور مظلوم و این توده ضعیف بود و فقراء در این کشور در هر گوشه بسختی و ناگواری روزگار میگذرانند چه اشخاصی این روزگار را برای این کشور پیش آوردند و مایه حیوة و خوار بار آنها را برای یکان بدبگران دادند و خود آنها را بسختی و فشار و گذار کردند و پس از این پیش آمد چه اشخاصی برای اعانت و همراهی با توده گرسنه قیام کردند خوب است بروید دفاتر صندوق اعانه موجود است به بینید آنهایی که مردم را از مردن نجات دادند آنها بودند که دسته دسته کر بلا میرفتند یا آنها که دسته دسته سینما و تئاتر میرفتند آری گاهی هم یکی دو نفر منتظر الوکاله در میان اینها پیدا می شود ولی نظرشان فقط بهمین کرسی و کالت و هزاران مقابل جبران کردن از راههای غیر مشروع است که همه میدانید. در سال (۵۳) که شهر قم را سیل خراب کرد و هزاران اشخاص بینوا بی سر و سامان شدند چه اشخاص باهمت مردانه و حس دین داری از جابر خاستند و برای آنها ساختمان کردند و آنها را از بی خانمانی نجات دادند جز بهمت بزرگ شیخ بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و همراهی گروهی دیندار اینکار انجام گرفت، آری آنروز هم یکی دو نفر کلاهبردار برای اعلان در روزنامه ها از جیب دیگران يك چیزی دادند

باز یهوده ها و میگوید (آری خدا حس نیکی خواهی را در آدمی نهاده اگر از اهلها
 آنرا در راه یهوده بکار برند بهمان قانع خواهند شد چنانکه
 اگر کسی شهوت جنسی خود را در راه نامشروع بکاربرد از راه مشروع منصرف می

شود اینستکه میبینید در ایران اینهمه پولهای گزاف بنام نذر و وقف و وصیت داده میشود ولی در میان آنها خیلی کم است چیزی که راستی دردی از مردم دوا کند) ما که میگوئیم اداره تبلیغات دینی باید بهمانطور که دین دستور داده جریان پیدا کند برای همین است که حس نیکی خواهی در راه بیهوده بکار نرود لکن بیهوده هارا باید حساب کرد به بینیم از چه قرار است آیا بیهوده ها عمل کردن بآداب دین و مراسم دینداری است اگر نذر و وقف و وصیت از بیهوده ها است از چه جهت خدادر قرآن و پیغمبر اسلام در احادیث مسلمه از طریق شیعه و سنی عمل کردن بآنها واجب شمرده در سوره حج آیه (۳۰) میگوید (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤَفُّوا نُدُورَهُمْ) و در ستایش کسانی که عمل بنذر میکنند در سوره دهر آیه (۷) گوید (يُؤَفُّونَ بِالْأَنْذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا) و همینطور در باره وصیت و عمل کردن بقراردادها، قانون اسلام لازم دانسته عمل بآنها را و از این راه با همه نواقص که در کار هست باز خدمتهای بزرگی بکشور و توده شده این همه مدارس و دانشکده های دینی که شما بحساب نمیآوردید و ما پیش از این بعضی از خدمتهایی که این مؤسسه ها بکشور و توده کرده نوشتیم از همین نذر ها و وقفها و وصیتها است، همین مجالس و روضه و یادبودها که شما بیخردان آنها بیهوده میدانید و ما هم آنها ناقص میدانیم با همه نقصانها باز خدمت های خوب میکند در همین مجالس کم و بیش سخنرانیهای مفید و گفتگوهای اخلاقی که در کمک کاری بحس نیکی خواهی مدخلیت بزرگ دارد میشود و در اثر آن توده توجه بمعنویات پیدا میکند و بواسطه آن بسیاری از مفاسد اخلاقی ریشه کن میشود، خوب است يك مقایسه میان همین مجالس با همه نواقص که آنها را بیهوده میخوانید و مجالسی که باسم سینمای اخلاقی در این کشور برپا میشود بکنید تا بیهوده گوئی ها درست روشن شود و بدانید این بیخردان با چه چیزها طرفیت و از چه چیزها هواداری میکنند یادست کم در ضمن بیهوده ها نامی از آنها نمیبرند

اگر اداره تبلیغات دولت اسلام رایج شود خواهید دید که از همین نذر و وصیت و وقف و از همین مجالس که شما نام بیهوده سر آنها میگذارید چه خدمتهایی بکشور و توده میشود و بیشک نیمی از اداره کشور را اینگونه چیزها میچرخاند اگر زمامداران آنقدری که در برداشتن اینگونه اساسها جدیت داشتند در تنظیم و ترتیب آن لکن بادت روحانی نیمی از این جدیت را داشتند بکشور و توده سودهایی می رسید که در گمان شماها نیاید لکن چه باید کرد همه در فکر خویشند و چون دانسته اند که اینگونه تأسیسات باغرضها و شهوت رانی های آنها مخالف است در بر انداختن آنها کوشش میکنند و بادت کم کمکی بآنها نمی کنند و اما اینکه می گوید اینهمه تکیه ها برای عزاداری و مدرسه ها برای طلاب و گنبد و بارگاهها از این اوقاف درست میشود لکن يك بیمارستان یا دارالعجزه یا دارالایتام یا مکتب خانه و مانند اینها نشنیدیم بر پا شود می گوئیم باینکه مردم عهده دار اینگونه تأسیسات را دولت می دانند و دولت حاضر هم هر کس يك تأسیس از این قبیل کرده در آن دخالت های بیجا کرده بطوری که مردم را از اینگونه مؤسسه ها پشیمان کرده باینحال اگر درست در شهرستان های این کشور بررسی شود خواهید دید که اینگونه مؤسسه ها بیشترش از دیندارها و بنام دین بنا شده و افسار گسیخته ها هیچگاه سروکاری با اینگونه کارها نداشته و ندارند، خیرات ایندسته کمک کاری بمجالس بال و تآثر و سینماها است که وقت و مال و اخلاق توده را بباد فنا داده و فضایل آنها را مبدل بردایل نموده است

یکنظری بطب یونان این نویسنده بعات همیشه بی مراعات تناسب می گوید (در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور که درس خواندگانش بز شک پادشاهان بودند کار بجائی رسید که بز شکانش یا از یهودیها شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه حکیم مؤمنی را خوانده بودند)

استادان دانشگاه جندی شاپور همان اطباء رومی و یونانی بودند که طب عالی

یونان را بدانش آموزان ایران آموختند و طب یونانی را در کشور رواج دادند
 اکنون باید دید چه کسانی طب یونان را که برای علاج کلیه امراض مزاجی
 بهترین وسیله بود و باسهلترین راه مطابق اقتصاد این خدمت را بهتر از طب امروز
 اروپا انجام میداد از میان بردند و ریشه آنرا برای همیشه از جهان بر انداختند و چنین
 خیانت بزرگی بخصوص بکشور ایران کردند

همه میدانیم که در این قرن اخیر که طب اروپائی بایران آمد و در قسمت
 جراحی از آن چیزهایی دیدند و البته قدمهای بزرگی هم در این قسمت برداشته گرچه
 نصیبی چندان از آن عاید ما نشده و معلوم هم نیست بشود لکن باز کم و بیش خدمت
 هایی بتوده کرده است

ایرانیها و خصوصاً زمامداران یکباره خود را باخته و بطوری در همه چیز
 تسلیم اروپائی شدند که خود باطب یونانی با همه قوی بمبارزه برخاستند و بقیه از
 یادکارهای اطباء یونان را که در ایران در گوشه و کنار یافت میشد بطوری محدود
 کردند و در فشار گذاشتند که آنها معلومات خود را برای دیگران ابراز نکنند و
 باخود در زیر خاک همراه بردند و هشتی جوانان بی تجربه را با تحصیل بسیار ناقص
 و گرفتن دیپلم با وسایط و پارتی بازیها و آنچه شما بهتر میدانید دولت بر آن دسته
 کمی که یادکارهای طب یونانی بودند چیره کرده و اساس آن طب را از جهان برای
 همیشه برچیدند و امروز که دکترهای بزرگ کشور بر خطای خود آگاه شدند و
 پیش آنها ثابت شد که برای علاج ناخوشیهای مزاجی از قبیل تیفوس و تیفوئید و مانند
 آنها چاره جز عمل بر طبق دستورات یونانی نیست و علایم اروپائی خدمت شایانی
 نمیتواند باینگونه مریضا بکند جز افسوس و ندامت راهی ندارند

امروز در تمام کشور ایران که بقول شما دانشگاهی مانند جندی شاپور داشته بکنفر
 که قانون ابوعلی را بفهمد معلوم نیست باشد و این ضربتی است که این کشور از دست
 اجانب بوسیله زمامداران بیخرد ما خورد.

یکی از دکتراهای امروزی میگفت بر ما و برد کترهای بزرگ این کشور ثابت شد که کاری از طب اروپا جز جراحی بر نمیآید و داروهای اروپائی معالج نیست بلکه مسکناتی است که ما بکار میبریم و انتظار آن داریم که مرض دوره خود را تمام کند و یا بخوبی یا بهلاکت منجر شود. گفتیم پس چرا دکترا اینمطلب را بمردم نمیگویند گفت کسی قدرت این گفتار را ندارد و درست گفت

امروز همه چیز کشور ما با هم جور است و تا بیک شجاعت ادبی در نویسندگان ما پیدا نشود اصلاح آن نخواهد شد. امروز اگر کسی از طب اروپائی یا زندگی اروپائی انتقادی کند مورد هو و جنجال بسیار واقع خواهد شد و از نظر جوانان تحصیل کرده ماساقت میشود لکن با همه حال ممکنست در بین آنها کسانی بفکر بیفتند و سنجش هائی کرده راهی بخطا کار بهای خود پیدا کنند و برای دوره های بعد از این طرفدارانی برای این مسأله هم پیدا شود و قدمهایی برای سعادت نسل آتیه برداشته شود.

هان ای نویسندگان قدری بخود آئید و از بیخردان نهر اسید و گفتنیهارا بگوئید و زندگی پر آشوب اروپا چشم شمارا از حقایق نبندد

همه شنیدید در زمان تصدی رضاخان همین شاه کنونی بتیفوئید مبتلا شد در وقتیکه تمام دکتراهای درجه اول کشور از درمان آن مأیوس شدند طیب طالقانی با دستور طب قدیم او را علاج کرد. خوب بود با چنین امتحانی رضاخان باز مامداران آنروز بفکر این بیفتند که طب کشور خود ما نیز باید دست کم در حساب بیاید لکن بقدری اینها خود را باختند و انگاره را از دست دادند که حاضر نیستند برای خود چیزی فضیلتی قائل شوند و با حس و هوش خود هر طور شده است مبارزه میکنند که مبادا برخلاف اروپا سخنی بگویند

همه میدانید اروپائیها در شکسته بندی هیچ تخصص ندارند و بجای بستن موضع عضو را بسیار شود که میبرند و در ایران استادانی بودند که هر عضو شکسته را بطوری میبستند که مانند روز اول میشد و اکنون هم کم و بیش اشخاصی هستند که در این

فن ازد کترهای درجه اول ما بهتر و بالاتر هستند لکن از بی عنایتی دولت در این باره اینها نیز از میان میروند و این خسارت بزرگ بکشور عاید میشود

آشفته گوییها و این نویسنده چون يك منظور درستی در سخن گوئی ندارد پریشان نویسیها باشفته گوئی میپردازد و میگوید (یکی از کارهای نیک رضاخان گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود) و در چند صفحه قبل میگوید (تنها راهی که بخاطر میرسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست اینست که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روضه و مانند آنست اگر درآمد آنها بانظارت يك رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیر دولتی در این راه (یعنی برای اداره روحانیت) صرف شود هم مال وقف بمصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه بدین وزندگی شده)

یکجا مصرف وقف را برای خرج روحانی تعیین میکند و با هیچ قانون و عقیده مخالف نمیداند. یکجا بهترین کارهای رضاخان را فروش اوقاف و صرف در راه فرهنگ و بهداری میداند و ما بیشتر ثابت کردیم که روی اصل مالکیت که پایه اش بر اساس خرد و دین است هیچکس نمیتواند برخلاف گفته صاحب ملك تصرفی در آن بکند و یکی از کارهای بسیار بد رضاخان همین بود که ملکیرا که یکی با دسترنج خود پیدا کرده و مصرفش را برای کارهای دینی یا دنیائی قرار داده کسی بیجهت آنرا برخلاف گفته او خرج کند یا بفروشد و بمصرف دیگری برساند

حال صرف نظر از آنکه فرهنگ امروز کشور بچه حالی است و مصارفی که برای آن میشود نتیجه های و از گونه از آن گرفته میشود و اداره فرهنگ ما سازه ان فساد اخلاق و کانون فجایع است و اداره بهداری ما دردی از مستمندان و نیازمندان دوامیکند و هر چه کوشش میشود در جنبه تشریفاتی آن میشود از قبیل ساختمانها و گل کاریهای باشکوه لکن مریضهای بیچاره مستمند در گوشه مسجدها و کوچه ها از یزدانی و بی پرستاری جان میدهند و کسی نیست که آنها را گرد آورد در حالیکه

سالی کروڑها مخارج بيمصرف درهمين وزارت بهداري ميشود و همه نويسندگان و روزنامه نگاران ميدانند و هيچ سخني نميگويند براي آنكه بيشترا آنها نيز از سر همين گرباسند و اگر درميان آنها يكي هم پيدا شود شجاعت ادبي ندارد و ازداد و فر باد مشتهي بي ارج ميترسد

يكي از چيزهائي كه نياز مند باصلاح است همين روزنامه ها و مجلات و هفتگي ها است كه امروز باينصورت اسف آوراست و در حقيقت بعضي از آنها را بايد كانون پخش فساد اخلاق و فحشاء گفت براي نشريهفتيها و افسار گسيختگي ها هيچ چيز امروز بيشترا اين اوراق ننگين كمك كاري نميكند

اين حيوانهاي شهوتران كه ميخواهند بانام ترقي كشور با دخترهاي جوان مردم برقص و عيش و نوش پردازند باز دست از اين كشف حجاب ننگين كه عفت و درستي عضو جوان حساس ما را بباد داد و از خيانتهاي بزرگ رضاخان باين كشور بود بر نميدارند غافل از آنكه باخواست خدا بهمين زودي دينداران بامشت آهني مغز بيخرد آنها را پریشان خواهند كرد و اساس شهوتراني آنها را بسرشان خراب خواهند نمود بطور كلي روزنامه هائيكه در زمان ديكتاتوري ميدان دار و از عمال بزرگ ديكتاتوري محسوب ميشدند امروز بايد هلت آنها را بيش از ورق پاره نشناسد. اين اوراق ننگين كه در آنروز نشر افكار و الفاظ بيخردانه رضاخان را ميكرد ضررشان از صدها احمدي و مختاري براي توده و كشور بيشتراست. مختاريها اگر در تنگنای محبس يك بيچاره را خفه ميكردند يا آمپول آب گرم ميزدند اينها احساسات شرف آميزيك توده را خفه ميكنند و تزريق بيعفتي و خيانت بيك كشور پنهانور مينمايند نوك قلم اينان صدها مقابل مسموم تر و بدتر است از نوك سوزن آمپول احمديها آنكه انسانرا از يك توده مأیوس ميكند و بما مي فهماند كه احساسات توده در اين بيست سال بكلي خفه شده است آنست كه روزنامه هائي را كه همه در منزل دارند و ديده اند كه بزرگترين عمال ديكتاتوري بودند باز آنها را آبونه هستند و خريداري ميكنند

اگر احساسات میهن دوستی و شرفخواهی آنها نمرده بود خوب بود اوراق این روزنامه‌ها و هفتگی‌ها در میدان شهرستانها آتش زده شود تا نویسندگان برای همیشه تکلیف خود را بفهمند، و سواکه همه چیز ما را بردند و از همه بدتر بردن حس دینداری بود که همه شرفها و فضایل در سایه آن محفوظ بود

اولوا الامر کیست؟ نویسنده نتیجه سخنان خود را اینجا چنین مینویسد: (نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و اینکارها هم حق هیچ شخص و یا دسته بالخصوص نیست بلکه حکومت تنها برای اداره توده است پس تنها کسی میتواند حاکم باشد که بهتر از عهده اینکار بر آید حال اگر توانست وظیفه خود را بخوبی انجام دهد اولوا الامر او است و اطاعتش واجب و گرنه باید او را برداشت و لایقی را بجای او گذاشت چنانچه در صدر اسلام همان اشخاصیکه آنها اطاعت از خلیفه داشتند عثمان را گشتند)

مادر گفتار امامت معنی اولوا الامر و اینکه باید بحکم خرد چه اشخاصی باشند بیان کردیم خوانندگان بآنجا مراجعه کنند تا رسوائی اینان را بفهمند، اینجا باز میگوئیم شما که میگوئید اولوا الامر اگر بوظیفه عمل کرد اطاعت او واجب است لابد واجب بودن اطاعت یا بحکم آیه قرآنست که میگوید (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و یا بحکم خرداگر مقصود آنست که خدا اطاعت اولوا الامر را واجب کرده و اولوا الامر مانند رضاخان و مصطفی کمال و دیگر سلاطین هستند اگر آنها برخلاف گفته خدا و پیغمبر چیزی گفتند ما اطاعت خدا و پیغمبر را باید بکنیم یا اطاعت اینان را دست از اطاعت هر کدام برداریم خلاف گفته خدا عمل کردیم. پس تکلیف آنها را که میخواهند باین آیه عمل کنند خوبست معین کنید و اگر بگوئید هر کس برخلاف گفته خدا چیزی گفت اولوا الامر نیست و ناچارید همین را هم به گوئید پس کلیه سلاطین و کلیه خلفاء که برخلاف گفته خدا چیزی گفته اند لایق منصب اولوا الامری بحکم عقل نیستند و فقط کسی میتواند اولوا الامر باشد که در تمام دوره

مأموریت هیچ حکمی برخلاف گفته خدا و پیغمبر نکند

پس اولوالامر همانست که پیغمبر در حضور هفتاد هزار جمعیت بازوی او را گرفت و به مردم معرفی کرد و همان اولوالامر که الان در پس پرده غیبت است تکلیف امروز را تعیین کرده و مادر جواب پرسش پنجم شرح آنرا تا اندازه دادیم با انجام راجعه شود. و اگر مقصود آنستکه بحکم خرد انسان باید از سلطان اطاعت کند جواب آنرا نیز در پرسش پنجم دادیم تکرار نمیخواهد

آری در اینجا سخن دیگری است و آن آنستکه این افسار گسیخته ها انجام وظیفه را مانند فروش اوقاف و راه انداختن اینهمه فجایع و بی عفتیها میدانند چنانچه خود او گفت بهترین کارهای رضاخان فروش اوقاف بود و برای مانند اینها آنگونه سلاطین خوبست که همه یکفرم هستند

بازیهوده ^۳ و نئی نویسنده از پیش خود تفسیر آیه زکوة را میکند و میگوید: در بارة زکوة (یک زمانی دارائی مردم از نوع خرما و شتر بوده مالیات از آن میگرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است باید از این بگیرند و قرآن هم با آنکه بارها امر بزکوة کرده در هیچ جا نگفته زکوة را از چه بگیرد)

این بیچاره در دو سطر عبارت چند غلط روشن گفته. یکی آنکه خیال کرده اسلام مالیات بر کارخانه و موتور نگذاشته با آنکه مالیات بر اینها صدیست است در حالتیکه زکوة از صدده تجاوز نمیکند پس قانون اسلام مالیات بر هر چه که در جهان بوده و هست و خواهد آمد گذاشته لکن اینها از قانون اسلام بیخبرند و دیگر آنکه کاری را که نباید بیک کودک خورد سال نسبت داد بخدای جهان نسبت میدهد میگوید خدا امر بزکوة کرده و نگفته باید از چه بدهند

حالا ما از خدا میپرسیم که این چه قانونی است که وضع کردی و برای آن پاداش های سخت قرار دادی و حدود آنرا بهیچوجه تعیین نکردی که زکوة یعنی چه؛ از چه باید داد و چقدر باید داد

آفرین بر این بیخردانی که خدای عادل را چنین معرفی میکنند که انسانرا برای يك امر بیسروپائی جهنم میبرد و عذاب میکند ، از اینجا باید فهمید که قانون خدا را نمیتوان سر خود تفسیر کرد و در اسلام برای کسیکه قانون را سر خود تفسیر کند جزا معین شده است باید تفسیر این قانون را از پیغمبر اسلام و اولوالامر بر سیم که خود خدا ما را امر کرده باطاعت آنها پس هر چه از آنها درباره تفسیر آن رسید اطاعت کنیم . پیغمبر اسلام با امر خدامالیات زکوة در همین نه چیز قرار داده و تعیین کرده و برای کارخانه و موتور مالیات دیگر قرار داده ، در پایان کلام میگوید (آن بازرگانی که مالیات نمیدهد و آن کارمند دولتی که خیانت میکند و آن سر بازی که از زیرش در می رود بحکم عقل پیش خدا مسئول است)

باید دید که مالیاتها صرف مصالح کشور میشود یا صرف چیزهای بیهوده چنانچه همه میدانید اگر صرف مصالح کشور شود خوبست بازرگان خود باروی گشاده آنرا بدهد و اگر ملت هم چنین تشخیص داد چه چیز را بهتر از این میدانند که سالی مقداری بدهد برای حفظ مال و جان و کشورش نکن سخن در آنستکه با این بیهوده بازیها و این خیانتهای عمال دولت با مردم اگر مالیات ندهند مسئولند

آری پیش کسانی که میخواهند خون بازرگانان را بکنند و بانكهای امریکا و اروپارا بپر کنند و پس از کناره گیری بسر وقت آنها بروند مسئول هستند کارمندان دولتی هم البته نباید خیانت کنند . خیانتکاری در قانون اسلام حتی باشخاص بد عمل خائن هم حرامست لکن در يك محیط که امانت کاری را بچشم استهزاء نظر میکنند و خیانتکاری را از مفاخر می شمرند و يك کارمند بیچاره که خود را در میان خیانتکاران غرق میکنند هر قدر هم امانتکار باشد فطرت خود را از دست میدهد

سر باز هم با این وضع اسف آور که در سر باز گیری این کشور معمول است و همه میبینند که جز برای اصل استفاده برای مصلحت دیگری تأسیس آن نشده چاره جز از زیر در رفتن ندارد باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح بخودش

ببیند و گرنه فاتحه آنرا باید خواند
 اندر زهای بیخردانه در پایان این گفتار میگوید (ای سر باز بدان تو اگر یکقطره
 خون دشمن را بریزی به حکم عقل بهتر است از آنکه استخرها را از اشک چشم خود
 پر کنی. ای پاسبان تو اگر یکشب برای نگهبانی مردم بیدار باشی بالاتر از آنستکه
 که شبهارا بالب جنبانیدن احیاء بگیری)

اسلام و قرآن از همه کس بیشتر برای فداکاری در راه استقلال کشور و نگهبانی
 از توده دعوت کرده اسلام است که از کشتگان در راه خدا و در میدانهای جنگ قدر
 دانیها کرده و گفته گمان نکنید که آنها مرده اند آنان زندگانی ابدی دارند و در ناز
 و نعمت در پیشگاه خدا جاوید اند، اسلام فداکاران خود را هیچگاه فراموش نکند
 و تادیناد نیاست نام شهیدان در راه آزادی و حریت را بزرگی و سرفرازی میبرد، اسلام
 است که برای یکقطره اشک در راه فداکاران خود پادشاه دهد تا نام فضیلت و شهامت
 آنها برای همیشه باقی باشد، اسلام خون شهیدان در راه خود را نمیگذارد از جوش
 بیفتد و حس فداکاری را در سر بازان باینوسیله بیدار میکند

شمانویسندگان در خطاهای هستید گمان میکنید باین اندر زهای بیخردانه در
 سر باز و پاسبان حس فداکاری و امانت پیدا میشود. آنچه که سر باز را برای فداکاری
 در میدانها حاضر میکند ایمانست. دینداری و وظیفه شناسی میآورد.

شما اگر سر باز را بیاد بود فداکاران دعوت کنید احساسات آنها را بیشتر
 تحریک میکنید یا فراموشی آنان آنها را بخوانید؟ پاسبان اگر در دل شب خدا را
 نزد خود حاضر ببیند و با یاد خدای بینای حاضر شب را بروز آورد برای امانت و
 پاسبانی بهتر میباید میشود یا خدا را در نظر او کوچک و یاد خدا را لب جنبانیدن بگوئید؟
 کیست که در میدانهای سخت و تاریک جنگ و در مواقع باریک که سر باز جان
 خود را در خطر مرگ می بیند با پشت گرمی و قوت قلب روز افزون بدهد و حس شجاعت
 و شهامت و فداکاری و امانت را در او بجوش آورد جز ایمان بزندگانی همیشه و نعمتهای

جاویدانی؟ چه چیز است که از قلب پاسبان در تاریکی شب پاسبانی کند و نگذارد شریک دزد شود جز یاد خدا و ایمان پاداش دولت

اگر بجای این سرودهای بیمغز که شهواتر ادرسرباز بحرکت میآورد تبلیغات دینی میکرد و سربازان و پاسبانان را بادینداران و روحانیین آمیزش میداد و بجای موجهای ننگین رادیوی امروزی که حامل فساد اخلاق است موجهای حامل فضایل و اندرزهای دینی میان توده پخش میکرد کشور بوضع کنونی در نمیآمد و سربازان و پاسبانان باین روز نمی افتادند

سربازان که عهده دار استقلال و پاسبانان که نگهبان آسایش و امنیت کشور هستند از دیگر طبقات نیازمندتر بروحانی و ورزشهای روحی هستند! فسوسا که نویسندگان ما خواب و زمامداران خواب ترند

در پایان این گفتار از خدای جهان بیداری و کشور دوستی آنانرا خواهانم

گفتار پنجم - قانون

پرسش نهم و پاسخ (آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه؟ اگر آن دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه در صورت وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست)

جواب این پرسش را در پرسش پنجم نوشتیم خوانندگان بآنجا رجوع کنند اینجا نیز میگوئیم مقصود از اینکه بشر قانون وضع کند اینست که بکنفر یا چند نفر از پیش خود يك قانونی وضع کنند و آنگاه بر افراد يك کشور واجب شود که بآن عمل کنند و اگر عمل نکنند عقل آنها را نکوهش کند و برای آنها جزائی قائل شود چنانچه قوانین کشورهای جهان از این قرار است اگر مقصود اینست این برخلاف حکم روشن خداست هیچکس نمیتواند بگوید که قانون بکنفر یا چند نفر بیجهت برای يك کشور لازم الاطاعه باشد بطوریکه بحکم عقل متخلف مجرم تشخیص داده شود

شما خود را از این عادات جاهلانۀ کشورهای جهان که همه اش بر اساس دیکتاتوری بنا نهاده شده گرچه اسم های دیگری مانند مشروطه و دموکراسی و کمونیست و سوسیالیست روی آنها گذاشته باشند بیرون کنید و آنگاه بحکم عقل خالی از عادات رجوع کنید ببینید حدود اختیار یک نفر انسان چیست آیا جز تصرف در حدود دارائی خود و آنچه بطور مشروع بدست آورده میتواند باشد انسان چنین اختیاری در قانون عقل دارد که در مال و جان يك توده دخالت و برخلاف میل آنها دست درازی کند

اگر چند نفر تحصیل کرده که از تمام بشر تحصیلاتشان بیشتر بود دور هم نشستند و گفتند مایک قانون گذرانیم از پیش خود که رژیم سلطنت ایران بجمهوری برگردد یا افراد این کشور فلان مقدار پول بدهند که ما برای آنها يك مؤسسه برق درست کنیم آیا دولت حکم این اشخاص را هر چه دانشمند و تحصیل کرده باشند لازم الاجراء میداند یا این قراردادها را بیپوده میداند و اگر بخواهند دنبال این قرار داد و وضع قانون عملی هم بکنند آنها را مجرم تشخیص میدهد و محاکم صالحه آنها را محاکمه میکنند، اگر بشر چنین حقی بحکم عقل داشته باشد چطور اینها را مجرم میگویند؟ جمله کلام آنکه بشر چنین حقی ندارد و هر قانونی که وضع کند جز سیاه مشقی نیست و بحکم خرد احکام هیچکس بر هیچکس نافذ نیست مگر حکم خدای جهان که چون همه جهان مخلوق و مملوک او است عقل حکم او را بر همه کس نافذ و لازم الاطاعه میداند، اینها همه در صورتیست که احکام بشر را احکام خرد مندانه و برای مصالح مردم بدانیم که باز عقل حق نمیدهد بکسی که برخلاف میل دیگران تصرف در جان و مال آنها بکند گرچه برای صلاح خود آنها باشد مگر در بعض موارد خیلی نادر لکن چنین چیزی در حکومت های بشری سابقه ندارد که احکام آنها بر صلاح دیگران باشد

شما در تمام کشورهای جهان بکنظر بیندازید از آن روزی که تاریخ بمانشان

میدهد که بشر برای خود حکومت تشکیل داده تا امروز که حکومت‌های بزرگ با نام‌های مختلف میان توده بشر برپاست بینید غیر از این هست که یکدسته بازور سر نیزه حاصل رنج‌های طبقه زبردست را فدای استفاده‌ها و شهوت‌رانی‌های خود می‌کنند لکن نام‌هایی روی آن گذاشتند که توده را با آنها سرگرم و اغفال میکنند با نام وطن و حفظ استقلال کشور و احترام قانون کشور و دیگر الفاظی از این قبیل حاصل خون دل دیگران را برای خود ذخیره میکنند و خود آنها از همه کس بی‌علاقه‌تر به وطن و کشور و از همه قانون‌شکن‌تر هستند شما برای امتحان هر یک از اینها که داد عظمت کشور و وطن دوستی میزند و از همه او را راست‌گوتر تشخیص دادید سر هر شغلی هست یک نفر دیگر را که برای وطن بهتر از او میتواند خدمت کند با او معرفی کنید که این شغل را برای آن شخص لایق‌تر درست کند و خود چون مانند او نمی‌تواند خدمت کند از آن شغل استعفاء دهد آنگاه خواهید وطن دوستی و کشور خواهی آنانرا فهمید برای چیست تمام افراد بشر وطن و هر چه مانند آنست برای خود میخواهند و ممکن نیست خود را فدای وطن کنند آری در آنها گاهی حب شهرت پیدا میشود و تزریق دیگران کمک میکند فداکاری هم میکنند لکن آنهم در اشخاص ساده لوح پیدا میشود و کلاه بردارها که در رأس توده هستند کمتر بچنین کارها اقدام می‌کنند

شما در همین کشور به بینید بر سر وزارت و وکالت چه رسوائی‌ها میکنند و چه دسیسه‌ها و قانون‌کشی‌ها میشود اینها برای خدمت به کشور و خدمت بقانون است تمام قانون‌های جهان راه‌های حيله‌ایست که بشر برای استفاده خود باز کرده و با نام‌های مختلف بر دیگران تحمیل میکند فرق اینست که حيله‌گری هر دسته که بیشتر است نام‌های خود در آری آنها فریبندتر و زور زیوردارتر است، هیچ فرق اساسی میان هر دو و استبداد و دیکتاتوری و دموکراسی نیست مگر در فریبندگی الفاظ و حيله‌گری قانون‌گذارها، آری شهوتران‌ها و استفاده‌چی‌ها فرق میکنند کمونیستی

همان دیکتاتوری است با اختلاف اسم و گرنه باز یکدسته رنجبر و یکدسته شهوت ران یکدسته حزب کارگر و یکدسته دیگر در رأس آنها حکومت میکنند و خون آنها را میمکند و در قصرهای با عظمت و اتومبیل های آخرین سیستم بعیش و عشرت اشتغال دارند اکنون باید گفت بشر با اینحال حق قانونگذاری دارد و اطاعت از آن واجبست؟ از اینجا باید بدانید که قانون گذار باید کسی باشد که از نفع بردن و شهوت رانی و هواهای نفسانی و ستمکاری بر کنار باشد و در باره او احتمال اینگونه چیزها ندهیم و آن غیر خدای عادل نیست پس قانون گذار غیر خدا نباید باشد و چون عقل حکم کرد که قانونگذاری وظیفه خداست و هیچکس چنین وظیفه ندارد و حق قانون گذاری هم ندارد باید حکم کنیم باینکه خدای عادل وظیفه خود را انجام داده و گرنه لازم میآید خدای عادل را وظیفه شناس و خامن بدانیم، چه خیانت بالاتر از آنستکه این همه گروه های گوناگون و جمعیت های خودسرها بجان هم بیندازد و برای آنها يك قانون خردمندانه قرار ندهد و با سکوت بآنها اجازه خودسری و خونخواری و بیدادگری و ستمکاری بدهد، اگر از برای خدای جهان اول مرتبه ادراك و عدل را قائل شویم او را از این بیخردی و ستمکاری بری کنیم

از اینجا است که دانشمندان دیندار میگویند دین قانون بزرگ خدائی است که برای اداره کشورهای جهان و چرخانیدن چرخهای زندگی آمده است و هر کس بآن عمل کند بسعادت دو جهان میرسد

یک نظر بمندرجات میگوید (دین امروز ما میگوید تنها قانونی رسمی و اطاعتش کتابچه پوسیده لازم است که از شرع رسیده باشد و قانون های دیگر همه من در آوردی و بلکه بدعت است شما اگر در همینجا کمی دقیق شوید یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت)

ما در جواب پرسش پنجم ونهم ثابت کردیم که بحکم خرد غیر قانون خدائی قانون دیگر نمیتواند رسمی باشد و در جواب پرسش پنجم از آیات قرآنی گواه بر

گفته خود آوردیم.

پس اینکه این نویسنده میگوید دین امروز ما میگوید اشاره بآنکه دین اسلام نمی گوید از بی خبری از قرآن و اسلام است و یا برای غرض رانی چیزی را گفته و گرنه مطلب روشنتر از آنست که بر کسی پوشیده باشد که دین اسلام تمام قانونهای عالم را که از مغزهای سفایسی مشتی بیخرد در آمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمیداند و قانون اسلام را خداوند جهان برای همیشه فرستاده و برای همه بشر نازل کرده و ما برای اثبات این سخن گواهائی از حکم خرد و قرآن داریم که بقدر ضرورت بعضی از آنها را در جواب پرسش دهم می آوریم

و اما اینکه گفته است شما یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی کشور را خواهید یافت از کمال بیخردی است

چه شد که عمل کردن بقانونهای خدای جهان که اساسش بر عدل و درستی است موجب بدبختی کشور است لکن عمل کردن بقانون پوسیده این کشور که از مغز مسموم اجنبی ها که منافع کشور شما و منابع ثروت کشور را فدای کشورهای خودشان میخواهند بکنند از خوشبختی کشور است ، بگفته های خدا و پیغمبر رفتار کردن سرچشمه بزرگ بدبختی است لکن بگفته چند نفر و کیل که با این ترتیب خود را بکرسی و کلت برای استفاده های غیر مشروع میرسانند رفتار نمودن سرچشمه خوشبختی است ، علاوه دولت که بقانون اسلام عمل نمیکند و قانون کشور ما که قانونهای آش در هم جوش همه مغزهاست . پس کو آن نیک بختی ها که نصیب این کشور تا کنون شده است

آری از همه نیک بختی ها يك كلاه لگنی نیم خورده دیگران و يك كشف حجاب عفت سوز خانمان بهم زن و چندین خیابان عریض و طویل بارفتن منابع ثروت و فضایل اخلاق نصیب این کشور شده است شما از همین خوشبختی ها انگاره دیگر خوشبختی های خود را بگیرید و بفهمید نویسندگان امروز ما با دست کی دارند این تزییقات را

بتوده میکنند و مقصود آنها که عمل بدین و قانون خدائی را بدبختی کشور و عمل به قانونهای اجانب را از خوشبختیها و انمود میکنند چیست؟ اف بر این آدمیزاده بیخرد و آرخ از این خوابهای سنگین .

باز یهوده گوی باز این نویسنده با همه بیخبری که از قانون اسلام دارد که و ماجراجوی نمونه های آنرا در کتابچه ننگین او دیدید و باید خرد و معلومات او را فهمیدید کور کورانه میگوید (این مسلم است که قوانین شرع هر اندازه هم جامع و کامل باشد باز محال است که بتواند همه احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تأمین کند چنانکه ما امروز احتیاج بقانونهای زیادی داریم مانند قانون ثبت و بانک و مرور زمان و آئین دادرسی و محاسبات و بودجه و گمرک و صدها مانند آن که از شرع نرسیده)

آفرین بر این معلومات سرشار و عقل کامل، مقصود شما از اینکه قانون شرع هر چه کامل باشد نمیتواند به همه احتیاجات بشر برسد آنستکه خدای جهان چون کشورهای ما خیلی زیاد است و افراد آن بسیارند و زمانهای زیاد بر آنها میگردد نمیتواند اطلاع بر احوال و احتیاجات این همه اشخاص پیدا کند و برای همه قانون جامعی که با احتیاجات همه برسد وضع کند اگر چنین است آفرین بر این خداشناسی ما خدائیرا مدیر این جهان پهناور میدانیم که ملیون ملیون منظومه های شمسی را در تحت تربیت خود اداره میکند و از ذره از ذرات جهانهای پهناور پیدا و نهان که علم بشری تا آخر هم بقطره از آن دریای بی پایان نخواهد رسید غافل نبوده و نخواهد بود و جمیع احتیاجات هر موجودی پیش او آشکار و روشن است و برفع آنها قادر و توانا است

آنخدائی که از احتیاج مثنی انسان که در همین منظومه شمسی خود ما هم دره ناقابل است با آنکه منظومه شمسی ما با هر چه در او است در میان این فضای بی پایان از ذره ناقابلی کوچکتر است بیخبر است و نمیتواند برای احتیاج آنها قانونی

درست بیاورد ما اورا بخدائی که نمی پذیریم هیچ از يك انسان کاملی هم اورا بی
 ارج تر میدانیم . شما خدا را كوچك و بی مقدار میدانید که بقانونهای او اشکال میکنید
 و گمان میکنید از قانون ثبت و گمرک بیخبر است و علم او باینجا نرسیده که قانون
 گمرک وضع کند ، اینک ما باید قانونهایی را که شمرده بررسی کنیم به بینیم خدا
 برای آنها چه تکلیفی معین کرده

یکنظر بطور کلی قوانینی را که نویسنده میگوید که کشور با مرور زمان بآنها
بقوانین کشور محتاج میشود و در شرع از آنها اثری نیست بردو گونه است
 یکی آنهاست که با قانون شرع مخالف است مانند مالیات بر فواحش و باندرل مسکرات
 و مانند اینها اینگونه قوانین برای مملکت و توده مضر و برخلاف صلاح کشور است
 و اگر کسی آنها را یکان یکان بررسی کند خواهد فهمید چه ضررهائی از اینگونه قوانین
 پوسیده بر کشورهای اسلامی وارد شده و از این قبیل است قانون قضائی و دادرسی
 و معاملات نامشروع و قانون ازدواج و مانند اینها

شما از همان قانون ازدواج انگاره دیگر قوانین را بگیریید یکنفر جوان را در
 موقع غرور شهوت برخلاف سنت طبیعت که از سنن بزرگ الهی است برای تعیین
 بلوغ سه سال از ازدواج مشروع محروم کنند جز کمک کاری بشیوع فحشاء و فساد
 اخلاق توان بر آن نامی گذاشت ؟ بلوغ شرعی مطابق بلوغ طبیعی است که سنت تغییر
 ناپذیر است و حکم برخلاف آن راه انداختن فحشاء و خلاف عفت و کمک کاری با مراض
 گوناگون تناسلی است که نسل پاک جوانان ما را بر میاندازد . این اختلاط جوانهای
 تازه درس در حال غرور شهوت با خانمهای جوان شهوتران با آن وضع فجیع سر و پا و
 سینه برهنه بازینت های گوناگون ، آن موسیقی های طرب انگیز شهوت زای رادیوها
 و دیگر آلات طرب ، آن تربیتهای مسموم استادان بی عفت ، آن عنایت های دولت و
 زمامداران کشور بر راه انداختن چرخ فساد با محروم بودن جوانها از ازدواج مشروع
 چه فسادهایی در کشور ایجاد میکند ، چشم داشت صلاح و اصلاح از چنین کشور و

توده نافرمانی نیست؟ امید پیدا شد روح عفت و شهامت و شجاعت در افراد جوان این چنین کشور خیالی باطل نیست؟

و دیگر از قوانین که با امروز زمان در کشور نیازمند بآنها میشود آنهایی است که با قانون شرع مخالف نیست و امروز در نظم مملکت و ترقیات کشور دخالت دارد اینگونه قوانین را دولت اسلامی میتواند بتوسط کارشناسان دینی تشخیص دهد که با قانون اسلامی تطبیق کنند و وضع نمایند مثلاً اگر برای حفظ کشور یا حفظ شهرستانها محتاج بآئین نامه ها یا قوانینی شدند که برخلاف قانون اسلامی نبود و کارشناسان دینی تشخیص آنها را دادند مانعی از وضع و جریان آنها نیست چنانچه در آیه ۶۲ از سوره انفال که ما در باب نظام اسلامی آنها آوردیم میگوید هر طور توانستید و مقتضی بود باید در مقابل دشمن قیام کنید و باین بیان راه سخنان پوچ این نویسنده بسته میشود زیرا قانون ثبت و بانک و مانند آنها اگر مخالف با قانون اسلام شد که قانون نیست و اگر مخالف نشد و در نظام یا ترقیات کشور دخالت دارد دولت میتواند مطابق صلاح کشور آنها را بجریان بیندازد اگرچه اسمی از آنها در قانون اسلام نباشد. مثلاً در صدر اسلام بواسطه محدود بودن کشور اسلامی نیازمند ببانک و ثبت املاک و سرشماری و مانند اینها نبودند و ساز و برگ ارتش در آن زمان با این زمان مخالف بوده و وزارت پست و تلگراف نبوده یا به این تشریفات نبوده لکن قانون اسلام از تشکیل آنها اساساً جلوگیری نکرده

اکنون باید کارشناسان دینی که علماء اسلامند نظر کنند هر يك از این تشکیلات که مخالف قوانین اسلامی نبود و کشور بآن نیازمند بود در تشکیل آن موافقت کنند و همینطور ساز و برگ ارتش در این زمان بهر طوری صلاح کشور است باید تهیه شود و ابداً قانون اسلام با اینگونه ترقیات مخالفت نکرده و قوانین اسلامی با هیچیک از پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی مخالف نیست و اینگونه نافرمانی های شبا جز فساد انگیزی و فتنه گری راه دیگری ندارد

قانون ثبت در اسلام قانون ثبت بطوریکه الان در جریان است برای کشوری که قانون دادگستری صحیحی ندارد و دچار شدن باین بیدادگری که بنام دادگستری معروف است از بزرگترین گرفتاریهاست برای توده مورد احتیاج است که با هر حیلۀ هست گرفتار شدن در محاکم پیش نیاید لکن قانون دادگستری اسلام که پس از این اشاره بآن میشود بطوری وضع شده است که بهیچوجه نیازمندی بقانون ثبت پیدا نمیشود با همه وصف در قانون اسلام نیز برای ثبت اسناد تا آنجا که نیازمند بوده قانون وضع کرده است؛ چنانچه در آیه (۲۸۲) از سوره بقره که طولانی تر آیات قرآنی است مقرراتی بیان فرموده و این بیخبران ماجراجو آنرا جزو حساب نیاوردند باین خیانتگری و حیلۀ بازی باید چه نام نهاد؟

واما قانون بانک از فروع قانون معاملات است که در اسلام برای آن هزاران قانون وضع شده است و این ماجراجویان بیخرد از آن بی اطلاعند و بیجهت بستیزه برخاستند؛ قانون معاملات در اسلام مانند دیگر قوانینش مراعات صلاح کشور و توده را بطور کافی کرده حتی معاملات شخصی را که برخلاف صلاح کشور و توده است باطل دانسته و از معاملات مسکرات و قرارداد های برد و باختی و معاملات آلات و ابزار بازیگرها و ساز و نوازها و پولهایی که در راه تآثر و مجالس رقص و سینما و بال و مانند آنها که هر يك سرچشمۀ فساد اخلاق توده است مصرف میشود و تمام چیزهاییکه فساد دارد جلو گیری کرده است

در تمام قوانین اسلام جنبه های اجتماعی و اخلاقی بطور کافی مراعات شده است اکنون باید چه کرد که مشتی هرزه گرد بامشتی الفاظ بی معنی هر گونه تهمت را روا میدارند و از هیچ بی آبرومی کوتاهی نمیکند و باخدای عالم و قانون بزرگ او دشمنی میکنند؟ اینها خیانت بفرهنگ نیست؟ اینها با مصالح کشور و توده بازی کردن نیست؟

شکفتنا! که این فرومایگان با این پایه معلومات بچنگ قرآن و اسلام برخاسته و بقانون خدا اشکال میکنند، ما نمیدانیم

آئین دادرسی
در اسلام

راستی بایه معلومات اینها همینقدر است یا آنکه خود را بجهالت زده و از روی دشمنی چنین دروغهای روشن را بدین میبندند؟ میگوید (آئین دادرسی در شرع نیست) با آنکه آئین دادرسی در اسلام از بزرگترین آئین ها و هزاران مواد خردمندانه دارد و اگر کسی کوچکتر اطلاعی از قانون دادرسی اسلام و شرایطی که برای قاضی و شاهد تعیین کرده داشته باشد میداند اساس این قانون چیست و همینطور اگر کسی بوضع جریان محاکمه و آسانی فصل خصومت و در عین حال نزدیک بودن آن بکشف واقع و حقیقت درست برخورد کند خواهد فرقی میان قانون خدا و قانون بشر را فهمید اینجاست بطور

اشاره چند ماده از قانون قضاوت اسلام میآوریم تا پایه دانش این نویسنده معلوم شود

شرایط قاضی
در اسلام

در قانون اسلام بطوری بقضاوت و گرانی بار آن و بزرگی مقام قاضی اهمیت داده که در کمتر چیزی آنگونه سفارشها

کرده تا آنجا که (۱) حضرت امیر المؤمنین (ع) بشریح قاضی میگوید تو در یک مجلسی نشستی که در آن مجلس نمی نشینند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا کسیکه شقی باشد، و حضرت صادق (ع) میگوید از قضاوت احتراز کنید که آن مخصوص پیشوای عالم باحکام قضاوت و عادل میان مسلمانان است و در روایت است که قاضی بر لب جهنم است با اینگونه سختگیرها قاضی را محدود کرده اند و در قانون اسلام برای قاضی شرایطی است که اگر مراعات آن شرایط و دیگر شرایط قانون دادرسی شود کمتر حقی باطل میشود در صورتیکه با سرعت اوقات کار محاکمه نیز تمام میشود، ما اینجا بعضی از شرایط قاضی را بقانون اسلام مینویسیم (۲) خوانندگان مقایسه کنند میان آن و قانون امروز و قاضیهای کنونی آنگاه خود حکمیت کنند

۱- کمال عقل و رسیدن بحد بلوغ پس اگر کسی بالغ نباشد یا عقلش کامل نباشد نمیتواند قضاوت کند

۲- ایمان یعنی اعتقاد با اصول دینت و مذهب

۱- درو-ایل باب قضا این حدیث و حدیثهای بعدی مذکور است ۲- رجوع بکتابهای قضاء شود

۳- طهارت مولد یعنی باید حلال زاده باشد

۴- باید مرد باشد زنها حق قضاوت ندارند

۵- باید عادل باشد یعنی دارای قوه باشد که بواسطه آن از تخلف قانونهای

خدائی احترام کند کسیکه تخلف از قانون کند و گناهکار باشد حق قضاوت ندارد

۶- باید عالم با حکام قضاوت باشد و قانون اسلام را بداند از روی اجتهاد

۷- باید قوه ضبط و حفظ داشته باشد پس اگر نسیان بر او عارض میشود و

کم حافظه است حق قضاوت ندارد

شرایط و آداب واجب و مکروه و مستحب بسیاری نیز هست که ما ذکر نکردیم

شما همان کمال عقل و عدالت را ببینید و مقایسه کنید با حال قاضیان امروز ما که

بسیاری از آنها جوانانی هستند که حتی از شرب مسکرات که بگفته خدا و اطباء، قوای

دماغیه را مختل میکند احترام نمی کنند کسانی که از مجلسهای سینما و تئاتر و قمار و

هر چه شما بهتر میدانید پشت میز قضاوت بیایند باید از آنها چه توقعی داشت . می

خواهید اینها با این خرجهای هنگفت امروزی که حتماً حقوق دولت بازندگانی پر

عیش و نوش آنها تکافؤ نمیکند و هیچ ایمان و تقوایی هم در کار نیست حقوق مردم را

حفظ کنند و حق کشی نکنند و از رشوه احترام کنند هر کس این احتمال را درباره

این قاضیان جوان ما بدهد از قانون خرد بیرون رفته هر کس جزئی سروکاری با

دادگسترهای این کشور دارد مطلب را بهتر از ما میداند نیازمند بگفتن و نوشتن نیست

شاید گفته شود در زمان سابق هم که قضاوت بدست آخوندها بود بسیاری مراعات

این شرایط را نمیکردند و رشوه میگرفتند و حکمهای بیجا میدادند میگوییم درست

است که آنوقت هم بقانون اسلام عمل درست نمیشد ولی این را نباید گناه قانون

حساب کرد اگر دولت اسلامی تشکیل میشد البته جلوگیری از آن خود سریها هم

میشد لکن هیچگاه نگذاشتند دولت حق تشکیل شود تا قانونهای آن بجزریان بیفتد

و از حق کشیها جلوگیری شود

در قانون اسلام برای گواه نیز شرایطی قرار داده که اگر مراعات شود حق کسی را تضییع نمیکنند و همین طور در جریان محاکمه چیزهایی را مراعات کرده که وقت متحاکمین را اینقدر که می بینید تلف نمیکنند در این جریان کنونی ممکن است يك محاکمه ده مرتبه تجدید شود و ده بیست سال يك محاکمه طول بکشد و گاهی بارث باولادها برسد آنگاه چه وقتها تلف وجه پولهای غیر مشروع خرج وجه سرگردانیها برای متحاکمین پیدا میشود کم و بیش آنرا همه میدانیم

در جریان يك محاکمه آنچه مطلوبست آنستکه اولاً هر چه زودتر کار تمام شود و طرفین سراغ کارهای دیگر خود بروند و ثانیاً آنکه ضررهای غیر مشروعی بطرفین نرسد و ثالثاً محاکمه طوری انجام بگیرد که حتی الامکان حق بصاحبش برسد قانون اسلام این سه چیز را بطوری مراعات کرده که اگر طبق قانون محاکمه جریان پیدا کند و شرایط قاضی و شاهد و محاکمه مراعات شود ناچار این سه چیز تأمین میشود یا دست کم یکی دوتای از اینها میرسند لکن در قانونهای داد گستری امروزه گره هائی بکار طرفین افکنده میشود که برای باز کردن آن يك عمر لازم دارد در اینجا ممکن است يك وکیل زبردست حق روشن مردم را پایمال کند یا دست کم تا آخر عمر نگذارد حق بصاحبش برسد لکن در قانون اسلام وکیل هر چه زودتر دست باشد خیلی کم میتواند اشتباه کاری کند. چون میزان فصل خصومت طوری است که باتشخیص قاضی تمام میشود و زبردستی و قانون دانگی وکیل کمتر دخالت در آن دارد. در قانون اسلام ممکن است در بیک روز پیش يك قاضی بیست محاکمه ختم شود در حالیکه ممکن است در يك محاکمه باقانون امروز با چندین سال وارد اصل ماهیت دعوی نشود

اما قانون هر روز زمان از بدترین بیدادگریها است که باید هر چه زودتر آنرا لغو کرد. گذشتن زمان چه دخالت در باطل شدن حقوق مردم دارد اینها تقلیدهای کور کورانه ایست که با هیچ قانون عدل و عقلی نمی سازد زیانهای قانون داد گستری

رازمامداران و نویسندگان میدانند لکن هیچیک در فکر اصلاح نیستند تا این بیداد
 گریهار از کشور بر اندازند و نصف وقت و پول توده را نگذارند در راه بیپوده مصرف شود
 ما پیش از این قانون بودجه اسلامی را ذکر کردیم قانون حسابداری هم دنبال آنست
 و از قوانین فرعی است که بودجه نیازمند بآنست و باید جریان داشته باشد و بودجه
 اسلامی بطوریکه دیدید نیازمند تر از دیگر بودجه ها است بحسابداری زیرا صندوق
 بودجه باید مختلف باشد و از مخارج بودجه تأمین فقرا است که البته حسابداری
 دقیق لازم دارد و ثابت کردیم که قانون گمرک برای کشور ضرر دارد و بتجارت زیان
 وارد میکند مگر از اجانب با قرارداد و معاهده که دولت اسلامی نیز میتواند هر وقت
 صلاح دانست هر قدر خواست بگیرد

قانون باید ریشه اش نویسنده کتابچه میگوید (قانون تاهنگامی زنده و برپاست
 در دلها باشد که ریشه اش در دلهای مردم جا گرفته باشد و گرنه مانند

درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یکباد سرنگون میشود)

درست است که پایداری قانون در وقتی است که در دل مردم ریشه دو انده باشد
 لکن باید دید علت آنکه توده در این کشور ایمان بقانون ندارند و تخلف از زیر بار
 قانون را برای خود سرفرازی میدانند چیست و آیا در این تخلف تقصیر باکی است
 هر قانون وقتی در نظر توده میتواند محترم باشد و مردم بآن ایمان و عقیده داشته
 باشند که دارای چند جهت زیر باشد

۱- قانون گذار را مردم شخص صالحی تشخیص داده باشند که در قانون گذاری
 جز مصلحت کشور و توده نظر دیگری نداشته باشد و خود او از شهوت رانی و نفع طلبی
 بکلی برکنار باشد و اگر دیدند قانون گذارها شهوت ران و مقام طلب شدند و برای
 اشغال کرسی و کالت و وزارت از هیچ جنایتی نگذشتند ناچار مردم بقانون آنها ایمان
 نمیآورند و نباید هم توقع داشت که ایمان بیاورند

۲- خود قانون خردمندانه باشد و اصلاح کشور و توده در آن مراعات شده

باشد پس مانند قانون نظام اجباری و داد گستری و گمرک و بیشتر قوانین کشور خود قابل عقیده و ایمان نیستند

۳- آنکه خود قانونگذار از زیر بار قانون خود در نروند و خود آنها در عمل کردن بقانون راهنمای توده باشند پس باید هیچیک از قانون های این کشور را قابل این ندانیم که ریشه در دل توده بکند زیرا همه میدانید که قانونگذار خود بیشتر متخلف از قانونند و این نیازمند بشرح نیست

۴- آنکه توده بدانند که اگر آنها بواسطه عمل بقانون حاصل دسترنج خود را دادند زمامداران آنها بدرد کشور میزنند نه بکیسه خود و زمامداران ما و اعضا کنونی دولت خود را پیش توده اینطور معرفی نکردند.

اینجا است که باید عمل نکردن بقانون و ایمان نداشتن بآن را تقصیر قانون گذاران و زمامداران دانست و هیچ توقع نداشت که توده از روی ایمان و عقیده حاصل زحمت خود را برای این بیهوده کاریها برایگان بدهد و کیسه مشتکی خپانتکار را بی جهت پر کند

اینکه ما می گوئیم قانونگذار باید خدا باشد و کارمندان دولت باید با آن شرایطی باشند که قانون اسلام معین کرده برای همین است که با آن مقررات ممکن است قانون در دل مردم ریشه بکند و توده ایمان و عقیده بآن پیدا کنند علت خرابیها چیست این نویسنده تکرارهای بیجا خیلی میکند زیرا مطلبی ندارد ناچار باید باختلاف عبارت چندورقی تهیه کند تا اسم کتابچه روی آن بتوان گذاشت اینجا باز تکرارهایی میکند پس از آن میگوید (جهت چیست که سر باز دیگران خود را زیر تانک و دهان توپ می اندازد ولی مادر پشت میز و کنار بادزن و بخاری حاضر بانجام وظیفه نیستیم ، چرا در کشورهای دیگر بیک جبهه بآن پهناور مرتب خوار بار میرسانند ولی دولت مادست روی هر چه گذاشت مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش در می رود ، چرا در جاهای دیگر ملیونها زن برای سر بازی ثبت

اسم میکنند ولی ما برای فرار از کار رشوه میدهیم)

پس از ذکر اینها خود چیزهایی برای آن میتراشد و رویهمرفته میخواهد اینها را هم کردن دینداران یا مالاها بگذارد گرچه صراحتاً نمیکوید

ما از این نویسنده باز باید تشکر کنیم که بهمین ها قناعت کرده نگفته علت اصلی جنگ جهان و حمله و حسیانه آلمان بلهستان و آدم خوارگی های اروپائیان و وحشی مالاها ایران هستند یا آنکه جهة عمده مجلسهای رقص و بال و دکانهای فروش مسکرات و استخرهای شنا و پیشاهنگی دختران و صدها مانند آن تعلیمات مالاها و عقیده بدینداری و رفتن بزیارت است.

راستی این دوسه صفحه کتابچه را درست بخوانید و رسوائی این نویسنده لجام کسینخته را ببینید پشت میز نشینی که میبیند قانون از مغز بی ادراک چند نفر شهوت پرست که خود آنها از همه قانون شکن تر هستند تراوش کرده است روی چه میزان انجام وظیفه دهد فرضاً وظیفه شناس باشد

سربازی که می بیند از سر لشکرها گرفته قابالا و پامین همه نظام و وظیفه را آلت استفاده های شخصی خود قرار دادند و از هفت دیال و ده شاهی حقوق آنها هم چشم نمی پوشند و در وقت سختیها هم اول کسیکه لباس نظام را تبدیل میکند و بالباس شخصی فرار میکند سر لشکرها و مانند آنها هستند چنانچه همه دیدید میخواهید زیر تانک برود؟ توده که دید مالیات این کشور خرج یکدسته خیابان گرد و شهوت پرست میشود و بیت المال تأمین پارکها و اتومبیل های شخصی را میکند توقع دارید باروی گشاده و چهره باز مالیات را روی دست گرفته تقدیم مأمورین دولت کنند؟ مردم همه اینها را شناخته و همه معایب را دیدند دیگر نمیتوان آنها را بانام عظمت کشور و استقلال وطن و پاره از این الفاظ فریبنده گول زد که بدون چون و چرا هر چه بدست میآورند بدهند دیگران بکیسه بزنند و بانک های آمریکارا پر کنند باید فکر نوی بکنید و حیلۀ تازه بکار بیندازید و از راه دیگری توده را اغفال نمائید

دین و عقل و طبیعت نویسنده کتابچه باز بعبادت خود بتکرار پرداخته مخلصه
دوسه صفحه آنرا میآوریم :

میگوید (آدمی در راه محتاج برهنماست ولی خدا چشم و عقلی هم بما داده
پس ما راه خدا را باسه چیز میتوانیم بشناسیم اول گفته های مسلم برانگیختگان خدا
دوم عقل که آنرا دلیل میگوئید ولی در عمل بحساب نمی آوری سوم آئین طبیعت که
اراده الهی را بیان میکند ما چون دیدیم که برای اعضای گوناگون ما مدیری است
بنام مغز که همه را برای انجام مقصود بکار و امیدارد می فهمیم که توده هم مدیر لازم
دارد و البته قانون و سر باز میخواید و چون دیدیم گردش این جهان از روی آئین
طبیعت است و دیدیم آنانکه بیرون از آئین طبیعت چیزی گفتند بدستشان هیچ نبود
می فهمیم که معجزه و کرامت و شفا و مانند اینها دروغ است باحرف هم نمیشود آئین
خدا را عوض کرد ، نتیجه آنکه دین و عقل و طبیعت سه پیک راستگو هستند و هر چه
آنها گفتند درست است)

ما طول کلام را دیگر لازم نمیدانیم لکن میگوئیم شما که میگوئید گفته مسلم
برانگیختگان خدا یکی از راهنماها است و قرآن را از گفته های مسلم آنها میدانید
پس چرا برخلاف قرآن در این چند صفحه کتاب اینقدر سخن گفتید مگر در قرآن
معجزه های انبیاء را نیاورده چنانچه در گفتار اول رسوائیهای شمارا روشن کردیم
ما هم می گوئیم برای کشور مدیر و قانون لازم است لکن مدیر باید کی باشد و قانون
باید چه باشد و قانونگذار باید چه کسی باشد در اینها حرف داریم و سخنان خود را
گفتیم مراجعه کنید تا بیخردی اینان معلوم شود

یهوده سوئی آن در پایان گفتار خود يك بیهوده را که از ارباب افیونی (آمیغ
مرد افیونی و آخشیح تراش) خود دزدیده و آورده میگوید (خدا دین
را برای آدمی فرستاده که گره هایی که در اثر نادانی در زندگی پیدا شده بگشاید نه
آنکه خود گرهی دیگر بر آنها بیفزاید و قوز بالا قوز شود و یا غرض ها و هوس های

هزار و سیصدساله پیشوایان را تحمیل کند شما اگر دستوری بنام دین دیدید که با عقل و زندگی نمی‌سازد بدانید این دستور از دین نیست)

اینان زندگی را جز همین زندگی حیوانی دنیائی نمیدانند از اینجهت دستورات دینرا فقط با همین زندگی تطبیق میکنند و سازش دین با زندگی را عبارت از سازش با همین زندگی دنیائی میدانند غافل از آنکه اگر زندگی همین زندگی آلوده به هزاران بدبختیها و سختیهاست جز يك کار کود کانه نیست که هیچ دانشمند بلخردی پیدایش آن اقدام نمیکند تاچه رسد به خدای جهان که تمام کارهایش بر اساس محکم خورد است ما آن خدائیرا شناختیم که از این ستمکاران و بیدادگران که در این جهان بیجان مردم افتادند و خون بیچارگانرا میمکند و در زیر تانکها و دم گلوله‌های توپ هزاران هزار زن و بچه بیگناهرا نابود میکنند بازخواست کند و جهان دیگری داشته باشد که اینان را بسزای خود برساند

ما آن خدائی را شناختیم که این بیچارگان مظلوم را که بیجرم زیر پای ظالمین خورد شدند و زندگانی اینجارا با بدبختی و ستم کشی بدرود گفتند در جهان نیکوتری از آنها پذیرائی کند و بجای این سختیها دلنوازیها بنماید این بیدادگران خیره سر خدای عادل را از بدترین ستمکاران و بیدادگران بمردم معرفی میکنند این خدا شناسی نیست ؟

عقل هر باشعوری میگوید غیر از این زندگی کود کانه یکجهان بزرگی است که خدا کود کان طبیعتدا برای زندگی آنجا آفریده و راه نمایان را برای راهنمایی ساز و برگ آن جهان فرستاده و قانونهای خدائی برای تهیه سازمان زندگی آن جهان است گرچه برای این جهان و زندگی آن نیز قانونهایی گذاشته لکن مقصود اصلی تأمین زندگی بی پایان آن جهان است از اینجهت خدا زندگی این جهان را در کتاب آسمانی خود لهو و لعب و کارهای کود کانه خوانده و همینطور هم هست پس اینها که میگویند هر قانونی با زندگی نساخت قانون خدائی نیست اگر

قانونهاییکه برای زندگی این جهان خدا وضع کرده میگویند هیچ قانونی در دین نیست که بازندگی نسازد بلکه قانونهای اسلام همه اساس زندگانی خردمندان و ساختمان حیوة شرافتمندانه است و کمال کار بزندگی است و اگر قانونهای زندگی آن جهان را میگویند مانند نماز و روزه و حج و دیگر آداب عبادات که ساز و برگ زندگانی آن جهان است آنها باید بازندگی آن جهان بسازد و این سازش را کسی جز خدا که این قانونها را آورده نمیداند و عقل بشر کوتاه است از یافتن چگونگی زندگی بعد از این جهان را که چه ساز و برگی برای آنجا مناسب است

خوب است اینها که میگویند ما باقرآن سر و کار داریم چند صفحه از آن را بخوانند تا بفهمند خدا باین جهان چه نظر دارد و بآن جهان چه نظر و انسان را برای چه منظوری در این جهان آورده تا تکلیف زندگی خود را بفهمند و دل باین زندگی ننکن سراسر آشوب نبندند

اینجا ما این گفتار را خاتمه میدهیم و از خدا توفیق خوانندگان را میخواهیم

گفتار ششم - حدیث

پرسش دهم و پاسخ (این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و آن منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم رعایت اقتضای زمان است

حال در جایی که در یک محیط آنهم در یک زمان کمی قانون برای رعایت زمان عوض شود آیا ممکن است در همه روی زمین تا آخر دنیا عوض نشود و بعلاوه اینکه میگویند همه قوانین اسلام برای همیشه است اگر مدرک مسلم روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمائید)

این پرسش منحل بدو سؤال شود یکی آنکه دلیلی هست که قانون اسلام برای همیشه و همه جا است دوم اگر دلیلی هست نکته آنکه در بیست و چند سال در قانون نسخهایی واقع شده و در این زمانهای طولانی هیچ نسخی واقع نشده چیست

واما اگر دلیل از عقل و قرآن برای اینکه اسلام قانون همیشگی است و قابل نسخ نیست آوردیم فرضاً که نکته نسخ نشدن را ندانیم بجائی ضرر نمیرساند و ما اول دلیل بر این میآوریم که اسلام برای همیشه و همه کس هست گرچه در سؤال بی ترتیب اینرا متأخر ذکر کرده است

گواههای از در قرآن کریم گواههایی است بر اینکه قرآن واحکام اسلام گفته خدا برای همیشه و همه توده بشر است که ما بعضی از آنها را

در اینجا میآوریم

۱- سوره فصاحت (آیه ۴۲) **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** - یعنی همانا این قرآن کتابی است

گرامی که نه در زمان خود و نه پس از خود خط باطل بر آن کشیده نمیشود و قانونی آنرا باطل نمیکند چطور چنین نباشد در حالیکه این قانون را خدای حکیم فرو فرستاده اکنون شما میگوئید باقانونهای اروپائی و قانونهای مجلس که قانون گذاران راهمه میشناسیم ما خط باطل بر قانون خدائی که خدا میگوید هیچ چیز آنرا باطل نمیکند بکشیم و بگفته خدا ارجی نگذاریم آیا این خدا نشناسی نیست؟

۲- آیات (۴۸-۴۹-۵۰) از سوره مائده که در پرسش پنجم آوردیم در آن آیات قانون کلی ذکر کرده که هیچکس حق ندارد حکمی بکند بغیر آن احکامی که خدا نازل کرده است. حالا قانونهایی که مردم میگذرانند اگر همان قانونهای خدائی باشد جرفی نیست و گرنه بموجب این آیات حکم کننده آن کافر و فاسق و ظالم است.

۳- (آیه ۸۹) از سوره آل عمران **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** - اگر دین دیگری غیر از اسلام میآمد این آیه درست نمی شد

۴- (آیه ۴۲) از سوره فاطر **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا** - یعنی هرگز

نمی یابی از برای دستور خدا تبدیل و تغییری و این دلیل همیشگی سنت و دستور خدائی است
 ۵- (آیه ۱) از سوره فرقان تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ

لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

۶- (آیه ۹۰) از سوره انعام قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ آجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

۷- (آیه ۱۰۷) از سوره انبیاء وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ در این

آیات و بسیاری دیگر که باین مضمون وارد است خدا پیغمبر اسلام را ایم دهند و رحمت
 برای تمام جهانیان خوانده و قرآنرا تذکره و قانون همه جهانیان قرار داده و شک
 نیست که تمام افراد بشر در هر دوره پیدا شوند و در هر کشوری زیست کنند از جهانیان
 هستند پس بموجب این آیات پیغمبر برای همه قانون آورده و اسلام قانون همه جهانیان
 است هر کس باشد و هر وقت باشد و هر جا باشد اگر قانون برای یک زمان یا یک گروه
 باشد تخلف از آن برای دیگر مردم بیعی ندارد و عمل کردن بآن از نیکیها نیست تا
 پیغمبر بیم دهنده همه جهانیان و رحمت برای همه عالمیان باشد و قرآن تذکره
 برای همه عالم باشد

۸- (آیه ۴۰) از سوره احزاب مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن

رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتِمَ النَّبِيِّينَ - در این آیه خدا ختم پیغمبری را پیغمبر اسلام اعلان

کرده پس قانون آسمانی و دستور خدائی که باید بوسیله پیغمبران بیاید دیگر برای بشر

نخواهد آمد و مادر جواب پرسش پنجم ثابت کردیم بحکم خرد و قرآن که هیچ قانونی

جز قانون خدا قانونیت ندارد و پذیرفتن قانونهای بشری از حکم خرد و قرآن بیرونست

پس معلوم شد که قانون اسلام که آخرین قوانین خدائی است بحکم این آیه

برای همیشه و همه توده بشر خواهد بود و قانونهای اروپائی که امروز در کشورها

نیز معمول است جز سیاه مشقی نیست و نباید عملی باشد

ما اگر بخواهیم تمام آیاتیکه بر این مقصود دلالت دارد بیاوریم سخن طولانی

میشود اینست که بهمین اندازه اکتفاء کردیم و برای کسانی که نخواهند لجاج کنند کفایت میکند و اشخاص لجوج هم بسر انصاف بر نمیگردند گرچه تمام گفته های قرآن را بیاوریم

گواه از خرد ما گواه از خرد داریم بر اینکه قانون اسلام امروز هم برای
بر این گفتار تمام بشر قانون است و باید همه بر آن بناچار گردن بنهند

پس از آنکه بحکم روشن عقل برای بشر قانون لازم است و جهان و جهانیان
نیازمند بدستور و قانونند و کشورهای جهان را بدون قانون اداره نتوان کرد میگوئیم
خدای جهان آیا حق قانون گذاری برای بشر دارد یا ندارد؟ اگر بگوئید ندارد علاوه
بر آنکه برخلاف حکم خرد سخن رانیدید و خدا را بی ارج شمردید میگوئیم پس
چرا در قرآن و دیگر کتاب های آسمانی برای بشر قانون فرستاد و برخلاف وظیفه
خود رفتار کرد ناچار باید بگوئیم خدا حق قانون گذاری دارد؛ در اینصورت آیا
او بهتر میتواند قانون گذاری کند یا بشر ناچار باید گفت او در اینصورت آیا قانونی که
در اسلام گذاشته برای همه بشر و در این زمان عملی است یا نه؟ اگر عملی نیست چرا
تکلیف بشر را در زمانهای پیش معین کرده و در این زمان آنها را سر خود نموده؟ چه
دوستی با مردمان سابق داشته و چه دشمنی با ماها دارد که برای آنها قرآن با آن همه
قوانین بزرگ فرستاده و تکلیف آنها را در تمام جزئیات زندگی معین کرده ولی ما را
بخود وا گذاشته تا هر کاری خواهیم بکنیم و از هر راهی خواهیم برویم آیا دانش
خدا این زمان کمتر است و اروپائیان و اعضاء مجلس و پارلمانها از خدا بهتر قانون
سازی میکنند که آنها را بخودشان وا گذاشته یا آنکه با بشر اراج کرده و خود را وظیفه
دار قانون و داد گستری نمیداند؟

اینها همه برخلاف قانون خرد است پس ناچار باید گفت این قانون که پس از
او بحکم ضرورت قانونی نیامده امروز هم برای همه بشر قانون است و باید عملی باشد
باقی بودن قانون اسلام چنانکه احکام عقل بر دو گونه است یکی احکام روشن
ضروری است عقل است که در آن نیازمند بدلیل نیست مانند خوبی عدل

و بدی ظلم و بهتر بودن دانائی از نادانی اینگونه احکام را ضروری یعنی حکم واضح و روشن گویند دیگر احکام غیر روشن است مانند علومی که پس از کوشش و تحصیل بدست میآورد چون جبر و مقابله و فلسفه و مانند آن و اینها را احکام نظری یعنی غیر واضح که محتاج بدلیل و کوشش است گویند. همینطور در قضایای تاریخی بعضی قضایا است که از ضروریات و قضایای واضح و روشن تاریخ است

امروز اگر کسی از یکتفر مورخ پرسد که بچه دلیل شما میگوئید سلاطین صفویه در ایران سلطنت کردند یا نادر شاه افشار شاه ایران بوده بایک لبخند و استهزاء از او عذر خواهی میکند یا از یک جغرافیائی پرسند که گفته اروپا یکی از قطعات زمین است جوابی جز لبخند باو نباید بدهد و صرف وقت در چنین امر بدیهی و روشنی برای او جایز نیست

بسیاری از احکام دینی بطوری از توضیحات و ضروریات شده است که اگر از او سؤال شود باید سؤال کننده را جز و دیوانگان و بیخردان شمرد مانند آنکه کسی بگوید از کجا که حضرت محمد بن عبدالله دعوی پیغمبری کرد و از کجا که قرآن کتاب دینی او است همینطور که اینها جوابی جز استهزاء ندارد اگر کسی هم سؤال کند بچه دلیل قانون اسلام برای همیشه است و پیغمبر اسلام پیغمبر آخر الزمان و آخر پیغمبران است جوابی جز استهزاء ندارد

پیش تمام مسلمانان در تمام روی زمین همانطور که قرآنرا کتاب پیغمبر میدانند و محمد بن عبدالله (ص) را پیغمبر اسلام میدانند و این از ضروریات و توضیحات است که دیگر دلیلی لازم ندارد بهمین روشنی و واضحی مسئله خاتمیت پیغمبر است که هیچ مسلمی در اینکه این از دین اسلام است خود را بدلیل نیازمند نمیداند از شدت وضوح و روشنی آن پس صرف وقت کردن در یک چنین امر روشنی جز ضایع کردن وقت حاصلی ندارد هر کس دین اسلام را قبول کند خاتمیت را هم باید قبول کند

تواها از احادیث گرچه این مطلب باین روشنی نیازمندیدلیل و روایت نیست
 بر این گفته لکن اینجابر ای تمام کردن مقصود تمسك بحديث نیز میکنیم
 در باب امامت یکی از احادیثی که آوردیم حدیث منزلت بود که پیغمبر
 بامیرالمؤمنین فرمود (انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی) یعنی
 منزلة تو پیش من منزلة هارون است بموسی لکن تو پیغمبر نیستی زیرا پس از من
 دیگر پیغمبری نمیآید

این حدیث از طرق شیعه و سنی از متواترات احادیث است و معنی تواتر آن
 است که بقدری راویان آن زیاد است که یقین داریم آن از پیغمبر وارد شده است
 متواتر بودن این حدیث پیش شیعه معلوم است و نزد سنیان نیز متواتر است (۱) چنانچه
 حاکم نیشابوری که از بزرگان و مشایخ اهل سنت است و سیوطی که از محققان نامدار
 آن طایفه است تصریح بتواتر آن کرده است و تنوخی که از مشایخ بزرگ سنیان
 است يك كتابی مخصوص در اثبات آن نوشته و این حدیث را در صحیح بخاری و
 صحیح مسلم و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و صحیح ابن ماجه معروف بسنن ابن
 ماجه و صحیح نسائی معروف بسنن نسائی و در مسند احمد بن حنبل امام سنیان نقل
 نموده و در نزد شیعه این حدیث از متواترات بلکه فوق آنست و در این حدیث مسلم
 پیغمبر اسلام نیامدن پیغمبر دیگر و ختم شدن قانون الهی را بهمین قانون اسلام اعلان
 نموده پس هر کس پیغمبری او را باورد دارد خاتمیت او را نیز باید باور کند

اکنون با حکم قرآن که صریحاً قانون اسلام را برای همیشه و همه کس دانسته
 و حکم عقل خداداده و حکم ضرورت و حکم حدیث متواتر باز باید گفت که دلیلی
 بر این هست که قانون اسلام برای همیشه است و آیا باید باز دست را پیش اروپائیا
 و مجلس نشینان دراز کرد و از آنها قانون زندگانی و قانون کشوری و لشگری و قضائی
 و دیگر قوانین را یاد گرفت با آنکه در این کتاب دیدیم چه اشخاصی قانونگذار و چه

قانونهای سست و بیهوده گذرانده‌اند

در پیرامون ناسخ پس از آنکه ثابت شد که قانون اسلام برای همیشه و همه کس
و منسوخ است و خود خدا در آیه (۵) از سوره مائده پس از آنکه
امیر المؤمنین (ع) را بخلافت نصب کرد اعلان کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و
خوشنود شدن خود را از اسلام نموده میفرماید **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا**

پس قانون اسلام را خدا کامل و تام شمرده و چنین قانونی که در پیشگاه خدا
بکامل و تام بودن شناخته شده و کسی دیگر نتواند آنرا نسخ و ابطال کرد علاوه اگر
قانون خدارا پارلمانها بخواهند نسخ کنند معنی آن تخلف از قانون خدا است که
خررد نمی پذیرد و خود خدانیز قانونی نخواهد فرستاد زیرا که نبوت را چنانچه دیدیم
ختم کرده است .

نکم خرد نسخ در احکام اینجا باید بحکم خرد رجوع کرد و از قانونهای خدائی
اسلام راه ندارد تا آن اندازه که در دسترس خرد است بررسی کرد بینیم
در اینگونه قانون که اسلام آورده راهی برای نسخ باز است یا آنکه اینها چون کامل
و با هر زمانی مناسب است نباید نسخ شود و نسخ آنها از حکم خرد بیرون است گرچه
این بررسی يك وقت زیادتری میخواید که مقایسه میانۀ عقاید و آراء و قانونهای
جهانیان یکان یکان با آنچه اسلام آورده شود تا مطلب روشن گردد لکن اینجا نیز
بطور اجمال باید مقایسه کرد تا ببینیم خردیها روشن شود

چه قانون قابل بطور کلی قانونهایی که قابل نسخ است عبارت از قوانینی
نسخ است است که برای اداره کردن زندگانی معنوی و مادی بشر کافی

نباشد و یا قانونی بهتر از آن بتواند زندگانی مادی و معنوی او را اداره کند و همه می
دانیم و در فلسفه اعلی مبرهن است چنانچه رأی فلاسفه را در گفتار اول دیدید که از
برای انسان دو زندگانی است یکی زندگانی مادی دنیائی که در این جهان است و یکی

زندگانی معنوی آخرتی که در جهان دیگر است و از برای هر يك از ایندو زندگانی ساز و برگ و ابزاری است که باید با کوشش انسان تهیه آن شود و در فلسفه اعلا و قرآن کریم و دستورات همه انبیاء ثابت است که ساز و برگ آن جهان را نیز اینجا باید تهیه کرد و برای اثبات این ادعاء همان دستورات روحی انبیاء کفایت میکنند و هر کس بقرآن رجوع کند این مطلب را بخوبی خواهد دریافت پس از این مقدمه گوئیم هر قانونی که برای اداره حیوة مادی تنها یا معنوی تنها گذاشته شده باشد ما آن قانون را بقانونیت و آن دین را بزرگی نمیشناسیم

قانون های بشری انسان را بهمان زیدگانی مادی دنیائی دعوت میکند و از زندگانی همیشگی ابدی منافل میکند و چنین قانونی برای انسان که دارای دو زندگانی است و ساز و برگ هر دو را نیازمند است زبان های ناگفتنی دارد

بکنظر بقانون مادی تمام قوانین بزرگ اسلام دارای این دو جنبه است که هم و معنوی اسلام نظر بحیوة مادی و فراهم ساختن ساز و برگ آن دارد و هم نظر بحیوة معنوی و ساز و برگ آن مثلا دعوت بتوحید و تقوی که بزرگترین دعوت ها است در اسلام چنانچه تهیه ساز و برگ زندگانی معنوی را میکند در زندگانی مادی و کمک کاری بنظم کشور و حیوة اجتماعی و اساس تمدن دخالت کامل دارد يك توده اگر بتوحید و تقوی بودند چنانکه روح آنها بزرگ و کامل میشود کشور آنها نیز با عظمت و زندگانی اجتماعی و سیاسی آنها نیز با عظمت می شود و قانون مالی مثلا در اسلام که برای اداره کشور و احتیاج زندگانی مادی وضع شده بطوری وضع شده است که جنبه زندگانی معنوی در آن منظور است و کمک کاری بزنگانی معنوی میکند از اینجهت در دادن بیشتر مالیات ها قصد تقرب بخدا که بواسطه آن زندگانی معنوی تأمین و روح انسانی بزرگ میشود شرط شده است و همینطور در قانون نظام و قضاء و دیگر قوانین قانون نظام در کشور های جهان گو که عظمت بکشور بدهد لکن حیات معنوی را بطوری ساقط میکند و روح را از

معنویت می اندازد که گفتنی نیست لکن نظام اسلام در عین حال که عظمت کشور را بهتر میتواند اداره کند کمک کاری بزرگ بزندگانی معنوی میکند چنانچه خدا این معنی را گوشزد کرده و کشتگان در راه خود را بزندگانی جاویدان و ناز و نعمت در پیشگاه خود دعوت کرده در اسلام زندگانی مادی و معنوی را بهم آمیخته و هر یک را کمک کلر دیگر قرار داده چنانکه قانون شناسان این معنی را خوب میدانند و این یکی از بزرگترین شاهکارها است که از مختصات این قانون است و در قانون های آسمانی دیگر ناچار کم و بیش بوده است و از این مقایسه اجمالی بین قانون جهانیان و قانون خدا خوب میتوان فهمید که این قانون های پیهوده چقدر سست و بی پایه است و چنین قانون هایی حق ندارد با قانون خدایی مقابل شود و در پیش آن عرض اندام کند مقایسه میان قوانین ما اگر بخواهیم تشریح کنیم قانونهایی را که برای ساز و برگ زندگانی معنوی وضع شده است نیازمند یک کتاب جداگانه و بحثهای فلسفه میشویم و آن درخور این اوقات نیست اینجامقایسه میکنیم میان قانونهای کشوری و لشگری اسلام با قوانین دیگر تا معلوم شود این قانون علاوه بر آنکه برای اداره کشور کافیست و هر چه کشور ترقی کند قانون نیز دنبال آن ترقی میکند از همه قانونها نیز بالاتر است قانون مالی اسلام که اساس حیوة کشور بر آنست چنانچه در بیشتر دیدیم بطوری وضع شده است که هر چه کشور اسلامی رو بترقی گذارد مالیات آن بتضاعف ترقی میکند چنانچه از مراجعه بقانون خالصه جات مطلب واضح می شود و یک همچو قانونی که چنین کشی دارد و خود دنبال احتیاجات بزرگ میشرد قابل نسخ نیست بلکه برای همیشه و همه کشورها وضع شده است

قانون نظام اسلام نیز همینطور است زیرا نظام اختیاری بقدر احتیاج است و نظام اجباری گاهی بیسیج عمومی میرسد و چنین قانونیکه هر چه جهان رو بتمدن رود و کشور بزرگ شود آن نیز بزرگ میشود و رو بترقی میگذارد قابل نسخ نیست و بهتر از آن چیزی تصور نمیشود و قانون قضاوت چنانکه دیدید با بهترین طرز انجام

قانون های
ناظر بقانون
یکی از قانونهای عمومی که در اسلام گذاشته است. یکطور
قوانینی است که برای مراعات توده موکل بر قانونهای دیگر
خدا قرار داده مانند قانون حرج و قانون ضرر و اضطرار و اکراه و امثال آنها این
قوانین ناظر بقوانین دیگر است برای مراعات حال مردم

اسلام با گذراندن اینگونه قانونها مراعات مقتضیات زمانها و کشورها و اشخاص
را بطور کافی کرده است پس اگر در بعضی کشورها یا برای بعضی اشخاص مقتضیات
چیزی پیش بیآورد بموجب اینگونه قوانین تغییراتی در قانونهای اولی داده میشود و
اشکال این بیخردان بکلی مرتفع میگردد

یکنظر بمندرجات در گفتار ششم میگوید (دین امروز ما میگوید وظیفه را که
کتابچه پوسیده خدا برای آدمی قرار داده در میان احادیثی است که ما در
دست داریم و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده اند ولی همه
آنها را خودشان جواب داده اند بجز دو دلیل که آنها هم من جواب میدهم و سپس
دلیل های درست نبودن این اخبار را میآورم)

شما از همینجا خیانتکاری و دروغ بندی بدین را ببینید زیرا قانون های کلی
اساسی مانند قانون مالیات و قانون قضاء و قانون نظام و قانون ازدواج و طلاق و قانون
میراث و قانون معاملات از قبیل تجارت و اجاره و صلح و هبه و مزارعه و شرکت و
مانند آنها و قانون ثبت و قانون مجازات عمومی مانند حدود و قصاص و قانون تبلیغات
و قانون جلوگیری از منکرات مانند شرب مسکرات و قمار بازی و ساز و نواز و زنا
و لواط و سرقت و خیانت و قتل و غارت و قانون تطهیر و تنظیف و قانون کلی عبادات مانند
نماز و روزه و حج و وضو و غسل و امثال آنها همه در قرآن وارد است و در حقیقت احادیث
تشریح و توضیح همین قوانین کلیه است که در قرآن بطور کلی ذکر شده است

پس اینکه این نویسنده بیخبر میگوید دین ما میگوید وظیفه ما در همین
احادیث است جز دروغگویی و ماجراجویی نیست و ما پس از این ثابت میکنیم که

فرضاً قانونهای دینی در احادیث باشد اشکالی لازم نمیآید.

واما اینکه میگوید دلیلهائی آوردند و همه را خودشان رد کردند مگر دو دلیل پایه اطلاعات او را بخوبی روشن میکنند زیرا هر کس جزئی اطلاعات از کتاب های اصول داشته باشد میدانند که دلیلهائی که از سنت متواتره آوردند مورد قبول آنهاست و آنرا رد نکردند و دلیل های دیگر را نیز بسیاری قبول کردند

در پیرامون دلیل نویسنده در بیان آن دو دلیل که میگوید علماء آوردند و رد انسداد نکردند چنین مینویسد (اول دلیل انسداد است که میگویند ما میدانیم که خدا ما را مکلف کرده و میدانیم که آن تکلیف هم در میان همین اخبار است حال که دست ما بعلم نمیرسد ناچاریم بهمین اخبار عمل کنیم)

آنهاست که جزئی اطلاع بر علم اصول دارند پایه معلومات این بیخرد را خوب میفهمند و نیازمند به بیان برای آنها نیست لکن خوانندگان محترم بدانند و از اهل اطلاع پرسند که این گوینده بکلی برخلاف سخن گفته است زیرا دلیل انسداد را علماء رد کردند و انسداد باب علم را درست میدانند بلکه باب علم را باز و مفتوح میدانند و راه بر قانونهای خدائی و تکلیفهای دینی را روشن و باز میدانند و این بیخرد یک دلیل انسدادی بگوشش خورده دیگر میدانند که دلیل انسداد را که در کتابها ذکر کردند برای اینست که یکی دو نفر از علماء آنرا دلیل دانسته اند و دیگران یکسره آنرا رد کردند و امروز احدی از علماء دلیل انسداد را درست میدانند و همه یکدل و یکجهت آنرا باطل میدانند

اکنون باید با این بیخرد خالی از دانش و خیانتکار بی ارزش چه گفت که یک چنین دروغی را بدانشمندان بسته و دنبال آن برسوائی و هرزه گوئی برخاسته و همه میدانند که دلیل انسداد هم با همه بی پایه گیش اینطور نیست که این بیخرد گفته بلکه دارای چندین مقدمه است که اینها از آنها بیخبرند و اینقدر ساده نیست که این ساده لوحها بتوانند آنرا رد کنند و در پیرامون آن سخن گویند لکن باید چه کرد

که اینها از هیچ دروغی پرواندارند و از هیچ تهمتی خوددار نیستند خود از پیش خود
دلیلی میآورند و بیانی بچه‌گانه در پیرامون آن میکنند و آنگاه برسوائی برخاسته
اشکال بر آن میکنند و بیشرمانه بدانشمندان دیندار ناسزاها میگویند

در پیرامون سیره نویسنده میگوید (دلیل دوم که برای درست بودن اخبار
عقلاء آوردند سیره عقلاء یعنی اگر کسی خبری را از جایی شنید

آنرا می‌پذیرد. مانند تاریخ پس ما هم باید این اخبار را بپذیریم، آری این سخن
درست است ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم چنانکه امروز بهمین
جهت تاریخ پیشدادیان را نمی‌پذیریم و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شد شش
دلیل بر نادرستی این احادیث داریم)

سیره عقلاء یکی از دلایل‌های محکم بر عمل کردن باخبار است و نظام زندگی
تمام مردم و نظام کشورهای جهان بر آنست تمام مال‌التجاره‌ها که از بلادی بیلادی
حمل و نقل میشود و تمام قوانینی که در کشورهای جهان اجراء میشود و تمام تبدیلاتی
که از طرف حکومت‌ها و پارلمانها باهالی يك کشور میشود یا بوسیله رادیو یا بوسیله
روزنامه همه از اینقبیل است نویسنده نیز اصل سیره عقلاء را قبول کرده است لکن
شش دلیل آورده بر نادرستی این احادیث و ما آنها را میآوریم و مورد خطای او را
ذکر میکنیم:

نویسنده کتابچه این اشکالات را در ضمن سؤال (۱۱ و ۱۲) نوشته پس جواب
از این اشکالات عین جواب از آن دو پرسش است

۱- بسیاری از این احادیث با عقل نمیسازد نمونه‌های چندی از این اخبار در
گفتارهای پیش گذشت

جواب آنها نیز در این کتاب گذشت لکن فرض میکنیم که روایاتی در کتابها
باشد که با عقل نسازد باید همان روایات را کنار گذاشت چرم دیگر کتابها و اخبار
دیگر چیست؟ مثلاً شما اگر بگفته خودتان تاریخ پیشدادیان را نپذیرفتید باید

تاریخ صفویه را هم نپذیرید یا اگر در بعضی تواریخ يك چیزی بر خلاف عقل شما نقل شد باید تمام تواریخ را کنار بگذارید اگر این کلام درست باشد باید تمام اخباری که در جهان منتشر میشود کنار گذاشت ورشته زندگی را یکباره از هم گسیخت زیرا در میان اخبار جهان خلاف عقل بسیار است آیا این بیخردی نیست؟

ایک نکته دانستی در اینجا يك نکته است که این نویسندگان از آن بکلی بیخبر است و از این جهت بستیزه برخاسته این اشکالات را کرده و باروشن شدن آن راه اشکالها بکلی بسته میشود و آن آنستکه اساساً احادیثی که در دست ما است بر دو گونه است یکی احادیثی است که جنبه عملی دارد یعنی احادیثی که در پیرامون قانونهای اسلام وارد شده است و باید با آنها عمل شود مانند احادیثی که در عبادات و دستور آنها وارد است یا در تشریح و توضیح قوانین کشوری از قبیل قانون قضائی و مالی و نظامی و مانند آنها وارد است و دیگر احادیثی که جنبه عملی ندارد مانند تاریخ هائی که نقل شده و اخباری که راجع بفلکیات و جغرافیا و هیئت و تشریح و امثال آن وارد شده و بعبارت دیگر احادیثی که فقط جنبه علمی دارد علماء و فقهاء چنانکه در کتابهایشان نوشته اند احادیثی که از قبیل دسته دوم است که فقط جنبه تاریخی یا علمی دارد اساساً حجت نمیدانند و مورد اعتناء و بررسی هم قرار ندادند و میگویند در بحث اینها اثری ندارد اگر آنها موافق علم و عقل شد که همان علم و عقل در کار است و اگر مخالف آن شد باید آنها را کنار گذاشت

این بیخرد گمن می کند که علماء اسلام میگویند اگر خبری وارد شد بر خلاف برهان عقلی آنرا هم باید چسبید و نگاه داشت آنها خود قبل از اینکه از این نویسندگان در عالم اثری باشد در کتابهای خود نوشتند و گوشزد دانشجویان کردند که اخبار مخالف عقل يك پول سیاه نمیآرزد لکن آن عقلی که آنها میگویند با عقل شما خیلی فرق دارد آن عقل یعنی برهان عقلی، عقل شما سلیقه و عادات است از این جهت برداشتن فرشتگان را می گفتید خلاف عقل است با آنکه شما دلیلی بر آن ندارید جز آنکه با

میگیرد و در عین حال نزدیک به حقیقت و با کمال سهلی و سادگی تمام میشود و با قوانین دیگر زمین تا آسمان فرق داشت و چنین قانونی نسخ بردار نیست

اینها اصول قوانین کشور است و قوانین فرعی نیز هر یک در اسلام بطور کافی هست که با بررسی حال آن معلوم میشود

ناسخ و منسوخ در اینجا باید باصل اشکال جواب بدهیم با آنکه بیپایه بودن در چه احکام است آنرا تا اینجا روشن کردیم (میگوید این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است)

جواب آنست که زیاد بودن ناسخ و منسوخ در قرآن و حدیث دروغ است در تمام احادیث گمان ندارم بتوان یکناسخ و منسوخ پیدا کرد خوب بود نویسنده از این زیاد چند مثالی میآورد تا مورد استفاده میشد و اما در قرآن بسیار کم است و آنها در قانونهای اساسی کلی نیست مثلاً در قانون مالی یا قضائی یا نظام یا مانند اینها ابداناسخ و منسوخ نیست بلی گاهی یک تغییری جزئی داده شده است و در بعضی عبارات گاهی تصرفی شده است اینهم در جزئیات برده و نکته آنها آنست که البته در ابتداء امر نمیتوان یکمرتبه تمام قوانین را آورد و تمام آراء و عقاید و اعمال مردم را زیر پا گذاشت اینست که اسلام بطور تدریج پایه های قانون را بنا گذاشت تا آنکه در خلال بیست و چند سال تمام قوانین خدائی وضع شد و دین کامل و تمام شد پس اینکه گفته است ناسخ و منسوخ در قرآن و حدیث زیاد است از بیخبری از اسلام و قانون آن و قرآن و حدیث است و اینکه گفته لابد این ناسخ و منسوخ برای اقتضاء زمان بوده حرف بیهوده است زیرا هر کس بموارد نسخ رجوع کند می بیند بعضی جزئیاتی است که بملاحظه حال مردم تخفیف یا تغییری داده شده است و آنچه برای اقتضاء زمان تغییر باید داده شود قانونهای کلی اساسی است و چنین نسخی در قانونهای اسلامی ابداً وجود ندارد بطوریکه این هوس رانها میخواهند بگویند هر کس از قرآن و مواردی که میگویند نسخ شده است اطلاع داشته باشد بیپایه بودن سخنان اینانرا میفهمد

سلیقه شما نمی‌سازد و با آنکه آمدن ملائکه نزد امام را گفتید خلاف عقل است و ما
 مشت شمارا باز کردیم در گفتار اول با آنجا رجوع کنید
 آری اگر صد حدیث فرضاً وارد شود که خدادوتناست یا اجتماع ضدین جایز
 است مثلاً یا سه زاویه مثلث مساوی با سه قائمه است ما آنرا نمی‌پذیریم
 لکن اخباری که راجع بتشریح و توضیح قانونهای خدائی است و جنبه عملی
 دارد آنها را علماء مورد بررسی کامل قرار دادند و در اطراف آنها کتابها نوشته‌اند،
 کتاب وسائل که از بزرگترین کتابهای اسلامی است و در آن اینگونه اخبار که مورد
 عمل است وارد شده ببینید اگر يك روایت برخلاف عقل در آن دیدید حق داربد که
 گفتار این بیخردان را بپذیرید از اینجا راهی باز شد بجواب اشکالات این بیخرد که
 ندانسته و از کتابهای عملی و غیر عملی بررسی نکرده همه را یکدسته کرده و باشکال
 برخاسته با آنکه خود علماء این مطلب را از اول امر متوجه بوده و گفته‌اند آیا این
 بی‌فرهنگی‌ها را باید چه نام گذاشت؟

بحار الانوار چیست کتاب بحار الانوار که تألیف عالم بزرگوار و محدث عالم‌مقدار
 محمدباقر مجلسی است مجموعه‌ای است از قریب چهار صد کتاب و رساله که در
 حقیقت يك کتابخانه کوچک است که بایک اسم نام برده میشود، صاحب این کتاب
 چون دیده کتابهای بسیاری از احادیث است که بواسطه کوچکی و گذشتن زمانها
 از دست میرود تمام آن کتابها را بدون آنکه التزام بصحت همه آنها داشته باشد در
 يك مجموعه با اسم بحار الانوار فراهم کرده و نخواسته کتابی عملی بنویسد یا دستورات
 و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده و درست را از غیر درست
 جدا کند در حقیقت بحار خزانه همه اخباری است که پیشوایان اسلام نسبت داده
 شده چه درست باشد یا نادرست در آن کتابهایی هست که خود صاحب بحار آنها را
 درست نمیداند و او نخواسته کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتاب
 هارا فراهم کردی پس نتوان هر خبری که در بحار است برخ دینداران کشید که آن

خلاف عقل یا حس است چنانکه نتوان بیجهت اخبار آنرا رد کرد که موافق سلیقه
مانیست بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آنگاه با میزانهای که علماء در اصول
تعیین کردند عملی بودن یا نبودن آنرا اعلان کرد.

۲- بسیاری از آنها با علم و گاهی با حس نمیسازد (نمونه حدیث دیده شود)
اگر فرض کردیم حدیثی با علم قطعی یعنی علمی که بیرهان ثابت باشد نسازد آن نیز
باید رد شود لکن در احادیث دسته اول که جنبه علمی دارد و مورد اعتناء و اعتبار است
چنین حدیثی وجود ندارد اگر چنین حدیثی باشد در احادیث غیر عملی است که فقهاء
از اول حجت بودن آنرا منکرند و نمونه حدیثی که ذکر میکند همان احادیث راجع
بجغرافیا یا فلکیات یا هیئت است که در بحار ذکر شده است و حال آنها را معلوم کردیم
چنانچه اگر حدیثی با حس نسازد نیز مورد قبول نیست لکن باید دانست که احادیث
جابلقا و جابلسا مخالف علم قطعی و حس نیست زیرا ما نمیدانیم در مشرق و مغرب
دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست شاید در کرات دیگر یا منظومات شمسی دیگر چنین
شهرهایی باشد و همین طور اخباری که راجع با آسمان آمده ما نمیدانیم اصطلاح آنها
در آسمان چیست آیا مدار شمس ها و کواکب است یا چیز دیگر و جمله کلام آنکه
اصلاً مراد گوینده معلوم نیست تا بدانیم خلاف علم یا حس است علاوه شاید پانصد
سال راه سال نوری باشد و علم و حس راه ندارد که بداند پس از پانصد سال نوری چه
خبر است در عالم تکذیب بیجا کار خردمندان نیست

و اما حدیث غروب شمس و رفتن از آسمانی با آسمانی و رسیدن بزیر عرش و
سجده کردن و مانند اینگونه احادیث مراد درست معلوم نیست اولاً آسمان یعنی چه
و ثانیاً عرش یعنی چه ؟ عرش در اصطلاح حدیث بچند معنی آمده آیا کدام یک مراد
است و ثالثاً سجده یعنی چه شاید سجده مانند آیه قرآن باشد که در سوره رحمن
میگوید **النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ** یعنی گیاه و درخت سجده میکنند خوبست قرآنرا
رد کنیم که خلاف حس گفته یا آنکه بگوئیم سجده اینها خاضع بودن و بر سنت خدائی

سیر و حرکت کردن است شمس نیز روی سیر خدائی که سیر میکند و پیش خدا خاضع است و سجده کرده است و البته با امر خدا غروب و طلوع میکند و مددهای غیبی بآن میرسد چنانچه خدا میگوید **يُسَبِّحُ لَهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هَمُّهُ** موجودات ذکر خدا میکنند

جمله کلام آنکه هیچیک از این احادیث که آورده از باب آنکه مراد معلوم نیست نتوان در باره آنها حرفی زد آری يك حرف باقی میماند و آن آنستکه این احادیث را چرا گفته اند در صورتیکه مراد درست معلوم نبوده . جواب آنستکه فرضاً که حدیث صحیح باشد و بگوئیم گفته شده است از قرآن که بالاتر نمیشود در قرآن نیز آیات بسیاری است که مراد را مانعیدانیم مانند اوائل سور ، شما برای این آیات چه معنی درستی سراغ دارید **المرحم حمهسق كهيهصقن** و مانند آنها **يك نکته دانستنی** در اینجا باید ما خوانندگان را توجه دهیم بيك نکته که برای حل بسیاری از اشکالات باید آنرا دانست و آن آنستکه چنانچه گفتیم احادیث اساساً بر دو گونه است یکی احادیثی که جنبه عملی دارد و آن قانونهایی است که برای زندگانی این جهان یا آن جهان وضع شده است و دیگر احادیثی که جنبه علمی دارد و از قبیل قانونهای کشوری و لشگری و مانند آن نیست که باید بمورد اجراء و عمل گذاشت مانند احادیثیکه در باب قضاء و قدر و جبر و اختیار یاد در باب هیئت و نجوم و مانند آن آمده است و در قرآن نیز همین دو گونه آیات وارد است یکی آیات عملی که باید توده بآن عمل کنند و در کشور باید بمورد اجراء گذاشت و دیگری آیات علمی که چنین نیست ناچار احادیث و آیاتیکه از دسته اول است چون عمومی است و برای عمل کردن است باید بافهم عموم درست بیاید و در آنها تاویل و توجیه راه ندارد البته قانونیکه برای **يك مملکت** وارد شد نباید طوری وضع شود که اهالی آن مملکت آن قانون را نفهمند آری ممکنست تشریح و توضیح قانون باز محتاج بدانشمندانی باشد لکن این غیر از تاویل است لکن آیات و احادیثیکه راجع بعلمیات است و جنبه عملی ندارد

لازم نیست گوینده آنطوری بگوید که همه کس آنرا بفهمد بلکه ممکن نیست این گونه چیزها را بافهم عموم توده بیان کرد

مثلاً یک نفر طیب یکوقت میخواهد بکدستور حفظالصحة برای اهالی کشور بنویسد ناچار باید طوری بنویسد که توده آنرا بفهمند زیرا ایندستور برای عمل است لکن یکوقت میخواهد يك كتاب علمي بنویسد البته این کتاب را نمیتواند طوری بنویسد که همه توده آنرا بفهمند کتابیکه مبتنی بر یکقواعد بسیار دقیق علمی است ناچار برای یکدسته دانشمندان نوشته میشود و دیگران حق دخالت در آن ندارند و اگر خردمند باشند اعتراض هم نمیکند که چرا طوری این کتاب را نوشتی که حمالان و جامه داران نیز بفهمند

قرآن و حدیث نیز قانونهای علمی را که برای توده آوردند طوری بیان کردند که مردم میفهمند لکن علوم قرآن و حدیث را همه کس نمیتواند بفهمد و برای همه کس هم نیامده است بلکه بعضی از آنها رمز است میان گوینده و یکدسته خاصی چنانکه دولت بعضی تلگرافات رمزی دارد که صلاح کشور نیست که آنها را کشف کند تلگرافخانه هم از آن تلگرافات چیزی نمیفهمد در قرآن از اینگونه رمزها است که حتی بحسب روایات جبرئیل هم که قرآنرا آورد خود نمیدانست معنی آنرا فقط پیغمبر اسلام و هر کس را او تعلیم کرده کشف این رمزها را نمیتوانستند بنمایند مانند همان حروفی که در اول سورههاست و در قرآن صریحاً این سخن را گوشزد مردم کرده در (آیه ۵) از سوره آل عمران (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ الْخ) در این آیه تصریح شده است باینکه آیات بردو گونه است يك آیات محكمات که تأویلی ندارد و همه آنرا میفهمند و

يك آيات متشابهات كه تاويل دارد و از قبيل رمز است و تاويل آنرا جز خدا و راسخان در علم كسى نميداند

پس اينكه اين نويسنده بتقليد بعضى بيخردان گفته (تاويل معنى ندارد و كار بسيار بيجائى است زير اسلام است) كه اگر عاقل چيزى بگويد مقصودش همان است كه عرف از آن ميفهمد اگر غير از اين باشد نظام زندگى بهم ميخورد (از جهل و بى خردى است مانند آنستكه كسى بگويد اگر رياضيات عالى يا قانون ابوعلى را بزبان توده نويسند نظام زندگى بهم ميخورد بايد در جواب گفت اينگونه علم عمومى نيست و مربوط بزندگى عموم هم نيست بلكه اينهارا نميشوان طوري نوشت كه عموم از آن استفاده كنند، قرآن و حديث براى طبقات مختلفه مردم آمده است در آنها علومى است كه مخصوصين بوحى ميفهمند و ديگر مردم بهره از آن ندارند. و علومى است كه براى يك طبقه عالى از دانشمندان است و ديگران از آن بكلى بي بهره هستند مانند براهينى كه برتجرد واجب و احاطه قيوامى او است كه شماها اگر تمام قرآن را بگرديد نميتوانيد اينگونه مسائل را از قرآن استفاده كنيد لکن اهل آن مانند فيلسوف بزرگ صدر المتاليمين و شاگرد عاليمقدار آن فيض كاشانى علوم عالىه عقليه را از همان آيات و اخبار كه شماها هيچ نميفهميد استخراج ميكند

آرى هر كس نبايد در علوم قرآن و حديث دخالت كند قرآن و حديث نيز نهي از اين تصرفات جاهلانه كرده است كه شما بيخردان با از گلپيم خود دراز نكنيد، جمله كلام آنكه احاديث بسيارى كه در اينگونه علوم وارد است در صورت صحت مبتنى بر يك اصطلاحات و رمزهاى است كه مردم نميتوانند از آن استفاده كند مانند اخبار كوه قاف و اخبار كاو و ماهى و اخبار رعد و برق و زلزله و صاعقه و مانند آنها كه در اين كتابچه آورده بگمان آنكه اينها چيزى است كه با آن بتوان از زير بار قرآن و حديث بيرون رفت مافرضاً كه تمام اين احاديث را باطل بدانيم باز بحكم عقل از احاديث ديگر نميتوانيم چشم پوشى كنيم زيرا باطل بودن يك كتاب كه در نظر علماء

عم اعتباری ندارد یارد کردن يك حديث كه خود محدثین هم میگویند باید آن را رد کرد موجب نمیشود که احادیثیکه جنبه عملی دارد و علماء آنها را همه قبول دارند و با عقل و علم و حس هم منافات ندارد مارد کنیم چنانچه این بیخرد میگوید (چون این چند حدیث درست نیست باید تمام احادیث را قلم دورش کشید) این سخن مانند آنستکه بگوئیم چون بعضی دواهای این دواخانه زهر کشنده است ما قلم دور تمام دوا خانه ها میکشیم و چون بعضی از حرفهای تاریخ اعثم دروغ است ما همه کتابهای تاریخ را کنار میگذاریم البته این سخن مخالف حکم خداست و هیچ عاقلی با آن همراه نیست از این قرار باید دور قرآن هم قلم بکشید برای آنکه بعضی از آیات آنرا شما نمیفهمید و با عقل ناقص شما درست نمیشود مانند سخن گفتن همه موجودات و تسبیح آنها و سخن گفتن مورچه و هدهد و زنده شدن مردگان بدست ابراهیم و عیسی و زنده شدن عزیز و الاغش و مانند اینها پس بگفته شما باید دور تمام قرآن قلم کشید یا باید اعتراف کرد که علم بشر ناقص و محدود است و اطلاع بر نوامیس کائنات و اسرار موجودات ندارد امروز هم که روزگار علم ترقیات روز افزون کرده باز صدها هزار اسرار جهان در پس پرده مانده است و روزگار انتظار دانشمندان بزرگتری دارد که بعضی از آنها را بدسترس آنها گذارد . پس انسان عاقل نباید بمجرد آنکه چیزی برخلاف سلیقه یا عادتش شد یا علم ناقصش راهی بر ادراک آن نداشت بانکار برخیزد و آنگاه یکباره سراسیمه شده و انگاره را از دست داده بگوید دور تمام اخبار باید قلم کشید با آنکه هزاران احادیث از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین رسیده که انسان را راهنمایی باسرار توحید و معرفت میکند و مشکلات زندگانی دوجهان را برای انسان آسان میکند و کلید درهای فضایل و کمالات را برای بندگان بدست انسان میدهد

۳- بسیاری از اینها بازندگی نمیسازد (گفتار حکومت و قانون دیده شود)

جواب این سخن در پیرامون همان گفتار داده شده است با آنجا رجوع شود ، این سه اشکال را در پشت کتابچه در پرسش دوازدهم ذکر کرده است

۴- بیشتر اینها خودشان باهم نمیسازد (کتابهای حدیث پر است از اینها) اینک ما میگوئیم سر خود کسی نمیتواند بکتابهای حدیث رجوع کند و از آنها حکم خدا را بفهمد و اجتهاد تخصص بیرون آوردن احکام است از قواعد و احادیث و جدا کردن احادیث عملی است از غیر عملی که آن مربوط بیک قواعد علمی دقیق است که دست شماها بآن نمیرسد برای همین است که شماها وقتی رجوع میکنید بکتابهای حدیث سرگردان میشوید که باید چه کرد راه پیدا کردن احکام عملی را هم ندارید زیرا قواعد فنی در دست شما نیست ناچار کار را آسان کرده بانکاری پردازید خوبست شما با اینهمه معلومات یک سرکشی بهمه علوم بکنید ناچار در آنها هم چیزهاییست که شماها نمیفهمید و بنظرتان باهم متنافی میآید و آنگاه یکسره خود را راحت کنید و بگوئید همه علوم باطل است همان روایاتی که بنظر شما باهم مخالف است وقتی اهل فن آنها را در تحت قواعد میآورند بیشتر آنها از تنافی بیرون میآید و بعضی از آنها که بتنافی باقی میماند تکلیف قطعی آنها را در علم اصول تعیین کردند بطوری که عملی بودن یکدسته از آنها را اهل فن تمیز میدهند و سرگردانی برای آنها در راه یافتن بقوانین نیست آری چون علم نظری اجتهادی است مانند همه علوم میان اهل فن اختلاف نظر پیدا میشود آنهم نه در قوانین اساسی بلکه در بعضی جزئیات ۵- میدانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است (کتابهای درایه قسمت حدیث موضوع یا مجعول دیده شود)

اما شما که برای تمیز حدیث ساختگی از غیر ساختگی راهی ندارید که می گوئید میدانیم از اینجهت همینطور تیری بتاریکی انداخته میگوئید کتابهای درایه رجوع شود با آنکه در کتابهای درایه اینگونه احادیث را ذکر نمیکنند آری در کتابهای اصول میزان برای تمیز دادن هست و اهل فن تمیز میدهند از اینجهت مجعول را غیر عملی میدانند و کنار میگذارند و غیر مجعول را بمورد عمل میگذارند.

۶- این اخبار ظنی است و بحکم عقل و قرآن پیروی ظن جایز نیست:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) این اشکال همان پرسش یازدهم است که میگوید این احادیث که امروز در دست ما است ظنی است و عقل هم اینرا نمی پذیرد که خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را بچیزی امر کند و راه علم را بروی او ببندد)

جواب پرسش
جواب این اشکال آنستکه خدا در ابلاغ فرمانها و رساندن قانون خود ب مردم يك امر تازه بر خلاف سیره و طریقه عقلاء عالم نیاورده چنانکه تمام عقلاء در تمام کشورهای جهان بخبر اشخاصی که مورد وثوق و اطمینان آنهاست عمل میکنند و اگر عمل بخبر دادن اشخاص ممنوع شود باید مردم اساس زندگی خود را بهم زنند و نظام کشورهای جهان باید بکلی بهم بخورد همینطور خدا در تبلیغ قانون های خود علاوه بر آن احکام و قوانینی که در قرآنست و قطع است و علاوه بر آن احکامی که از روایات متواتره ثابت شده و آنهم بطور قطع ثابت است بهمان سیره و روش عقلاء رفتار کرده و قانونهای خود را بهمان روش متعارف میان جهانیان تبلیغ نموده و عجب آنستکه نویسندگان با اینکه اعتراف کرده که روش و سیره عقلاء پذیرفتن خبر است مانند تاریخ باز میگویند عمل کردن بظن بخلاف عقل است و عمل باخبر را عمل بظن میدانند و حاصل کلام او این میشود که سیره عقلاء بر عمل نمودن بچیزی است که خلاف عقل است و این از غایت بیخردی و جهل است که کسی کار تمام عقلاء عالم را بر خلاف عقل بداند پس باید گفت که عقلاء یا عمل کردن باخبر را عمل بظن نمیدانند بلکه عمل بوثوق میدانند و در قرآن هم از ظن نهی کرده نه از وثوق و یا عمل بظنی که از خبر اشخاص مورد اطمینان حاصل شد مخالف عقل نمیدانند و خداهم اینگونه ظن را جلو گیری نکرده زیرا جلو گیری از آن برخلاف نظام جهان و نظام زندگانی جهانیانست و خدا نظام جهان را هرگز بهم نخواهد زد و طریقه قطعیه عقلاء را خراب نخواهد کرد

يك سخن قابل توجه در اینجا باید خوانندگان را متوجه کنیم بیک نکته قابل توجه و آن اینست که احادیثی که از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده و در کتابها

ثبت است از همین زمان ما تا زمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است و از این علم معلوم میشود که حدیث از چه اشخاصی دست بدست بما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن هست که در تاریخ و ثوق و اطمینان نیست زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله هائی که خبر بما رسیده درست اطلاعی نداریم لکن در اخبار ما اینطور نیست علماء و محدثین ما هر حدیثی را که میآورند میتوانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا صحیح است یا مورد اطمینان نیست و نباید بآن عمل کرد الان ما کتاب های هزار سال پیش از این را مانند کتاب کافی که از بزرگترین کتابهای حدیث است با وسیله اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل میکنیم و احوال رجال خود کافی نیز معلوم و مضبوط است پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی اطلاع است حق ندارد اخبار کتابهای حدیث را نپذیرد

يك نظری بکتابچه پس از آنکه نویسنده جمله از احادیث غیر عملی را که چگونگی آنها را ذکر کردیم آورده میگوید (شاید شما بگوئید که مادر برابر احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد بدان میماند که کسی بخواهد از کاسه که نصفش شکسته کار بکشد بنام آنکه نصف دیگرش سالم است چنانکه خود شما اگر يك سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته هایش بی اعتناء میشوید) آفرین بر این هوش سرشار و دلیل منطقی که بایک مثال بی تناسب میخواهید يك مطلب روشن را سرپوشی کنید اگر يك یا چند حدیث در کتاب بحار الانوار که خود صاحب کتاب نیز التزام بدرست بودن آن ندارد وارد شد که یا مراد غیر معلوم بود و یا فرضاً برخلاف عقل بود باید دست از کتاب وسایل هم که احادیث مورد عمل است برداشت و عمل بآن را مانند کار کشیدن از کاسه نیمه درست حساب کرد با آنکه مثال

درست آن اینست که اگر دو کاسه باشد یکی شکسته باشد و یکی درست انسان گناه شکسته را کردن درست نباید بگذارد سخن شما بآن ماند که برای بد بودن يك دارو که خود دارو گر نیز بیدی آن اعلان کرده از داروهای خوب آن نیز پرهیز کنید و بواسطه بدی نان يك خبازی از تمام خبازی های شهر اجتناب نمائیم خوب باشد یا بد باشد و این بیخرد باز ندانسته که هزاران نفر راوی حدیث در علم رجال هست که این احادیث از چند نفر آنها نقل شده و بواسطه چند حدیث از چند نفر که یا مراد معلوم نیست و یا فرضاً با عقل درست نمیآید نمیتواند دست از همه احادیثی که هزاران اشخاص دیگر نقل کردند برداشت آیا این بیهوده گوئی و پریشان نویسی نیست **يك نکته دانستی** در اینجا باید **يك** نکته دیگر توجه پیدا کرد و آن اینست که ما **يك** خبری که فرضاً خلاف واقع باشد اگر از کسی شنیدیم بوقت معلوم میشود که گوینده آن خبر را از خود جعل کرده و بدروغ برای ما نقل نموده است در اینصورت ما اعتناء باخبار دیگر او نیز نمیکنیم لکن اگر گوینده را بامانت و درستی شناختیم و از او **يك** خبر نادرست شنیدیم و اطمینان پیدا کردیم یا احتمال صحیحی دادیم باینکه گوینده متعمداً دروغ پردازی نکرده و از روی اشتباه و خطا این خبر را نقل کرده این اسباب این نمیشود که ما باخبار دیگرش که نادرستی آنرا نفهمیدیم اعتناء نکنیم پس اینکه نویسنده میگوید (خود شما اگر **يك** سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته هایش بی اعتناء میشوید) در همه جا درست نیست خود شما از **يك** نفری که مورد وثوق و اطمینان است اگر **يك** خبری که بنظرتان نادرست است بشنوید و احتمال خطا و اشتباه در باره او بدهید بمجرد نقل کردن **يك** خبر نادرست از اخبار دیگرش دست نمیکشید و اگر بنا باشد با نقل **يك** خبر نادرست مردم دست از تمام اخبار اشخاص بردارند باید نظام زندگی را بهم زنند زیرا هیچکس از خطا و اشتباه خالی نیست و ناچار در میان خبرهای او **يك** یا چند چیز نادرست پیدا میشود پس باید مردم از پذیرفتن اخبار بکلی خودداری کنند با آنکه همه میدانیم نظام جهان

وزندگی بپذیرفتن اخبار برپاست پس اگر در روایات صحیحی که اشخاص درست
مورد اطمینان آنها را نقل کردند یکی دو تا روایت برخلاف عقل شنیدیم و احتمال
خطا و اشتباه کاری در کار بود نمیتوانیم دست از تمام اخبار آن اشخاص برداریم
بعذر آنکه در یک مورد خطا کرده است آری اگر کسی اخبار خلاف واقع خیلی نقل
کرد گرچه از روی اشتباه هم باشد باخبار او اعتمادی نتوان کرد
اکنون خوب است خوانندگان رجوع کنند باین اخباری که برخلاف عقل آنها
است ببینند آیا جز اینست که بکنفر راوی که هزار حدیث مثلاً نقل کرده و همه
مطابق عقل و علم است یکی دو حدیث هم برخلاف عقل و علم نقل نموده و احتمال
میدهیم این حدیث یا بواسطه گذشتن زمانها اشتباهی در نقل شده باشد یا فرضاً راوی
خطا و اشتباهی کرده باشد در اینصورت آیا ما میتوانیم دست از هزار روایت دیگر
که درست است برداریم؟

شما در یک مجله که نویسنده او را بدرستی و امانت میشناسید صدها خبرهای
درست موافق با عقل دیدید درین شماره های آن یکی دو جا خطا بود که احتمال
دادید در مطبوعه اشتباهی شده یا نویسنده با اشتباه و خطا آن خبر نادرست را نقل کرده
آیا تمام مجله های او را کنار میگذارید و اعتناء باخبار دیگرش نمیکنید یا همان
مورد خطا را کنار گذاشته دیگر مواردش را می پذیرید اگر چنین است ماجر اجویی
و غلط اندازی این نویسنده را باید بپذیرید و راه غلط اندازی آنها را بفهمید اینها
بواسطه چند حدیث که برخلاف عقل آنهاست با آنکه ممکن است خطا و اشتباهی
در کار باشد یا معانی دیگری که بفهم مانعاید داشته باشند میخواهند از هزاران حدیث
درست که با علم و عقل موافق و از اشخاص مورد اطمینان و وثوق نقل شده دست
بردارند و جرم خیالی کتاب (۱۴) بحار الانوار را بگردن تمام کتابهای حدیث که یکی
از اینگونه روایات در آنها نیست بگذارند و از زیر فرمانهای خدا یکسره شانیه تهی
کنند در صورتیکه همین نویسندگان اخبار بعضی روزنامه های کنونی کشور را با آنکه

اطمینان بنویسندگان آن نیست و در آنها خلاف حقیقت بسیار دیدند با جان و دل میپذیرند
 اکنون چه شده است که اخبار روزنامه که نویسنده اش از هیچگونه دروغ
 و نادرستی احتراز نمیکنند باید پذیرفت لکن بواسطه نادرست بودن يك يا چند حدیث
 یا فرضاً يك کتاب باید دست از تمام کتابهای حدیث برداشت حکمیت آنرا واگذار
 میکنیم بوجدان پاک و انصاف خوانندگان محترم

پرسش سیزدهم و (بنظر شما علت آنکه امروز مردم بدین بیهوا شده اند
 پاسخ آن چیست) در اینجا سخن فراوانست و علت‌های اصلی و فرعی
 بسیار است لکن ما اظهار نظر در يك علت که تمام علت‌ها یا بیشتر آنها از آن تولید
 شده مینمائیم :

اروپائیان از سال‌های بس طولانی این نکته را دریافتند که بانفوذ روحانیت
 و قوت علاقه دینداران بدین ممکن نیست باسانی بتوانند استعمار ممالک اسلامی
 کنند و منابع ثروت آنها را از دست آنها بی چون و چرا بر بایند و مقاصد استعماری
 یا استثمار خود را عملی کنند و چنین تشخیص دادند که ریشه علاقمندی توده بدین
 تبلیغات روحانیین اسلام است و با علاقمندی توده بروحانیت ممکن نیست علاقه بدین
 داری را از آنها گرفت آنها دیدند برای يك پیمان دخیانیات با آن محذورات بزرگ
 زمان ریاست مرحوم میرزای شیرازی مواجه شدند و عاقبت نتوانستند مقصد خود
 را عملی کنند از آن روز با روزهای پیشتر درس خود را برای همیشه خواندند و
 فهمیدند بانفوذ اینان نمیشود معادن ثروت این ممالک را برد و امر يك کشور مستقل
 را با وزارت استعمار قرارداد ناچار با تمام قوی و تدبیرات عملی که مخصوص بخود
 آنها است با دست خود ایرانیان مشغول بانجام این وظیفه حتمیه شدند که هر چه
 ممکن است زودتر قوه روحانیت را از بین ببرند یا دست کم از نفوذ آنان هر چه ممکن
 است بکاهند و با کاسته شدن این قوه که راهنمای مصالح کشور اسلامی بود و در عین
 حال قوه جلو گیری از نفوذ اجانب هم بود مردم را از دینداری سست کنند قبل از بیست

سال دیکتاتوری نقشه‌های خود را نسبتاً بانزاکت و آرامش میخواستند عملی کنند
 باروزنامه‌ها و تبلیغات که از قفقاز و کلکته و مصر و دیگر بلاد شروع شد و بایران نیز
 نفوذ پیدا کرد باینکار مشغول شدند و در این بیست سال که پیش بینی جنگ جهان را
 کردند و خود را نیازمند باین کشورها و منابع ثروت آن دیدند و از طرفی میدیدند
 با آرامش اگر بخواهند نقشه را عملی کنند وقت تنگ است و فرصت از دست میرود
 و بادست مرحوم احمد شاه نمیتوانستند کاری از پیش ببرند نقشه‌های خود را با بعضی
 دیگر در میان گذاشتند و آنکس که باتمام مقاصد آنها همراه شد دیکتاتوری بی‌هوش
 رضا خان بود و پیش از او نیز آن مرد ابله اتاترک بود که نقشه‌های آنها را بطور اجبار و
 سر نیزه عملی کردند و مردم را از طرفی با تبلیغات و کار کاتوره‌های روزنامه‌ها و از طرفی
 با فشارهای سخت بروحانیین و خفه کردن آنها در تمام کشور و از طرفی شایع کردن
 اسباب عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم را بکشف حجاب و کلاه لگنی و
 مجالس سینما و تئاتر و بال و آنچیزها که میدانید و گول زدن آنها را باینکه اینگونه
 بازیها تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع از آن هستند پس آنها مانع از
 ترقیات کشور و اساس زندگی هستند

با این حيله‌ها و صدها مانند آن توده را از روحانی دلسرد بلکه بآنها بدبین
 کردند و علاقه بدین دنبال آن از دست رفت کارمندان دولت هم که عضو مؤثر کشورند
 یکدسته کمی از آنها که تا اندازه ملتفت قضایا بودند بواسطه گرفتن پستهای حساس
 دست ییمان با جانب داده بر علیه مصالح کشور قیام و اقدام کردند و یکدسته زیاد آنها
 گول آنها را خورده و با ساده لوحی ترقیات کشور را با این بازیچه‌ها پنداشتند و هر چه
 اسم تجدد روی آن آمد بدون سنجش پذیرفتند و از کلمه ارتجاع بطوری آنها را
 ترسانیدند که هر قدر مفسد يك موضوعی را دیدند برای آنکه بآنها نگویند کهنه
 پرست یا (فنا تیک) چشم از مصالح کشور پوشیدند و ننگ خیالی این کلمه مو هو مرا
 بخود نخریدند و یکدسته بسیار کمی که هم ملتفت بودند و هم خیانتکار نبودند یا از

کارکناره گرفتند یا آنها را کنار کردند و یا بواسطه ضعف نفس و اقلیت کامل نمیتوانستند سخنی بگویند همه دیدید که تبلیغات بر ضد دین بطوری شایع بود که بیشتر روزنامه‌های کشور غالب وقت خود و خوانندگان را صرف آن میکردند و بهر طوری ممکن بود بتوده تزریق ضد آئین میکردند

شما دیدید در آن کارناوال‌ها چه افتضاحی برپا کردند و چه بی‌آبرویی‌ها کردند و عملاً چه تبلیغات برخلاف دین نمودند اینها تبلیغات آن دسته بود که باتمام وسایل شایع میشد و حالا هم کم و بیش چند نفر بیخورد مانند شما و آن ارباب افیونی بیخورد شما ته مانده کاسه آنها را می‌لبسید و بدون آنکه اصلاً قوه تمیز داشته باشید بر ضد دین و کشور و استقلال مملکت کتابچه‌های ننگین خود را پخش میکنید و با هزار جانفشانی تهمت‌ها و دروغ‌ها بروحانی و دینداران مینبندید و با کمال بی‌شرمی از آئین خود بدین پاك نام میرید با آنکه سوابق آن مرد ابله در تبریز و طهران در دست است و آنها که او را میشناسند بناپاکی و خلاف عفت میشناسند چنین عنصری که خود ناپاك ترین عناصر است میخواهد مرد مرا با آئین ناپاك که آئین زردشت موهوم است دعوت کند و از هزاران دستورات خدائی که مانند سیل روان از عالم غیب بقلب پیغمبر پاك اسلام که زندگانی سراسر نورانی آنرا همه میدانند نازل شده منصرف کند

اینها تبلیغات آن دسته است که با دست بعضی روزنامه نویس‌ها و چند تن مانند شما همیان توده پخش میشود و آنها را از دین و دینداری منصرف میکند و بدین بی‌علاقه مینماید لکن تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن نبود انجام بگیرد مجالس تبلیغ آنها حکم تریاك قاچاق یا بدتر از آن را پیدا کرده بود مدارس علمی را که سر چشمه این منظور بود در تمام کشور از آنها گرفته یا بستند و یامرکز فحشاء مشتی جوان نازهرس قرار دادند مدرسه مروی را در تهران که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود جایگاه مشتی آرامنه کردند مدرسه سپهسالار را بمشتی جوانها که بانام مدرسه موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می‌شد و اگذار کردند و امروز

هم بهمان حال باقی است . گویند گانی بنام وعظ و خطابه از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آنها بجای دعوت بدین دعوت بمقاصد شوم رضاخان که مقاصد اجانب بود میگردند

در این میان چندتن آخوند قاجاق که از علم و تقوی یادست کم تقوی عاری بودند بنام روحانیت ترویج کردند و بانام اصلاحات بر خلاف دین آنها را بنوشتن و گفتن و ادار کردند و کتابهای آنها را با اجازه اداره مطبوعات با خرج خود یا کسانی که گول خورده بودند بطبع میرسانند و اگر کتابی بر ضد آن نوشته میشد طبع آن را اجازه نمیدادند چنانکه کتاب اسلام و رجعت که نوشته شد یکی از روحانیین قم کتاب ایمان و رجعت نوشت و دروغ پردازی و خیانت کاری سنگلجی را آفتابی کرد و نگذاشتند طبع شود اکنون هم خطی موجود است . دینداران نیز در این کوران بی دینی خود را باختند و از روحانیین کناره گرفتند و یادست کم بمقاصد آنها همراهی نکردند و امروز هم ندارند از این جهت کتابهای برخلاف آئین بزودی بطبع میرسد لکن کتابهای دینی بسیار در زمین مانده و کسی اقدام بطبع آنها نمیکند با اینهمه میخواهید باز مردم علاقه مند بدین و دینداری باشند

اینها جمله از علل بیعلاقه گی مردم بدین است و تا زمامداران ما و کارمندان دولت و اعضاء حساس کشور از خواب بر نخیزند و مقاصد مسموم اجانب را درست نفهمند چشم داشت باصلاح این کشور نباید داشت

در پایان سخن از نویسندگان کتابها یا روزنامهها تقاضا میشود که مندرجات این کتاب را که کمی از بسیار است نظر کنند و وضعیت اسفناک کشور را در نظر بگیرند و ریشه خرابیها را با در نظر گرفتن وضعیت بیست سال دوره دیکتاتوری و گذرش احوال رضاخان و علل برقرار شدن او بحکومت ایران و کارهاییکه برخلاف مصالح کشور و برای پیشرفت مقاصد دیگران در آن مدت شد بدست بیاورند و بایک شجاعت ادبی و از خود گذشتگی دست بدست داده ملت را بیدار کنند و حس دینداران را که

در این چند سال خفه کردند باز در توده زنده کنند تا مورد استفاده دیگران نشوند
اینک آیاتی از قرآن کریم برای شما میآوریم و این اوراق را بگفته خدای

جهان، پایان میرسانیم

سه آیه از آیات قرآن سوره نساء (آیه ۱۳۷) بِشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا الَّذِي يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتُوا عَلَى اللَّهِ
الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

سوره مائده (آیه ۵۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

سوره انفال (آیه ۵۹) وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ
الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ
يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُغْنُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظلمُونَ

هم میهنانه عزیز، خوانندگان گرامی، برادران ایمانی، جوانان ایران دوست،
ایرانیان عظمت خواه، مسلمانان عزت طلب، دینداران استقلال خواه، اینک این
فرمانهای آسمانی است، این دستورات خدائی است، این پیامهای غیبی است که
خدای جهان برای حفظ استقلال کشور اسلامی و بنای عظمت و سرفرازی بشما ملت
قرآن و پیروان خود فرو فرستاده آنها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن
دقت نمائید و آنها را بکار بندید تا استقلال و عظمت شما بر گردد و پیروزی و سرفرازی
را دو باره در آغوش گیرید و گرنه راه نیستی و زندگانی سراسر ذلت و خواری را
خواهید پیمود و طعمه همه جهانیان خواهید شد. والسلام علی من اتبع الهدی

« پایان »

الف فهرست مطالب کتاب

۲۵ گواه دیگر بر اثبات سخن	۲۵	سبب تألیف کتاب	۲
۲۶ حکمت از خوانندگان	۲۶	یک خواهش از خوانندگان	۳
۲۷ پرسش اول و پاسخ آن	۲۷	ریشه گفتار نویسندگان	۴
۲۷ کارهای خدائی کدام است	۲۷	سبب اصلی این اشکالات	۵
۲۸ گواه از قرآن بر اثبات مدهی	۲۸	یک اشتباه بی اساس	۵
۲۹ گواه دیگر از کلام خدا	۲۹	خلط اندازی و اشتباه کاری	۶
۳۰ از مردگان حاجت خواستن شرك نیست	۳۰	عوام فریب کیست	۷
۳۱ آراء فلاسفه در بقاء نفس	۳۱	نکته اصلی جمله با علماء اسلام	۸
۳۱ رای سالیس ملطی	۳۱	چرا رضاخان با علماء بد بود	۹
۳۲ رای آنکسبیس و انبذلس و فیثافورث	۳۲	گفتار اول توحید	۱۰
۳۳ رای سقراط فیلسوف	۳۳	سؤال اول و جواب آن	۱۰
۳۴ رای افلاطون و ارسطاطالیس	۳۴	بیان شرك مجوس و ثنویه	۱۱
۳۵ آراء فلاسفه اسلام	۳۵	مزدك و آراء او	۱۲
۳۵ رای شیخ الرئیس و شیخ اشراق	۳۵	عقاید اهل اهواء و حرنانیون	۱۳
۳۶ رای صدر المتألهین فیلسوف شهر	۳۶	معنی شرك و آراء اصحاب هیاكل	۱۴
۳۷ رای دکارت فیلسوف فرانسوی	۳۷	آراء اصحاب اشخاص	۱۵
۳۷ آراء ۴۷ نفر از فلاسفه اروپا	۳۷	آراء عرب در زمان جاهلیت و ریشه آن	۱۵
۳۸ گواه از قرآن بر زنده بودن روح	۳۸	اسماء پتهای عرب و آراء نصاری	۱۶
۳۹ حکمت از خوانندگان محترم	۳۹	مبارزه اسلام با کمی بوده	۱۷
۴۰ نتیجه گفتار ما	۴۰	نمونه آیات رد دهریین	۱۸
۴۰ شفاء خواستن از تربت شرك نیست	۴۰	نمونه آیات رد مشرکین	۱۹
۴۱ گواه از قرآن	۴۱	نمونه آیات رد ستاره پرستان	۱۹
۴۱ عوام فریبی و طراری	۴۱	نمونه آیات رد بت پرستان	۲۰
۴۲ علاج روحی بتصدیق دکتران قدیم و جدید	۴۲	آیاتی که نام پتهای عرب را برده	۲۱
۴۳ خاک پای زندگان زندگی بخش است	۴۳	آیه که نویسندگان دست آویز کردند	۲۱
۴۵ بحث در اطراف معجزه بیغمبران	۴۵	فرق مبانه عبادت و تواضع	۲۳
۴۶ گواههای قرآنی بر این دهوی	۴۶	گواه از قرآن مدهی	۲۴

ص	ص
۸۲ آیات قرآن درباره رحمت و آمرزش	۴۸ جواب گفتار نویسندگان
۸۳ يك سخن در پیرامون بداء	۵۰ بحث در غیبگوئی
۸۵ معنی روایت و حقیقت بداء	۵۰ گواههای قرآنی
۸۶ معنی دیگر بداء	۵۱ گفتار فلاسفه درباره غیبگوئی
۸۷ تطابق قرآن با احادیث بداء	۵۲ رای شیخ الرئیس و شیخ الاشراف
۸۹ پرسش دوم در پیرامون استخاره	۵۳ رای صدر المتألهین فیلسوف شهر
۹۰ معنی استخاره	۵۳ آراء فلاسفه اروپا و بحث در مینباتیزم
۹۲ گواه از قرآن برای استخاره	۵۴ کلام فرید وجدی در آراء فلاسفه اروپا
۹۳ تأثیر استخاره در روح بگفته فلاسفه	۵۵ داوری از خوانندگان محترم
۹۴ غلطاندازی نویسندگان	۵۶ ریشه انکار معجزات و سبب آن
۹۷ علماء اسلام دعوی غیبگوئی نکردند	۵۶ پرسش راجع بسجده بر تربت
۹۹ پاسخهای کودکان از پیش خود	۵۸ گواه از قرآن بر گفتار ما
۱۰۴ تهمت نویسنده بدینمداران	۵۹ دروغ پردازی و عوام فریبی نویسنده
۱۰۵ گفتار دوم در امامت	۶۰ پرسش راجع بکنبد و بارگاه
۱۰۵ پرسش سوم و جواب آن و اثبات امامت بطریق عقل	۶۲ گواه قرآنی بر گفته ما
۱۰۸ اثبات امامت با قرآن	۶۳ تمام ملل دنیا کتبد و بارگاه ساختند
۱۰۹ آیه اولی الامر بحکم خرد در امامت است	۶۵ دست آویز این بیخردان و جواب آن
۱۱۰ خلفاء و سلاطین اولی الامر نیستند	۶۶ روایت در ثواب تعبیر قبور ائمه (ع)
۱۱۲ گفتار شعبه در باب امامت	۶۷ بیخبر از این نویسندگان زبانه تعبیر فرموده
۱۱۲ سبب آنکه قرآن صریحاً اسم امام را نبرده	۶۸ فقرات زیارت جامعه کبیره
۱۱۴ مخالفتهای ابوبکر با قرآن منقل تراویح و اخبار اهل سنت	۷۰ تطابق زیارت جامعه با قرآن
۱۱۵ مخالفت او با آیات ارث بن انبیا	۷۰ خیانت نویسنده در نقل زیارت جامعه
۱۱۶ مخالفت او با آیه خمس	۷۲ در پیرامون زیارت جامعه کبیره
۱۱۷ مخالفت او با آیه زکوة	۷۲ دروغ پردازی و افتراء روشن
۱۱۷ مخالفتهای عمر با قرآن باقرار سنبلان و اخبار آنها	۷۴ خیانت در نقل حدیث کافی
	۷۷ بحث در پیرامون شفاعت
	۷۹ گواههای قرآنی در این باب
	۸۰ يك طراری شکفت آور

- | ص | ص |
|--|---|
| ۱۴۲ تصنیف ابن هکمه کتابی در سند حدیث | ۱۱۸ مخالفت او با آیه استمتاع |
| ۱۴۲ تصنیف طبری مورخ ۲ جلد کتاب در این حدیث | ۱۱۸ مخالفت او بامتعه حج و آیه طلاق |
| ۱۴۳ تصنیف حسکانی و سجستانی کتاب در
سند حدیث | ۱۱۹ مخالفت او با آیات عصمت پیغمبر و نتیجه
سخن ما در این باب |
| ۱۴۳ کلام جوینی درباره ۲۸ جلد غدیر | ۱۲۰ بکنظر بگفتار یاقوه گویان در پیرامون
امامت |
| ۱۴۴ ذکر حدیث منزلت در باب امامت از
صد طریق از طرق اهل سنت | ۱۲۱ در معجزات پیغمبر و اشتباه کاری
بیخردان |
| ۱۴۵ نقل حدیث منزلت از صحیح بخاری | ۱۲۳ دروغ پردازی در پیرامون فضائل
ائمه (ع) |
| ۱۴۶ نقل این حدیث از صحیح مسلم و ترمذی
وابی داود | ۱۲۴ افتراء بدینداران در خصوص شفا
۱۲۴ در پیرامون مصحف فاطمه (ع) |
| ۱۴۶ نقل این حدیث از مسند احمد بن حنبل | ۱۲۵ بی اطلاعی نویسنده از قرآن |
| ۱۴۷ نقل این حدیث از ابن ماجه و نسائی | ۱۲۶ در پیرامون معنی نبوت |
| ۱۴۷ تواتر حدیث منزلت باقرار اهل سنت | ۱۲۶ بدین ملائکه مختص پیغمبر نیست |
| ۱۴۸ تواتر حدیث ثقلین در امامت ائمه (ع) | ۱۲۷ نتیجه گفتار ما و رسوائی نویسنده |
| ۱۴۹ تواتر حدیث سقینه درباره امامت | ۱۲۸ در پیرامون تقبه |
| ۱۴۹ تواتر احادیثی که صریح در خلافت علی
ابن ابیطالب است | ۱۲۹ گواه قرآنی در باره تقبه |
| ۱۵۰ احادیث صریحه در وصایت آنحضرت | ۱۲۹ بکنظر دیگر در موضوع امامت |
| ۱۵۰ امامت از روز اول همدوش نبوت بوده | ۱۳۱ در پیرامون بطلان تعریف قرآن |
| ۱۵۱ ذکر مورخین بزرگ این مطلب را | ۱۳۲ دزدی از میرزا ابوالفضل بهائی |
| ۱۵۲ ذکر مورخین اروپا این مطلب را | ۱۳۳ اشکال نویسنده بامامت |
| ۱۵۲ آخرین کلام پیغمبر راجع بامامت بوده
بحسب اقرار همه و نقل احادیث و تواریخ | ۱۳۴ جواب از اشکال با حکم عقل |
| ۱۵۳ حکمت از خوانندگان | ۱۳۶ جواب اشکال با آیات قرآن و ذکر ده آیه
در باب امامت |
| ۱۵۴ کتابهاییکه در امامت پیش از صفویه
نوشته شده | ۱۴۰ اثبات امامت با احادیث نبویه |
| ۱۵۷ نام چهل کتاب که در قرب هزار سال
قبل از این نوشته شده در امامت | ۱۴۱ در پیرامون حدیث غدیر خم |
| | ۱۴۱ نقل صد نفر صحابی حدیث غدیر را |

ص	ص
۱۹۲ غلط پردازی در پیرامون تقلید میت	۱۶۱ ذکر شافی علم الهدی
۱۹۴ دخالت بیجا در معقولات و دلیل تقلید زنده	۱۶۱ الفین علامه و نتیجه سخن ما
۱۹۷ نفهیدن نویسنده اصل عدم را و با اعتراض برخاستن	۱۶۲ بزرگی کتاب دلیل ساختگی آن نیست
۱۹۸ لافهای کودکانه نویسنده و رسوائی او	۱۶۳ يك اشتباهکاری و جواب آن
۲۰۰ تراشیدن عنوان دروغی برای روحانیین	۱۶۴ نامه امیرالمؤمنین بمعویه و معنی آن
۲۰۱ نظری باصلاح روحانیت و حال بهلوی	۱۶۵ بعضی از سخنان امیرالمؤمنین در باب غصب خلافت
۲۰۱ شرایط مصلح روحانیت	۱۶۶ یرش چهارم در پیرامون ثواب زیارت و عزاداری
۲۰۳ یرش ششم در پیرامون کارکردن روحانی	۱۶۸ يك حساب از عمر بشر و جزای خدا
۲۰۳ شغل روحانی چیست	۱۷۰ در پیرامون آفات توبه
۲۰۵ باید روحانی حزب جداگانه باشد	۱۷۱ یکنظر بسوره مبارکه قدر
۲۰۶ مقدار بودجه روحانیین	۱۷۱ جواب از اعتراض در موضوع ثوابها
۲۰۷ بودجه روحانی از کجا است	۱۷۲ جواب دیگر از اعتراض
۲۰۸ نتیجه سخنان ما در این موضوع	۱۷۳ در پیرامون عزاداری
۲۰۹ روحانی بمیل توده سخن نمیگوید	۱۷۴ يك بحث دیگر در نبوت و امامت
۲۱۰ روحانی يك دیندار بیشتر طرف توجه توده است	۱۷۶ نبوت و امامت بحکم قرآن جزء دینست
۲۱۲ جرم نشر خرافات بعهده کیست	۱۷۹ یرش پنجم در پیرامون ولایت روحانی
۲۱۳ قواعد دین آفتابی است	۱۷۹ يك نظر بحکومت و قوانین جهان
۲۱۴ گریززدن نویسنده بکربلا	۱۸۱ حکومت لازم است و حق خدا است
۲۱۵ نظر نویسنده در مصرف موقوفات	۱۸۳ گواه این سخن از قرآن
۲۱۷ يك دروغ پردازی روشن	۱۸۵ مجلس مؤسسان تشکیل حکومت میدهد
۲۱۸ اسلام مراعات نظافت را بیش از همه کرده	۱۸۶ چگونگی حکومت فقیه و عدم مخالفت آنها بادولت
۲۱۹ ترجیح داشتن خرگچ کوبی بامثال نویسنده	۱۸۷ دلیل حکومت فقیه در زمان غیبت
۲۲۰ در پیرامون عالم بی عمل	۱۸۹ چگونگی اجازه دادن فقیه و حال مشروطه امروز
	۱۹۰ اجازه مرد کوچک کرد بدولت و بیان دور

۲۳۹ رفتار پهلوی بانوده	۲۲۱ گفتار چهارم حکومت
۲۴۱ دریرامون دخول در کار دولتی	۲۲۱ دوات چون بوظیفه اش رفتار نمیکند ظلمه است
۲۴۲ درنظام اجباری کنونی و نتایج بد او	۲۲۲ راه بیدایش اتحاد در تمام توده
۲۴۴ تشکیل نظام در اسلام	۲۲۴ دریرامون کلاه پهلوی ولگتی
۲۴۵ شرط بندی در دواصل مهم نظام جایز است	۲۲۴ دریرامون قرارداد و ثوق الدوله
۲۴۵ نظام اجباری در اسلام	۲۲۵ خبانت در روایات و ذکر حکومت دیکتاتوری
۲۴۶ موازنه اداره تبلیغات اسلامی با تبلیغات امروز	۲۲۶ پیشقدمی شیعیان علی (ع) در جنگها و دعای علی بن الحسین (ع) بشعور مسلمین
۲۴۷ رفتار صاحب منصبان با سربازان	۲۲۷ دریرامون دخول در حکومت دیکتاتوری
۲۴۸ چه چیز روح فداکاری و مبهن دوستی در سرباز ایجاد میکند	۲۲۷ علماء دخول در عمل دولت را برای اصلاح جایز میدانند
۲۴۹ چه چیز بخزانة دولت زبان میرساند	۲۲۹ دریرامون جهاد
۲۵۱ کمی کارکنان دولت را بکار مست کرده	۲۲۹ فرق میان کشورگیری اسلام و جهانیان
۲۵۲ نظر روحانی بکارمندان دولت	۲۳۰ جنگ برای حفظ استقلال کشور بحکم اسلام واجب است
۲۵۲ چرا مردم بقانون بدبین و بدین خوشبینند	۲۳۱ خیالات مال بخلوبائی نویسنده
۲۵۴ چرا اشخاص یا کدامن کمتر وارد این تشکیلات میشوند	۲۳۲ مقصود از آنکه حکومت باید بدست فقیه باشد
۲۵۵ پرسش هشتم دریرامون مالیات	۲۳۳ رضاخان لایق سلطنت نبود
۲۵۵ بکنظر بطور کلی بیودجه کشور اسلامی	۲۳۴ دین و عقل بازندگی امروزه نمیسازد
۲۵۶ تعداد مالیاتهای اجباری در اسلام	۲۳۵ دین بازندگی خردمندان با شرافت میسازد
۲۵۸ مصارف بودجه دولت اسلامی	۲۳۶ کزافه گوئی و تناقض گوئی
۲۵۹ اسلام بفقره سادات سختگیری کرده	۲۳۷ اسلام تکلیف حکومت را تعیین کرده
۲۶۰ همدۀ مصرف بودجه راجع بمصالح کشور است	۲۳۸ قانون اسلام برای هر چیزی تکلیف معین کرده
۲۶۰ خطاهای نویسنده درباره خمس و زکوة	۲۳۹ بکنظر بوظیفه دولت
۲۶۳ قانون مالی اسلام تشکیل حکومت بزرگ میدهد	
۲۶۳ خطای نویسنده در زکوة طلا	

ص	ص
۲۸۸	۲۶۴
گفتار پنجم قانون	راجع بمالیات برنج و کیفیت کشت آن
۲۸۸	۲۶۵
بشر حق قانونگذاری ندارد و تمام	مالیات شهرهای تجاری و صنعتی
حکومت‌های عالم دیکتاتوری است	۲۶۶
۲۹۰	آشفته‌گوئی نویسنده دربارهٔ خمس و گمرک
چگونگی حکومت‌های عالم و کشورها	۲۶۶
۲۹۱	زیانهای قانون گمرک
دین امروز و صدر اسلام یکی است	۲۶۷
۲۹۲	در پیرامون بخشیدن امام خمس را و راه
سرچشمهٔ بدبختی کشور چیست	خطای نویسنده
۲۹۳	۲۶۹
آشفته‌گوئی نویسنده در پیرامون قانون	بیان مورد بخشش خمس
۲۹۴	۲۷۰
نظر بطور کلی در قوانین کشور	خطای نویسنده در موضوع سادات
۲۹۶	۲۷۲
قانون ثبت در اسلام	یکنظر بزندگی پر آشوب اروپا
۲۹۶	انتقاد از وضعیت اروپا
آئین دادرسی در اسلام	۲۷۳
۲۹۷	عمل نکردن توده بقانون عیب قانون نیست
شرایط قاضی در اسلام	۲۷۴
۲۹۹	مفاسد بعضی از قوانین کنونی
مزیت قانون دادرسی در اسلام	۲۷۵
۲۹۹	سلاطین سابق عمل بقانون اسلام نمیکردند
قانون مرور زمان بیدادگری است	۲۷۵
۳۰۰	مقایسه بین تربیتهای دینی و کنونی
شرایط ریسه کردن قانون در دلها	۲۷۷
۳۰۱	کمک کاری دینداران بمستمندان
عمل ننمودن توده بقانون تقصیر قانون	۲۷۸
گذاران و زمامدارانست	کمک کاری خیرات بتوده و کشور
۳۰۱	۲۷۹
علت خرابیها چیست	تأثیر ادارهٔ تبلیغات در کشور
۳۰۲	۲۷۹
دین و عقل و طبیعت	دانشگاه جنیدی شایور
۳۰۳	۲۸۰
یهوده‌گوئی آنمردك افیونی	زیانکاری زمامداران بطلب یونان
۳۰۴	۲۸۱
خدانشناسی مردك افیونی	لزوم شجاعت ادبی در نویسندگان
۳۰۵	۲۸۲
پرسش دهم در پیرامون ناسخ و منسوخ	راجع بقانون اوقاف در زمان رضاخان
۳۰۶	۲۸۳
گواه از قرآن بر همیشگی بودن دین اسلام	زیانهای روزنامه‌ها و نویسندگان
۳۰۸	۲۸۴
بحکم خرد دین اسلام الان هم باقیست	اولوالامر چه کسانیست
۳۰۸	۲۸۵
باقی بودن دین اسلام ضروریست	آشفته‌گوئی در پیرامون زکوة
۳۱۰	۲۸۶
گواه از احادیث بر این گفتار	اگر بازرگانان مالیات ندهند حق دارند
۳۱۱	۲۸۶
بحکم خرد نسخ در احکام اسلام راه ندارد	اندرزهای بیخردانه بسربازان
۳۱۱	۲۸۷
چه قانونی قابل نسخ است	باچه چیز سرباز و یاسبان خیانتکار
۳۱۲	نمیشود
یکنظر بقانون مادی و معنوی اسلام	

ص	ص
۳۲۳	۳۱۳
اگر يك كتاب يا يك حديث درست نباشد	مقایسه بین قوانین
نمی‌توان از دیگر احادیث دست کشید	۳۱۴
۳۲۵	۳۱۵
جمع بین احادیث تخصص علمی لازم دارد	ناسخ و منسوخ در چه احکام است
۳۲۶	۳۱۶
پرسش یازدهم در پیرامون حدیث ظنی	قانونهای ناظر بقوانین
۳۲۶	۳۱۷
فرق بین نقل تواریخ و احادیث	کلیات قوانین اسلام در قرآنست
۳۲۷	۳۱۸
غلطاندازی نویسنده راجع باحادیث	در پیرامون دلیل انسداد
۳۲۸	۳۱۹
يك نکته دانستی در پیرامون احادیث	در پیرامون سیره عقلاء
۳۳۰	۳۲۰
پرسش سیزدهم علت آنکه مردم بدین	راجع باحادیث علمی و عقلی
بی‌علاقه شده‌اند	بعارالانوار چیست
۳۳۰	۳۲۱
شمة از فعالیت‌های اجانب در ممالک اسلامی	در احادیث علمی مخالف علم و عقل یافت
و کارهای رضاخان و آنتاترک	نمیشود
۳۳۴	۳۲۱
آباتی از قرآن کریم و پایان سخن	احادیث و آیات علمی برای فهم عمومی
	نیامده

